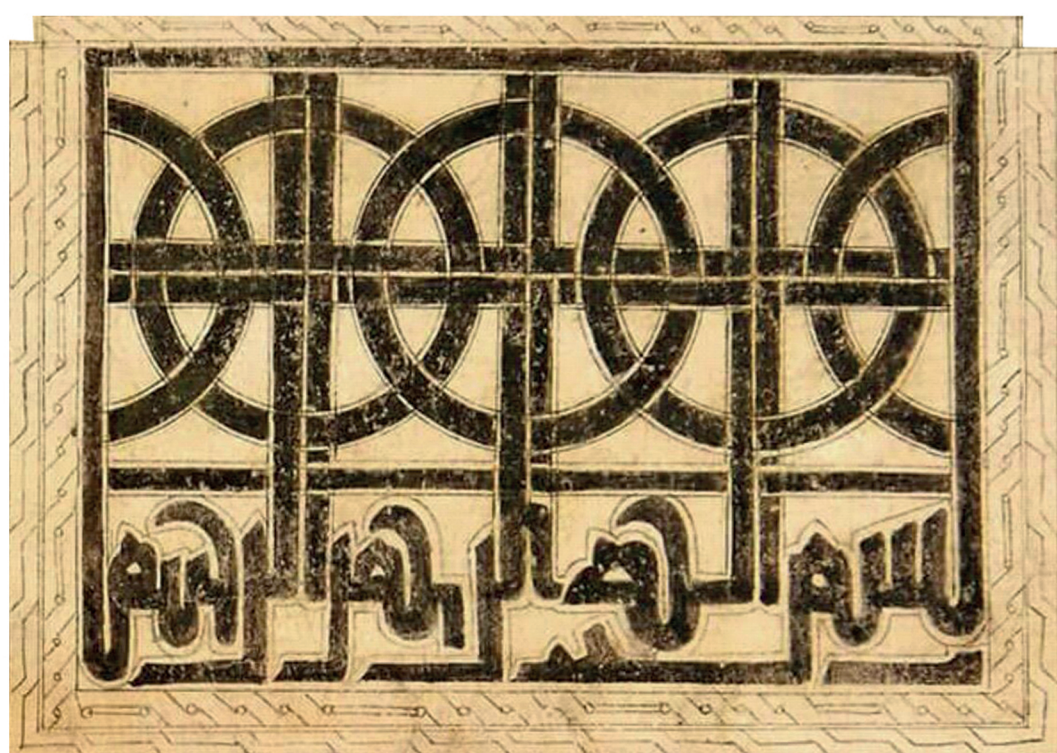




اساطير تورک

نوشیدن جيوه- پژوهشی در اساطير تورک

تحقيق و تأليف:
پروفسور مراد اوراز

مترجم:
روح‌اله صاحب قلم

انتشارات آينا
اورميه - ۱۳۹۷

سرشناسه	: اوراز، مراد Uraz, Murat
عنوان و نام پدیدآور	: اساطیر تورک: نوشیدن جیوه - پژوهشی در اساطیر تورک/مراد اوراز؛ ترجمه روح‌اله صاحب‌قلم.
مشخصات نشر	: اورمیه: آینا، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری	: ۳۰۴ ص.؛ ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.
شابک	: 978-600-94935-3-1
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
یادداشت	: عنوان اصلی: Türk mitolojisi, 1992.
یادداشت	: چاپ اول : : قالان یورد، ۱۳۹۶.
یادداشت	: چاپ سوم.
یادداشت	: کتابنامه.
عنوان دیگر	: نوشیدن جیوه - پژوهشی در اساطیر تورک.
موضوع	: اساطیر ترک
موضوع	: Mythology, Turkish
شناسه افزوده	: صاحب‌قلم، روح‌الله، ۱۳۶۰ - مترجم
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۷ ۵ الف ۹ / ۲۳۲۰ BL
رده بندی دیویی	: ۲۹۱/۰۹۳۵
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۲۵۰۶۹۳



انتشارات آینا
AYNA YAYIN

اساطیر تورک

نوشیدن جیوه - پژوهشی در اساطیر تورک

تألیف و تحقیق: مراد اوراز

مترجم: روح‌اله صاحب‌قلم (ترجمه از ترکی استانبولی به فارسی)

نوبت چاپ: سوم - ارومیه - انتشارات آینا

(چاپ اول - تبریز - انتشارات قالان یورد - زمستان ۱۳۹۶)

سال چاپ: پاییز ۱۳۹۷

تیراژ: ۵۰۰ جلد

طراح روی جلد: علی کیانی

محل نشر: ارومیه

قیمت: ۳۵۰۰۰ تومان

چاپ و صحافی: امین

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۴۹۳۵-۳-۱

ارومیه - خیابان خیام جنوبی سنگفرش - کوی تربیت - پلاک ۳ - واحد ۵

تلفکس: ۰۴۴-۳۲۲۵۶۵۱۰

تمامی حقوق مادی و معنوی این کتاب برای مترجم می‌باشد.

پیشکش به

ارواح متعالی:

- میرچا الیاده

(کتاب شمنیسم)

- عبدالقادر اینان

(کتاب شمنیسم - دین باستانی ترکان)

- میرعلی سیداوف

(کتاب قام - شامان)

فهرست

- پیشگفتار مترجم..... ۱۱
- پیشگفتار مؤلف..... ۱۳

بخش اول

- * آفرینش..... ۱۵
- آفرینش کائنات..... ۱۵
- نظری چند بر افسانه‌های آفرینش ترکان..... ۱۶
- دنیا، گاو نر، سنگ، ماهی، آب و هوا!..... ۱۹

بخش دوم

- * خورشید، ماه و ستارگان..... ۲۷
- ۱- خورشید..... ۲۷
- ۲- ماه..... ۲۹
- ۳- کسوف و خسوف..... ۳۰
- ۴- ستارگان..... ۳۰
- ۵- اداره‌ی هفت اقلیم توسط ستارگان..... ۳۳
- ۶- غرش آسمان و آذرخش..... ۳۴

بخش سوم

- در مجمع خدایان ۳۵
- ۱- باورهای نخستین از خداباوری ۳۶
- ۲- ظهور نخستین خدایان تورک ۳۷
- ۳- تشخیص و وظایف خدایان ۳۷
- ۴- خدایان خیر و نیکی ۳۸
- ۵- خدایان شر و پلیدی ۳۹
- ۶- منزلگاه خدایان ۴۰
- ۷- خدایان مجسم و خدایان روحانی ۴۱
- ۸- عائله‌ی خدایان و ارتباط خدایان با انسان‌ها ۴۳
- ۹- الوهیت داده شدگان ۴۴
- ۱۰- خدایان ترکان و دیگر ملل التصاقی‌زبان ۴۴
- ۱۱- الهه‌های ترکان و دیگر ملل التصاقی‌زبان ۶۶
- ۱۲- چندی از فرزندان خدایان در ملل التصاقی‌زبان ۷۵

بخش چهارم

- ۱- جهان آسمانی و دنیای زیرین، طبقات آسمان و آسمانیان ۷۹
- ۲- فرود آمدن از آسمان ۸۰
- ۳- صعود به آسمان و آرزوی جاودانگی ۸۱
- ۴- طبقات جهان زیرین ۸۳
- ۵- مخلوقات جهان زیرین ۸۵
- ۶- فرستاده شدگان به جهان زیرین و بازآمدگان ۸۵
- ۷- قیامت و دجال ۸۶
- ۸- بهشت و دوزخ ۸۷
- ۹- مراتب بهشت و دریاچه‌ی شیر ۸۸
- ۱۰- مراتب دوزخ ۸۹
- ۱۱- تصاویری از جهنم ۹۱

بخش پنجم

- ۱- ارواح ۹۳
- ۲- پریان و ملائک ۹۴
- ۳- در وصف چندی از ارواح و پریان نیک‌کردار ۹۶
- ۴- ارواح پلید ۱۰۰
- ۵- جنیان، شیاطین و عفريت‌ها ۱۰۱
- ۶- جادوها ۱۰۳
- ۷- در وصف چندی از ارواح پلید و شیاطین بد‌کردار ۱۰۴

بخش ششم

- ۱- آفرینش انسان ۱۰۹
- ۲- انسان‌هایی با اجداد غیرانسانی ۱۱۳
- ۳- حکایت توفان و پس از آن تولد دوباره ۱۱۶

بخش هفتم

- ۱- باورهایی از حیوانات ۱۲۷
- ۲- گاوهای نر و ماده، گوسفند، بز، خرس، گوزن، شتر، سگ، روباه، مار و... ۱۳۵
- ۳- حیوانات بالدار (عقاب، کرکس، خروس، شاهین، هما، عنقا، کلاغ، درنا و...) ۱۴۱

بخش هشتم

- *- پنج عنصر مقدس (آتش، آهن، خاک، آب، درخت) ۱۵۱
- ۱- آتش ۱۵۱
 - ۲- آهن ۱۵۳
 - ۳- خاک ۱۵۵
 - ۴- آب‌ها (باورهایی از رودها، دریاها و دریاچه‌ها) ۱۶۵
- آب حیات و بارش باران و برف- انسان دریایی و سایر مخلوقات ۱۶۸

بخش نهم

۱۸۱	دین ترکان
۱۸۵	توتیمیزم، (توتم- نماد)
۱۸۷	فتیشیزم
۱۸۷	شامان‌ها
۱۹۶	آنیمیزم
۱۹۶	ناتورالیزم
۱۹۷	مانویت
۱۹۷	مزدائیزم
۲۰۰	بودیزیم
۲۰۱	تائوئیزم
۲۰۲	لامائیزم

بخش دهم

۲۰۳	آئین‌ها
-----	---------

بخش یازدهم

۲۳۱	تابوها
-----	--------

بخش دوازدهم

۲۴۳	چندی از خاقان‌های شهیر و قهرمان‌های اساطیری
-----	---

بخش سیزدهم

۲۴۹	داستان‌ها، امثال و حکایات
-----	---------------------------

انسان موجودی ست که از خود بیرون
رفتن نمی تواند، او جهان را تنها از نگاه
خویش می شناسد.

مارسل پروست

پیشگفتار مترجم

محقق این کتاب مراد اوراز به ماه سپتامبر از سال ۱۸۹۲ میلادی در شهر ترابزون ترکیه چشم به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را در این شهر گذرانید و برای تحصیلات عالی راهی استانبول شد. او در رشته‌ی مورد نظر خود ادبیات، مشغول به تحقیق و تحصیل شد. مراد اوراز در حیات علمی خود افتخار آموزگاری در شهرهای ترابزون، ارضروم و استانبول را در کارنامه دارد. او آثار بسیاری در مطبوعات مختلف به یادگار نهاد. پژوهشهای مراد اوراز بیشتر در ردیف مردم‌شناسی، فولکلور، اساطیر و تاریخ ادیان ترکان قرار می‌گیرد. همچنین این نویسنده‌ی نامی آثار ارزنده‌ای نیز در موضوع تاریخ ادبیات تورک، از افسانه‌ها و حکایات و امثال و حکم با قلم توانای خود آفریده است. مراد اوراز پس از عمری پژوهش، با آثار فرهنگی بسیاری در ماه دسامبر سال ۱۹۸۱ میلادی، با نیاکان اساطیری خود به جاودانگی پیوست.

اما این کتاب، اساطیر تورک، که به تحقیق پروفسور مراد اوراز (۱۹۸۱-۱۸۹۲ م) گردآوری شده، تنها برگی ست از جهان بی‌انتهای اساطیری ترکان! در این کتاب فرهنگ‌وار به اسامی خاصی از خدایان و دیوان و پریان ملل التصاقی زبان اشارت رفته است، اسامی خاصی که گاه در کتب دیگر کمتر به دیده می‌آید.

از افسانه‌های شامان در آفرینش انسان و جهان، از حکایات پهلوانی و حماسی، از رموز اعداد و الوان، از راز جانداران اسطوره‌ای، از سحر صور فلکی و معرفت احجار، از نیایش‌ها و الهی‌نامه‌های کاهنان و... بسیار در این کتاب آمده است. در تعریف اسطوره به سخنی از میرچا الیاده (۱۹۸۶-۱۹۰۷ م) که از مشاهیر اسطوره‌شناس قرن بیستم توصیف می‌شود بسنده می‌کنیم. «اسطوره از یک

رویداد نخستین سخن می‌گوید که در آغاز زمان روی داده و شخصیت‌هایی را در برمی‌گیرد که یا مقام ایزدان را دارند یا قهرمانانی هستند که اعمال و کردارشان تمدن را به وجود آورده است؛ به همین دلیل است که اسطوره بنیان حقیقت مطلق است.»

(از کتاب هزارتوی آزمون‌های دشوار - میرچا الیاده در گفتگو با کلود هانری روکه - ترجمه آرمان صالحی)

در توصیف نماد نیز به کارل گوستاو یونگ استناد می‌کنیم. «نماد تصویریست که هم نماینده‌ی چیزی آشنا در زندگی هر روزی بشر است و هم نماینده‌ی معنا یا معناهای پنهانی و ضمنی. بنابراین به اندیشه‌ی او، نماد به بیش از معنای ظاهری خود دلالت دارد. نمادین بودن وجه اشتراک و وابستگی هنر و ادبیات و اسطوره است؛ البته با این تفاوت که نمادین بودن لازمه‌ی درونی و ذات هنر نیست اما درون ذات اسطوره است.»

(نقل از کتاب اسطوره و هنر - تألیف سید رسول معرک‌نژاد)

باری... امید که این گهر مقبول نظر دوستان علاقمند افتد.

در انتها یاد می‌کنیم از محقق اسطوره‌پژوه، زنده‌یاد «محمد پسندی حکم‌آبادی» (نویسنده کتاب قوپوز ساز آفرینش) و قدر می‌نهیم زحمات یاران عزیز، آقایان «علی کیانی» و «مهدی میمندی» و خانم «معصومه شقاقی» که در طراحی روی جلد و صفحه‌آرایی و تایپ مطالب، یاری‌رسان بودند.

همچنین سپاسگزاری می‌کنیم از دوستان فرهیخته، استاد «حسن اوموداوغلو» (محقق لغوی و مدرس نسخه‌ی خطی کتاب دده قورقود) و آقایان «ناصر شکوهی» (نویسنده و کتاب‌فروش) و «نادر گوهرمطهر» (مدرس طب سنتی) و همچنین «سعید یاسین‌زاده» (مدیریت انتشارات قالان‌یورد) که چنان همیشه مشوق و رهنما بوده‌اند.

این شرح بی‌نهایت کز زلف یار گفتند

حرفی‌ست از هزاران کاندِر عبارت آمد

حافظ علیه الرحمه

پاییز سال ۹۶

روح اله صاحب قلم

پیشگفتار مؤلف

در تحلیل و بررسی تاریخ ملل باستانی با اساطیر بسیاری می‌توان برخورد کرد. گنجینه‌ی تاریخ دیرین ترکان نیز از این نظر جایگاه ویژه‌ای دارد. با نظری کوتاه در تاریخ چند صد ساله اخیر، جنگ‌های بسیاری به دیده می‌آید. این جنگ‌ها سبب شد از ادیان و فرهنگ‌های مختلف تأثیراتی بر اساطیر ترکان وارد آید. در بررسی این تأثیرات به وسعت امپراتوری ترکان پی می‌بریم!

چینیان، هندیان و ایرانیان با «گوک تورک»ها و «اویغور»ها تماس داشتند، در جنوب نیز پیشتر اعراب را در کنار سومریان دیده‌ایم، اما «آلتای‌ها»، «یاقوت»ها و حتی «قرقیز»ها در مقایسه با دیگر ملل تورک تأثیرات کمتری پذیرفتند، با این حال بی‌تأثیر نیز نماندند. در کل صورت اصلی اساطیر تورک حفظ شد. حتی آثار آن امروزه هم قابل مشاهده است!

طرف دیگر هم با ملل همسایه مواجهیم که خدایان بسیاری از ترکان گرفته‌اند و در اساطیر خود، موضوعات بسیاری دارند که ریشه در اساطیر تورک دارد.

در کل ریشه‌ها را می‌توان در فرهنگ سومریان دانست و تأثیر آن بر ملل بین‌النهرین که سبب تغییراتی در اساطیر آنان شد و در نهایت، منظره‌ی وسیعی از جهان اساطیری شکل گرفت.

مراد اوراز

بخش اول

آفرینش

آفرینش کائنات

در جهان‌بینی ترکان پیرامون بنیاد گرفتن جهان و آفرینش بسیار سخن رفته است. آسمان و جهانِ آسمانی با خورشید، ماه و ستارگانش، نیز برای قدرت‌های خداگونه و آفرینش آن‌ها شرح بسیاری آمده که با نگاهی ژرف‌تر شایسته‌ی بررسی است.

افسانه‌ای سومری درباره‌ی آفرینش عالم چنین حکایت می‌کند که از دیوی نرینه، نماد آب‌های شیرین (آپ-سو) و دیوی مادینه، نماد آب‌های تلخ (تیامت)، آسمان‌ها و زمین‌ها به وجود می‌آیند. سپس خدای آسمان «آنو»^۱، خدای هوا «انلیل»^۲ و خدای دریا «آ»^۳ (انکی)^۴ و پس از ایشان خورشید، ماه و ستارگان از آنان آفریده می‌شوند.

در افسانه‌ای دیگر «قارا-خان» (قایرا-خان)، آب‌ها، دنیا و انسان را می‌آفریند، پس هفده طبقه از آسمان بالا می‌کند.

در حالت کلی چنانچه خواهیم دید، افسانه‌های آفرینش ترکان تأثیرات بنیادینی بر جهان‌بینی ملل مختلف داشته است.

^۱. Ano

^۲. Enlil

^۳. Ea

^۴. Enki

نظری چند بر افسانه‌های آفرینش ترکان

افسانه‌ی یکم:

نخست تنها خدای بزرگ، قارا- خان بود.
و با او جز آب نبود.
قارا- خان در آغاز انسان را آفرید.
اما او حيله ورزید و خیانت کرد!
او بر بالای آب‌ها پرواز می‌کرد. پس قارا- خان برای آسایش انسان در
اعماق آب‌ها ستاره‌ای پدید آورد و انسان را تعلیم داد، تا مشیت خاکی از
ستاره برگیرد و بر آب‌ها بگسترد.
اما انسان مشتی خاک نیز، پنهانی در دهان خویش نهاد!
پس به فرمان قارا- خان، انسان مشتی خاک بر آب‌ها پاشید.
خاک وسعت گرفت و جزیره شد.
اما مشیت خاک پنهان نیز افزون شد و بیم رفت دهانش پاره شود!
خدایش گفت: «بیرون انداز! انسان تف کرد و از آن کوه‌ها پدید آمدند!»
قارا- خان بر جزیره‌ی خاکی کاجی کاشت. این کاج نه شاخه داشت.
پس قارا- خان ایشان را به حال خویش وانهاد.
در بالا هفده طبقه آسمان آفرید. طبقه‌ی هفدهم از آن خویش کرد.
بر طبقه‌ی شانزدهم پسرش «اؤلگن» را جای داد.
پس جهان زیرین را آفرید و پسر دیگر خود، ارلیک^۱ را در آنجا نهاد.

افسانه‌ی دوم:

در آغاز، خدای بزرگ تنها بود و آب بود.
خداوند بر آب‌ها قوی سپیدی فرستاد.
او را امر کرد تا منقاری خاک برآورد.

^۱. Erlik

پرنده‌ی قو در اعماق آب‌ها فروشد، خاک برگرفت و بر بالا برآمد.
او خاک را دمید، خاک چون گردی بر آب‌ها گسترد.
این گرد وسعت گرفت و خشکی‌ها پدید آمدند.
خشکی‌ها چون زمین هموار بودند.
خداوند این بار قوی دیگری فرستاد، او نیز مشتی خاک آورد.
از آن نیز کوه‌ها و دره‌ها پدید آمدند.
اما بر زمین گیاهی نبود.
ابلیس از این حال ناخرسند بود!
او نیز باتلاق‌ها و بیشه‌ها را آفرید.

افسانه‌ی سوم:

«تیامات»^۱ معشوقی دیگر نیز داشت! دیوی به نام «کینگو».
از آنان نسل‌های بسیاری از عفریت‌ها و جنیان پدید آمدند.
اما آپ-سو خواستار نیکی بود و از او خدایان بسیاری آفریده شدند.
او جهان را وسعت بخشید. سپس دنیای تیامات تنگ شد. تیامات چاره‌ای
اندیشید و با آپ-سو وارد جنگ شد. برای جلوگیری از نابودی سرزمینش
تیامات، کینگو را به فرماندهی برگزید و همه‌ی عفریت‌ها را به او بخشید.
آپ-سو خدایان، «آنشهار» و «آ» را علیه آنان فرستاد، اما ایشان گریختند.
در داستان «انوما-الیش»^۲، همه خدایان، «مردوک»-پسر آ-را به
فرماندهی برگزیدند. او نیز توفان و باده‌ها را چنان نیروی ستارگان، در اختیار
گرفت. توری آورد و تیامات را به دام انداخت، تیامات از او زخم خورد. در
پیشگاه خدایان تیامات را دو نیم کرد. نیمی به بالا که از او آسمان‌ها آفریده
شدند و نیم دیگر به زیر که از آن سرزمین‌ها آفریده شدند و چنین شد که
جهان شکل گرفت!

در افسانه‌ای آلمانی شبیه به این حکایت می‌خوانیم:

^۱. Tiyyamat

^۲. Enuma- Eliş

در آفرینش جهان دیوی به نام «یی‌میر» ظاهر شد، اما او را خدایان کشتند. از گوشت او خاک، از خون او دریا، از استخوان او کوه‌ها، از گیسوان او جنگل و از سر او نیز آسمان را آفریدند!

هندیان نیز از میان افسانه‌های متنوع خود حکایتی شبیه به این آورده‌اند که اولین انسان «پروس‌ها» بود، خدایان او را قربانی کردند از سرش آسمان‌ها و از پاهایش سرزمین‌ها را آفریدند.

در افسانه‌ای دیگر، چنین آمده است که از آپ-سو و تیامات، قدرتی بی‌هویت و عجیب، به نام «مومو» پدید آمد! از او نیز دو مار بزرگ، یکی نر و دیگری ماده زاده شد. با ازدواج این دو مار آسمان‌ها و سرزمین‌ها شکل گرفتند.

افسانه‌ی چهارم:

پیش از این جهان مومو بود. از او ماری نرینه به نام «لاک‌مو» و ماری مادینه به نام «لاک‌هامو» پدید آمد. از این دو مار نیز آسمان به نام آنشهار و زمین به نام «کیشهار» زاده شد!

در افسانه‌ی اویغورهای بودایی نیز آفرینش چنین روایت می‌شود.

افسانه‌ی پنجم:

دعای آیین «یو-داد شوب-درو» چنین است:

دنیا چگونه آفریده شد...؟!

در چهار گوشه، چهار ستون آسمانی آفریده شدند.

اولین ستون «رندولک» بود. دومین ستون «نودولک» بود. سومین ستون «جون‌جولک» بود و ستون چهارم «دون‌دولک» بود که آفریده شد.

دنیا، گاو نر، سنگ، ماهی، آب و هوا!

خداوند فرمود: «دنیا بر شاخ گاوی ست سرخ‌موی و عظیم!
هر گاه گاو خسته‌حال افتد، دنیا بر شاخ دیگر اندازد!
و چنین شود که جهان بلرزد و زمین‌لرزه به وجود آید!
این گاو بر سنگی سوار است.
سنگ بر پشت ماهی است.
ماهی در آب است و آب نیز بر هواست.»

این گاو با عناوینی چون «گاو زمین»، «ثور احمر»، «بهموت» معرفی می‌شود.

پیشتر چندی از افسانه‌های آفرینش ترکان به اختصار بیان شد؛ در کتاب ارزشمند «شامانیزم»^۱ اثر پروفیسور «عبدالقادر اینان» نیز افسانه‌ای ست آلتایی، درباره‌ی آفرینش زمین، که به استناد از آثار «رادلف»^۲ آورده شده است:

در آغاز آب بود، زمین، آسمان، ماه و خورشید نبود.
«خدا- کودای» بود و یک انسان.
ایشان در هیئت غازهای سیاهی بر بالای آب‌ها پرواز می‌کردند.
اما خداوند هیچ نمی‌دانست! خدا به حال خویش بود.
انسان باد آفرید و آب‌ها را مواج ساخت و به روی خدای خویش آب پاشید!
انسان گمان برد برتر از خداست. او بر آب انداخته شد.
بیم رفت غرق شود. فریاد کرد و از خداوند یاری طلبید.
خداوند فرمود: «بیرون آی! او نیز از آب بیرون شد.»
پس خداوند فرمود: «سنگی سخت باشد!» از میان آب سنگی پدید آمد. خدا
و انسان بر سنگ نشستند. خداوند انسان را گفت: «در آب فرو شو و خاک
بیاور!»

^۱. Şamanizm

^۲. Radolf

انسان در آب فرو شد و با خود اندیشید، برای خویش نیز خاک آورد. بر دو دست خاک برگرفت. مشت خاکی پنهان برای خویش نگاه داشت و بر دهان نهاد، او پنهان از خدای خویش در اندیشه‌ی آفریدن زمین بود.

پس خاک پنهان در دهان او شروع به افزودن کرد و راه نفس بسته شد و بیم خفگی رفت. از خدای خود گریخت، اما به هر جانب نگرست خدا را در کنار خویش دید! پس در حال خفگی فریاد زد: خدای من! خدای حقیقی من! مرا یاری کن! و التماس کرد...

خداوند فرمود: «چه کردی؟ با خاک پنهان در دهانت چه اندیشیدی؟ خاک را از چه پنهان نمودی؟»

انسان جواب داد: «برای آفریدن زمین خاک را در دهان خویش پنهان نمودم.»

خداوند فرمود: «خاک را از دهانت بیرون انداز!» او نیز چنین کرد. از این خاک تپه‌های کوچکی پدید آمدند.

پس خداوند چنین فرمود: «ای انسان! تو گناهکاری و مرا به پلیدی اندیشیدی. مردمی که تو را اطاعت کنند نیز، اندیشه‌ی پلیدی خواهند داشت؛ اما مردمی که خداوند را اطاعت کنند، پنداری نیک خواهند داشت.» آنان خورشید را خواهند دید و روشنی را خواهند دانست. من خود نام «قوربوس‌ستان» حقیقی گرفته بودم، اما نام تو می‌بایستی ارلیک باشد. گناهکاران و آنان که با تو پنهان می‌شوند از آن تو باد!

درختی بود بی‌شاخ و شاخسار. خداوند آن درخت بدید و فرمود: درخت بی‌شاخ و شاخسار نشاید، دیدنش زیبا نیست! بر درخت نه شاخه بروید! بر درخت نه شاخه رویید.

روزی ارلیک همه‌های بشنید و سبب پرسید، خدا گفت: تو خود خاقانی، من نیز خاقانم! این همه‌ها از آن مردم من است. پس ارلیک از خداوند خواست مردم را از آن او کند!

خداوند امتناع کرد و گفت: خویش را نگر! ارلیک گفت: می‌نگرم و قوم خداوند را می‌بینم و رو به شلوغی کرد، زمینی دید، مالا مال از انسان‌ها و حیوانات وحشی، پرندگان و دیگر مخلوقات.

با خود اندیشید، که خداوند چگونه آنان را آفرید؟ اینان به چه ارتزاق می‌کنند؟ پس دانست که در این سرزمین انسان‌ها از میوه‌ی درختی یگانه ارتزاق می‌کنند. آنان از یک جانب درخت میوه می‌خورند و از طرف دیگر میوه بر دهان نمی‌گیرند. ارلیک سبب پرسید، انسان‌ها جواب دادند: خداوند ما را فرموده است که بر شما مباد از میوه‌ی چهار شاخه بخورید.

از آن پنج شاخه که در مطلع خورشید روئیدند، میوه بگیرید و فرمود: زینهار از مار و سگ! که شما را بر چهار شاخه ترغیب می‌کنند. پس خداوند بر آسمان شد و میوه‌ی آن پنج شاخه، روزی ما کرد.

ارلیک (کورموس)^۱ این سخنان بشنید، پس مردی یافت «تورونگی»^۲ نام. و او را گفت: خدا دروغ گفته! شما می‌توانید از این چهار شاخه نیز میوه بگیرید.

مار پاسبان در خواب بود، ارلیک در دهان او شد و گفت: از این درخت بالا شو! مار بر درخت شد و از میوه‌ی ممنوعه بخورد. تورونگی و همسرش «اژه»^۳ به سیاحت باغ بهشتی بودند. ارلیک آنان را خطاب کرد: از این میوه‌ها بخورید! تورونگی امتناع کرد، اما همسرش از آن میوه خورد. میوه‌ی ممنوعه بسیار لذیذ بود! پس میوه را بر دهان شوهرش نیز نهاد.

در آن حال موی تن هر دو بریخت. آنان خجل شدند و خویش را پشت درختان پنهان نمودند، فی‌الحال خداوند آمد. پس همه مردم خویش را پنهان نمودند! خداوند فریاد زد: تورونگی! تورونگی! اژه! اژه! چه کردید؟ کجایید؟ آنان گفتند: پشت درختانیم، نمی‌توانیم تو را واصل شویم!

مار، سگ، تورونگی و اژه تقصیر بر گردن هم انداختند. خداوند مار را گفت: اکنون تو کورموس (شیطان) شدی، انسان‌ها تو را دشمن باشند، آزار رسانند و کشته خواهند!

پس اژه را خطاب کرد: از میوه‌ی ممنوعه خوردی و سخن کورموس پذیرفتی. پس از این باردار خواهی شد و فرزند خواهی آورد، درد زایمان خواهی چشید!

^۱. Kormos

^۳. Eje

^۲. Torungey

و آن گاه تورونگی را خطاب کرد: از غذای کورموس خوردی، سخن مرا نپذیرفتی، سخن شیطان پذیرفتی، آنان که شیطان را اطاعت کنند در سرزمین او خواهند زیست و از نور و روشنایی ما محروم خواهند بود و در جهانی تاریک فرو خواهند شد.

شیطان مرا دشمنی کرد. تو نیز دشمن او خواهی بود، اگر مرا اطاعت می کردی، مانند من می شدی! اکنون تو را نه پسر و نه دختر باشد. پس از این من انسانی نمی آفرینم! انسان ها را تو خواهی آفرید.

و خداوند شیطان را گفت: مردم مرا از چه فریب دادی؟ شیطان گفت: من آنان را از تو خواستم، اما نپذیرفتی! پس تصمیم گرفتم با طراری آنان را به دست آورم! من آنان را گرفتار خواهم کرد. اگر بر پشت اسب ها گریزند، اگر شراب نوشند و سرخوش شوند، به جنگ و نزاع گرفتارشان خواهم کرد! اگر در آب ها فرو شوند، اگر بر درختان بالا روند، باز گرفتارشان خواهم کرد!

پس خداوند فرمود: سه طبقه در زیر زمین جهانی ست تاریک، بی خورشید و ماه. من تو را در آنجا می افکنم!

آن گاه خداوند انسان ها را خطاب کرد: پس از این شما را غذایی نمی دهم. غذای خود، به رنج خویش به دست آورید، دیگر با شما سخن نخواهم گفت! برای شما «مایتره»^۱ را خواهم فرستاد!

مایتره آمد. انسان ها را بسیار آموخت. او ارا به ساخت. برای غذای انسان ها ریشه ی گیاهان متنوع از گزنه و سایر علف ها تعیین کرد.

پس ارلیک، مایتره را به التماس گفت: ای مایتره! تو از طرف من به سوی خداوند بالا برو، او را بگو تا مرا یاری رساند که به سوی او بازگردم! مایتره برای پذیرش دوباره ارلیک خداوند را شصت سال التماس کرد.

پس خداوند شیطان را چنین فرمود:

اگر مرا دشمن نباشی و انسان ها را پلیدی نخواهی، نزد من آی! پس شیطان بر آسمان شد و نزد خداوند جای گرفت. خداوند را سجده کرد، گفت: مرا تقدیس فرما! یاری کن برای خویش آسمان ها پدید آورم،

^۱. Maytere

خداوند یاری کرد، ارلیک آسمان‌ها پدید آورد! قوم ارلیک بر آسمان‌ها شدند و آسمان بسیار ناآرام شد.

فرشته‌ی خداوند «مانگ‌داشیره»^۱ با خود اندیشید: قوم روحانی ما بر خاکند و قوم ارلیک بر آسمان‌ها، این زیبا نیست!

مانگ‌داشیره از خداوند دل‌آزرده شد و به دشمنی با ارلیک برخاست. ارلیک در برابر او ایستاد و آتشی انگیخت. مانگ‌داشیره گریخت و نزد خداوند آمد. خداوند پرسید: از کجا می‌آیی؟ مانگ‌داشیره گفت: قوم ارلیک بر بالای آسمان‌هایند و قوم ما بر زمین. این زیبا نیست! من برای فرود آوردن قوم ارلیک با آنان جنگیدم، اما توان من کافی نبود. نتوانستم آنان را بر زمین افکنم.

خداوند گفت: کسی جز من نمی‌تواند آنان را تأدیب کند. توان ارلیک بیش از توان توست، اما روزی فرا خواهد رسید که تو را خواهم گفت: باش! پس توان تو بالاتر از توان ارلیک می‌شود. آن‌گاه مانگ‌داشیره بی‌آسود و در خواب فرو شد.

روزی مانگ‌داشیره با خود اندیشید: روزی که خداوند «باش!» گوید نزدیک است. پس خداوند او را گفت: ای مانگ‌داشیره امروز باش! ارلیک را از آسمان‌ها خواهی راند و به هدف خویش خواهی رسید. تو را قدرتی بیش از قدرت او خواهد بود.

توان من، تقدیس من و تائید من تو را باشد! پس مانگ‌داشیره شاد شد و قهقهه‌ای سر داد.

مانگ‌داشیره گفت: مرا سلاحی نیست، تیر و کمانی نیست، نیزه‌ای از نی نیست، خنجر کمری نیست، دست‌های من خالی باشد! چه سان بر ارلیک ظاهر شوم و او را به زیر آورم؟

آن‌گاه خداوند او را نیزه بخشید. مانگ‌داشیره آن را گرفت و بر آسمان ارلیک شد. ارلیک را فرود آورد و گریزاند. آسمان ارلیک از هم گسیخت و پاره‌پاره شد.

^۱. Mangdaşire

پاره‌های آسمان ارلیک بر خاک افتاد. تا آن زمان روی زمین هموار بود، پس از آن بود که کوه‌ها و صخره‌ها پدید آمدند. زمین زیبا، آفریده‌ی خداوند زیبا بود که این‌چنین ناهموار و ناموزون گشت!

قوم ارلیک همه بر زمین افتادند. آنکه بر آب افتاد غرق شد، آنکه بر درخت افتاد و آنکه بر سنگ خورد کشته شد. نیز آن که بر حیوانات برخورد کرد بمرد!

اکنون ارلیک از خداوند جایگاهی دیگر می‌طلبید! او می‌گفت: آسمان مرا از هم گسیختی، اینک مرا پناهگاهی نیست، منزلی نیست. پس خداوند او را به جهان زیرین، به دنیای تاریکی راند.

راه او به هزار قفل بست، بر سرش آتشی جاودان نهاد. او را نفرین کرد تا خورشید و ماه نبیند. خداوند ارلیک را به تأکید فرمود: اگر نیک باشی تو را نزد خویش آورم، اگر زشت باشی تو را بیشتر در اعماق فرو برم!

ارلیک گفت: من ارواح مردگان را خواهم گرفت!

خداوند گفت: من ارواح مردگان را از آن تو نخواهم کرد، خود بیافرین!

پس ارلیک، به دستانش چکش، دم آهنگری و سندان گرفت. ضربه‌ای زد قورباغه پدید آمد. ضربه‌ای دیگر زد مار پدید آمد. ضربه‌ای دیگر خرس آمد، ضربه بعدی خوک بود، با ضربه بعدی نیز «آلبیس»^۱ - روح پلید- شکل گرفت، آنگاه با دیگری «شولموس»^۲ آمد، ضربه‌ی بعد نیز شتر بود.

خداوند آمد، چکش، دم آهنگری و سندان ارلیک را گرفت و بر آتش انداخت. دم آهنگری زن شد، چکش یک مرد! خداوند زن را گرفت و بر صورت او دمید. زن پرنده‌ای شد و پرواز کرد!

پرنده «کوردای»^۳، گوشتش خورده نشود و پرش برای تیرسازی به کار نآید. پس خداوند مرد را گرفت، بر صورتش دمید، او نیز پرنده‌ای شد. او پرنده‌ای است «یالبان»^۴ نام.

آنگاه خداوند مردم را خطاب کرد:

1. Albis

2. Şulmus

3. Kurday

4. Yalban

«من شما را اموال بخشیدم، غذا دادم، بر روی زمین، آبی پاک و گوارا روان کردم، شما را یاری رساندم، شما نیز نیکی کنید، من بر آسمان خویش بازمی‌گردم و زمان بازگشت من نزدیک نیست.»

پس خداوند ارواح یاری‌رسان را خطاب کرد:

«شال - ییمه»^۱! آنان که شراب نوشند و عقل خویش بازند و نیز نوزادان و کره‌اسب‌ها و گوساله‌ها را مراقب باش و نیک نگاه‌دار! ارواح مردگان نیکوکار را نزد خویش گیر؛ اما ارواح آنان که خودکشی کنند را طرد کن!

نیز آنان که به اموال ثروتمندان حرص ورزند، دزدان و بدخواهان و بدکاران را طرد کن! آنان که در راه من جنگ‌آوری کنند و برای خاقان بجنگند، برگیر و نزد من آور. انسان‌ها یاور تو باشند. من ارواح پلید را از شما دور سازم.

اگر ارواح پلید - کورموس‌ها - شما را نزدیک آیند، آنان را غذا دهید! اما شما از غذای کورموس‌ها نخورید، که اگر از آن بخورید چون آنان شوید. اگر نام مرا بر زبان آورید، از حمایت من برخوردار خواهید شد.

اکنون من شما را تورک خواهم کرد؛ اما بازخواهم گشت، مرا فراموش نکنید، گمان مبرید که بر نخواهم گشت.

اکنون به دورها می‌روم. آن روز که برمی‌گردم اعمال نیک و بد شما را خواهم سنجید. اینک به جای من «یاپکارا»^۲، مانگ‌داشیره و شال - ییمه خواهند بود، آنان یاور شما می‌باشند.

یاپکارا! نیک نگر!

اگر ارلیک - قصد کرد ارواح مردگان را از تو باز گیرد، با مانگ‌داشیره بازگو، او قدرتمند است.

شال - ییمه! نیک بنگر!

آلبیس و شولموس از زیر زمین برنیایند. اگر خواستند از جهان زیرین بیرون آیند، با مایتره بازگو. او قدرتمند است آنان را می‌گریزند! «پودو - سونکو»^۳ ماه و خورشید را محافظ باشند.

^۱. Şal-yime

^۲. Yapkara

^۳. Podo- sünkü

مانگ‌داشیره را بازگو، زمین و آسمان‌ها را مراقب باشد. مایتره نیکان را از پلیدان دور سازد. مانگ‌داشیره! با ارواح پلید بجنگ! برای افزودن توان خویش مرا صدا کن! انسان‌ها را خوبی و اعمال نیک بیاموز، صید ماهی با قلاب، شکار سنجاب و گله‌داری تعلیم ده!

پس از این گفتار خداوند دور شد. مانگ‌داشیره قلاب ساخت و ماهی صید کرد. سلاح ساخت و سنجاب شکار کرد و چنانچه خداوند خواسته بود انسان‌ها را بسیار آموخت.

مانگ‌داشیره روزی چنین گفت: امروز مرا باد خواهد برد و پرواز خواهم کرد! پس بادی آمد و مانگ‌داشیره را با خود برد. یاپ‌کارا خطاب به انسان‌ها گفت:

مانگ‌داشیره را خداوند نزد خویش گرفت. دیگر او را نجوید. من نیز فرستاده‌ی خدایم. خداوند هر جا خواهد قرار گیرم. آنچه آموخته‌اید فراموش نکنید. حکم خداوند بر این است. پس انسان‌ها را به حال خویش رها کرد و او نیز برفت!

بخش دوم

* خورشید، ماه و ستارگان

۱- خورشید

در اساطیر ترکان، حضور و طلعت آفتاب عالم تاب، حتی پیش از آنکه جهان آفریده شود، معنای حقیقی خود را دارد. حضور خورشید پیش از آفرینش جهان نیز نمود دارد! قارا- خان از اساطیرالاولین آلتای در آفرینش آسمانها از نور و گرمای خورشید بهره برد!

از این روست که در افسانه‌های مربوط به خورشید، هر اندازه تعمق کنیم و در نور بخشی او به جهان و دیگر اوصافش دقیق شویم، آفتاب را سبب‌ساز آفرینش باورها و رسوم بنیادین خواهیم دانست. او خدایی ست برتر از دیگر خدایان!

چنانچه گویی همه قدرت‌های الهی و ارواح خیرخواه در وجود او گرد آمده‌اند. ترکان باستانی و در کل ملل التصاقی زبان با اغراق در اوصاف خورشید، او را با نام‌های مختلفی تقدیس می‌نمودند.

سومریان خورشید را با نام‌هایی چون «دینگیر»^۱، «وتو»^۲، «رع»^۳، «باب بار»^۴، «نین- اوراش»^۵ و «مش آرو»^۶ می‌خواندند.

اعراب با تکیه بر سومریان او را «شاماش»^۷ می‌گفتند، هیتی‌ها نیز خدای بزرگ خود، «نان- هونت»^۸ را خورشید می‌دانستند. خدایی به نام «هوم»^۹ نیز چون خورشید وصف می‌شد.

1. Dingir

2. Utu

3. Ra

4. Bab bar

5. Nin- uraş

6. Meşarru

7. Şamaş

8. Nan- Hunte

9. Hom

نین- اوراش، پسر خدا- انلیل بود. او پرورش یافته‌ی خدای خورشید بود. هوای خنک بهار، سمبلی از این خدا دانسته می‌شد. در نظر مردم آلتای خورشید با نام «گون‌نینه»^۱، الهه‌ی حیات معرفی می‌شد.

خاقان‌های تورک نیز پسران خورشید بودند! آنان قدرت از پدر- خورشید می‌گرفتند. پسر «مته»^۲ نیز زاده‌ی آسمان و زمین، فرستاده‌ی خورشید و ماه و خاقان بزرگ هون بود.

«چی‌جومین»^۳- محافظ سلسله‌ی «گه‌آولی»^۴، در حال فرار از دشمنان خویش به کنار رودی رسید. چون نتوانست از رود بگذرد، گفت:

من پسر خورشیدم!.. پس همه ماهیان و قورباغه‌ها برای او پلی بستند! راه‌های حق و عدالت را خدای خورشید نشان می‌دهد. پادشاه اور- «اورن‌گور»^۵- حق و عدالت را از خورشید می‌شناخت. قوانین مشهور «حمورابی»^۶ نیز از طرف خورشید نازل شده بود.

ترکان یاقوت القاب و نام قهرمانان خویش را از خورشید دریافت می‌کردند. مغول‌ها خورشید را پرستش می‌کردند. سومریان در آغاز طلوع خورشید شروع به عبادت می‌کردند. شامان خورشید را در آیین‌ها تقدیس می‌نمود. بر خرقه‌ی شامان- مانیاک^۷- و بر طبل و دهل او نقش خورشید، چون نمادی از قدرت رسم می‌شد.

هون‌ها شب‌ها ماه و روزها خورشید را سجده می‌نمودند. بسیاری از قبایل تورک، در ورودی چادرهایشان به مطلع خورشید باز می‌شد. همچنین نام خورشید را بر فرزندان خود می‌نهادند. «گون- خان»^۸ نام پسر «اوغوز»^۹ بود که اوصاف خورشید را داشت. در ارتباط با چنین نام‌گذاری‌ها در افسانه‌ای می‌خوانیم: «ولو توپون»^{۱۰}، عاشق «گونش»^{۱۱}،- دختر آ‌ی توپون^{۱۲}- می‌شود.

1. Güline

2. Mete

3. Çicumin

4. Geauli

5. Urengur

6. Hamurabi

7. Manyak

8. Gün- han

9. Oğuz

10. Ulu toyun

11. Güneş

12. Ay toyun

خورشید به باور هیتی‌ها خدای قادر برتر و خدای خدایان بود. او هر صبح از دریا بر می‌آید، سه جفت چشم دارد! همه را از جاندار و بی‌جان می‌بیند، کارها را سامان می‌بخشد و جهان را آن‌گونه که شاید اداره می‌کند. نور صبح از او زاییده می‌شود، حاکم طبقات آسمان و زمین است. به گاه غروب نیز از افق سرازیر می‌شود و جهان زیرین را حکم می‌راند و اداره می‌کند. در نظر هیتی‌ها الهه‌گانِ خورشید، «آرین‌نا»^۱ و «آنیلان»^۲، حافظ حاکمان و حکومت‌ها بودند.

۲- ماه

ماه چنان خورشید آفریده شد. چنانچه از افسانه‌های ترکان خاور دور و نزدیک برداشت می‌شود، خدا پنداری ماه است. او چون خورشید و ستارگان خداگونه است و جایگاهش آسمانی‌ست. ماه چنان خورشید دارای شخصیتی انسانی نیز است، او بر آسمان و جایگاه الهی قرار دارد. الهه‌گان ماه، همه مهربان، محبوب و زیباروی توصیف می‌شوند.

خدای ماه سومریان، «ان-زو»^۳ یا «نان-نار»^۴ بسیار محبوب می‌نمود. آلتای‌ها نیز به «آی‌آتا»^۵، پدر- ماه عشق می‌ورزیدند. اعراب به خدای ماه ترکان «سین»^۶، کلدانیان «زین»^۷، هیتی‌ها «کاشکو»^۸ یا «سلاردیس»^۹ می‌گفتند.

در حکایت دختر یتیم از فولکلور ترکان می‌خوانیم:

ماه به تحقیر بر دختر یتیمی در راه خارستان مانده نظر کرد، بر او ترحم نمود، پس خارستان را فرمود: آن دختر بگیر و بیا! بوته‌ها، چابک آن دختر یتیم برگرفتند و بر آسمان، سرای ماه برشدند. ماه آن دختر را عشق ورزید. از آن است که ماه در آسمان از شکلی به شکلی و از حالی به حال دگر تغییر می‌کند.

1. Arinna

2. Anilan

3. En- Zu

4. Nan- Nar

5. Ayata

6. Sin

7. Zin

8. Kaşku

9. Selardis

منجمین ترکان که با رؤیت ستارگان وقایع را پیشگویی می کردند، ماه را نیز بسیار ارج می نهادند، آنان با تغییر صور ماه و رؤیت نقوش صورت او وقایع آینده را گاه به خوش‌یمنی و گاه به نحسی تعبیر می کردند.

۳- کسوف و خسوف

خورشیدگرفتگی و ماه‌گرفتگی در نظر شامان باوران: ترکان قدیم باور داشتند که ارواح پلید با خورشید و ماه در ستیز باشند، زیرا که خورشید و ماه نیک‌کردارند.

آفتاب و ماه دنیا و انسان‌ها را روشنایی، فراوانی و حیات می‌بخشند. از این روست که با ارواح پلید به مخامصه برخاسته‌اند. اما آنگاه که ارواح پلید غالب آیند، خورشید و ماه گرفتار شده و به جهان تاریکی فرو می‌شوند. در آن زمان خورشید و ماه به تاریکی می‌گیرند. کسوف و خسوف نیز از آن روست! ارواح پلید خورشید و ماه را گرفتار می‌کنند، به این سبب است که شامان‌باوران برای ترساندن و گریزانیدن ایشان، و رهایی خورشید و ماه به هنگام کسوف و خسوف هیاهو می‌کنند و فریاد می‌زنند!

در رسمی که حتی تا به امروز نیز ادامه دارد، می‌بینیم، در بعضی از روستاها و شهرها به هنگام ماه‌گرفتگی، ورق‌های فلزی به هم می‌کوبند، هیاهو می‌کنند و با تفنگ‌هایشان تیر هوایی شلیک می‌نمایند.

در افسانه‌ای به نام «ماه‌نخشب» (قمرالمقنع) می‌خوانیم:

روزی به دیار ترکستان، نزدیک شهر نخشب، در دامنه‌ی کوه سیام، حکیم‌بن عطا چاهی کند و با سحر و جادو در چاه ماهی از سیماب پدید آورد. این ماه شصت روز تمام، هر شب از چاه زاده می‌شد و تا چهار فرسنگ اطراف را روشن می‌کرد.

۴- ستارگان

حکایت آفرینش ستارگان نیز با افسانه‌های آفرینش ماه و خورشید در ارتباط است. ستارگان و اجرام آسمانی در اساطیر و فولکلور ملل، جایگاه

ویژه‌ای دارند. آنان چون خدایان توصیف می‌شوند، در اساطیر سومر هر یک از انوار سماوی چرخان خدایی است.

زهره خدای «آستارته»^۱ - زحل خدای «نبو»^۲ - مریخ خدای «مرگال»^۳ و مشتری خدای «آدار»^۴ می‌باشد. در باور سومریان خدایان منزل در ستارگان دارند.

در نظر ترکان یاقوت زحل منزل‌گاه خدایی است به نام «آرزوتلیک»^۵. در اساطیر برخی ملل عبارت «کاتب الافلاک»، معرف عطارد است. ترکان نیز این ستاره را کاتب آسمان‌ها می‌دانند.

ترکان شامان‌باور، افسانه‌های بسیاری از ستارگان دارند. طرح‌ها و نقوش طبل شامان هم بیانگر افسانه‌هایی ست از ستارگان.

«ییلدیز - خان»^۶ یکی از پسران «اوغوز - خان»^۷، نمادی است خداگونه از جهان ستارگان.

باور دارند شهاب‌های آسمانی، تیرهایی ست از طرف خدایان که برای طرد شیاطین پرتاب می‌شوند!

دیدن ستارگان در خواب، به سعادت‌مندی تعبیر می‌شود. «کاچولی»^۸ - پدر بزرگ تیمور لنگ - شبی در رؤیا می‌بیند برادرش «کوبیل»^۹، سه ستاره از پهلویش بیرون می‌آورد. اما پس از زمانی این ستارگان خاموش می‌شوند، آن‌گاه ستاره‌ی چهارم بیرون می‌آید، نور آن ستاره جهان را فرا می‌گیرد. زمانی بعد خود نیز هفت ستاره بیرون می‌آورد، اما، هر هفت ستاره خاموش می‌شوند! ستاره‌ی هشتم بیرون می‌آید، آن ستاره اما نورش جهان را فرا می‌گیرد.

از خواب برمی‌خیزد و رویا تعبیر می‌شود. در نظر معبران فرزندان کاچولی و کوبیل فاتح جهان خواهند بود.

1. Astarte

2. Nebu

3. Merhal

4. Adar

5. Arzutilek

6. Yıldız- han

7. Oğuz- han

8. Kaçuli

9. Kubil

در فولکلور ترکان آمده است که هر انسانی ستاره‌ای در آسمان دارد، زمانی که ستاره‌ای خاموش می‌شود و شهابی گذر می‌کند، گویند: باز انسانی را مرگ در رسید و ستاره‌اش افتاد.

طالع انسان‌ها، مقدرات دولت‌ها و ملل، موفقیت یا عدم موفقیت در انجام کارها را می‌توان از حرکات ستارگان دانست.

دقت در مشاهده‌ی ستارگان علم نجوم را پدید آورد. آنان که جز فال‌بینی سهمی از علم ستاره‌شناسی نداشتند، منجم نام گرفتند! کتاب «ییلدیزنامه»^۱ یا همان نجم‌نامه، از این نظر اهمیت ویژه‌ای داراست.

در فرهنگ و اساطیر ملل شرق به خصوص ایران، عرب، یهودی و هندی نیز باورهایی به تأثیر از ایشان، از هفت ستاره‌ی چرخان وجود دارد.

هفت پیکر، اجرام هفت‌گانه، هفت‌رنگ، هفت بانو، هفت اختر، هفت سیاره و نام‌هایی چون آنان که از هفت ستاره‌ی چرخان در ادبیات تورک حکایت می‌کند، در ادب عرب و فارس هم آمده است.

از این باورها کتب دینی و فلسفی چون «معرفت‌نامه» پدید آمد و برای تحلیل و تفسیر آن کتب، صفحاتی رقم خورد.

با در نظرگیری این مطالب چنین استنباط می‌شود که جهان در میان این هفت ستاره‌ی چرخان واقع است. پیرامون جهان سماوات سبع و هفت جم حاضرند که منظور از آن هفت طبقه‌ی آسمان است، که در هر طبقه یکی از هفت سیاره منزل دارد.

باور بر آن است که در آسمان اول ماه، در دومی عطارد، در سومی زهره، در چهارمی خورشید، در پنجمی مریخ، در ششمی مشتری و در هفتمی زحل جای دارند.

این اجرام تأثیراتی در زندگی و مرگ مردم دارند. طالع انسان‌ها وابسته به ایشان است. در هر یک از روزهای هفته، یکی از این ستارگان کار جهان را سامان می‌بخشد.

^۱. Yıldız name

۵- اداره‌ی هفت اقلیم توسط ستارگان

در باور شرق باستان، جهانی که از آسمان اداره می‌شود، به هفت اقلیم تقدیم می‌شود. در اساطیر ترکان، این هفت اقلیم، هر یک توسط ستاره‌ای اداره می‌شوند.

اقلیم اول: دیار هند، اداره‌اش با زحل باشد که رنگش سیاه است و منزل در آسمان هفتم دارد.

اقلیم دوم: دیار چین، اداره‌اش با مشتری باشد که رنگش قهوه‌ای‌ست و منزل در آسمان ششم دارد.

اقلیم سوم: دیار تورک، اداره‌اش با مریخ باشد که رنگش قرمز است و منزل در آسمان پنجم دارد.

اقلیم چهارم: دیار خراسان، اداره‌اش با خورشید باشد که رنگش زرد است و منزل در آسمان چهارم دارد.

اقلیم پنجم: دیار ماوراءالنهر، اداره‌اش با زهره باشد که رنگش سبز است و منزل در آسمان سوم دارد.

اقلیم ششم: دیار رم، اداره‌اش با عطارد باشد که رنگش آبی است و منزل در آسمان دوم دارد.

اقلیم هفتم: دیار بلغار، اداره‌اش با ماه باشد که رنگش سپید است و منزل در آسمان اول دارد.

بر این اقالیم پارس‌ها هفت اقلیم و عرب‌ها «اقلیم سبع» نام نهاده‌اند و آنچه جز این هفت اقلیم است، دیار تاریکی گویند.

ستارگان، اداره‌کنندگان این هفت اقلیم بر آسمان‌هایند. پنج تن از این ستارگان را اهمیتی خاص است که با خورشید و ماه هفت می‌شوند.

از این ستارگان، آسمان ماه، از سنگ زبرجد سبز است، آسمان عطارد از یاقوت زرد، آسمان زهره از یاقوت سرخ و آسمان زحل نیز از نقره‌ی سپید است.

۶- غرش آسمان و آذرخش

مظاهر طبیعی در نگاه اسطوره باوران مقدس شمرده می‌شدند. در نظر آلتای رعد و برق و درخشش آسمان به امر اؤلگن ظاهر می‌شود. رعد و برق به تنهایی خود، خدا بود! رعد و برق هراسناک، اما محبوب و مقدس شمرده می‌شد.

آنگاه که خداوند ارا به‌اش را به شتاب می‌راند، صدای چرخ‌ها غرش آسمان را پدید می‌آورند! آذرخش نیز تیری‌ست که خدایان به سمت شیاطین پرتاب می‌کنند!

زنان «اورن‌ها»^۱ و «غازان - قرقیز»^۲، در آغاز فصل بهار با ظاهرشدن اولین درخشش و غرش آسمان، پیرامون چادرهایشان ظروفی از شیر و «قیمیز»^۳ (نوعی نوشیدنی سکرآور از شیر ترشیده‌ی مادیان) می‌گردانند و آیین نثار به جا می‌آورند.

زنان «باشقورت»^۴ از ترکان مسلمان، با غرش آسمان، شیر، دوغ و مشروبات سپیدی چون آن را پوشانده و از نظر پنهان می‌کنند! در باور آنان تأثیر رعد و برق بر شیر و دوغ انعکاس می‌یابد!

اما «اوریان کیت»^۵ها از رعد و برق نمی‌هراسند. آنان با غرش آسمان هیاهو کرده و آذرخش را فرا می‌خوانند.

«اوینغورها»^۶ نیز فرود رعد و برق را خوش‌یمن می‌دانند. آنان هم با غرش آسمان هیاهو می‌کنند و آن را می‌خوانند و بر آسمان تیر پرتاب می‌نمایند. آنان سال بعد، در فصل پاییز به چراگاه اسب‌ها، آنجا که رعد و برق فرود آمده، جمع می‌شوند و گوسفندی قربانی می‌کنند و در آن مکان دفن می‌نمایند.

آنگاه زن شامان الهی‌نامه‌ها می‌خواند و مردان سوارکار اطراف مدفن چند بار طواف می‌نمایند.

(اقتباس از کتاب شامانیزم - عبدالقادر اینان)

1. Urenha
2. Kazan- kirgiz
3. kimiz

4. Başkurt
5. Uryankit
6. Uyгур

بخش سوم

در مجمع خدایان

در جهان اساطیری تورک، مجمع خدایان، بی تأثیر از الهیات سایر ملل نبوده است، اما در مقابل نیز با بررسی اساطیر و الهیات ملل دیگر، حضور ریشه‌ها و تأثیرات خدایان و اساطیر ترکان را بسیار بیشتر چون حقیقتی آشکارا می‌بینیم.

جمعی از خدایان سومری با نام‌های اصلی خود و چندی نیز با نام‌هایی تغییر یافته در فرهنگ کلدانیان وارد شدند. بزرگ خدایانی چون آنشهار، آنو، انلیل و آ (انکی) از این جمع‌اند. سه تن از خدایان سومری نیز در جمع خدایان هندی خود را نشان دادند. این خدایان چنین توصیف می‌شوند:

«پوسهان»^۱: این خدا انسان‌ها را فراوانی و برکت می‌بخشد، شیر گاوها از او افزون می‌شود. محافظ حیوانات و مسافران است، می‌گویند او پس از آن‌که خدای هندی شد، درخشش رعد و برق و ساخت ظروف غذای خدایان را بر عهده گرفت.

«وارونا»^۲: این خدا کائنات را اداره می‌کند. اوست که خورشید، ماه و ستارگان را درخشان می‌کند. بادها از او می‌وزند و باران به واسطه‌ی او می‌بارد.

«رودرو»^۳: خدایی ست مهربان و دوستدار نیکی. اما زمانی بعد خدایی ست انتقام‌جو و نابودگر!

^۱. Pushan

^۲. Varuna

^۳. Rudru

کلدانیان بسیاری از افسانه‌های سومری را اخذ کرده و متناسب با باورهای خویش بیان کردند. اساطیر کلدانی صورتی تغییر یافته از اساطیر سومر داشت و جز این چیزی نمی‌نمود. کاهنان بابلی نیز شخصیت و وظایف روحانی خویش را از شامان‌های ترکان باستان استنباط کرده‌اند. حتی الهیات یونانی نیز در جان خود آثاری از خدایان تورک دارد. شاید حتی بتوان گفت، ملل دیگر هم نتوانستند از سایه‌ی سنگین باورها و وسعت جهان اساطیری سومر بیرون باشند.

قابل تأمل است که کتب دینی هندیان «ودا»^۱ها پیش‌تر نیز تدوینگرانی داشته است. انعکاس شخصیت الهه‌ی باروری ترکان - «اوما»^۲ - و آپ - سوی سومری را در جای جای این کتاب می‌بینیم.

۱- باورهای نخستین از خدا باوری

انسان‌های نخستین با مشاهده‌ی قدرت‌های عظیم طبیعت دچار حیرت و شگفتی می‌شدند. عقل ابتدایی آنان عاجز از تحلیل این وقایع بود؛ آنان را هراس درمی‌گرفت و این قدرت‌های طبیعی خدا تعریف می‌شد.

اگر این نظر را بپذیریم، خورشید، ماه و ظواهر طبیعی، اگر در مقام خدایان بودند، با گذشت زمان می‌بایستی از آن مقام فرود آیند. اما جالب است آنان که آثار طبیعی را خدایان انگاشتند، دل در گرو باورهایی محکم و تغییرناپذیر داشتند!

در پژوهش و ریشه‌یابی باورهای نخستین از وجود خداوند که بگذریم، بررسی خدا باوری و رب‌النوع در میان ترکان نمی‌تواند با احکامی قطعی بیان شود. گویند خدایان ابتدایی با اوصاف عظیم از نیستی پدید آمدند!

پس شماری از حیوانات، گیاهان، آسمان، خورشید، ماه، ستارگان، باد و توفان، غرش آسمان و رعد و برق، درختان، کوه‌ها، دریاها و شماری از رودهای بزرگ بی‌واسطه خدا شدند. شماری نیز توتم محسوب شدند، توتم را روحی بود با قدرتی خداگونه.

¹. Veda

². Omay

۲- ظهور نخستین خدایان تورک

تحقیق و تعمق در تاریکی‌های تاریخ کهن تورک نشان می‌دهد که با گذشت زمان خدایان چهره‌ای آشکارتر، به خود می‌گیرند و اعمال خدایان و وظایف آنان بهتر نشان داده می‌شود. چنین می‌توان گفت که با کشف دانسته‌های جدید خدایان تورک، شایسته‌ی پژوهشی دوباره‌اند.

خدایان تورک در عرصه‌ای از وقایع متنوع شکل گرفتند. در جهان‌بینی ترکان «آلتای» می‌خوانیم:

پیش از جهان، خدای واحد، قارا- خان بود.

با او آبی بی‌پایان بود.

قارا- خان، قدرت مطلق بود.

او را سه پسر بود، نام‌هایشان اؤلگن، ارلیک و «مرگن»^۱.

این سه هر کدام خدایی بودند.

۳- تشخیص و وظایف خدایان

در کل خدایان تورک از کردار نیک شاد می‌شدند. آنان خدایان فضیلت و راستی بودند. نیک‌کرداری، برکت و فراوانی را می‌گسترده‌اند. ایشان عدالت‌گستری را از وظایف اصلی خویش می‌شمردند.

الهه‌ها نیز بسیار مهربان، رحیم و سخاوتمند بودند؛ اما در مقابل، خدایان شر شماری اندک داشتند. آنان زیر دستانی از ارواح پلید، عفریت‌ها، جنیان و شیاطین داشتند که زشت‌کاری‌ها به واسطه‌ی آنان صورت می‌گرفت.

وظایف خدایان تورک را چنین می‌توان بررسی کرد:

خدایان ابتدایی، خالق و آسمانی، نیک‌کردار و محافظ بودند. خدایان شر و جهان‌زیرین، خدایان توفان، غرش آسمان و آذرخش، باران، جنگ، گاه حتی عدالت! بیماری و مرگ نیز بودند.

^۱. Mergen

در مجمع خدایان، الهه‌های زیبایی، خدایان و الهه‌های دوزخ، خدایان قهرمانی، خدایانی نمادگونه از ظواهر هستی، خدایان حیوانات، گیاهان و چوپان‌ها، خدایان برکت، فراوانی و فصول، خدایان دریا، آب، کوه، جنگل، رود، آهن، معادن و آتش و یا خدایانی که محافظ سرزمین‌ها بودند نیز حضور داشتند.

از خدایان سرخوشی و شراب یونانی چون «دیو نیزوس»^۱ و «باکوس»^۲ یا خدایی چشم‌چران چون «زئوس»^۳ در مجمع خدایان تورک حضور نداشتند، چرا که در تضاد با فرهنگ رفتاری ترکان بودند.

در تصریح این موضوع می‌بینیم که تاکنون، خدای شعر مانند، «اگمیوس»^۴ کلتی‌ها یا «برایا»^۵ اسکاندیناوی و یا حضور «آپولون»^۶، خدای موسیقی یونانیان در مجمع خدایان تورک دیده نمی‌شود.

اوصاف خدایانی چون «ایشمون»^۷ فنیقی‌ها و «اگرا»^۸ اسکاندیناوی یا «اسکلوپئوس»^۹ یونان را می‌توان در «کامروش شابا»^{۱۰}، الهه‌ی هیتی و «رودرا»^{۱۱} از خدایان کهن تورک دید. رودرا با خود هزار دارو و نیروی شفابخشی داشت. او با این داروها محبوبان خویش را عمری به درازای هزار سال می‌بخشید.

۴- خدایان خیر و نیکی

اولین خدای بزرگ آلتای، قارا- خان بود، خدایی نیک‌کردار که همه هستی آفریده اوست. پسرش اؤلگن نیز نیک‌کرداری را می‌پسندید؛ چرا که او وظیفه پسرانش را محافظت از انسان‌ها در برابر شر کورموس تعیین کرده بود. خدایان سومری، آنو، انلیل، اِآ (انکی) نیز چنین تعریف می‌شدند.

1. Dionizos
2. Baküs
3. Zeus
4. Ogmios
5. Braya
6. Apollon

7. İşmun
8. Egra
9. Asklopiyos
10. Kamruşşaba
11. Rudra

انلیل خدایی بود که انسان را خشم گرفت و توفانی انگیخت، پس پشیمان شده و با انسان‌ها آشتی کرد.

در اساطیر یونان، بزرگ‌ترین خدا، زئوس بود. «کورناز»^۱ نیز خدایی عشرت‌طلب محسوب می‌شد. او برای فریب زنان به صور متنوعی در می‌آمد و حيله‌ها می‌کرد. اگر از همسرش «حرا»^۲ الهه‌ی بی‌تأثیر، خجلت نداشت، بیش از آن نیز حيله‌گری می‌کرد!

اما خدایان تورک چنین نبودند. بسیاری از الهه‌ها زیبا و مهربان توصیف می‌شدند؛ و «گون آنا»^۳ الهه‌ی آلتای، آنکه بر طبقه ششم آسمان منزل داشت، نمادی از مهربانی بود. «ایلینه»^۴ی آلتای نیز چنین بود.

«آی‌زیت»^۵ سمبل زیبایی بود. از دیدگاهی می‌توان «ایشتار»^۶ سومریان را شبیه «آفرودیت»^۷ یونانیان دانست.

در نظر سومریان و هیتی‌ها هر سرزمین، هر شهر و حتی هر انسان خدایی محافظ خود داشت. این خدایان، انسان‌های سرزمین خویش را، از خدایان شرور، همچنین تسلط ارواح پلید و بیماری و مصائب محافظت می‌کردند.

خدایان خیر و شر برای تصاحب انسان هیچ‌گاه از جنگ با یکدیگر نمی‌آسودند. بسیار می‌شد که خدایان خیرخواه پیروز می‌شدند و انسان را آزادی می‌بخشیدند. اما خدایان شر نیز دست از تلاش نمی‌کشیدند و هر گاه فرصتی می‌یافتند بر انسان‌ها می‌شوریدند. آنگاه بود که خدایان خیرخواه در می‌رسیدند و از تصاحب ایشان جلوگیری می‌کردند.

۵- خدایان شر و پلیدی

بزرگ خدایان پلیدی در نزد آلتای، «ارلیک خان»^۸ بود. این خدا که در زیر زمین منزل داشت، شبیه برادرش، اؤلگن^۹ نبود. او با خدایان و ارواح مطیع خویش، انسان را پلیدی می‌خواست. اما پسرانش چون او نبودند. آنان

1. Kurnaz

2. Hera

3. Gunana

4. İline

5. Ayzit

6. İstar

7. Afrodit

8. Erlik han

9. Ulgen

انسان‌های روی زمین را نیکی می‌کردند و مردم را از ارواح پلید و مطیع پدرشان محافظت می‌نمودند!

«نرگال»^۱، خدای توفان، با همسرش «ارشکیگال»^۲ الهه‌ی دوزخ، خدایان آشکار پلیدی نزد سومریان بودند. «تارگان‌نمه»^۳ خدایی سومری، او چون مار بسیار زهرآگین و پلید بود، او بسیار دروغ می‌گفت.

رودرا از خدایان تورک، که بعدها از خدایان هندی هم شد. اگر صفتی از خیانت داشت، اوصاف خیر و نیکی بسیاری نیز با او بود.

«نین»^۴ گیش‌زیدا»^۵ی سومری هم با اینکه در جهان زیرین بود، باز پلید محسوب نمی‌شد.

«آدات»^۶ نیز خدای رعد و برق و توفان سومری بود.

«یال‌پاغان»^۷، خدای آسمانی ترکان آلتای، خدایی هفت‌سر و پلید بود. خدای باران، «آغادا»^۸ هم به صورت موجودی در قارا دنیز (دریای سیاه) تعریف می‌شد.

«اتی»^۹ها نیز خدای دوزخی به نام «مانیوس»^۹ داشتند.

۶- منزلگاه خدایان

در باورهای باستانی چندی از خدایان بر ستارگان، چندی در زیر زمین، چندی نیز در دریاها و یا بر قلل کوه‌های بلند منزل دارند. خدایان سومر، آلتای، یهود و گوک تورک نیز خدایان بزرگی‌اند در رفیع‌ترین جایگاه آسمان. معابد بزرگ سومری منزل‌گاه خدایان بود. خدایان معابد گاه با همسر و فرزندان خویش در معابد حاضر می‌شدند. به یمن حضور ایشان شاخه‌ی درخت سدر سوزانده می‌شد، چرا که باور داشتند خدایان از بوی خوش سرمست شوند.

1. Nergal

2. Erškigal

3. Targanneme

4. Nin- giszida

5. Adat

6. Yalpagan

7. Ağada

8. Eti

9. Manyos

سومریان هر کدام خدایی محافظ خود داشتند. این خدایان در تن انسان‌ها نیز می‌زیستند! اگر انسان گناهی مرتکب می‌شد، خدایش او را تورک می‌گفت و به جایش اجنه تن او را تصاحب می‌کردند، اگر از گناهش توبه می‌نمود، خدایش باز می‌گشت و دیگر بار در تن او جا می‌گرفت! طبق باوری نیز، بر روی زمین هفده خدای ناظر بودند که با نام‌هایی چون «یر، سو»^۱ هر کدام سرزمینی را اداره می‌کردند.

۷- خدایان مجسم و خدایان روحانی

برخی از خدایان بزرگ آغازین روحانی و بی‌جسم توصیف می‌شدند. خدایانی در معنا که تنها نام‌هایی داشتند و نامرئی بودند! خدایانی صاحب قدرتهای عظیم. خدایانی به صور آثار طبیعی نیز توصیف می‌شدند. خدایانی چون کوه‌ها و دریاها و جنگل‌ها...

اؤلگن، ارلیک خان و دختران و پسران ایشان در هیئت انسانی، الهه‌ی زیبایی یاقوت، آی‌زیت و الهه‌ی عیلام، «انشوشیناک»^۲ که زنی زیبا بود و «نین - لی»^۳ و «اینانا»^۴ یا ایشتار، الهه‌ی سومری، با گیسوان انبوه و سینه‌هایی بسیار بزرگ، نیز از خدایان مجسم بودند.

خدایان، سومر و هیتی بیشتر به صورت مردانی ریش‌دار ظاهر می‌شدند. برخی کلاه‌ی به سر داشتند، برخی دیگر با تاجی دوشاخ یا چهارشاخ خدایی خویش را می‌نمودند. گاه خدایان تورک در شرق نزدیک به صورت جنگجویان نشان داده می‌شدند، برخی گیاهان نیز توصیف الهی داشتند. نماد آب شور تیامات و نام دیگرش «اوم‌می‌هودور»^۵، مادینه بود.

انلیل سومریان به صورت گاو نر، نرگال به صورت شیر و «آгада»^۶ در هیئت ارژدهای دریایی توصیف می‌شد.

در میان خدایان مجسم، صورت‌هایی از انسان یا حیوان چهارچشم و یا چهارگوش می‌توان دید. چشمان این خدایان چهار برابر بهتر می‌دیدند و

1. Yer- su

2. Enşuṣinak

3. Nin- li

4. Īnane

5. Ummi khudur

6. Aḡada

گوش‌هاشان نیز چهار برابر بهتر می‌شنودند.
 خدایانی نیم انسان و نیم حیوان نیز تعریف شده‌اند:
 «نین - گیرسو»^۱، خدای سومری، انسانی بود با بال‌های عقاب.
 «داراک»^۲ نیز انسان - خدایی با پاهای بز تعریف شده است.
 آلتای‌ها هم روحی به نام «سویلا»^۳ داشتند، با چشمان اسب و منقار عقاب،
 با گوش‌های الاغ و با گیسوانی از مار!
 چنین است که خدایان تورک از منظری کلی در چنین ردیفی طبقه‌بندی
 می‌شوند:

※ توتمیسم

باورهایی که ریشه در تأثیرات حیوانات و گیاهان پیرامون انسان ابتدایی
 داشت، بنیان خداباوری شد؛ انسان‌ها باور کردند، اجدادشان و خدایان همان
 ظواهر طبیعی بوده‌اند.

※ آنیمیزم^۴ و ناتورالیسم^۵

آسمان، خورشید، ماه، ستارگان، توفان، غرش آسمان و رعد و برق،
 درختان، کوه‌ها و سنگ‌ها، دریاها و آب‌ها، رودهای بزرگ و چندی دیگر از
 ظواهر طبیعی چون حیوانات، هر کدام روحی داشتند و صاحب قدرت‌هایی
 بودند، پس گاه خدا شناخته می‌شدند!

※ حیوان‌انگاری خدایان

شیر، اسب، گرگ، مار، گاو، گر، گریفون^۶ و چندی از حیوانات اساطیری و یا
 موجوداتی مرکب از اعضای چند حیوان هم از خدایان مجسم توصیف
 می‌شوند.

1. Nin - grisu

2. Darak

3. Suyla

4. Animizm

5. Naturizm

۶ حیوان افسانه‌ای است که ترکیبی از جسم
 شیر، سر و بال عقاب، گوش اسب و تاجی شبیه
 به آلت سباحه ماهی است.

* آنتروپومورفی، انسان‌پنداری خدایان

در سیر زمان، این خدایان دیگرگون شدند و به صورت انسانی در آمدند، اما چنانچه اشاره شد، گاه خدایان ابتدایی چنین سرنوشتی داشتند، اؤلگن و ارلیک از خدایان آلتای با چهره‌هایی انسانی تصور می‌شدند. خدایان هیتی، آتی، سومر نیز بسیاری از این گونه‌اند.

۸- عائله‌ی خدایان و ارتباط خدایان با انسان‌ها

خدایانی که چون انسان پنداشته می‌شدند، بیشتر در زندگی مردم نمود داشتند، چون چندی از خدایان سومری که وظیفه‌ی اداره‌ی سرزمین‌ها را برعهده داشتند و از نزدیک محافظ انسان‌ها بودند.

خدایان ایشان انسان‌ها و گیاهان را برکت و فراوانی می‌بخشیدند. آنان مردم به خصوص، هنرمندان و صنعت‌گران را یاری می‌کردند و خدایانی عدالت‌گستر بودند.

مردم نیز مطیع خدایان بودند و برای سرخوشی ایشان دعاها می‌کردند و آیین قربانی اجرا می‌نمودند، اما اگر گناهی سر می‌زد، خدایان را خشم درمی‌گرفت.

خدایان شرق نزدیک باستان به خصوص سومر، شیوه‌ی زندگی و مایحتاج خود را چون انسان‌ها تنظیم می‌کردند! آنان چون انسان‌ها می‌خوردند، می‌نوشتیدند، کار می‌کردند، خانه و خانواده و همچنین فرزندان داشتند. اسب‌ها، ارابه‌ها، حیوانات، گله‌ها و خدمتکارانی نیز با آنان بود.

اما خدایان در همه حال قابل‌رؤیت نبودند و برخی در حالاتی خاص دیده می‌شدند. انسان‌ها را پند می‌دادند و تنبیه می‌کردند، پس ناپدید می‌شدند. جدایی مطلق بین خدایان و انسان‌ها معنایی نداشت. گفته می‌شد انسان‌ها فانی‌اند و ناتوان، اما خدایان جاویدان‌اند و قادر مطلق.

۹- الوهیت داده شدگان

در مجمع خدایان تورک، بودند خدایانی که نمادگونه نام و هستی از مظاهر طبیعی برگرفتند، چون پسران اوغوز! چنانچه آمده است خلاء مقدس را هم «تائوئیست»^۱ها به چهار جهت تقسیم کرده و اداره‌ی هر جهت را بر عهده‌ی حیوانی نهادند که پیشتر الوهیت داده شده بود. در باور گوک‌تورک‌ها، خان با رنگ‌ها و علامات خاص و خدایی سرزمین‌های تورک را اداره می‌کرد. در میان خان‌ها، پادشاهان و قهرمانان نیز الوهیت داده‌شدگانی بودند که با اوصاف خاص و قدرت‌هایی خارق‌العاده توصیف شدند و با سیر زمان و بال‌گیری از خیال‌پردازی‌های مردمی، در انجام به مقام خدایی رسیدند.

۱۰- خدایان ترکان و دیگر ملل التصاقی‌زبان

- «آداد»^۲، خدای سومری، خداوند رعد و برق و درخشش آسمان، خدای گردباد و توفان‌ها بود. او با توفان‌های بزرگ زوزه می‌کشید و همه طرف را تاریکی در می‌گرفت. او همچنین خدای برکت و فراوانی نیز بود!
- آشوریان و بابلی‌ها این خدا را آداد، اتی‌ها «ایسکور»^۳ و سومری‌ها گاه «راممان»^۴ می‌نامیدند. او با اربابه‌ای دو اسبه و با تاجی شاخ‌دار تصویر می‌شود.
- «آداکوتای»^۵: خدای آلتای، خدای بزرگی که در جایگاه اوّلگن قرار داشت.
- آدار از خدایان بزرگ سومری بود. این خدا را، آشوریان «تی‌نیپ»^۶ نام نهاده بودند.
- «آغاج خان»^۷: خدای آلتای، با اوصاف الوهیت داده شده، سمبلی از خاک و درخت بود که محافظ آنان نیز شمرده می‌شد. در نظر آلتای خاک،

1. Taoist

2. Adad

3. İskur

4. Ramman

5. Adakutay

6. Ninip

7. Ağac han

آب، درخت، آتش و آهن، عناصر مقدس به شمار می‌آمدند.

- آغادا خدای بارانِ سومری بود، این خدا به صورت غول یا اژدهای دریایی توصیف می‌شد. او ماری نیز در دست داشت.
- «آغیلیم»^۱، خدای سومری بود که در افسانه «کوماربی»^۲ از او نام برده شده است.
- «آی یانار»^۳، خدای آلتای، او در ده نقش مختلف ظاهر می‌شد. او را بعدها هندیان نیز پذیرفته‌اند.
- «آق- خان»^۴، خدای بزرگ گوک‌تورک‌ها بود، این خدا را چهار پسر با نام‌های «قیزیل خان»^۵، «ساری خان»^۶، قارا- خان و «یشیل خان»^۷ بود.

این پسران در مقام خدایان بودند و با رنگ‌های مختص خود معرفی می‌شدند، چهار طرف از سرزمین ترکان در اداره‌ی ایشان بود. این سرزمین‌ها، با نام و نماد ایل گوسفند، ایل سگ، ایل مرغ و ایل خوک شناخته شده می‌شدند که متأثر از نام‌های چهار پسر یافت‌بن‌نوح و معانی اسامی ایشان بود. چهار پسر «یافت»، «چیغیل»^۸ در معنی بز- گوسفند، «بارس‌جار»^۹ در معنی ببر- یوزپلنگ یا سگ، «تونوک»^{۱۰} در معنی خوک و «آم‌لاک»^{۱۱} در معنی خروس یا مرغ معرفی می‌شدند، سمبل و حافظ این سرزمین‌ها نیز آنان بودند.

سالی یک بار به نام خان سرزمین‌ها، با حیوانات مقدس آیین قربانی اجرا می‌شد. این قربانی در حقیقت پیشکش‌ی به اداره‌کننده‌ی سرزمین بود؛ چنانچه ایل سگ، با سمبل ببر- یوزپلنگ، که در اداره‌ی آق خان بود و هر سال در آغاز فصل پاییز به نام خان یک توله‌سگ قربانی می‌شد.

1. Ağilim
2. Kumarbi
3. Aiyandar
4. Ak- han
5. Kizil han
6. Sari han

7. Yeşil han
8. Çigil
9. Barscar
10. Tunuk
11. Amlak

ترکان شامانیست، چهار خان با چهار رنگ نمادین را سمبل و اداره کننده‌ی سرزمین می‌دانستند. چنان ترکان «تائوئیزم»^۱ که چهار جهت را با چهار سمبل و در اداره‌ی چهار حیوان مقدس پذیرفته بودند.

• «آکتویون»^۲: خدای یاقوت‌ها، او در جایگاه اوّلگن خدای ترکان آلتای بود. خدایی که همه قدرت‌ها در او جمع بودند، اما بسیار آرام می‌نمود و در هیچ امری دخالت نمی‌کرد.

• «آلاس‌باتیر»^۳: خدای یاقوت‌ها، خدای آغل و لانه‌ی مرغان بود.

• «آلدا»^۴: یکی از خدایان قرقیز بود.

• «آلتای خان»: خدای یاقوت‌ها، روحی متعالی در میان آب و خشکی بود. او منزل بر قلل کوه‌ها داشت.

• «آمال»^۵: او یکی از خدایان عیلامی بود.

• «آمان»^۶: او نیز از خدایان عیلامی به شمار می‌رفت.

• «آممزاددو»^۷: خدای سومر-هیتی، که در افسانه‌ی کوماری از او نام برده شده است.

• «آمون»^۸: خدای سومری، خدای خورشید بود. این واژه در زبان سومری، معنی خورشید را داشت. آمون بعدها خدای آفتاب هندی‌ها نیز شد. زمانی بعد نام «آتوم»^۹ گرفت، پس رع خدای مصری شد.

• «آمون‌کی»^{۱۰}: خدای سومری-هیتی که در افسانه‌ی کوماری آمده است.

• «آنجازین»^{۱۱}: خدای آلتای، خدای رعد و برق بود.

• «آن دارکان»^{۱۲}: خدای آتش یاقوت‌ها بود. الهه‌ای محافظ گیاهان نیز با این نام آمده است.

• «آنک»^{۱۳}: خدای آب‌ها و برکت سومری بود. اتی‌ها این واژه را در معنی

ماه به کار می‌بردند.

1. Taoizm

2. Aktoun

3. Alasbatir

4. Alda

5. Amal

6. Aman

7. Ammezzaddu

8. Ammun

9. Atum

10. Ammun ki

11. Acazin

12. Andarkan

13. Ank

- آنشهار: خدای سومری، اولین خدای بزرگ آفریننده بود. خدایان دیگر تربیت یافته‌ی این خدا محسوب می‌شدند. آنو، خدای آسمان، پسر بزرگ او بود. بر اساس افسانه‌ی آفرینش، مردوک، تيامات را گرفتار می‌کند. او را دو پاره کرده، پاره‌ای به بالا می‌اندازد، پس آسمان‌ها به نام آنشهار به وجود می‌آیند؛ پاره‌ای به زیر می‌افکند و زمین‌ها به نام کیسهار زاده می‌شوند.
- لاک‌همو و لاک‌هامو: خدایانی عظیم و مارگونه بودند.
- آنو: خدای سومری، خدای حاکم آسمان‌ها بود. این خدا، خدایان بسیاری تحت امر خود داشت. در بالاترین مرتبه آسمان - «آنوسماس»^۱ - او را قصری زیبا بود. «دوموزی»^۲ و «گی‌زیدا»^۳ که بعدها به مقام خدایی رسیدند، چون نگهبان بر در سرای او حضور داشتند. او پسری به نام انلیل، داشت آنگاه که توفان عظیم درگرفت، خدایان هراسناک رو سوی آسمان آنو گریختند. خدایان بر روی دیوارهای قصر او چون سگانی به خود پیچیدند و در خواب شدند. در افسانه‌ی دیگر آمده است که الهه‌ی بزرگ به نام «آرو رو»^۴، آنو را آفرید. آنو با تاج شاخ‌دار به تصویر کشیده می‌شود.
- «آنون‌ناکی»^۵‌ها: خدایان بزرگ سومری، که در اطاعت انلیل، پسر آنو بودند. خدایانی در مقام دوم خدایی که بر روی زمین در آب‌ها می‌زیستند. ایشان انلیل را پیروی می‌نمودند و در طالع انسان‌ها تأثیر داشتند. از نگاهی دیگر این خدایان، مربوط به جهان زیرین بودند.
- «آراه»^۶: خدای یاقوت‌ها، حاکمی الهی در جهان زیرین، که به هیئت داوران بود و انسان‌های گناهکار را محاکمه می‌نمود.
- «آردینی»^۷: خدای آفتاب اورارتو، از نگاهی دیگر این خدا مؤنث می‌نمود.
- «آردیس»^۸: خدای هیتی، خدایی با نماد آفتاب بود.
- «آرک‌هو»^۹: خدای عیلامی، او از خدایان آغازین بود.
- «آرسی‌ملا»^{۱۰}: خدای اورارتویی، او در مقام دوم خدایی بود.

1. Anosmas
2. Dumuzi
3. Gizida
4. Aruru
5. Anunnaki

6. Arah
7. Ardini
8. Ardis
9. Arkhu
10. Arsimela

- «آروناس»^۱: خدای سومری- هیتی، که در افسانه‌ی کوماربی دریایی الوهیت داده شده توصیف شده است.
- «آشکس آپا»^۲: از خدایان مشهور هیتی بود.
- «آش تابی»^۳: خدای سومر- هیتی، در افسانه‌ی کوماربی بود.
- آی آتا: از خدایان بزرگ آلتای بود و در طبقه‌ی ششم آسمان جای داشت. او با ماه تمثیل می‌شد و در جایگاه ان- زو خدای سومری بود.
- «آی خان»^۴: پسر اوغوزخان بود. خدایی که نام از مظاهر سماوی گرفته بود. ترکان سرزمین او با سمبل عقاب معرفی می‌شدند. تائوئیست‌ها در خویشاوندی ترکان آی خان بودند.
- باب بار: خدای سومری، خدای آفتاب و عدالت، نام دیگرش اوتو بود که اعراب او را «شاماش»^۵ می‌گفتند. «بال»^۶ سومری نیز همین خدا بود. ملل همسایه این خدای بزرگ را با القاب متنوع می‌پرستیدند. انلیل هم گاه به نام او یا «بل» خوانده می‌شد که زاده‌ی آنشهار و کیسه‌هار بود. او پادشاه اور- اون‌گور- را قوانین عدالت آموخت و قوانین مشهور حمورابی به امر او مکتوب شد. او دو پسر به نام‌های «کیت تو»^۷ و مشارو داشت. گویند او شوهر ایشتر بود. خدای خورشید، سمبلی از قدرت‌های طبیعی و آفتاب. بت‌هایی که به نام او ساخته می‌شد، بر بالایش قرص خورشید منقوش بود. چنانچه بر بالای بت‌های فنیقی نیز به نماد قدرت، تاجی با دو شاخ کوچ یا گاو نر بود.
- «بالالا»^۸: یکی از خدایان عیلامی بود.
- «باران باتیر»^۹: خدای یاقوت، محافظ خانه‌ها بود.
- «بونچاک هوتوه»^{۱۰}: خدای یاقوت‌ها، یکی از دو خدای نگهبان که از شاهراه خدای بزرگ آسمان‌ها آق توپون محافظت می‌نمود. خدای دیگر نگهبان «بوزول توپون»^{۱۱} بود.

1. Arunas
2. Aşkesapa
3. Aştabi
4. Ayhan
5. Şamaş
6. Baal

7. Kittu
8. Balala
9. Baran batir
10. Buncak hutuh
11. Buzul Toyun

- «جیغی»^۱ یا «جیوی»^۲: خدای گوک‌تورک‌ها بود. گوک‌تورک‌های شامانیست برای هر زمان معتقد به حضور خدایی خاص بودند! در کل برای معرفی خدایان از منزه از این نام بهره می‌گرفتند.
- «گون‌پون آتا»^۳: خدای قرقیزها، او محافظ گوسفندان بود.
- «داغ‌خان»^۴: پسر اوغوزخان، او هم خدایی بود که نام و شخصیت از ظواهر طبیعی گرفته بود. سمبل ترکان سرزمین او سه پرنده توصیف می‌شد. تائوئیست‌ها با این ترکان آیین مشترک قربانی اجرا می‌نمودند.
- داراک: خدای سومری، خدایی با پاهای بز، خدای فراوانی و بیشه‌ها بود. نام او نیز در معنی بز نر می‌باشد. هوری‌ها او را خدای توفان، هوا و گیاهان می‌دانستند. نام دیگرش، «شانداش»^۵ یا «دات تاس»^۶ بود، هیتی‌ها او را «تارکین»^۷ می‌نامیدند.
- «دمیر خان»^۸: روحی خداگونه، میان آب و خشکی، خدای یاقوت، که بر قلل کوه‌ها منزل داشت.
- «دنیز خان»^۹: پسر اوغوزخان، او هم خدایی بود که نام و شخصیت از ظواهر طبیعی گرفته بود. سمبل ترکان سرزمین او پرنده‌ی شاهین توصیف می‌شد. تائوئیست‌ها هم در خویشاوندی این ترکان بودند.
- «دوی»^{۱۰} یا «کالی»^{۱۱}: خدای سومری، از خدایان کهن ترکان بود که زمانی بعد هندیان نیز او را پذیرفتند.
- دینگیر: او یکی از خدایان اتی بود.
- اِآ یا انکی و یا آنک: خدای سومری، او را سومریان انکی و اکدی‌ان اِآ می‌نامیدند. او خدای دریاها، آب‌ها، توفان، طلا، نقره و همه‌ی مواد بود. او سنگ‌ها، گیاهان و حتی عقل و منطق را نیز خدایی می‌کرد. او خدای دانش بود. الهه اینانا، دختر او بود. در اساطیر بابل، مردوک بزرگ نیز پسر اِآ معرفی

1. Cigi

2. Civi

3. Golpon Ata

4. Dağ han

5. Şandaş

6. Dattas

7. Tarkin

8. Demir han

9. Deniz han

10. Devi

11. Kali

می‌شود. اجنه‌ی «آشیپو»^۱ در حمایت او بودند. اِآ حاکم جهان زیرین هم بود. آنان که اِآ را می‌دیدند، به مقام پیشگویی می‌رسیدند و خبرهایی از آینده دریافت می‌کردند. او خدایی بود که خواب‌ها را تعبیر می‌کرد و انسان‌ها را هنرهای متنوع می‌آموخت. خدایی که پادشاهان را عقل و روشن‌بینی می‌بخشید. در هنر سومری، اِآ نیم‌ی ماهی و نیم‌ی بز تصویر می‌شد، چرا که او می‌توانست هم در آب و هم در خشکی زندگی کند.

در افسانه‌ها انسان نخستین را اِآ آفرید. تن بی‌روح و گلین او را روح بخشید و انسان را پدید آورد. از این رو بود که هم او نژاد انسان را از واقعه‌ی توفان خبرداد و حفظ نمود.

● «اِل لیل»^۲ یا انلیل: از خدایان بزرگ سومری، انلیل خدای هوا و جنگ بود. او باران، توفان، برف و بوران و آب‌ها را نیز خدایی می‌کرد. بر قلعه‌ی کوه‌ها منزل داشت و با گردباد ره می‌پیمود. او پیش‌تر خدای روی زمین بود، پس مقام آنو را تصاحب کرد و بزرگ خدایان شد. با او کلنگ مقدس بود، آلتی که زمین را از آسمان جدا کرد. در افسانه‌ی توفان او از انسان خشناک بود، اما بعد از گناه مردمان گذشت. انلیل طالع‌بخش انسان‌ها معرفی می‌شد و سلاطین از کرم او به سلطانی می‌رسیدند.

در معابد سومری تندیس انلیل با ریش انبوه و تاج شاخ‌دار تصویر می‌شد و در کنار او الهه‌ی باروری نین‌لی حاضر بود. در پژوهش اسطوره‌ای انلیل سومریان شخصیتی در تشابه با «اوگان» گوک‌تورک‌ها و اؤلگن آلتای و نیز اولوتویون یا قوت‌ها داشت.

انلیل در انجام به دست سه دیو بزرگ خداگونه، به نام‌های «زو»^۳، «آساکهو»^۴ و «ان‌مشاررو»^۵ کشته می‌شود، اما به یاری پسرش جان دوباره می‌گیرد.

● ان‌مشاررو: خدای سومری، دیو بزرگ مرگ‌آور، خدای نیستی. زو و آساکهو یاران او بودند. در داستان انوما-الیش از او یاد می‌شود. او انلیل را به

1. Ašipu

2. Ellil

3. Zu

4. Asakhu

5. Enmesarra

یاری دو دیو به قتل رساند.

• «ان- اورتا»^۱ یا «این- اورتا»^۲: از خدایان جنگ سومری، این خدا در «لاگاش» به نام نین- گیرسو خوانده می‌شد.

• ان- زو یا نان- نار: از خدایان بزرگ سومری، سمبل او ماه بود. این خدای سومری با آی‌آتا، خدای آلتای، اوصافی نزدیک به هم داشت. سامیان او را سین و هیتی‌ها او را کاشکو می‌خواندند. او منزل در شهر اور داشت.

• ان- زو: نگهبان زمان بود و حساب سال و ماه سلاطین را داشت. خدایی که با اشک چشم و فریاد و فغان روزگار می‌گذرانید. گاه الهه اینانا دختر او محسوب می‌شود. الهه‌ی دوزخ ارشکیگال نیز خواهر اوست. نام دیگر ان- زو، نان- نار بود.

• «اردنای»^۳: از خدایان آلتای، که رفتار نیک خدایان را به انسان می‌آموخت.

• ارلیک خان: خدای آلتای، پسر قارا- خان بود. او در جهان زیرین می‌زیست و در آنجا خالق خورشیدی سیاه بود که با نور سیاه خویش خورشید، جهان زیرین را در ظلمات فرو می‌برد. ارلیک خان در جهان زیرین قصری داشت، بامش از آهن و اجاقش از گل. بر در سرایش تختی سیمین بود و او را شمشیری از آهن سبز و سپری ساخته شده از آهن صاف محافظ بودند و نه گاو نر بزرگ رام شده در اطاعت او حضور داشتند.

گاه ارلیک خان در تصاویر چون پیرمردی دهشت‌انگیز می‌نماید. چشمان و ابروانش چون زغال سیاه، ریش شاخ‌دارش تا زانوان رسیده، سبیل‌هایش چون دندان‌های گراز وحشی از بناگوش در رفته، چانه‌اش به مانند پتک و شاخ‌هایش بلند گیسوانش قیرین و به هم پیچیده چون ریشه‌ی درختان کهنسال است.

در ادعیه‌ی شامان می‌خوانیم:

«سوارش اسب نر سیاه و بسترش از پوست سگ آبی سیاه است.
کمرش را هیچ کمربندی نرسد.

¹. En- urta

². In- urta

³. Erdenay

پلک‌هایش یک وجب، سیاه‌سبیل و سیاه‌ریش است. قدرت مردان بزرگ با اوست، جام او مجموعه‌ی مردگان است. شمشیرش از آهن سبزرنگ، استخوان‌های پشتش از آهن صاف، افسار اسبش از ابریشم سیاه و تازیانه‌اش ماری‌ست سیاه.^۱ همه‌ی ارواح پلید، کورموس‌ها، «کارازوت»‌ها،^۲ «اوت‌کر»‌ها^۳ در اطاعت او باشند. گفته شده است که او پنج پسر و دو دختر نیز دارد. جهان ارلیک خان، جهان زیرین است و جهان زیرین بر نه طبقه استوار. حاکم هر یک از این طبقات هم خدایی‌ست که نماد پنداری‌ست پلید و در اطاعت ارلیک خان است. انسان‌ها از خشم ارلیک در هراس باشند و به آن سبب آیین قربانی به جای آرند. از میان قربانیان اسب خاکستری‌رنگ مقبول‌تر باشد. در آیین قربانی پوست حیوان ذبح‌شده می‌بایستی بی‌نقص کنده شود، چنانچه سر و پاهای حیوان بریده نشود و پوستش چون خیک بیرون آید. سهم ارلیک بسته به طنابی سیاه و سپید در قربانگاه نصب می‌گردد و باقی گوشت‌ها از آن اطرافیان است. در آیین نباید قطره‌ای از خون قربانی به اطراف پاشیده شود یا استخوانی از او شکسته شود. آیین قربانی امروزی نیز میراث باورهای شامانیستی‌ست. ارلیک در نگاهی دیگر این‌گونه نیز توصیف شده است: «با ازدیاد انسان‌ها بر روی زمین، انسان نخستین، انسان‌های پس از خویش را گمراهی، زشتی و نابودی خواست. قارا- خان او را خشم گرفت و به جهان زیرین تبعید کرد و نامش ارلیک خان نهاد.»

- «گیبی‌لی»^۴ یا «گیرسو»: خدای آتش و عدالت سومری، خدایان او را قدرت تشخیص راست از ناراست اعطاء کردند. هموست که رفتار و اعمال و پیمان انسان‌ها را می‌سنجد و گاه ایشان را در رسیدن به اهدافشان ناکام می‌گذارد.
- گی‌زیدا: خدای سومری، او و دوموزی بر در سرای خدای بزرگ آنو وظیفه‌ی نگاهبانی دارند.

1. Karazot

2. Ot ker

3. Gibili

4. Girsu

- «گوغا»^۱: خدای سومری، او خبرسان و سفیر و معتمد خدای بزرگ آسمان آنشهار است.
- «گوک خان»^۲: پسر اوغوزخان، خدایی از طبیعت که سمبل ترکان سرزمین او شاهین است.
- «گوک تانری»^۳: بزرگ‌ترین خدای گوک‌تورک‌ها، او در جایگاه اولو توپون، خدای یاقوت‌ها و اؤلگن، خدای ترکان آلتای بود. این خدا تختی زرین بر آسمان داشت و وظیفه‌اش مکافات و جزای گناهکاران بود.
- «گرامادواتا»^۴: او از خدایان کهن ترکان بود، بعدها این خدا در گروه اساطیر هند هم جای گرفت.
- «گود»^۵: خدای اتی‌ها، گود در زبان اتی به معنی گاو نر باشد. آنان گاو نر مقدسی داشتند که به این نام معرفی می‌شد.
- «گوداتو»^۶: خدای سومری، از خدایان آغازین ترکان بود.
- «گودآ»^۷: خدای سومری، در معنی بزرگ‌ترین خدایان بود.
- «گون خان»^۸: پسر اوغوزخان، خدایی از طبیعت که سمبل ترکان سرزمین او هم شاهین بود.
- «هالدی»^۹: خدای اورارتو، او از خدایان قهار و شر بود.
- «هالکی»^{۱۰}: او خدای گیاهان سومری بود.
- «هاماننی»^{۱۱}: خدای هوری، او در گروه خدایان آغازین است.
- «هانیش»^{۱۲}: خدای سومری، خدای کوچکی در اطاعت خدای توفان بود.
- «هاپان تال لیاس»^{۱۳}: از خدایان محافظ هیتی است.
- «هارزیش»^{۱۴}: خدای هیتی، از خدایان محافظ بود.

1. Goğa
2. Gok han
3. Gok tanrı
4. Gramadevata
5. Gud
6. Gudatu
7. Gudea

8. Gun han
9. Haldi
10. Halki
11. Hamanni
12. Haniş
13. Hapantalliyas
14. Harziş

- «هاشاملی»^۱: خدای هیتی، خدای بیماری وبا، و همچنین محافظ گرفتاران بود.
- «هاشه‌نیل»^۲: از خدایان هیتی است.
- «هوبان»^۳: از بزرگ‌ترین خدایان عیلامی است.
- «هوربی»^۴: از خدایان عیلامی است.
- «هوتران»^۵: از خدایان عیلامی است.
- «هوتوایی‌نی»^۶: خدای اورارتو، از خدایانی است در مقام دوم خدایی.
- «ای‌گی‌گی»^۷ها: چندی از خدایان سومری است که در اطاعت آنو خدای بزرگ باشند. وظیفه‌ی آنان اطاعت از اوامر آنو است. در نظر سومریان این خدایان را اهمیتی والا است. ستارگان سمبل این خدایانند. کلدانیان نیز این خدایان را پذیرفتند.
- «ایلو»^۸: خدای سومری، این واژه اشارتی به نام خداست. با این واژه به کنایه نام خداوند برده می‌شد.
- این - اورتا: خدای سومری، او همان اِن - اورتا است.
- «ایر»^۹: خدای گؤک تورک‌ها، او خدای سرزمین‌ها بود.
- «ایرا»^{۱۰}: خدای سومری، خدایی است شر، که انسان‌ها را جنگ و بیماری می‌آورد.
- «ایراگال»^{۱۱}: خدای سومری، همان نرگال است.
- «ایرشیررا»^{۱۲}ها: از خدایان سومر - هیتی که در افسانه‌ی کوماربی از ایشان یاد می‌شود. این خدایان در مقام دوم خدایی توصیف می‌شوند.
- ایسکور: خدای توفان آتی‌ها، این خدا در نزد عیلام، آشور و بابل به نام آدات مشهور است. او را هیتی‌ها، «تشوب»^{۱۳} و هوری‌ها، دات تاش گویند.
- «ایش مکارالی»^{۱۴}: از خدایان اکدی است.

1. Hasameli

2. Hasenil

3. Huban

4. Hurbi

5. Hutran

6. Hutuini

7. İgigi

8. İlu

9. İr

10. İra

11. İragal

12. İrşirra

13. Teşup

14. İşmekarali

- «ایتوغا»^۱: از خدایان مغول، که در بعضی از طوایف تورک نیز شناخته شده بود.
- «کابریدس»^۲: از خدایان بزرگ عیلام، او خدای پرورش و تربیت بود.
- «کامباراتا»^۳: خدای قرقیزها، او محافظ اسبها بود.
- «کامروشاپا»^۴: خدای سومری، او نیکی را دوست داشت و انسانها را یاری می کرد.
- «کارسا»^۵: او یکی از خدایان عیلام بود.
- کاشکو: خدای هیتی، او در جایگاه ان - زو، خدای سومر و سین^۶، خدای سامیان بود. او خدای ماه معرفی می شد.
- «کایادان»^۷: از خدایان بزرگ یاقوتها بود.
- «قایرا»^۸ یا قاراخان: خدای آلتای، او جد بزرگ خدایان بود. پیش از آفرینش جهان، همه جا را آب فراگرفته بود و تنها او بود. خانی خداگونه. که از تنهایی به ستوه آمد و دانست چه کند و چه بیافریند. صدایی از تاریکی او را گفت: آنچه را در نظر دارد بر زبان آورد. در میان آبها «آق آنا»^۹ پدید آمد. قارا- خان با الهام از او همه هستی را آفرید. قارا- خان در میان خشکی، درخت کاجی با ۹ شاخه آفرید و به زیر هر شاخه انسانی آفریده شد. این انسانها، اجداد همه آدمیان بودند. در باور شامان، قارا- خان سه پسر به نامهای اؤلگن، کیزاگان و مرگن داشت.
- در ادعیه شامان می خوانیم:
- «کیزاگان و مرگن در اطاعت اؤلگن بودند. آنان ارواحی نیک کردار بودند.»
- «کا- زال»^{۱۰}: خدای سومر - هیتی، از قهرمانان خداگونه در افسانه‌ی کوماربی است.
- «کریگیدی»^{۱۱}: خدای آلتایها، گاه اؤلگن را به این نام می خواندند.

1. İtoğa
2. kabrides
3. kambarata
4. Kamruşapa
5. Karsa
6. Sin

7. Kayadan
8. Kayra
9. Ak ana
10. Ka- zal
11. Kergiday

- «کوهوم بان»^۱: از بزرگ‌ترین خدایان عیلامی بود. او همسر الهه «کریشنا»^۲ بود.
- «کین داک آربو»^۳: از خدایان عیلامی بود.
- «کیرساماس»^۴: یکی از خدایان عیلامی بود.
- «کودای»^۵: به معنی خدای بزرگ است و در زبان مغولی در معنی خدای برتر آمده است. او منزل بر آسمان سوم دارد.
- کوماری: از بزرگ‌ترین خدایان سومری، تشوب پسر اوست.
- «کوسوک»^۶: خدای توفان «لووی»^۷ها است.
- «لاگمال»^۸: از خدایان به نام عیلام-اتی، او پسر اآ است.
- «لاما»^۹: از خدایان آسمانی است که در افسانه‌ی کوماری از او یاد می‌شود. این خدای سومر-هیتی به پادشاهی آسمان می‌رسد.
- «لیرگال نارادا»^{۱۰}: از خدایان بزرگ سومری، زمانی بعد این خدا در گروه خدایان بابلی هم قرار گرفت.
- «لوگال»^{۱۱}: خدای اتی، این خدا در برخی از سرزمین‌های تورک شناخته شده بود. او در معنی پادشاه، حاکم و خدا توصیف می‌شد.
- «لوگال باندا»^{۱۲}: خدای سومری، بعدها توسط بابلی‌ها شناخته شد. او محافظ «گیلگمیش» نیز بود.
- «لوگال کورکورا»^{۱۳}: خدای سومری، گاه انلیل را که در جایگاه کوه‌های عظیم بود، به این عنوان، در معنی (سرزمین کجاست؟) می‌خواندند.
- «ماگان سیل کی لاک»^{۱۴}: خدای یاقوت‌ها، او محافظ اسب‌ها بود.
- «مالاهای»^{۱۵}: خدای یاقوت‌ها، او حکیمی است خداگونه، که در جهان زیرین مجازات انسان‌های گناهکار را ترتیب می‌دهد.

1. Kuhumban

2. Krişna

3. Kindakarbu

4. Kirsamas

5. Kuday

6. Kusuk

7. Luvi

8. Lagamal

9. Lama

10. Lirgal narada

11. Lugal

12. Lugal banda

13. Lugal kurkura

14. Mgan Silkilak

15. Malahay

- «مان یوس»^۱: خدای دوزخ عیلامیان بود.
- مرگن: از خدایان بزرگ آلتای، از دیدگاهی او پسر قاراخان و برادر اؤلگن معرفی می‌شود.
- «مینکی»^۲: از خدایان سومری، در افسانه‌ی کوماربی از او یاد می‌شود.
- «موجرا»^۳: خدای آلتای، او حافظ فقیران و درماندگان بود.
- «موم مو»: خدای سومری، از هستی آغازین تیامات، سمبل آب‌های شور و آپ-سو سمبل آب‌های شیرین، موم مو پدید آمد. بسیاری از خدایان از او به وجود آمدند. بعد از سومریان بابلی‌ها هم او را پذیرفتند.
- «موت»^۴: خدای سومری، او خدای سعادت، برکت و فرخندگی بود.
- «نابو»^۵: از خدایان قهرمان‌اتی، او خدای کتابت و علم سومری بود.
- «ناه هونت»^۶: خدای خورشید، نور و عدالت عیلامی بود.
- «نالاینی»^۷: از خدایان اورارتو، او در مقام دوم خدایی بود.
- نان-نار یا ان-زو: از خدایان عیلامی-سومری بود.
- «ناپیرتو»^۸ یا «ناپیر»^۹: یکی از خدایان عیلامی بود.
- «ناپ سا»^{۱۰}: یکی از خدایان عیلامی بود.
- «ناروتی»^{۱۱}: از خدایان بزرگ عیلامی بود.
- نرگال یا «یرگال»^{۱۲}: خدای سومری، خدای دوزخ و جهان تاریکی و ظلمات، شوهر الهه‌ی دوزخ-ارشکیگال-بود. در توفان عظیم بسیار خشم نمود و کشتی «اوتاناپیشتم»^{۱۳} را از زمین برکند. منزل نرگال در محاصره‌ی هفت دیوار بود و بالای دیوارها ارواح خبیث به پاسبانی بودند. در آنجا «ادیم‌نو»^{۱۴}ها البسه بالدار پوشیده بودند و غذای ایشان آب گل‌آلود و گرد و خاک بود.

1. Manyos

2. Minki

3. Mucera

4. Mut

5. Nabu

6. Nahhunt

7. Nalaini

8. Napirtu

9. Napir

10. Napsa

11. Naruti

12. Iregal

13. Utanapištim

14. Edimnu

- «نریک»^۱: از خدایان توفان اتی‌هاست.
- نین گیرسو: خدای سومری، خدای شهر گیرسو، در گوشه‌ای از ناحیه‌ی لاگاش، به استناد افسانه او همان «نین- اوراس»^۲- اولین فرزند انلیل - است. خدایی جنگجو با بال‌های عقاب و گرژی در دست راست، با سر شیر و ریش‌دراز است. تاجی شاخ‌دار بر سر اوست، سوار بر اربه‌ای بسته به چارپایانی وحشی بر روی زمین در گردش است. دشمنانش به گرز کشته شوند و نام همسرش «بو»^۳ است. عیلامیان او را «این شوشیناک»^۴ می‌خواندند. در مداین «کیش»، «زاب با»^۵ و «دیل پات»^۶ به نام «اوراش»^۷ توصیف می‌شد.
- نین- گیش زیدا: از خدایان جهان زیرین در سومر، او هر چند منزل در جهان تاریکی دارد، اما چون خورشید مردمان را رفاه و حیات می‌بخشد! خدای آب، سلامتی و مارهاست. برای برگزاری هرچه بهتر آیین‌ها میان انسان‌ها و خدایان، گهگاه بر روی زمین ظاهر می‌شود که در آن زمان اژدهایی او یاری می‌کند.
- نی نیپ: خدای سومری، خدای ستارگان چرخان، آشوریان نیز این خدا را به بزرگی یاد می‌کردند.
- «نین کاراک»^۸: یکی از خدایان عیلامی است.
- «نین مارکی»^۹: از خدایان شناخته شده‌ی اکدی بود.
- نین- اوراش: خدای سومری، پسر انلیل، زمانی بعد در مقام خدای خورشید برآمد. او با سمبل آفتاب بهاری معرفی می‌شد. در افسانه آمده است، نین- اوراش به سمت دیوهایی رفت که جسد پدرش انلیل را بر دست داشتند. آنان را پریشان‌حال کرد و انتقام پدرش بگرفت. او دیوان را در اربه‌اش به زنجیر کرد و پس پدر را به حیات باز آورد! این خدا را گاه نین- گیرسو، گاه نین- اورتا می‌خوانند.

1. Nerik

2. Nin- uras

3. Bo

4. In- şuşinak

5. Zabba

6. Dilpat

7. Uraš

8. Ninkarak

9. Nin-marki

• «نودیم‌مو»: خدای سومری، او پسر خدای بزرگ آنو بود. در داستان انوما-الیش می‌خوانیم:

«خدا-آنو، نودیم‌مو را در هیئت خویش زائید!»

• «اوبا»^۱: شامان‌های آلتای خدایان را عموماً به این نام می‌خواندند. روح محافظ روستا بود. گاه منزل خدایان نیز اوبا خوانده می‌شد.

• «اودینه»^۲: خدای آلتای، در نظر شامانیست‌ها، خدای آتش بود و سبب‌ساز سعادت و رفاه انسان‌ها معرفی می‌شد. او محافظ ایل و تبار نیز بود.

• «اوغان»^۳: بزرگ‌ترین خدای گوک‌تورک‌ها، سمبل این خدا درخت کاج بزرگ در میان زمین بود، یاقوت‌ها این خدا را اولو توپون و آلتای‌ها اؤلگن می‌خواندند. او در مقام انلیل خدای سومری توصیف می‌شد.

• «اوکتو خان»^۴: خدای یاقوت‌ها، او روحی بود خداگونه، که در میان آب و خشکی می‌زیست و گاه جایگاه بر قلل کوه‌ها داشت.

• «اونگول»^۵: همان «تنگره خاقان»^۶ خدای اویغورها است.

• «اوران‌گای»^۷: از خدایان بزرگ و آفریننده‌ی یاقوت‌ها است.

• «اوزه گوک»^۸: بزرگ‌ترین خدای گوک‌تورک‌ها، او حکیم و آفریننده‌ی

همه هستی‌ست.

• «اوزن خان»^۹: او همان بزرگ خدایان «خان تنگه»^{۱۰} است.

• «پانین تینری»^{۱۱}: از خدایان عیلامی است.

• «پاپ‌سوک کال»^{۱۲}: از خدایان سومری، او خدای مارها و محافظ خانه‌ها و انسان‌ها از ارواح پلید است.

• «پیوا»^{۱۳}: یکی از خدایان هیتی است.

• پوسهان: خدای رفاه و برکت سومری، او محافظ رمه‌ها و شبان‌هاست.

این خدای ترکان را بعدها هندی‌ها هم پذیرفتند.

1. Oba

2. Odine

3. Oğan

4. Okto han

5. Ongol

6. Tengere Kaan

7. Orangay

8. Oze Gok

9. Ozen Han

10. Han tengere

11. Panin tinri

12. Papsukkal

13. Piva

- رام‌مان: خدای سومری، او همان آدات باشد.
- رودرا: از خدایان کهن ترکان، بعدها هندیان هم او را پذیرفتند و نام چیاو بر او نهادند. او خدایی ست با وظایف بسیار، انسان‌ها را نیکی می‌کند و مقتدر و زیباست، اما چهره‌ی دیگری از خیانت و توحش نیز با اوست! با همراهان خویش بر زمین فرود می‌آید و آنان را که در دشمنی او باشند به تیرهایش کشته می‌خواهد. و بر آنان که او را موافق آیند، شادی و راحتی عطا کند. او حکیمی ست که هزار نوع درمان با اوست. رودرا توفان‌ها، کوه‌ها و جنگل‌ها را هم خدایی می‌کند.
- «سابیرای»: خدای یاقوت‌ها، او حکیمی ست خداگونه، که در جهان زیرین مجازات انسان‌های گناهکار را ترتیب می‌دهد.
- «ساری»^۲ یا «قارا»^۳ خان: خدای گوک‌تورک‌ها، گفته شده است که خدای بزرگ را چهار پسر بود، آق خان، (خدای سپید)، قیزیل خان (خدای طلایی)، ساری خان (خدای زرد) یا قاراخان (خدای سیاه یا بزرگ)، یشیل خان (خدای سبز)؛ ایشان خدایان با رنگ‌های نمادین بودند. آنان چهار جهت سرزمین ترکان را اداره می‌کردند. «ایل خوک» با سمبل «خوک» در اداره‌ی ساری خان بود. هر سال در میان فصل زمستان به نام ساری خان نوزاد یک خوک قربانی می‌شد.
- «سار رو»^۴: خدای سومری، این خدا نام دیگر خدای بزرگ کلدانیان، مردوک است.
- «ساس‌پوناس»^۵: خدای توفان اتی‌هاست.
- «سبی‌تو»^۶: از خدایان اورارتو، که در مقام دوم خدایی ست.
- سلارتیس: یکی از خدایان هیتی است.
- سین: خدای ماه سومری، که در گروه خدایان سامی هم قرار گرفت. او میزان و اندازه‌گیری انسان‌ها را کنترل می‌کرد.

1. Sabiray

2. Sari

3. Kara

4. Saaru

5. Saspunas

6. Sebitu

- «سوترول»^۱: در داستان تنگره خاقان به عنوان خدای اویغورها آمده است.
- «سویسی»^۲: خدای آب آلتای است.
- «سولیکاته»^۳: خدای اتی، خدای رود «تامارمارا»^۴، در هیئت شیری بر درخت آشیان دارد. که در دست راستش شمشیری از نقره و در دست چپ او مجموعه‌ی انسان نهاده شده است.
- «سوما»^۵: واژه‌ی سومری در معنی خدا است.
- «سوس توگانه»^۶: خدای بزرگ یاقوت‌ها، نام دیگر اولو توپون است.
- شاماش: خدای آفتاب سومری، عرب‌ها گاه باب‌بار را به این نام می‌خواندند. قرص بالدار نماد اوست.
- شانداش: همان دات تاش است.
- «شاپاک»^۷: از خدایان عیلامی است.
- «شارا»^۸: خدای سومری، خدای سرسبزی سرزمین «اومما»^۹ است.
- «شاروم ما»^{۱۰}: از خدایان بزرگ هوری است.
- «شیمگه»^{۱۱}: خدای آفتاب هوری است.
- «شول‌لات»^{۱۲}: خدای توفان سومری، این خدا را بابلی‌ها هم پذیرفته بودند.
- «شوموکان»^{۱۳}: خدای رمه‌ها و فرزندان سومریان بود. بعدها این خدا را بابلی‌ها هم پذیرفتند.
- «تاکی‌تی»^{۱۴}: خدای سومر- هیتی، که در افسانه‌ی کوماری از او یاد شده است.

1. Sotrol

2. Suiyesi

3. Sulikatte

4. Tamarmara

5. Suma

6. Sustuganah

7. Şapak

8. Şara

9. Umma

10. Şarrumma

11. Şimege

12. Şullat

13. Şumukan

14. Takiti

- «تالای خان»^۱: خدای یاقوت‌ها، روحی است خداگونه در میان آب و خشکی. او منزل بر قلل کوه‌ها دارد.
- «تاش گاشیت»^۲: خدای غله‌ها و سرنوشت سومری است.
- «تارهان»^۳: خدای کشت و زراعت سومری، او از بزرگ‌ترین خدایان است.
- «تارھون زا»^۴: از خدایان لووی، او در جایگاه تشوب- خدای توفان- است.
- «تاری لا»^۵: خدای یاقوت‌ها، او حکیمی ست خداگونه که در جهان زیرین انسان‌های گناهکار را مجازات می‌کند.
- «تله‌پینو»^۶: خدای هیتی، او پسر الهه‌ی آفتاب آرین‌نا است. خدای فراوانی و گیاهان. چون در زمستان به زیرزمین می‌رود، گیاهان خشکیده می‌شوند و برکت رخت برمی‌بندد و چون در آغاز فصل بهار از زیر زمین بیرون می‌آید، گیاهان حیات تازه می‌گیرند و برکت حاصل می‌شود و همه هستی جان دوباره می‌گیرد. از دیدگاهی تله‌پینو پسر خدای بزرگ توفان است.
- «تمتی»^۷: یکی از خدایان عیلامی است.
- تنگره خاقان: خدای اویغور، همان اؤلگن آلتای‌ها، بزرگ خدایی که آفریننده و اداره‌کننده‌ی جهان است. بر بالاترین جایگاه آسمان‌ها منزل دارد. خدایان دیگر منزل در طبقات پایین‌تر دارند و در اطاعت او هستند. او را دو همراه از خدایان است. در راست او اونگول و در چپ او «سول‌رول»^۸ باشد. در دیوان لغات الترک آمده است:
 «کافرانی که در زمین فرو روند آسمان را تنگری خوانند. آنان آنچه به چشم تعالی ببینند، چون کوه بزرگ یا درخت بزرگ، به این نام خوانند؛ از این رو آنان را سجده کنند و حتی عالمان خود را نیز «تنگری‌گن»^۹ گویند.»

1. Talay han

2. Taşgaşit

3. Tarhan

4. Tarhunza

5. Tarila

6. Telepinu

7. Temti

8. Solrol

9. Tengerigen

- تشوب: خدای بزرگ هیتی، او در گروه خدایان اورارتوها هم حضور دارد.
- تشوب را اتی‌ها ایسکور، عیلامیان آدات، سومریان راممان می‌خوانند. پدر تشوب همان کوماریبی است. تشوب واژه‌ای هوری است. تشوب در تصاویر به دستی نور و به دستی دیگر تبر و به کمر شمشیر دارد. تشوب شوهر «هپات»^۱ و خدایان طوفان نیز معرفی می‌شود.
- «تین‌یا»^۲: از بزرگ‌ترین خدایان «اتروسک» باشد.
- «تیری‌یاس»^۳: از خدایان قهار و شر اورارتو است.
- «تیرس»^۴: از خدایان عیلامی است.
- «تور»^۵: خدای رعد و برق ترکان شمالی است.
- «تویر»^۶: حکیمی خدا گونه که در جهان زیرین مجازات انسان‌های گناهکار را ترتیب می‌دهد. از خدایان یاقوت‌ها است.
- «توای‌یسی»^۷: خدای آلتای، خدایی در هیئت و مالک همه کوه‌ها است.
- «تورانی»^۸: خدای اورارتو، از خدایانی در مقام دوم خدایی‌ست.
- «تورکو»^۹: خدای توفان سومری است.
- «تورموش»^{۱۰}: از خدایان مقتدر اتروسک‌ها است.
- «تورون»^{۱۱}: خدای آلتای‌ها، او قهرمانی خداگونه که اژدهایی وحشتناک به نام «آندالاموش»^{۱۲} را که در اندیشه‌ی ویرانی جهان بود، نابود کرد.
- «اودوران»^{۱۳} یا «هودوران»^{۱۴}: از خدایان عیلامی است.
- «اوگوس»^{۱۵} یا «توگوس»^{۱۶}: خدای آلتای‌ها، در ادعیه‌ی شامان از او یاد می‌شود. در باوری خدای آغازین قاراخان از او به وجود آمده است!
- اولو تویون: بزرگ‌ترین خدای یاقوت‌ها، دانای کل که سرنوشت همه مخلوقات به دست اوست. این خدای بزرگ را سومریان انلیل، گوک تورک‌ها

1. Hepat
2. Tinya
3. Tiriyaş
4. Tirs
5. Tor
6. Toyer
7. Tuiyesı
8. Turani

9. Turko
10. Turmuş
11. Turun
12. Andalamuş
13. Uduvan
14. Huduran
15. Uguş
16. Tuguş

اوغان و آلتای‌ها اؤلگن می‌خواندند. خدایی جنگ‌جوست که همه از او در هراس‌اند و برای رهایی از شر او آیین قربانی به جا می‌آورند. مقبول‌ترین قربانی هم نزد او گوساله یا اسب جوانی است با سر سیاه که بر پیشانی‌اش لکه‌ی سپیدی ستاره‌گون بدرخشد. او خدای شادی هم توصیف شده است.

• «یوپورکوپاک»^۱: از خدایان عیلامی است.

• اوراش: خدای سومری، نام دیگرش ان-اورتا یا نین-گیرسو است که سومریان در شهر «بیل‌پات»^۲ این نام را به او اعطاء کردند.

• اوتو: خدای آفتاب سومری، خدای عدالت، نام دیگرش در زبان سومری باب بار است. عرب‌ها نیز او را شامش می‌خواندند.

• اؤلگن: خدای آلتای، پسر قاراخان، خدایی نیک‌کردار و آفریننده‌ی همه هستی. این خدای بزرگ با چهار پسر و نه یا دو دختر توصیف می‌شود. اؤلگن با همسرش بعد از قاراخان بر بالاترین مقام آسمان، بالاتر از مقام ماه و خورشید و ستارگان منزل دارد. او را در آن مقام تخت و درگاهی زرین است و در راه وصال او نه حجاب است و مردان شامان تنها تا حجاب پنجم می‌توانند عروج کنند.

در مرتبه‌ی پایین‌تر پسران اؤلگن منزل دارند، در مرتبه‌ی پایین‌تر از ایشان نیز پسر «سوی‌لاپ»^۳- ساری‌خان- و بهشت با نهرهای شیر و رسولانی که از جانب خداوند بر انسان‌ها فرود می‌آیند، حضور دارند. دختران اؤلگن هم در جهان زیرین منزل دارند و پدید آورنده‌ی آتش معرفی می‌شوند.

به نام اؤلگن آیین‌های بسیاری اجرا می‌شود. او دانای کل است و گوک‌تورک‌ها اؤلگن را اوگان یا گوک‌تانری، یاقوت‌ها اولو‌تویون، آلتای‌ها هم گاهی «گرگیدای»^۴ می‌خوانند.

در ادعیه‌ی شامان از اؤلگن به نام «آکایاز»^۵ و «آیاز خان»^۶ یاد شده است. او خدای آسمان‌هاست و خالق رنگین‌کمان. می‌گویند او انسان‌ها و حیوانات را پلک و ابرو آفرید. آفریدگار ییلاق، سرسبزی و آشیان گرم، فرمانروای

1. Upurkupak

2. Bilpat

3. Suylap

4. Gergiday

5. Akayaz

6. Ayaz kan

ستارگان و خالق غرش آسمان و رعد و برق است. آیین‌های قربانی او با عنوان «اوستوگو»^۱ اجرا می‌شود. او را مقبول‌ترین قربانی، «پاریل‌غی»^۲، اسب سفید و یا سه ساله مادیان است. آیین قربانی هر سه، شش، نه و یا دوازده سال یکبار در فصول بهار، تابستان و پاییز اجرا می‌شود. اداره‌ی آیین با شامان است و مردم چون گرد می‌آیند، شامان برای وصال اؤلگن دعا می‌خواند.

موفقیت شکار، فراوانی شیر گوسفندان و علوفه‌ها، تربیت نیک فرزندان و در کل رفاه انسان‌ها، خواسته‌هایی‌ست که در ادعیه مطرح می‌شود. آنگاه که اسب قربانی می‌شود، سینه‌اش در آتش کهن و پشتش در آتش نو در برابر آفتاب سوزانده می‌شود، باور بر آن است که اگر دود آتش رو به سوی آسمان بالا رود، قربانی پذیرفته شده است. بعد از آیین قربان‌سوزی با گوشت‌های باقی‌مانده ضیافت برگزار می‌شود و بهترین قسمت گوشت از آن شامان است. در پایان ابزارآلات آیین هم سوزانده می‌شود.

• یال پاگان: خدای آلتای‌ها، خدایی شر که او را هفت سر است و در آسمان‌ها منزل دارد. آنگاه که ماه گرفتگی پیش می‌آید، اوست که ماه را بلعیده است! آن زمان خدای بزرگ- اؤلگن- دوباره ماه را از او باز می‌ستانند. شهاب‌ها نیز تکه‌هایی از ستارگانند که او بر زمین تف می‌کند!

• «یارری»^۳: خدای هیتی، خدای جنگ و یاور جنگجویان و محافظ انسان‌ها از بیماری‌ست. آنان که به بیماری وبا گرفتار آیند، او را التماس کنند و آیین قربانی به جای آرند

• یشیل خان: خدای گوک تورک‌ها، از پسران آق خان، «ایل گوسفند» با سمبل بُز در اداره‌ی اوست. هر سال در آغاز فصل بهار به نام او بره‌ای قربانی می‌شود.

• «ییلدیز خان»^۴: خدای اوغوزها، از پسران اوغوزخان، سمبل ترکان سرزمین او «خرگوش» است.

1. Ustugu

2. Parilgi

3. Yarri

4. Yildiz han

- «زاب بابا»^۱: خدای سومری، خدای توفان شهر کیش، او از بین‌النهرین ظهور کرد و به نام «زآپ پانا»^۲ - خدای وبا- شناخته شد. نام دیگرش ان-اورتا یا نین-گیرسو است. در زبان هوری نام او آش تابی آمده است.
- «زاس‌هازونا»^۳: خدای هیتی، خدای بزرگ توفان، هیتی‌ها خدایان توفان بسیاری داشتند، اما او بزرگ خدایان توفان بود و خدایان دیگر پسران او بودند. همسرش به نام «زالوای‌نیسا»^۴ یا «زیپ پالان‌ویسا»^۵ شناخته می‌شد.
- زو: خدای سومری، خدای پرندگان و توفان، او خدایی بود که در هیئت دیو شناخته می‌شد.
- زیت آریاس: ^۶ از خدایان محافظ هیتی است.

۱۱- الهه‌های ترکان و دیگر ملل التصاقی‌زبان

- «آل لات»^۷: از الهه‌گان سومری است.
- «آماگال»^۸: الهه‌ی یاقوت‌ها، آنان برخی از الهه‌ها را به این نام می‌خواندند.
- «آنامای‌گیل»^۹: از الهه‌های محافظ آلتای- یاقوت، آلتای‌ها او را به نام «آنا» می‌شناختند.
- «آناتو»^{۱۰}: الهه‌ی سومری، او همسر خدای بزرگ آنو است.
- آندارکان: الهه‌ی یاقوت‌ها، محافظ گیاهان، خدای محافظ آتش نیز به این نام است.
- «آن‌توم»^{۱۱}: الهه‌ی سومری، نام دیگر او ایشتار است.
- «آنون‌نی»^{۱۲}: الهه‌ی اکدی، بعدها این الهه نام ایشتار گرفت. او را محافظ شهر آگادا می‌شناختند.

1. Zabbaba

2. Zappana

3. Zas Hazuna

4. Zaluinisa

5. Zippalanvisa

6. Zitariyas

7. Allat

8. Amagal

9. Anamaygil

10. Anatu

11. Antum

12. Anunni

• آرین‌نا: الهه خورشید هیتی، نام اصلی او مشخص نیست. معبد او در شهر آرین‌نا بود که بعدها نامی بر این الهه شد. همسر خدای بزرگ توفان و سامان‌بخش شهر توصیف می‌شد. کاهن اعظم معبدش پادشاهان را تعیین می‌کرد و آنان گزارش اعمالشان را نزد او می‌بردند. آورده‌اند که او سه جفت چشم داشت!

• «آرونا»^۱: الهه‌ی دریای هیتی است.

• آرورو: از اولین الهه‌گان سومری، در افسانه‌ای آمده است که این الهه، خدای بزرگ آنو را آفرید. بعدها کلدانیان نیز او را پذیرفتند.

• آستارته: همان الهه ایشтар است.

• آی‌زیت: الهه‌ی یاقوت‌ها، او چون آفرودیت یونانی، الهه‌ی زیبایی‌ست؛ اما چون او روسپی نبوده و سمبل پاکدامنی است. هرگاه زنی در حال زایمان باشد، آی‌زیت با پریان باغ‌ها و گل‌ها و طعام نزد او می‌شتابد. سه روز و سه شب در کنار او می‌ماند و از او پرستاری می‌کند. آی‌زیت با خود قطره‌ای از دریاچه‌ی شیر بهشتی به کام می‌گیرد و به دهان کودک می‌چکاند، او با این کار کودک را روح می‌بخشد و تقدیس می‌کند. پس از تولد، آی‌زیت با پریان رخت بر بسته، می‌رود.

آی‌زیت زنانی را که شوهرانشان را وفادار باشند، به هنگام زایمان دریابد؛ اما زنان بی‌وفا را هر چند التماس کنند یا آیین قربانی به جای آرند در حال زایمان تنها رها می‌کند.

برای آی‌زیت، آیین‌هایی در تابستان و زمستان اجرا می‌شود. در کل او چنین توصیف می‌شود:

آی‌زیت یا «آی‌سیت»^۲ روحی مادینه، روح آفرینش، فراوانی، رفاه و سلامتی‌ست. او همچنان که نوزادان انسانی و زنان را محافظت می‌کند، نوزادان حیوانی و حیوانات مادینه را نیز مراقب است. چنین گویند که او عناصر پراکنده‌ی حیات را جمع‌آوری کرده و «کوت»^۳ می‌سازند.

^۱. Aruna

^۳. Kut

^۲. Ayisit

کوت روح یا عنصر مقدس حیات است که به جنین در شکم مادر دمیده می‌شود و چنین او جان می‌گیرد. زنان آبستن همواره در حمایت این ارواح باشند، پرنده‌ی قو سمبل آبی‌سیت‌هاست. از این رو لمس کردن این پرنده‌ی مقدس از تابوها شمرده می‌شود!

«در باور ترکان یاقوت، آبی‌سیت‌ها از جهان بالا در هیئت مادیان‌هایی با باله‌های سیمین و یال‌افشان فرود می‌آیند. آبی‌سیت‌های محافظ انسان در مطلع خورشید به روزهای تابستان و آبی‌سیت‌های محافظ حیوانات نیز در مطلع خورشید به روزهای زمستان ظاهر می‌شوند.

دختران ترکان یاقوت به نام او، «تان گارا»^۱، (نوعی بت) می‌سازند و به زیر رختخواب خویش نگاه می‌دارند. زنان نازا برای بچه‌دار شدن او را دعا می‌خوانند. زنان آبستن نیز با نزدیک شدن زمان زایمان اطراف چادر و خانه‌ی خود را پاکیزه می‌نمایند و نوزادان حیوانات خویش و همسایگان را مهربانی می‌کنند و طعام می‌دهند. پس آنگاه که آبی‌زیت می‌رسد همه تبسم بر لب دارند و شادی می‌نمایند.» (از کتاب شامانیزم اثر عبدالقادر اینان)

• «باآلات»^۲: الهه‌ای که عرب‌ها او را به این نام می‌خوانند، بیشتر عیلامیان او را «بلیت»^۳ می‌گفتند و سومریان نین- لیل. نین- لیل الهه‌ی زاینده‌ی سومری توصیف شده است.

• بو: الهه‌ی سومری، دختر بزرگ آنو و همسر نین- گیرسو، او الهه‌ی فراوانی، برکت و سلامتی‌ست؛ بیماران را بهبودی می‌بخشد و زخم‌هایی که خدایان بر انسان‌ها وارد آورده‌اند را تیمار می‌کند! او هفت جفت دختر دوقلو دارد! او را به زمان حمورابی، نین کاراک و در زمان «کاسیت»^۴ ها، «گولا»^۵ می‌خواندند.

• «دام کینا»^۶: الهه‌ی سومری، او همسر آآ معرفی شده است.

• «دات هیمای»^۷: از الهه‌های هیتی‌ست.

1. Tangara

2. Baalat

3. Belit

4. Kasit

5. Gula

6. Damkina

7. Dat Himay

- ارشکیگال یا آل لات: الهه‌ی جهان زیرین و دوزخ سومری است. او همسر نرگال، بزرگ خدای تاریکی‌ها و جهان زیرین است. برای تصاحب دوموزی، رقیب ایشتار می‌شود و دوموزی را به دوزخ حبس می‌کند. نام دیگر او «آل لاه»^۱ آمده است.
- «گاتوم توغ»^۲: الهه‌ی سومری، از الهه‌گان نخستین است.
- گولا: همان بو معرفی شده است.
- «گولش»^۳: الهه‌ی سومر- هیتی، او خادم پسر کوماربی توصیف شده است.
- گون آنا: الهه‌ی آلتای، نخستین پدر بزرگ، آی آتا در آسمان ششم و نخستین مادر بزرگ، گون آنا در آسمان هفتم منزل دارد. او الهه‌ی آفتاب و حیات است.
- هپات یا «هبه»^۴: از بزرگ الهه‌گان سومر- هوری است. او همسر خدای توفان تشوب است.
- «ای لی نسی»^۵: از الهه‌گان کهن آلتای، او در جایگاه خدای بزرگ اؤلگن باشد.
- «ایم اینا»^۶: الهه‌ی سومر، در نظر بابلی‌ها نیز به محبوبیت شناخته شده است.
- «این نان نه»^۷ یا اینانا: الهه‌ی زاینده‌گی و برکت سومری، نام دیگر او ایشتار است.
- این- شوشیناک: الهه‌ی عیلامی در دوران انسان‌پنداری خدایان، آفریدگار جهان هستی و الهه‌ی زمین و آسمان توصیف شده است.
- «ایش هارا»^۸: الهه‌ی سومری، به روایتی گیلگمیش- قهرمان حماسه‌ای سومری- با او ازدواج می‌کند. بعدها بابلی‌ها هم او را پذیرفتند.

1. Allah

2. Gatumtuğ

3. Gulş

4. Hebe

5. Ilinesi

6. imina

7. innane

8. iřhara

• ایشتار: الهه سومری، او را به نام‌های «نانه»، «این نانه»، «نانی»، «نان‌آ» و اینانا و نام‌هایی چون آن می‌خواندند. عرب‌ها او را به نام ایشتار می‌شناختند. او دختر ان-زو و خواهر ارشکیگال و گاهی در مقام دختر آنو خدای بزرگ، و گاهی در مقام همسر او آمده است. الهه‌ی زاینده‌ی و شهوت، دوستدار نیکی، اما حيله‌گر و حسود است. در شهر آشور و کلدان هم به عنوان الهه‌ی عشق شناخته شده بود. او الهه‌ی جنگ‌آوری نیز است. قهرمان سومری، گیلگمیش را عشق ورزید و به حيله دست یازید، اما موفق نشد! هیتی‌ها او را «شاموها»^۱ و هوری‌ها «شائوشکا»^۲ می‌خواندند.

در مضمون کتیبه‌ای منسوب به کلدانیان آمده است:

«هر زن زاینده‌ای در این سرزمین، به عمر خویش برای یک بار هم که شده به معبد ایشتار می‌رود و در آنجا زمانی می‌نشیند و با مرد بیگانه‌ای دیدار می‌کند. حتی زنان وفادار نیز به معبد ایشتار می‌روند و در آنجا اگر بخواهند محبوبانه به عبادت می‌پردازند!

زنان در معبد به ردیف بر چوب سدر می‌نشینند. هر کدام از زنان را اگر مردی پسندید انتخاب می‌کند، برای تفهیم انتخاب، زینت‌آلاتی از طلا و نقره و یا سکه‌هایی مسی بر زانوان زن نهاده می‌شود. به سبب قداست سکه‌ها زن از تکلیف همبستری خویش روی بر نمی‌گرداند، و پس از آن نیز اگر سکه‌هایی دیگر به زن تعلق گرفت، او دیگر با هیچ مردی دیدار نخواهد کرد!» ستاره هشت‌پر، محصور در میان دایره سمبل این الهه می‌باشد.

ایشتار سومریان و آی زیت یاقوت‌ها هر دو الهه‌گان زیبایی هستند. ایشتار عاشق، هوسران و حسود است، اما آی زیت سمبل زیبایی و وفا و پاکدامنی است.

در این اوصاف الهه‌گان مشهور بسیاری متأثر از این باورها پدید آمده‌اند: آفرودیت یونانیان، ونوس رومی‌ها، «سمیرامیس»^۳ مصریان، «گلی‌اونه»^۴ اسکاندیناوی، «فرایا»^۵ یا «لی‌لیت»^۶ آلمان و «مادانا»^۷ ی هندیان که بسیاری

1. Şanmuha

2. Şanuska

3. Semiramis

4. Gelione

5. Feraya

6. Lilit

7. Madana

از این الهه‌ها که همواره با عشق پاک صفتی از حسادت معمول زنانه نیز با ایشان بود.

ایشتار برای «تموز» چوپان و خان بزرگ، چون مادر، همسر و یا معشوقه توصیف می‌شد. در برخی افسانه‌ها گاه تموز را خوکی وحشی هم تعریف کرده‌اند.

در افسانه می‌خوانیم، تموز توسط ایشتار کشته شده و به دوزخ هبوط کرد، پس ایشتار از کرده پشیمان شد و گریستن آغازید! آنگاه ایشتار خود در دوزخ فرو شد و او را در سرزمینی که هیچ بازگشتی از آن نیست جستجو کرد. ایشتار مجبور شد در فرود از هفت طبقه دوزخ پاره‌ای از متعلقاتش را ببخشد؛ و چنین شد که او در برابر الهه‌ی دوزخ عریان و برهنه ظاهر شد! ملکه خویش را محبوس دوزخ کرد و با گرفتاری او زمین خشکید و عقیم شد! دیگر بر روی زمین کسی از آرزو و امید سخن نگفت. بیم آن رفت که انسان و حیوان نابود شود. پس خدایان را هراس در گرفت که مبادا آیین قربانی اجرا نگردد! و چنین شد که ایشان به نزد خدایان دوزخ شتافتند.

زمانی بعد ایشتار آزاد شد و تموز حیات دوباره گرفت، آنان دست در دست هم بر روی زمین باز آمدند. در برخی از کتیبه‌ها پایان داستان چنین آمده است که خدای جوان تموز، نیمی از آن الهه‌ی عشق و نیمی دیگر از آن الهه‌ی دوزخ گردید. (تاریخ ادیان - سامیه تیریایی اوغلو).

- «کدی»^۱: الهه‌ی قضاوت سومری، او الهه‌ی شهر کیش است.
- کامروش شابا: الهه هیتی، او ملکه‌ی سلامتی‌ست که بیماران را شفا می‌بخشد.

- «کیبه‌له»^۲: الهه‌ی هیتی، از الهه‌گان بزرگ و آغازین سرزمین «آنادولو»، در زمانی بعد از ملل همسایه نیز برخی این الهه را پذیرفتند.
- «کیریسنا»^۳: الهه‌ی عیلامی، همسر خدای بزرگ «کهومبان»^۴، الهه‌ی عظیم عیلامیان که هندی‌ها نیز او را پذیرفتند.

1. Kadi

2. Kibele

3. Kirisna

4. Khumban

- «کیری ریسا»^۱: الهه‌ی مادر عیلامیان، او همسر خدای بزرگ، هوبان است.
- لاما: الهه‌ی هیتی، او محافظ پایتخت هیتی‌ها، شهر «هات‌توش‌آش»^۲ است.
- لی‌لیت: الهه‌ی فقیران سومری، در نظر بابلی‌ها این الهه بعدها تبدیل به حیوانی بی‌رحم و دهشتناک شده بود!
- «ماه»^۳: الهه‌ی هیتی، او در مقام دوم خدایی بود و پسر کوماربی را یاری رسانده بود.
- «مالی‌یا»^۴: او یکی از الهه‌گان هیتی است.
- «مزلول‌لا»^۵: او دختر خدای بزرگ توفان و الهه خورشید، «آرین‌نال‌نین»^۶ بود.
- «میلی‌تا»^۷: الهه سومری، نام دیگر او ایشتار است.
- «نال‌بویای»^۸: از الهه‌گان بزرگ، آفریننده‌ی یاقوت‌ها است.
- «نانه»^۹: همان ایشتار است.
- «نینا»^{۱۰}: الهه‌ی سومری، یاور «نون - گیرسو»^{۱۱}، الهه‌ی چاه‌ها و راه آب‌ها، دختر و واسطه‌ی اِآ، می‌گویند او خواب‌ها را تعبیر می‌کند و از آینده خبر می‌دهد. از این رو او را «مادر طالع» و «مادر مقدس کوه» می‌خواندند. خواهر «نیسابا»^{۱۲} است و به شکل ماهی در وسط حوض ترسیم می‌شود.
- «نین هارساغ»^{۱۳}: الهه‌ی کوه سومری، او را خاتون کوه نیز خوانده‌اند. بر صخره‌های بلند منزل دارد و مادر خدایان است. می‌گویند او با همسر انلیل خویشاوند است! این الهه با شیر مقدس شاهزادگان را سیراب می‌کند. او الهه‌ی سرزمین کیش است و نام دیگر او را «نین - ماه»^{۱۴} آورده‌اند.

1. Kiririsa
2. Hattuṣaṣ
3. Mah
4. Maliya
5. Mezzulla
6. Arinnalnín
7. Milita

8. Nalboyay
9. Nane
10. Nina
11. Nun- girsu
12. Nisaba
13. Nin- harsağ
14. Nin- mah

- «نین - کاراکتر»^۱: الهه‌ی سومری، همان بو است.
- نین - لیل یا بلیت: الهه‌ی زاینده‌ی سومر، عرب‌ها او را به نام باآلات می‌خوانند.
- نین - ماه، الهه‌ی سومری، همان نین - هارساغ است.
- «نین - سون»^۲: مادر قهرمان سومری، گیلگمش بود. او الهه‌ای سومری‌ست که در هیئت گاو ماده وحشی تصویر می‌شود.
- نیسابا: الهه‌ی برکت و فراوانی سومری، خواهر نینا است و الهه‌ی سرزمین اوم‌ما. سازها را او کوک می‌کند و بر شاخه‌ی درختان می‌نشیند! گیسوانش نیزاری است که بر شانه‌ها موج می‌زند و در دستش گلدانی است که آب از آن لبریز می‌شود. در نظر سومریان این نیساباست که گندمزاران را برکت و فراوانی می‌بخشد. او آشنای ستارگان سعد است و منجم ایشان.
- «سیدوری»^۳: الهه‌ی سومری، او را بعدها بابلی‌ها هم پذیرفتند. هر روز که خورشید در سفری از شرق به غرب است، در آخرین نقطه‌ی غروب خسته حال می‌افتد، در آن حال سیدوری خورشید را شرابی نیروبخش می‌بخشد. پس خورشید خستگی از جان بدر می‌کند و روز دیگر سفر خویش از نو می‌آغازد.
- سین: همان ان - زو است.
- «سووالیاتا»^۴: الهه‌ی هیتی، الهه‌ای که در کنار خدای توفان توصیف می‌شود.
- «تارگین ننه»^۵: الهه‌ی سومری، او چون مار زهرآگین، سرد و پلید است، بسیار دروغ گوید و او را هیچ اعتماد نشاید!
- تیامات: الهه‌ی آلتای، اولین هستی بزرگ، دیوی به نام کینگو شوهر دوم اوست! او را «اوم موک هودور»^۶ نیز خوانده‌اند. او محافظ گیاهان تا بارآوری و بلوغ است.

1. Nin- Karakter

2. Nin- sun

3. Siduri

4. Sovaliyatta

5. Targin nene

6. Ummukhudur

- «تیران»^۱: الهه‌ی اتروسک‌ها، او الهه‌ی زیبایی‌ست.
- «توس جوت»^۲: الهه‌ی جنگل‌ها و درختان سومری است.
- اومای: الهه‌ی آلتای- یاقوت، الهه‌ی بزرگی که محافظ کودکان و نوزادان انسانی و حیوانی است.
- «اوم مو کهودور»^۳: الهه‌ی آلتای، همان تیمات است.
- «ووروسمو»^۴: الهه‌ی بزرگ هیتی باستان است.
- «زین توهیس»^۵: از الهه‌گان هیتی، نوه‌ی خدای بزرگ توفان و الهه‌ی خورشید است.
- «یل بیس»^۶: الهه‌ی آلتای، خدای مقدس «آبو قآن»^۷ دو دختر داشت که به این نام خوانده می‌شدند.
- «پیرتاپ‌شورو»^۸: در افسانه کوماری آمده است که او دختر خدای دریا بود و دریا می‌خواست دخترش را به ازدواج کوماری در آورد!
- «زیپ‌پالانوی‌سا»^۹: الهه‌ی هیتی، او همسر خدای توفان،- «زاس هازونا»^{۱۰}- بود. گاه «زالونی‌سا»^{۱۱} خوانده می‌شد.
- «ساتیلای»^{۱۲}: الهه‌ی یاقوت‌ها، دختر «آلبان بورای»^{۱۳}، با پلیدکاری روزگار می‌گذراند و انسان‌ها را وادار به خودکشی می‌کند! در افسانه‌ای آمده است که او دو دختر داشت. گاه نیز نه دختر بی‌نام منسوب به اوست. نام یکی از دخترانش «کیشتی‌آنا»^{۱۴} و دیگری «ارکه سولدون»^{۱۵} آمده است.
- اوّلگن را هم نه دختر در جهان زیرین بود! وظایف آنان به وضوح بیان شده است، ایشان آموزگار شامان‌ها و عاشق سرگرمی و شادی توصیف شده‌اند. گاه در ادعیه‌ی شامان نام این دختران ذکر می‌شود.

1. Tiran

2. Tuscute

3. Ummu khudur

4. Vurusemu

5. Zintuhis

6. Yelbis

7. Abu kaan

8. Pirtapşuruhi

9. Zippalanuisa

10. Zaz hazuna

11. Zalunisa

12. Satilay

13. Alban boray

14. Kişteyana

15. Erke soldon

اؤلگن هفت پسر هم دارد که بر آسمان‌ها منزل دارند! دخترانش فتنه‌انگیز و حيله‌کار، اما پسرانش دوستدار نيکي معرفي شده‌اند! مي‌گويند دخترانش از گرفتاري شامان‌ها خوشحال مي‌شوند!

۱۲- چندی از فرزندان خدايان در ملل التصاقي زبان

- «پاکتي»^۱: خدای آلتای‌ها، از پسران خدای بزرگ، اؤلگن است.
- «پوورا» خدای آلتای‌ها، از پسران خدای بزرگ، اؤلگن است.
- «ساررو»^۲: خدای اتی‌ها، پسر الهه هپات، او را فرزندان به نام‌های «سارمانيس»^۳ و «آل لان زان نيس»^۴ است.
- «اوليکومي»^۵: خدای هیتی‌ها، او پسر خدای بزرگ، کوماربی است.
- «اويغول»^۶: خدای ياقوت‌ها، او پسر بزرگ اولو تويون است.
- «زيپ پالاما»^۷: خدای هیتی، او پسر خدای بزرگ توفان، تشوب است.
- پسران اؤلگن: خدای بزرگ اؤلگن را پنج پسر ديگر به نام‌های «بورچا خاقان»^۸، «آر خاقان»^۹، «ياشيل خاقان»^{۱۰}، «قاراقوش»^{۱۱} و «کارشيت»^{۱۲} است. اين پسران منزل بر آسمان‌ها دارند و بسيار محبوبند، تا آنجا که هر زمان يکي از ايشان را به عنوان روح محافظ برمي‌گزینند. ترکان آلتای اين هفت پسر را بسيار ارج می‌نهند. آنان را آيين‌ها اجرا می‌کنند و قربانی می‌نمایند. مردم برای جلب محبت پسران، برای پدرشان اؤلگن هم آيين‌هایی به جا آورده و دعا می‌کنند.
- آلبان بارای: خدای ياقوت‌ها، او پسر «قاراسورم»^{۱۳} است.
- «آن تو»^{۱۴}: الهه‌ی سومري، الهه‌ی زیبایی و مادر ايشتار است.

1. Pakti

2. Sarru

3. Sarmanis

4. Allanzannis

5. Ullikummi

6. Uyğul

7. Zippalama

8. Burça kaan

9. Er kaan

10. Yaşıl kaan

11. Karakuş

12. Karşit

13. Karasurem

14. Antu

• «آت تیس»^۱: خدای هیتی، او پسر الهه‌ی بزرگ آنادولو کیه‌له، و گاه معشوق او معرفی می‌شود.

• «با او»^۲: الهه‌ی سومری، او همسر خدای جنگ نین - گیرسو است.
• «ارکه سولدان»^۳: یا ارکه سولتان: از پسران خدای بزرگ اولگن، که گاه به این نام هم خوانده می‌شود. از خدایان آلتای است.

• دختران ارلیک خان: شمار دختران ایشان چندان مشخص به نظر نمی‌رسد. این دختران منزل در جهان زیرین دارند، اما گاه بر روی زمین در مراسم شامان ظاهر می‌شوند.

دختران هوسرانی که کارشان جز سرگرمی نیست. شامان در طول اجرای مراسم، به جهان زیرین نزد ارلیک خان فرو می‌رود. در راه با دختران او روبرو می‌شود و دختران به قصد به دام انداختن او حيله‌ها می‌کنند! اگر شامان به دام افتاد، ارلیک غضب می‌کند و شامان را به قتل می‌رساند! جالب است که شامان‌ها باور دارند دختران فتانه اگر به چشم عاقل نگریسته شوند، چندان هم جذاب نیستند!

• پسران ارلیک خان: خدایان آلتای، ارلیک خان را پسرانی به نام‌های «پای‌مات‌تیر»^۴، «کاراش»^۵، «کری خاقان»^۶، «تمیر خاقان»^۷ و «کولوک»^۸، است، که ایشان برای محافظت انسان‌ها از ارواح پلید بر روی زمین بر آمده‌اند. آورده‌اند که پای‌مات‌تیر خود نه دختر دارد. در ادعیه‌ی شامان اوصاف دختران او چنین آمده است که گیسوانی سیاه چون مار دارند، اما چون پدر خیر خواهند و دوستدار نیکی! ارواح پلید را طرد کنند و خانه‌های مردم را نگاهبان باشند.

پسران ارلیک خان هم به امر پدر ارواح پلیدکار را به دیگی جوشان در دوزخ فرو می‌کردند و در این کار بسیار دقیق می‌نمودند! ایشان در نظر مردم بسیار محبوب و محترم بودند. پسران ارلیک خان همچنین نگاهبان منازل مردگان هم توصیف شده‌اند. آنان در آیین قربانی پدر حاضر می‌شدند و

1. Attis

2. Bau

3. Erke Soldan

4. Paymattir

5. Karaş

6. Kerey kaan

7. Temir kaan

8. Kolok

شامان، مراسم را به نزد پدرشان ارلیک خان در جهان زیرین رهنمون می‌شد. آنان خدایان محافظ رودها و دریاها نیز بودند.

- «هاته پینو»^۱: الهه‌ی هیتی، او همسر خدای فراوانی و برکت، تله‌پینو بود.
- «ایمار»^۲: خدای هیتی، او پسر الهه‌ی خورشید، آرین‌نا است.
- قاراقوش: خدای آلتای، از پسران خدای بزرگ، اؤلگن است.
- «قاراسورم»^۳: خدای یاقوت‌ها، برادر کوچک اولو توپون است.
- «قاراتوس»^۴: خدایان آلتای، شامان‌ها پسران نیک‌خواه ارلیک خان را به این نام می‌خواندند. آنان انسان‌ها را از ارواح پلید محافظت می‌کردند، و انسان‌ها برای ایشان قربانی می‌نمودند و آیین‌ها اجرا می‌کردند.
- کارشیت: خدای آلتای، از پسران اؤلگن، به نام و یاد او از پارچه‌ی سیاه بتی می‌سازند که نه رشته نوار رنگین از او آویزان است، این بت به طرف چپ درگاه خانه، از طنابی آویخته می‌شود.
- «کیشتی‌آنا»^۵: الهه‌ی آلتای، یکی از دختران ارلیک خان، خدای جهان زیرین است.

• «کیت‌تی»^۶: خدای سومری، خدای خورشید را دو پسر بود که یکی کیت‌تی و دیگری مشارو خوانده می‌شد.

- «لوانیس»^۷: الهه‌ی هیتی، او خواهر خدای بزرگ توفان است.
- «ناریه»^۸: خدای هیتی، او پسر خدای بزرگ توفان، تشوب است.
- «نین - گال»^۹: خدای سومری، او همسر الهه‌ی ماه، ان - زو است.
- «نین - کی»^{۱۰}: الهه‌ی سومری، او را همسر اِآ یا انکی، خدای بزرگ خوانده‌اند.

- پاکتی: خدای آلتای، از پسران خدای بزرگ اؤلگن است.
- دختران پای‌مات‌تیر: الهه‌گان آلتای - پسر ارلیک خان - پای مات تیر نه دختر داشت که ایشان نیز چون پدر دوستار نیکی بودند و محافظ انسان‌ها.

1. Hate pinu

2. Imar

3. Kraradurm

4. Karatos

5. Kistey ana

6. Kitti

7. Levaniss

8. Narih

9. Nim-Gal

10. Nin-ki

- دختران پی‌مات‌تیر نگاهبان چادرها و منازل ایل هم توصیف شده‌اند. در ادعیه‌ی شامان گیسوان دختران چون مار سیاه تصویر شده است.
- پیرتاپ‌شوروهی: در افسانه‌ی کوماربی او الهه‌ی دختر دریا معرفی شده است که دریا خواستار ازدواج او با کوماربی بود.
 - سارو: خدای اتی‌ها، پسر الهه «هپتات»^۱، فرزندان او هم سارمانیس و آل‌لان‌زان‌نیس خوانده شده‌اند.
 - ساتیلای: الهه‌ی یاقوت، دختر «آلبان بورای»^۲، او روزگار به پلیدی می‌گذرانید و انسان‌ها را وادار به خودکشی می‌کرد! در افسانه‌ای دختر «سورون تویون»^۳ معرفی می‌شود.
 - «سیفا»^۴: الهه‌ی هیتی، او مادر الهه‌ی دریا آرونا باشد.
 - سورون تویون: خدای یاقوت‌ها، برادر خدای بزرگ اولو تویون است.
 - دختران اوّلگن: الهه‌گان آلتای، خدای بزرگ اوّلگن را نه دختر است، اما در افسانه‌ای دیگر دو دختر از او معرفی می‌شود. نه دختر او نام‌های جداگانه‌ای ندارند! اما دو دختر او در نام‌های کیشتی آنا و ارکه سولدان روایت می‌شود. دختران اوّلگن همه در جهان زیرین منزل دارند!
 - اولیکومی: خدای هیتی، او پسر خدای بزرگ کوماربی است.
 - «زیپ پالاما»^۵: خدای هیتی، او پسر خدای بزرگ توفان، تشوب است.

1. Heptat

2. Alban Boray

3. Surun Toyun

4. Sifa

5. Zippalama

بخش چهارم

۱- جهان آسمانی و دنیای زیرین، طبقات آسمان و آسمانیان

به باور ترکان منزلگاه خدایان بر آسمان‌هاست، به بیانی دیگر آسمان‌ها جایگاه خدایان بزرگ، ارواح نیک، پریان و ملائک است که بالای زمین در گردشند. بهشت ترکان هم با نام دریاچه‌ی شیر و «کوه سوروه»^۱ توصیف می‌شود که آفریده‌ی قاراخان خدای بزرگ است و بر جایگاه اؤلگن تصویر می‌شود.

خدایان آسمانی بزرگ چون خورشید، ماه و ستارگان هم خیرخواه، و این چنین روشنایی بخش جهان تعریف شده‌اند.

خدایان برتر ترکان هر یک بر طبقه و جایگاهی منزل دارند؛ چون آنو، خدای آسمان، که به زبان سومریان، گاه آنوسماس هم خوانده می‌شود و رفیع‌ترین مقام آسمان جایگاه اوست.

در نظر شامان‌های آلتای، خدای بزرگ، قاراخان، با اؤلگن بر طبقه‌ی هفدهم آسمان بر سرایی است. گوک تورک‌ها، یاقوت‌ها، اکدیان و عیلامیان هم خدایانشان بر طبقات آسمانی منزل دارند.

کایادان خدای یاقوت‌ها بر طبقه‌ی نهم، گون آنا الهه‌ی آلتای‌ها بر طبقه هفتم، آی‌آتا بر طبقه ششم، اوران‌گای خدای یاقوت‌ها بر طبقه چهارم، کودای‌با الهه‌ی آی‌زیت بر طبقه‌ی سوم منزل دارد. خدایانی چند از سومر نیز منزل بر ستارگان دارند. در نظر «تونگوز»‌ها^۲ خورشید بر طبقه‌ی هفتم و ماه بر طبقه‌ی ششم جای دارد.

^۱. Surve

^۲. Tonguz

۲- فرود آمدن از آسمان

در افسانه چنین است که انسان‌هایی از آسمان فرود آمدند. نسل‌هایی از ایشان به وجود آمد و صناعی حاصل شد! در باور ترکان باستان هم خاقان‌ها از آسمان فرود آمدند و پس از مرگ بر آسمان عروج کردند.

پادشاهانی نیز از جانب خورشید نازل شده بودند. در نظر سین‌پی‌ها، «تان شه هوانگ»^۱، نخستین پادشاه بود و حکایت او چنین است که، مادرش روزی با شنیدن صدای رعد رو به بالا نمود، در این میان دانه تگرگی در دهان او افتاد، پس او آبستن شد و این چنین نخستین تخم شاهی از آسمان نازل شد! در افسانه‌ی بودایی آفرینش انسان می‌خوانیم: خداوند دختری زیبا به نام «رین تاریدگار»^۲ از آسمان فرود آورد و انسان‌ها از او زاده شدند.

همسر اوغوز با هاله‌ای نور از آسمان فرود آمد. آن گرگ راهنما که در صبحی به چادر اوغوز خان وارد شد نیز از آسمان آمده بود و دختری بود بر بالای کوه «هولین»^۳ که با نوری آسمانی آبستن شد و پنج فرزند زایید! به چادر «بوغوتکین»^۴ در میان هاله‌ی نور، از آسمان الهه‌ای وارد شد و او را پندهایی الهی فرمود. «یشیم تاشی»^۵ نیز وجودی مقدس بود که با پرتو نوری آسمانی آفریده شد!

«آلپ ار تونفا»^۶ قهرمان شهیر ترکان هم برای کشتن «زینی گاو»^۷، دشمن مردم، بر زین «آلتون یاروک»^۸، خدای روشنایی ترکان، برنشست و از آسمان فرود آمد!

گفته می‌شد که در کنار بزرگان و خدایانی که از آسمان فرود می‌آمدند، همیشه ده ردیف اسب نیز بود! اسب‌ها در نظر ترکان شامانیست از آسمان‌ها نازل شده‌اند. ترکان یاقوت باور داشتند اسب از جهان خورشیدی نازل شده است! به باور روحانیون ترکان مزدایی هم اسب از آسمان و جهان آسمانی فرستاده شده است.

1. Tan –Şehavang

2. Rin ta rioldgar

3. Hulin

4. Buğutekin

5. Yeşim taşı

6. Alp er tonga

7. Zini gav

8. Alton yaruk

قهرمان افسانه‌ای سومری، گیلگمیش نیز چون به عشق ایشтар اعتناء نکرد، سبب شد او بر آشوبد و گیلگمیش را کشته خواهد، الهه از پدرش آنو می‌خواهد گاو نر به جنگ ایشان بفرستد.

پدرش درخواست او را می‌پذیرد، پس گیلگمیش با دوستش انکیدو به مبارزه با گاو آسمانی بر می‌خیزند و او را می‌کشند. چنین گویند که درخت «قاین» نیز از طرف اؤلگن و الهه اومای از آسمان هدیه شده است.

۳- صعود به آسمان و آرزوی جاودانگی

عروج به آسمان و همسایگی با خدایان، باوری بود که از آرزوی حیات جاودان حاصل شده بود. در باورها چنین است که خدایان سومر حیات جاودان را در انحصار خویش می‌دانستند.

اما «زیوسودرا»، نوح سومری نیز پیامبری بود که از توفان بزرگ رهایی یافت و از طرف خدایان به حیات جاودان دست یازید و به جزیره‌ای در شرق مسکن داده شد.

قهرمان سومری گیلگمیش نیز پس از مرگ دوستش انکیدو بسیار هراسید و در جستجوی حیات جاودان برآمد. او تا جزیره‌ی اوتاناپیشتم همان زیوسودرا پیش رفت اما در انجام ناامید بازگشت.

در افسانه دختر یتیمی که معشوقه‌ی ماه بود هم به دستور و یاری او بر آسمان عروج داده می‌شود. در مراسم آلتای‌ها و یاقوت‌ها، شامان‌هایی هستند که با ارواحی به نام‌های سویلا، «کارلوک»^۱ و «یولا»^۲ بر آسمان می‌شوند و اندکی بعد باز می‌گردند.

می‌گویند تپ تنگری، کاهن مغول، نیز بر اسبی خاکستری رنگ سوار شده بر آسمان می‌رود و چرخ زده پس باز می‌گردد!

خدایان یونانی با بالا بردن انسان‌ها بر آسمان یا با بخشش عمر جاودان بر روی زمین سخاوت و گشاده دستی خویش را می‌نمودند. انسان‌ها جاودانگی را با جوانی و شادابی توانان می‌خواستند، که اگر این چنین نبود با گذشت

^۱. Karluk

^۲. Yula

زمان زیبایی و توان از دست می‌شد و عمر دراز چون باری ثقیل بر شانه‌های نحیف پیری و می‌ماند.

اما خدایان ترکان در این موضوع با وسواس بیشتری رفتار می‌نمودند، آنان انسان‌ها را به سادگی به حیات جاودان نمی‌رساندند، حتی آنان را در صعود به آسمان شایسته نمی‌دیدند!

دوموزی، ماهیگیری سومری بود که ایشтар او را عاشق شد، از این‌رو بر آسمان برده شد و خدا گونه گردید! دوموزی چون آدونیس، در اسطوره‌هایی یونانی، جوانی شیفته‌ی زیبایی خود بود.

دوموزی پس از آن که خدا گونه شد، چون «واسانتا»^۱ ی هندیان و «داغده»^۲ ی «کلتی»ها، خدای فصول، گندم، جو و غلات و همچنین خدای چوپان‌ها گردید. او در بهار هر سال ظاهر می‌شد و پس از آن که گندم‌ها درو می‌شد در پاییز به زیر زمین فرو می‌رفت. در یکی از این هبوط‌ها ارشکیگال، الهه‌ی دوزخ، نیز عاشق دوموزی می‌شود و او را در جهان زیرین گرفتار می‌کند! پس ایشطار با خبر شده، خشمناک، کارهای خدایی و می‌گذارد و برای پیدا کردن همسرش به جهان زیرین،- دوزخ- فرو می‌رود.

او پس از گذر از طبقات آتشین دوزخ نزد ارشکیگال می‌رسد، دو خواهر، دو رقیب عشقی در برابر هم می‌ایستند، در ستیز ارشکیگال خواهرش ایشطار را نیز در دوزخ محبوس می‌کند!

ایشطار محبوس در آتش دوزخ و «دوموزی» اسیر جهان زیرین؛ پس بر روی زمین گیاهان به زردی می‌گیرند و پژمرده می‌شوند. خدایان با دانستن آن نزد ارشکیگال می‌شتابند.

ارشکیگال با اصرار خدایان چاره‌ای جز رها کردن ایشطار نمی‌بیند؛ پس او را شروطی تعیین می‌کند و با بی‌میلی آزاد می‌کند! و باقی داستان...

می‌گویند ارشکیگال چنان دوموزی را دوست داشت، که اگر او می‌خواست انسانی را از دوزخ می‌رهانید و دیگر بار به جهان بالا بر می‌گرداند!

آورده‌اند که دوموزی همچنین بر سرای آنو، خدای بزرگ آسمان، هم درباری کرده بود. دوموزی با نماد گوسفند تصویر می‌شد.

^۱. Vasanta

^۲. Dağde

در داستان دیگر «آداپات»^۱، قهرمان افسانه‌ای شهر کیش، آورده‌اند او روزی در دریا به صید ماهی مشغول بود، پس توفانی در آمد و قایق او واژگون کرد، آنگاه آداپات خشمگین، بال‌های باد شمال را بشکست. به سبب این کار آنو، خدای آسمان، به مکافات خواست حیات جاودان از او باز پس گیرد، و چنین او را آب و نان تعارف کرد! اما پیش‌تر اِآ (انکی)، خدای محافظ آداپات، غذا را برای او ممنوع کرده بود. آداپات او را به یاد آورد و از آب و نان آنو امتناع ورزید، اما اگر آب و نان را می‌پذیرفت، خود و همه‌ی انسان‌ها را زندگی جاوید می‌بخشید، چرا که پیشتر آنو او را در دادگاه بخشید و خواست جاودانه کند! و در داستان دیگر «اتانا»^۲، او که در اعصار آغازین که انسان‌ها و حیوانات در کنار هم می‌زیستند پادشاه چوپانان بود؛ به این سبب روزی اتانا خواست بر آسمان شود، چرا که او را همسری آبستن بود و برای راحتی زایمان او در جستجوی «آتش حیات» برخاسته بود. پس با عقاب خدای خورشید، «شمش»، برخورد کرد و خواست خویش عرضه نمود. عقاب او را پذیرفت و بر پشت خویش سوار نمود و در میان حیرت مردمان رو سوی آسمان پرواز کرد! چون زمانی عروج کردند، بر آسمان آنو رسیدند، اما چون آن مقام بیرون از تحمل ایشان بود، بر مقام دختر آنو، ایشتار فرود آمدند، در صعود و هبوط اتانا دچار سرگیجه شده و از پشت عقاب بر زمین افتاد و جان داد!

۴- طبقات جهان زیرین

چنانچه از باورهای ملل شرق باستان به خصوص اساطیر تورک استنباط می‌شود، میان زمین و آسمان پانصد ساله راه است که با هوا پر شده است! در اساطیر کهن چین آمده است که جهان زیرین بر هفت طبقه استوار می‌باشد:

^۱. Adapat

^۲. Etana

طبقه‌ی اول را «دمکا»^۱ نام است و در او زمینی است که بوی بسیار زشتی از او آید. اهالی آن زمین را «برشم»^۲ خوانند و آنان بسیار عذاب بینند. طبقه‌ی دوم را «جلده»^۳ نام است. اهالی آن طبقه را هر نوع عذاب باشد و ایشان را «تامس»^۴ خوانند. آمده است که آنان از گوشت هم تناول کنند! طبقه‌ی سوم را «آرکا»^۵ نام است. در آنجا عقرب‌هایی به بزرگی قاطر باشد! دم عقرب‌ها به اندازه دم مادیان باشد و دم‌هایشان هر کدام سیصد گره دارد که از زهری کشنده پر است. اهالی آن طبقه را «کوبس»^۶ گویند. آنان خاک خورند و شب‌نم نوشند.

طبقه‌ی چهارم را «هاربا»^۷ نام است. در آنجا «ژدها»هایی است به بزرگی کوه! دم‌هایشان زهرآگین چنانچه اگر قطره‌ای با اقیانوس‌ها آمیخته شود، ماهیان دریا همه جان دهد! اهالی این طبقه را «جلهام»^۸ خوانند، چشم و پایی برای آنان نیست، اما دو بال دارند که همه حال در پرواز باشند.

طبقه پنجم را «ملسا»^۹ نام است. اهالی آن را «ماهت تات»^{۱۰} خوانند. آنان بی‌شمارند و از هم خورند. در آنجا سنگ‌های بسیار بزرگ و ثقیلی است که به سبب گناه به پاهایشان بسته شده است و این چنین در دوزخ رها شده‌اند. طبقه ششم را «سجین»^{۱۱} نام است. نامه اعمال دوزخیان در آنجا است. اهالی آنجا را «کوتاتا»^{۱۲} خوانند، به شکل پرندگانی هستند با دستان آدمیزاد، دم گاو و پاهای گوسفند! چون پریان نه خورند و نه نوشند و نه خوابند، جنسیتی برای آنان نیست. همه کارشان عبادت خداوند است!

طبقه هفتم را «آجبا»^{۱۳} خوانند. اهالی آنجا «جوسوم»^{۱۴} خوانده شود. کوتاه قامت و سیاه چهره باشند. دست‌ها و پاهایشان چون چنگال حیوانات وحشی باشد!

1. Demka
2. Berşem
3. Celde
4. Tams
5. Arka
6. Kubs
7. Harba

8. Celham
9. Melsa
10. Mahttat
11. Secin
12. Kutata
13. Acba
14. Cusum

گمان می‌رود «یاجوج»^۱ و «ماجوج»^۲ در شمار ایشان باشد. در آنجا «شیطان» نیز بر تختی نشسته است و برگرد او یارانش به ردیف نشسته‌اند. یاران ابلیس بر روی زمین انسان‌ها را پلیدی و حيله‌گری آموزند و جز آن کاری برای ایشان نیست!

۵- مخلوقات جهان زیرین

در باور مردم آلتای مالک مخلوقات طبقات نه گانه جهان زیرین یا دنیای تاریکی، خدای پلیدی ارلیک است. ارواح پلید و عفريتان نیز به مقام دوم در اطاعت ارلیک حاضرند، دوزخ هم آن مقام باشد. کورموس‌ها و «آزا»^۳ها نیز ارواح پلید دیگری در اطاعت ارلیک توصیف شده‌اند.

در باورها خدایان بزرگ و بنامی از سومر در جهان زیرین منزل دارند، چون خدای توفان و دوزخ نرگال و همسرش ارشکیگال. ارلیک و نرگال در جهان زیرین به قصری با حشمت و جلال سکونت داده شده‌اند.

۶- فرستاده شدگان به جهان زیرین و بازآمدگان

در اساطیر تورک بسیار نیست انسان‌هایی که به جهان زیرین رفتند و باز آمدند. در باورهای سومری دومیوزی در شمار این معدود کسان بود که او هم پس از خدا شدن رفت و باز آمد! می‌گویند شامان‌ها نیز پس از آیین سفری به جهان زیرین می‌روند و باز می‌گردند.

در تعریف جهان زیرین جایگاه ارواح پلید، ارواح انسان‌های گناهکار و عفريت‌ها و شياطين است.

آلتای‌ها باور دارند روحی به نام سین، پس از خروج از تن انسان به جهان زیرین رفته و با ارلیک همنشین می‌گردد. همچنین «اش»^۴ روحی است که پس از مرگ در جهان تاریکی فرو می‌رود.

^۱. Yecuc

^۲. Mecuc

^۳. Aza

^۴. Eş

۷- قیامت و دجال

قیامت آن گاه باشد که همه هستی زیر و رو گردد، سامان جهان بر آشوبد و برهم خورد، حوادث دهشتناکی به دید آید که موی بر تن آدمی راست گردد. انسان‌ها و همه مخلوقات به حال پریشانی درافتند و مردگان زنده شوند.

در نظر سامان‌ها به گاه قیامت، آسمان آهن گردد و زمین مس! پدر پسر خویش و پسر پدر شناسد! تکه طلایی به بزرگی سر اسب بی‌بهتر از خرده نانی باشد!

در اساطیر شرق باستان یکی از نشانه‌های قیامت، ظهور دجال گفته شده است. دجال را یک چشم باشد و به گاه ظهور ادعای خدایی کند! او سوار بر الاغی بگردد و هر تار موی این الاغ را صدایی باشد، هر کس این صدا بشنود، مبهوت گردد و به راه باطل و گمراهان در آید، اما سرانجام «مهدی» ظاهر گردد و دجال را به نزدیک شام اسیر کند و نابود سازد!

گاه دجال شخصی بسیار درشت‌اندام تصویر شده است، چنانچه سر او از ابرها در گذرد و عمق دریاهای ژرف تا مچ پای او باشد! او را مرکبی ست بسیار عظیم، آنگونه که مردی کامل تواند به سایه گوش او پنهان شود. هر که دجال را بنگرد او را سرا پا مار و کژدم و اژدها بیند!

دجال سرخ رنگ و آشفته زلف، گردن کلفت و تک چشم تعریف شده است. تک چشم او در میان پیشانی وسیع‌اش چون تنه‌ی درختی برجسته است. می‌گویند بر پیشانی او «کافر» حک شده است!

گاه تک چشم دجال شبیه جامی سبز رنگ توصیف شده است و به جای چشم دیگر چنگالی چون چنگال پرندگان وحشی آویزان است!

«مهدی» را هم چنین گویند که روزی به سرزمینی گرم در سردابی داخل شد و پس از آن کس او را ندید! روایت چنین است که به زمانی گاه ظاهر شود و به شهر شام دجال را نابود سازد! آلت‌های قیامت را چنین تصویر سازند:

زمین در آتش بسوزد، خدایان از انسان‌ها روی برگردانند و از شیون ایشان گوش‌ها را به دست پوشند! دریا با امواج دهشتناک بخروشد، آب‌ها خونین جاری شوند و از زیر زمین اصوات وحشت‌انگیز به گوش رسد!

در آخرالزمان کوه‌ها ویران شوند و آسمان پاره پاره گردد، دریا چنان مواج شود که بسترش به چشم آید و دیده شود که سنگ سیاه عظیم نه وجه در اعماق دریا نه تکه شود و از هر تکه نه صندوق بیرون آید و از هر صندوق سوارانی نه‌گانه بر اسبانی آهنین و تیره‌رنگ و زردرنگ بیرون آیند!

می‌گویند اسب‌ها پاهایشان از شمشیر و دمه‌اشان از خنجر است! از هر جا گذرند زخم زنند و درو کنند! آن سواران و اسبان، سفیران مرگ باشند!

به گاه قیامت خورشید و ماه خاموش شود، زمین شکافته گردد و دره‌های عمیق به وجود آید! آب‌ها و رودها بخشکند و هیچ خیری در جهان نماند. در انجام همه اطعمه و اشربه نابود شود و چنین باشد که حیات انسان‌ها و همه مخلوقات پایان پذیرد!

۸- بهشت و دوزخ

در باور شامان‌های آغازین، حیات مردمان روی زمین و زیر زمین تفاوتی باهم ندارد!

می‌گویند روح چون از جسم برخاست، به جهان زیرین رفته و در آنجا به حیات خویش ادامه می‌دهد، اما در نظر سومریان باستان انسان‌ها در همین دنیا، انعکاس اعمال نیک و بد خویش را خواهند دید! به باور ایشان بهشت و دوزخ در جهان کنونی فراهم است و حیات جاودانی برای انسان نخواهد بود! پس، از خدایانشان عمری دراز با رفاه و راحتی طلب می‌کردند.

اما گاه می‌بینیم باور اینکه روح آنان پس از مرگ، از جسم جدا شده و به جهان زیرین می‌رود و در آنجا مجازات شده و یا آسوده رها می‌گردد نیز از دایره باورهای سومری جدا نیست.

بعدها در ذهن انسان باستان با تصور جهان پس از مرگ و فاصله گرفتن باور دو جهان از هم و طمع حیات جاودان، باور دیگر پیش آمد، که گناهکاران شاید در جهان زیرین مجازات می‌شوند و نیک‌کرداران یا آنان که جزای

خویش دیده‌اند در جنت ساکن می‌شوند و چنین شد که دو جهان دیگر، بهشت و دوزخ، پدید آمد!

در برخی از اساطیر آمده است، آنکه به بهشت یا دوزخ رود از پل یا معبری درگذرد؛ بی‌گناهان از پل در گذشته به بهشت روند و گناهکاران از پل در افتاده و در دوزخ فرو شوند!

در آیین مزدا آن پل، «جین وات»^۱ نام دارد. در کمدی الهی دانته، به فصل تطهیرگاه دوم نیز میان جنت و جهنم گذرگاهی تصویر می‌شود.

۹- مراتب بهشت و دریاچه‌ی شیر

مراتب بهشت

در نظر ترکان آلتای و یاقوت، مقام بهشت، بر طبقه‌ی سوم آسمان است؛ آنچه از ذوق و صفا و سرگرمی‌ست در آنجاست، انسان‌های بی‌گناه و خوشبخت در بهشت همنشین ملائک و پریان و موجودات ظریفی چون ایشان باشند!

در نظر اوغورهای بودائی نیز جناتی به نام «توشیتا»^۲ توصیف می‌شود که به آنجا انسان‌هایی که عمر خویش به زیبایی گذرانده‌اند وارد می‌شوند.

دریاچه‌ی شیر

آورده‌اند در بهشت دریاچه‌ای‌ست که «آغ گؤل»^۳ خوانده می‌شود؛ در باورها چنین است که روح آغازین و حیات نخستین از قطره‌ی دریاچه گنبد اعطاء می‌شود. آی زیت، الهه‌ی یاقوت‌ها، در زمان تولد کودک همراه پریان مزارع با گل و طعام بر سر زائو حاضر می‌شود؛ او قطره‌ای از دریاچه‌ی شیر بهشتی در دهان جنین می‌چکاند و با این قطره شیر نوزاد روح می‌گیرد!

^۱. Cinvat

^۲. Tuşita

^۳. Ak gol

ترکان آلتای باور دارند وظیفه‌ی روح بخشی جنین بر عهده‌ی «یاییک»^۱ است و او خدایی ست در همسایگی اؤلگن، خدای بزرگ، که به امر او در دریاچه‌ی شیر فرو می‌رود، قطره‌ای بر می‌گیرد و چون آی‌زیت در دهان کودک می‌چکاند!

آلتای‌ها عقیده دارند انسان گناهکار پس از آنکه در دوزخ بسوخت و عذاب دید و محکومیت خویش گذرانند، از طرف «یایوجی»^۲ گرفته شده و بر آسمان سوم بر می‌شود. چنانچه انسان فانی در دنیا به ساحل دریاچه‌های زیبا شادی کند، او نیز با خویشان خود بر مسندی زرین نشسته پیرامون دریاچه‌ی شیر گردانده می‌شود و گاه به ساحل دریاچه با سنگ‌ها و شن‌ها خود را سرگرم کند! در افسانه‌ها آمده است برخی از حیوانات دنیا از دریاچه‌ی شیر فرود آمده‌اند، آلتای‌ها باور دارند «پورا»^۳ ها، بزهای سه شاخ از دریاچه‌ی شیر فردوس فرستاده شده‌اند!

می‌گویند دریاچه‌ی شیر بهشتی در دل کوه «قاف» حضور دارد! «خضر» پیامبر که در جستجوی جاودانگی بود، در میان کوه قاف به دریاچه‌ی شیر می‌رسد، او اسبانی بالدار بر آسمان دریاچه در پرواز می‌بیند و اسبانی باله‌دار در دریاچه شناور. او می‌خواهد از اسبان در پرواز به دام اندازد اما نمی‌تواند، پس چشم طمع به اسبان شناور می‌دوزد، حيله‌ای می‌اندیشد و شراب به دریاچه می‌ریزد، اسبان تمامی سرخوش می‌شوند و خضر جفتی از ایشان به دام می‌اندازد و فی‌الحال بال‌هاشان را می‌شکند که پرواز نتوانند! اسبان به هم می‌آمیزند و چنین می‌شود که انواع اسب پدید می‌آید!

۱۰- مراتب دوزخ

می‌گویند انسان‌ها پس از مرگ اگر معصوم و پاک باشند، رو سوی فردوس به پرواز درآیند و اگر گناهکار و عاصی، در دوزخ فرو شوند. در دوزخ چاه‌های عذاب است و دیگ‌های قیر جوشان، و این چنین روح از تن عاصی برکشیده

^۱. yayik

^۲. Yayuci

^۳. Pura

می‌شود!

در نظر سومریان به جهان زیرین، دوزخ، خدایان و الهه‌ها منزل دارند؛ نرگال و همسرش ارشکیگال از خدایان بنام آن جهانند.

در دوزخ هیئتی از حکما تصمیم می‌گیرند که کدام انسان، در کدام مهبط از دوزخ و تا کدام زمان بسوزد و عذاب ببیند. این هیئت از این شمارند: سایبرای، آراه، تویر، «مالهای»^۱ و «تاریله»^۲.

به باور شامان‌های آلتای فروترین دوزخ «مانگیس توجیری یوس»^۳ خوانده می‌شود. این دوزخ در اداره روحی به نام «ماتمان کارا»^۴ است. نیز دوزخی دیگر باشد که آن را «تونکن کارا تامو»^۵ خوانند. این دوزخ هم در اداره «ماتمان کاراجا»^۶ باشد.

دوزخ دیگری هم است که آن را نیز «تپتن کاراتش»^۷ می‌خوانند و در اداره «کری خان»^۸ می‌باشد.

در مجموعه اعتقادات شامانیستی مهبطی ست در دوزخ با دیگ‌های قیرجوشان که «کازیرگان»^۹ خوانده می‌شود، اویغورهای بودایی هم این مقام از دوزخ را به نام «آویچی»^{۱۰} می‌شناسند.

باور چنین است که ارلیک خان، خدای شر آلتای‌ها، با تولد هر نوزاد برای ثبت گناهان او یک کورموس می‌فرستد، در برابر او نیز خدای خیرخواه بزرگ، اؤلگن، ملکی به نام یایوجی نازل می‌کند؛ یایوجی بر شانه‌ی راست نوزاد و کورموس بر شانه‌ی چپ می‌نشیند!

ملائک تا زمان مرگ شخص در کنار او باشند، آن‌گاه که او را مرگ دررسید، کورموس روح را اسیر کرده به جهان زیرین می‌برد و در کازیرگان فرو می‌کند! روح او در دوزخ به دیگ‌های قیر جوشان می‌جوشد و می‌سوزد... اگر کورموس بتواند گناهکاری شخص را نزد ارلیک خان اثبات کند، روح عاصی همچنان در دیگ دوزخ بماند، اما در برابر او نیز یایوجی ظاهر می‌شود

1. Malhay

2. Tarile

3. Mangistocirius

4. Matman kara

5. Tünken kara Tamu

6. Matman karca

7. Tepten karates

8. Kerey han

9. Kazirgan

10. Aviçi

و به اعمال نیک او اشاره می‌کند، اگر اعمال نیک بیش از پلیدکاری باشد، روح او از دوزخ رها شود و اگر نباشد به میزان معاصی بسوزد! روح عاصی با سوختن اندک اندک از دیگ بیرون می‌شود، چون روح سوخت و طاهر شد سرش از دیگ بیرون می‌آید، آنگاه ملک، یایوجی زلف او گرفته از دیگ بیرون می‌کشد و بر آسمان سوم پرواز می‌دهد، در آن مقام روح با نزدیکانش ملاقات می‌کند و در دریاچه‌ی شیر بهشتی با شادی داخل می‌شود!

۱۱- تصاویری از جهنم

- تصویر اول:

آورده‌اند در دوزخ شیاطینیست سنگدل، با چهره‌هایی سخت و بی‌روح، ایشان «راک شاس»^۱ نام دارند و دوزخیان را به دیگ‌های قیر جوشان فرو می‌کنند، آنگونه که آنچه از گوشت و استخوان بر تن دارند چون روغن ذوب می‌شود! دوزخیان پس از مرگی چنین دیگر بار جان می‌گیرند! در عذابی دیگر عاصیان بر بستری از آتش و آهن سرخ شده به رو خوابانده می‌شوند، چاله‌هایی از آتش در پیرامونشان زبانه می‌کشد که افتان و خیزان در آن فرو می‌شوند، همه وجودشان آتش می‌شود و به رنگ‌های آبی و سرخ و سپید در می‌آید! تنشان ذوب می‌شود و چون جوی جاری می‌گردد، و ایشان هزاران سال در این عذاب باشند. در دوزخ شکنجه‌گرانیست که بر عاصیان با دم آهنگری آتش بدمند و بر رودی از خاکستر فرو کنند، بر بستر رود خارها و تیغ‌هاییست برآن به درازای شانزده انگشت. هر گاه باد دوزخی وزیدن آغازد رود خاکستر به گردابی بدل شود و بسیار تلاطم کند، دوزخیان با تلاطم رود به زیر شوند و همه تنشان از تیغ‌ها رشته رشته شود!

ساحل رود خاکستر نیز خارستانیست از تیغ‌های بران. هر گناهکاری که به قصد رهایی به ساحل چنگ زند، دستش پاره پاره شود! و آنجا درختی آهنین

^۱. Rakṣas

به بلندی آدمی نیز باشد و با خارهایی به بلندای شانزده انگشت و همواره بر ساحل شعله‌های آتش زبانه می‌کشد!

می‌گویند برگرفتاران دوزخ تازیانه‌های آتشین فرود می‌آورند و مجبور به بالا رفتن از درخت آهنین می‌کنند، گناهکاران هراسناک از درخت بالا می‌روند، هرگاه کسی فرود آید، تنش به سیخ‌های آهنی و زهرآگین زخم ببند!

- تصویر دوم:

آورده‌اند قاتلان در دوزخ «تاپانا»^۱ حاضری شوند، در آن دوزخ دیگ‌هایی بزرگ از خاکستر جوشان است و مأموران دوزخ گناهکاران را در آن دیگ‌ها فرو می‌کنند و می‌جوشانند، چنانچه گوشت‌ها و استخوان‌هایشان همه برشته شده و پخته می‌گردد. آنان چون از دیگ بیرون آورده شوند، سرشان چون زغال سیاه باشد!

گاه گناهکاران دوزخی به گودال‌های آتشین داخل شوند، در آنجا دو سیخ آهنین به ایشان زنند، سیخی به سر و سیخی به پای!

در عذابی هم دوزخیان با نود سیخ آتشین، خسته شوند و آن عذاب از تحمل خارج باشد و عقلشان ضایع گردد!

- تصویر سوم:

چنین گویند که «پراتاپانا»^۲، هفتمین دوزخ از هشت دوزخ باشد و دو دیگ بزرگ در آنجا به نام‌های «نات»^۳ و «اوپانات»^۴ حاضر است، دهانه‌ی دیگ نات به قطر پنجاه قامت آدمی است و دیگ اوپانات به قطر پنجاه و یک. آن دیگ‌ها پر از خاکستر جوشان باشند، راکشاس‌های دوزخ گناهکاران سیاه‌بخت را سرنگون به دیگ‌ها اندازند و سینه‌هایشان پاره کنند، ایشان بمیرند اما روحشان باقی باشد! هر گنهکاری بخواهد از دیگ بیرون آید، او را با سه شاخ تیز و آتشین بر زمین فرو کنند.

1. Tapanā

2. Pratāpana

3. Nat

4. Upanat

بخش پنجم

۱- ارواح

در باورهای شامانیستی ارواح دو گونه‌اند: ارواحی که همراه و درون مخلوقات، از انسان و گیاه، می‌زیند و ارواح دیگر که مستقل از جسمند. ارواح همه در اطاعت خدایان باشند؛ ارواحی که در اطاعت خدایان خیرخواهند، انسان‌ها را نیکی کنند و ارواح دیگر که در اطاعت خدایان پلیدند، انسان‌ها را نیز پلید خواهند! این گونه ارواح می‌توانند در جان کوه‌ها، آب و خاک و درخت نفوذ کنند!

انسان خود روحی خاص دارد، از این روست که شامان، صاحب روح متعالی، انسان را متشکل از دو وجود، جسم و روح، می‌شناسد. روح انسان روحی جدا از ارواح ایش باشد. این روح قطره‌ای از دریاچه‌ی شیر بهشتی‌ست که با آن قطره‌ی روح، انسان نوزاد جان می‌گیرد!

به باور آلتای‌ها آنگاه که انسان در رحم مادر شکل گرفت، روحی الهی به نام یاییک، از دریاچه‌ی شیر قطره‌ای روح می‌آورد و در دهان او می‌چکاند، آن قطره روح نوزاد می‌شود!

روحی دیگر به نام «الغم»^۱، روحی راهنماست که در آیین‌ها، شامان را هیجان و شغف می‌بخشد!

ارواح محافظ کوه‌ها، آب‌ها، خاک‌ها و درختان را هم «ییزیم پی»^۲ می‌خوانند؛ این ارواح نیک‌کردارند و راهنما، ایشان حرمت‌شکنان را جزا می‌دهند و بیمار می‌نمایند.

^۱. Elgem

^۲. Yizim piy

می‌گویند هر کوه را روحی ست ساکن و محافظ سرزمین خود که در دیگر سرزمین‌ها داخل نمی‌شود، از برای او آیین قربانی اجرا می‌کنند و ادعیه می‌خوانند.

ارواح خاک و آب هم در همسایگی روح کوهی به سر می‌برند. در میان کوه‌ها، کوه آبو خاقان مقدس شمرده می‌شود، می‌گویند آن کوه دو دختر داشت که یل‌بیس خوانده می‌شدند، این کوه را چون انسان می‌پنداشتند که خانه‌اش درب و تخته و اسب‌خانه‌ای زرین داشت! او در آب چشمه‌ها نیز ظاهر شود. خدای بزرگ اوغان هم بزرگ خاک و آب بود. او در ناف زمین به سایه‌ی درخت کاجی رفیع که سرش از ابرها گذشته جای داشت.

جدا از اوغان، بزرگان دیگری هم بودند که آب و خاک در اداره آنان بود. تالای خان، آلتای خان، دمیر خان و اکتو خان از این شمارند. ارواح خاک و آب، خدایان برکت و فراوانی بودند، می‌گفتند ایشان هزار گوش دارند و بسیار شنوایند! در نظر آلتای‌ها این ارواح بسیار محترم بودند و شایسته‌ی آیین قربانی.

ارواح خاک و آب محافظ قبیله‌ی آلتای و نژاد آنان بودند، می‌گفتند چشمه‌ها، آب‌ها و کوه‌ها هر کدام مظاهری از این ارواحند.

به باور ترکان یاقوت و آلتای، ارواح تنها با شامان‌ها و کاهنان در ارتباط باشند، شامان واسطه‌ای میان ارواح و انسان‌هاست.

شامانیست‌ها با ادعیه و ضیافت سعی در خوشنودی ارواح نیک‌کردار داشتند، اما برای در امان بودن از شر ارواح پلیدکار هم آیین‌های قربانی به جا می‌آوردند، سحر می‌خواندند و دست به جادو می‌زدند.

۲- پریان و ملائک

آورده‌اند در زمان «محمود پاشا» پیری بود به نام «ممیش افندی»^۱. او سمت سر آرایشگری داشت، در زمان پادشاهی «حمید اول» به اندرونی راه

^۱ Memiş efendi

یافت، همه عمرش در سرای شاهی گذشت، در نجوم، کیمیا و علوم ریاضی و احضار اجنه و طالع‌بینی متبحر بود. می‌گویند در میان باغ سرای «توپ قاپی»^۱ عمارتی بود.

همیشه آقا باور داشت پریان ترکان را بسیار دوست دارند و آنجا را چون سرای پادشاهی برگزیده بودند. هر روز صبح بزرگان پریان همه در آنجا جمع بودند. دیوانی بود و پادشاه پریان در راس آن همیشه آقا برای حفظ این عمارت بسیار تلاش کرد، اما تأثیری ندید. با تخریب عمارت ملکه پریان بسیار عصبانی شد و بیمار گشت. پس از این آنان را به انواع مصائب گرفتار دیدند که بیشتر از آن بیم نداشتند!

پریان و ملائک بر آسمان‌ها برآسایند و گاه با انسان‌های معصوم و پاک همنشین باشند، آنان را عمری بس طولانی‌ست و حتی گاه در زمره‌ی جاویدان باشند!

از ملکی سوال شد که او را در کدامین زمان آفریدند؟ گفت: ندانم، اما هر چهارصد هزار سال ستاره‌ای آفریده می‌شود، پس از من چهار ستاره آفریده شد!

ترکان باستانی تندیس‌های بسیاری از خدایان و ملائک خرد و درشت داشتند که در خانه‌ها و چادرها نصب می‌شد.

در باور ترکان هر کدام از انسان‌ها، حیوانات و حتی اشیاء و خانه‌ها، یک پری اختصاصی داشتند، می‌گفتند اگر پری خانگی، خانه‌اش را ناپاک و آلوده ببیند، رخت بر می‌بندد و به جایش اجنه می‌آیند! بر این اساس هراسی بود که سبب می‌شد منازل را پاک نگاه دارند!

پریان کوه‌ها، مزارع، بوستان‌ها و اطعمه هم در اطاعت الهه‌ی آیزیت بودند. باور داشتند همچنان که پریانی در اطاعت خدایانند، پریانی نیز در اطاعت حاکمان باشند!

حکایت شاه پریان هم از حکایات شیرین و در خور تأمل جهان پریان است. در اساطیر تورک و بعدها ایرانی از دو ملک شهیر سخن رانده‌اند که شاعران عثمانی نیز اشعاری در وصف این ملائک آورده‌اند:

^۱. Top kapi

یکی از این دو ملک را نام «برهمن» یا «بهمن» گفته‌اند. او محافظت از گوسفندان، گاو و حیوانات اهلی را بر عهده دارد، ماه یازدهم از تقویم شمسی نیز به نام اوست.

ملک دوم را «بهرام» نام است. او را محافظ مسافران و در راه ماندگان، و ملکی سهل گیر و صلح جو توصیف کرده‌اند.

«هاروت» و «ماروت» نیز دو ملک، در اساطیر شرقی معرفی می‌شوند، که سرنگون به چاهی در بابل آویزان شده‌اند و در عذابند!

۳- در وصف چندی از ارواح و پریان نیک‌کردار

- «آکان تش»^۱: از ارواح آلتای، او روحی ست همراه و نگاهبان انسان که پس از مرگ به جهان زیرین فرو می‌شود.
- «آک چورا»^۲: ترکان شمالی ارواح نیک را به این نام می‌خواندند.
- «آرواک»^۳: از ارواح قرقیز، روحی است که همراه با شامان‌ها می‌زید.
- «چاپتی خان»^۴: روحی نیک‌کردار است که سوار بر اسب یال‌افشان تصویر می‌شود.
- «دوروکتی»^۵: از ارواح آلتای- یاقوت، او روح زمین و خاک است.
- «ازی»^۶: از ارواح آلتای، ترکان آلتای چندی از ارواح کوچک را به این نام می‌خوانند.
- «الگم»^۷: از ارواح آلتای، در آیین‌ها این روح سبب‌ساز شعف و هیجان شامان می‌شود.
- «امگت»^۸: از ارواح آلتای- یاقوت، روح دیگر شامان که محافظ اوست.
- ایش: از ارواح آلتای- یاقوت، روحی ست همراه با انسان و حیوان که به این نام خوانده می‌شود.

1. Akan teş
2. Akçura
3. Arvak
4. Capti han

5. Dorokti
6. Eezi
7. Elegem
8. Emeget

- «گاران»^۱: از ارواح آلتای- یاقوت، آب‌ها را نیز روحی به این نام باشد.
- «هاززی»^۲: از ارواح هیتی، او از پریان کوه‌ها معرفی می‌شود.
- «ایی کیل»^۳: از ارواح یاقوت، «ایی»^۴ یا «ای»^۵ در معنی مادر و «کیل»^۶ یا «کیله»^۷ در معنی حیوان است.
- ابی کیل یا «ایژه کیل»^۸ که در معنی (مادر- حیوان) است، به حیوان توتم می‌گویند. این روح محافظ و همراه شامان است. آرواک از ارواح قرقیز نیز تعریفی نزدیک به این دارد.
- کارلیک: از ارواح آلتای، روحی در اطاعت اؤلگن، رفیق «سولیا»^۹، او به هنگام آیین قربانی در کنار شامان حاضر است، در اجرای آیین از سوراخ دودکش چادر برای او آب پاشیده می‌شود!
- «کوت»^{۱۰}: از ارواح آلتای، روحی است خیرخواه که در روان انسان و اسب حاضر است!
- «لاماس سو»^{۱۱}: از ارواح اکد، اجنه‌ی خیرخواه به این نام خوانده می‌شدند.
- «مایتره»^{۱۲}: از ارواح یاقوت، روحی خیرخواه که مردمان در اداره‌ی او می‌زیند.
- «نام می»^{۱۳}: از ارواح هیتی، او از پریان کوه‌هاست.
- «اورمان روح لاری»^{۱۴}: ارواح آلتای، ارواح جنگل، ایشان بسیار تقدیس می‌شوند، ارواحی خیرخواهند که محافظ شکارچیان و مردمان جنگل توصیف شده‌اند.
- «پی‌هام پار»^{۱۵}: به باور «چواش»^{۱۶}ها روحی است که قدرت‌های متنوعی در اوست! او انسان‌ها را اوصاف نیک می‌بخشد و شامان از او به نیروهای

1. Garan

2. Hazzi

3. Iyekil

4. Iye

5. Eye

6. Kil

7. Kila

8. Ijekil

9. Sulya

10. Kut

11. Lamassu

12. Maytere

13. Nammi

14. Orman rohlari

15. Pihampar

16. Çuvas

ماورایی دست می‌یازد.

حیوانات خانگی را از وحوش محافظت می‌کند، حاکم خرس‌ها و حیوانات وحشی است، حتی ارواح پلید نیز در اطاعت او می‌زیند. او حاکم گرگ‌ها هم معرفی می‌شود چرا که همه گرگ‌ها در اطاعت او به سر می‌برند.

• «سابیتو»^۱: از ارواح سومری، دختری بود پریزاد، که با «گیلگمیش» قهرمان افسانه‌ای سومر هم صحبت می‌شود.

• سویلا: از ارواح آلتای، از طرف خدای بزرگ اؤلگن وظیفه محافظت از انسان‌ها را بر عهده داشت. می‌گویند چشمان او چون چشم اسب بود. وسعت دید او به اندازه سی روزه راه!

در اجرای آیین همراه شامان بر آسمان پرواز می‌کند و یا در جهان زیرین هبوط می‌کند، قربانی‌ها را برای استجابت دعا به محل خود می‌برد، اما برای او آیین قربانی اجرا نمی‌شود! تنها مراسم شراب‌پاشی شایسته‌ی اوست.

در افسانه‌ها سویلا از تراشه‌های خورشید و ماه آفریده شده است! سویلا وظیفه دارد که اعمال انسان‌ها را زیر نظر بگیرد و هر نوع تحول دید به اؤلگن خبر دهد. پس از مراسم شامان که از صعود و هبوط بر آسود، با نیروی سویلا از ارواح پلید می‌رهد و اجنه از گرداگرد او طرد می‌شوند.

• «سور»^۲: از ارواح یاقوت، نامی ست که عموماً به ارواح همراه انسان داده می‌شود.

• «توز»^۳ یا «توس»^۴: از ارواح آلتای، او نزدیک‌ترین مقام به خدای بزرگ، اؤلگن معرفی می‌شود. با اجرای مراسم قربانی شامان بال در بال با سویلا، کارلیک، یولا و یاییک بر آسمان به حضور اؤلگن بر می‌شود.

اؤلگن برای استقبال از آنان «اوروک‌چی»^۵ را می‌فرستد. اوروک‌چی آنان را بر دایره آسمان پنجم ملاقات می‌کند، قربانی را از دست شامان می‌گیرد و از درب زرین اؤلگن وارد شده و تقدیم می‌نماید.

1. Sabitu

2. Sur

3. Toz

4. Tos

5. Urukçi

پس ایشان را پرنده‌ی غاز می‌دهد! آنان بر غاز سوار شده و باز می‌گردند! می‌گویند اوروک‌چی همه وقت بر آسمان باشد و هیچ گاه بر زمین فرود نیاید.

• یاییک: از ارواح آلتای، چون پسران اوّلگن او نیز وظیفه دارد انسان‌ها را نیکی کند و از آنان محافظت نماید. او هر چند پسر اوّلگن نیست، اما پاره‌ای از وجود اوست و روحی در اطاعت او! باور چنین است که او گرمی‌ترین روحی‌ست که به امر اوّلگن می‌زید.

بر آسمان سوم، دریاچه‌ای سپید باشد، سرشار از شیر! و از این رو آن را «آق گول»^۱ می‌خوانند. به هنگام زایمان یاییک از طرف اوّلگن به دریاچه‌ی شیر فرستاده می‌شود، قطره‌ای از دریاچه‌ی شیر بهشتی بر می‌گیرد و به دهان نوزاد می‌چکاند و چنین است که نوزاد جان می‌گیرد!

آلتای‌ها یاییک را بسیار احترام می‌کنند و محبوب می‌دارند و آیین‌های متنوعی برای او اجرا می‌نمایند. آنان در آغاز فصل بهار با شیر گوسفندان و مادیان، و ذرت و لپه غذایی آیینی تهیه می‌کنند که «یاییک کالدیرما»^۲ خوانده می‌شود. هم چنین در روستاهای آنادولو، یاییک به ظرفی چوبی و آیینی هم گفته می‌شود. این ظرف با طناب از دو سرش در جایی آویزان می‌شود آن را پر از شیر می‌کنند و به هم می‌زنند. روغن شیر بالا آمده و از ظرف خارج می‌گردد. از آنجا که روح یاییک با شیر و دریاچه‌ی شیر در ارتباط است، بی‌ربط نیست که مردم این ظرف را به این نام می‌خوانند! در مراسم، شامان برای دعا دعوت می‌شود، او یاییک را فرا می‌خواند، با او قربانی را برداشته رو سوی اوّلگن عروج می‌کند!

عروج شامان وظیفه‌ای‌ست که بر عهده‌ی یاییک می‌باشد! شامان بی‌یاری یاییک نمی‌تواند پرواز کند. این مراسم را آلتای‌ها اوستوغو می‌خوانند. از برای یاییک با پارچه سفید بت‌سازی می‌کنند و برای آن بت سر و دست و پا و دم می‌سازند، پس به پاهای بت‌نوار سرخ‌رنگ می‌دوزند. شمار این بت‌ها به سی عدد می‌رسد، آنگاه همه به نواری بافته شده و سفید رنگ به ردیف

^۱. Akgol

^۲. Yayik kaldırma

نصب می‌گردد. بیشتر در پشت خانه دو درخت قاین منصوب است که این نوار میان آن دو بسته می‌شود!
در ادعیه شامان، یاییک را چنین تصویر می‌کنند:
«دستارش از ابر طلایی ست، افسارش رنگین کمان، تازیانه‌اش زبانه آتش خاکستری‌ست. او از آسمان خبر می‌دهد...!»

۴- ارواح پلید

ارواح انسان‌های بد کردار پس از مرگ به جهان زیرین فرو می‌شود و در آنجا از فرزندان ارلیک خان به حساب می‌آید. آنان انسان‌ها را پلیدی می‌خواهند و تلاش می‌کنند نزدیکانشان را در ظلمات فرو برند!
آلتای‌ها باور دارند ارواح مردگان مدت معینی بر روی زمین در گردش باشند و سپس کوچ کنند.
در تصور آلتای ارواح پلید بر روی زمین پراکنده‌اند، آنان را نظمی نیست و در میانشان همه حال جنگ و اختلاف است!
ارواح پلید بسیار طماع و شکم پرست باشند چنانچه انسانی را زنده توانند بلعید! در نظر آلتای اگر شخصی بیمار شود، در حقیقت روح پلیدی در حال خوردن اوست و اگر بمیرد توسط روح پلید خورده شده است! هر زخمی که بر تن است نیز اثر گاز گرفتگی ارواح پلید است!
ارواح خبیث و مردگان با تشریفاتی خاص در ارتباط باشند، هر یک را قبیله‌ها و دسته‌هایی تعریف شده است! آنان پیرامون چادرهای نوادگان در نزاع باشند. بسیار طماع می‌باشند و گاه به چادرها هجوم می‌برند، بسیار حيله‌گر و فضولند! آنان اگر دری نیابند، از سوراخی داخل شوند و به قصد شکار انسان‌ها حيله‌ها کنند!

۵- جنیان، شیاطین و عفریتها

در بررسی جهان اساطیری تورک، بسیار به وجود اجنه و شیاطین برخورد می‌کنیم، که افسانه‌ها و حکایات بسیاری پیرامون این باور شکل گرفته است! به باور ترکان آلتای شیاطین فسادانگیزند، انسان‌ها را در گمراهی فرو برند و امیر ایشان ارلیک خان باشد. اجنه نیز سبب‌ساز بیماری انسان‌ها باشند و در آخرت به صورت عفریت‌ها ظاهر شوند.

می‌گویند شیاطین ذاتاً رویت نشوند، اما می‌توانند در قالب انسان یا حیوان ظاهر شوند، که در آن صورت با سری شاخ‌دار دیده می‌شوند. شیاطین اغلب تنها می‌زیند، که نمی‌توان نزدیک آنان شد که از آتش آفریده شده اند!

در جهان زیرین بزرگ ارواح پلید، ارلیک خان، خدای دوزخ به شمار می‌رود. او برای مجازات و عذاب انسان‌های گناهکار، اجنه، شیاطین و عفریت‌ها و همه‌ی ارواح پلید را در اختیار دارد.

به باور آلتای‌ها هم شیاطین بسیاری در اطاعت «آی‌نا»^۱ و آزاها حاضرند. اتروسک‌ها نیز علاوه بر اجنه بزرگی چون «تاژست»^۲ و «توکول‌شا»^۳، اجنه دیگری دارند که ادیمنو و «چور»^۴ خوانده می‌شوند و آنان بسیار شکم پرست و بیماری‌زا توصیف شده‌اند.

چنانچه در حکایت قهرمان بنام، «جستنی بی»^۵ می‌خوانیم، انسان‌ها با خوردن گوشت با اجنه خونخوار در آمیختند!

به استناد تاریخ «طبری»، آفرینش و اوصاف شیاطین چنین آمده است: «خداوند نخست دیوان را آفرید. آنان را «جان»^۶ گفت. آنان بسیار بودند. در شمار شن‌ها! آنان را منزل بر هوا بود. هفت هزار سال حاکم جهان بودند. پس خداوند از جان، اجنه را آفرید که شیطان نیز از ایشان باشد.

شیطان را به سریانی و عبرانی «عزازیل»^۷ و به عربی گاه «هاریت»^۸ می‌خوانند.

1. Ayna

2. Tajest

3. Tokulşa

4. Çor

5. Cesteni bey

6. Can

7. Azazil

8. Haris

پس شیطان ازدواج کرد، او را فرزندی بی‌شمار در صور مورچه، عنکبوت، ملخ و پرنده حاصل شد. در مکتوبات آمده است که فرزندان شیطان در غارها، جنگل‌ها، راه‌ها، ویرانه‌ها، تنورها، دشت‌ها، چاه‌ها، گلخانه‌ها و راه آب‌ها ظاهر می‌شوند.

خداوند، اجنه و ملائک را بر آسمان جای داد و در اطاعت خویش خواست. پس ملائک را فرمود که دو خانه خلق کردم. خانه‌ای از رحمت و خانه‌ای از غضب، هر دو را بنگرید.

ملائک، نخست دوزخ را نگریستند، در آنجا عذاب‌ها بود. ملائک پرسیدند: خدایا! این خانه برای که آفریدی؟

به اذن خدا، دوزخ به سخن آمد که این خانه برای کافران است که خداوند را باور ندارند. پس ملائک بهشت را نگریستند، آنجا آسایش و صفا بود. سبب پرسیدند،

خداوند فرمود: این خانه از آن او باشد که خداوند را بشناسد و در اطاعت او باشد.

پس ملائک در پیشگاه الهی روی بر خاک نهادند، خداوند نیز آنان را بر رفیع‌ترین و مقدس‌ترین مقام آسمان جای داد.»

در افسانه‌ای دیگر می‌خوانیم:

«در نظر قدما زمین «ارض سبع» خوانده شود و هفت طبقه باشد.

پایین‌ترین طبقه آج‌با باشد که کسان او را جوسوم خوانند.

آنان کوتاه قد و سیاه‌روی باشند و دست و پایی شبیه دست و پای حیوانات وحشی دارند. شیطان نیز در ردیف آنان است.

چون هر یک توصیف کنند که انسان‌های روی زمین را چه سان فریب دهند و از راه راست به در کنند. شیطان سرخوش شود!»

اجنه‌ی دیگری نیز باشد که بسیاری، از عبرانیان در اساطیر تورک وارد شده است:

«حیشانوح»^۱، «جابر بن مردان»^۲، «مدیون بن زنگی»^۳، «حاک ساک»^۴، «درشوز»^۵، «یمهور»^۶، «کاراکاش بن وسواس»^۷، «بولبول بن قیزبان»^۸، «کشکاتور بن کشی باش»^۹، «سشزار بن سمان»^{۱۰}.

۶- جادوها

در افسانه‌های مردمی آمده است که جادوگران پلیدکردار، گیسوانی آشفته و دم‌هایی دراز دارند. عموماً آنان از جنس زنان تعریف می‌شوند! برکوزه‌های بزرگ سوارند و در این حال به پرواز در می‌آیند، به این سبب آنان را جادوگران خم‌سوار می‌نامند!

این جادوگران خیر و نیکی را دشمن باشند و همه را پلیدی خواهند. نوزادان توسط آنان دزدیده می‌شود. آورده‌اند: آنگاه که شخصی را مرگ فرا رسد، بر روی جسد او قیچی بگذارند، چرا که باور دارند در غیر این صورت اگر از روی جسد گربه جادوگر بپرد، روح مرده دچار جادو شود و یا او را هراس درگیرد.

جادوگر را دخترانی‌ست که در اطاعت مادر نباشند! دختران هرگاه بخواهند سرخود به سیاحت می‌روند، مادرشان نیز مجبور است که مراعات حال ایشان کند!

اگر دختر جادوگر بخواهد با محبوب خویش فرار کند، به باغچه‌ی مادرش درآید، در آنجا دو چاه باشد، یکی از عسل و دیگری از خون دختر از عسل نوشد و محبوب از خون، آنگاه است که به هر صورت خواهند در آیند و به هر جا خواهند بروند.

1. Hisanuh

2. Cabir Ibn- I merdan

3. Medyun Ibn- I zengi

4. Haksak

5. Derşuz

6. Yemhur

7. Kara kaş ibn- I vesvas

8. Bulbul ibn- I Kızbaz

9. Keskakur ibn- I keşibaş

10. Seşzar ibn- I seman

برای بی‌اثر کردن جادو باید از باغچه جادوگر گلی چیده شود؛ اما باغچه را گربه‌ای نگهبان است که چون شیر یا پلنگ می‌نماید! برای گلچینی، شکار فرصتی لازم است که کار بسیار سختی به نظر می‌آید!

۷- در وصف چندی از ارواح پلید و شیاطین بدکردار

- «آباسی»^۱ها: از ارواح یاقوت، نامی است که به جمعی از ارواح پلید گفته می‌شود.
- «آجومان»^۲: یکی از ارواح پلید، یا خود خدای پلیدی‌ست.
- «آدا اوکه»^۳: از ارواح آلتای، روح پدران مرده، آنان در اداره‌ی ارلیک خان باشند!
- «آلداجی»^۴: از ارواح آلتای، روح شخص مرده، آلداجی با روحی به نام «سونه»^۵ در اطراف خانه‌ی مرده به گردش باشد.
- «قام»^۶: یا شامان مقدس به سبب پرهیز از ناپاکی توسط آلداجی، در خانه مرده داخل نشود! از تماس با اشیاء مرده به مدت هفت روز جلوگیری شود. از خانه مرده نه چیزی خارج شود و نه وارد آید.
- چهل روز پس از مرگ در خانه مرده آیینی اجرا می‌شود که در آن از سوگواران پذیرایی می‌کنند و آن چنین است که پیش از مراسم شامان می‌آید و از چوب درخت سرو دود بر می‌آورد! شامان در تلاش است آلداجی را طرد کند. آلداجی روح مرگ نیز خوانده می‌شود.
- «آلمیش»^۷: از ارواح آلتای، روحی‌ست پلید که در اطاعت ارلیک خان می‌باشد.
- «آلتان سابارای»^۸: از ارواح یاقوت، روحی‌ست که سبب‌ساز تاول و زخم در تن انسان‌ها می‌شود!

1. Abasi
2. Acuman
3. Ada oke
4. Aldaci

5. Sune
6. Kam
7. Almiş
8. Altan sabarayı

• «آرسان دولای»^۱: از ارواح یاقوت، او محافظ ارواح پلید است. «قارانمه»^۲ها در اطاعت او باشند.

• «آینالار»^۳ یا «آزالار»^۴: از ارواح آلتای، ارواح پلیدی‌اند که به جهان زیرین در اطاعت ارلیک خان باشند. آنان شیاطین را به سمت انسان‌ها می‌فرستند و سبب‌ساز آزار آنان می‌شوند.

انسان‌ها نیز با آیین قربانی از این آزارها خود را رها می‌کنند. از قربانی‌ها حیوان سیاه رنگ مقبول‌ترین باشد. این ارواح بسیار شکم پرست و سیری ناپذیرند. آنان را «یک»^۵ نیز خوانند.

• «بورمالاهای»^۶: از ارواح یاقوت، او بر انسان‌ها بیماری‌های مرگ آور و علاج‌ناپذیر مسلط می‌کند.

• جیغی: آن گاه که دو گروه با هم در نزاع باشند، اجنه ساکن در آن وادی که به این نام خوانده می‌شوند، نیز برای حفظ مردمشان با یکدیگر به نزاع پردازند؛ هر طرف از اجنه که مغلوب شد، مردمش نیز شکست پذیرد! همچنین هر طرف از اجنه که از رزمگاه گریزد، مردمش هم از میدان جنگ فرار کند، ترکان سربازان را به هنگام شب، به چادرها جای دهند، چرا که باور دارند اجنه لشکر دشمن آنان را به تیر غیب هلاک کند! (دیوان لغات الترک)

• چور، یا «چار»^۷: از ارواح آلتای، به باور شامان او روحی‌ست که خارج از بدن انسان و همراه او باشد، روحی پلید که همان جن است! در برخی از مناطق آنادولو اصطلاحاتی از قبیل چور ضربه زد، جن صدمه زد، پس بیمار شد! هنوز در زبان عوام جاریست.

• «چوراباش»^۸: از ارواح آلتای روحی که در ادعیه شامان از او یاد می‌شود. او را خرقة از پشم نود گوسفند و کلاه از پشم هشتاد گوسفند بافته شده است!

1. Arsan dolay

2. Karaneme

3. Aynalar

4. Azalar

5. Yek

6. Bourma lahay

7. Çar

8. Çorabaş

- «داهتالیر- تراه»^۱: از ارواح یاقوت، روحی بزرگ که در منزل گناهکاران ساکن است.
- ادیم نو: از ارواح سومری، مخلوقات پلیدی که آنان را «هورتلاک»^۲ نیز بخوانند. آشی پوها برای محافظت از پلیدکاری آنان تعلیم سحر دهند.
- «اِغه»^۳: از ارواح اویغور، مخلوقی ست در هیئت عفريتیان دوزخ.
- «گیدیم»^۴: از ارواح اتی، روح مرده، ارواح پلید و جادوگران را به این نام خوانند.
- «قارا چور»^۵: ترکان شمالی ارواح پلید را به این نام خوانند.
- «قارا نمه»^۶: از ارواح یاقوت، ارواح پلیدی که در اطاعت آرسان دولای باشند.
- «کوک من»^۷: از ارواح آلتای، روحی که در ادعیه‌ی شامان از او یاد می‌شود. او را از پشم شصت گوسفند و کلاه از پشم هشتاد بز باشد!
- کورموس‌ها: از ارواح آلتای- یاقوت از یاوران خدای شر- ارلیک- در جهان زیرین باشند. در میان کورموس‌ها ارواح خیرخواه نیز باشد که به نام آن‌ها آیین قربانی اجرا می‌کنند!
- در باوری آمده است که کورموس روحی ست که از مردگان جدا شود، اگر آن روح از شخص نیکوکاری جدا شود، کورموس نیک‌کردار باشد و با کورموس‌های بدکردار در جنگ.
- کورموس‌های پلید نیز باشد که گاه بر این جهان نیز برآیند، اطراف خانه‌ها بگردند و به قصد پلیدکاری در خانه‌ها داخل شوند و انسان‌ها را مرگ خواهند.
- اما پسران ارلیک خان چون پدر نباشند، آنان نیک‌کردارند و دوستدار نیکی! در دنیا انسان‌ها را از شر کورموس‌های پلید محافظت نمایند و همه حال بر در خانه‌ها و چادرها به نگهبانی باشند.

1. Dahtalir-Tarah

2. Hortlak

3. Eğe

4. Gidim

5. Kara Çor

6. Karaneme

7. Kökmen

اگر توانند یکی از اشرار کورموس را گرفتار کنند، او را در «کازگیرگان»^۱، دیگ جوشانی در دوزخ، اندازند که در آنجا مجازات شود.

کورموس‌های پلید حتی با همدیگر نیز سازش ندارند! آنان همه حال در نزاع باشند و بسیار شکم پرست. آنان حتی از خوردن انسان‌ها سیر نشوند.

ترکان آلتای باور دارند که آنان سبب‌ساز بیماری و مرگ‌اند، همچنین زخم تنشان را نیز اثر از گازگرفتگی کورموس‌ها می‌دانند! می‌گویند بسیار حيله‌گر و فریب‌کارند و دنبال فرصتی که در وجود انسان نفوذ کنند.

کورموس‌های نیک‌کردار را، آیین قربانی به جای آرند یا هدایایی نوبرانه پیشکش کنند. شراب تازه، نخستین شیر دوشیده شده در آغاز فصل بهار، چای، آب جو، آرد جوی برشته شده، آش بولاماچ و دسته خوشه‌های گندم و جو که بر روی نشان کورموس‌ها می‌نهند.

قربانیان حیوانی نیز مادیان، بز و گوسفند باشد، اما این حیوانات به هنگام اجرای آیین سرشان بریده نمی‌شود، بلکه خفه می‌شوند! دهان و بینی حیوان گرفته شده، راه تنفس بسته می‌شود و چهار پای او از چهار طرف کشیده می‌شود! پس گوشت حیوان در دیگی خاص نزدیک قربان‌گاه پخته شده و پس از دعاخوانی توسط اطرافیان خورده می‌شود.

- «کونچولورومه»^۲: از ارواح یاقوت، او را مادر جمعی از ارواح پلید معرفی می‌کنند. مردمش برای در امان بودن از شر او آیین قربانی بجای آرند.
- «اوت گر»^۳: از ارواح آلتای ارواحی پلید که در جهان زیرین به اطاعت ارلیک خان باشند و سبب‌ساز درد و عذاب.
- راک شاس‌ها: از ارواح آلتای، گروهی از عفریت‌ها باشند.
- گناهکاران را در دیگ‌هایی به دوزخ اندازند و آنان را به عذاب‌های متنوعی دچار کنند.

- سونه: از ارواح آلتای، روحی است که در وجود انسان‌ها و حیوانات باشد. سونه هر گاه بخواهد از وجود انسان خارج شده و به گردش در می‌آید، هرگز کسی او را نبیند! اما شامان و برخی از حیوان‌های مقدس، چون سگ او را

¹. Kazgirgan

². Kunçolorume

³. Otger

می‌بینند. انسان‌هایی که موفق به دیدار ارواح شوند «کوسپک‌چی»^۱ خوانده می‌شوند. جدا از انسان‌های مقدس هر کس ارواح را ببیند، نشانه‌ای برای مرگ او تعبیر می‌شود!

پس از مرگ انسان سونه به جهان زیرین می‌رود و در آنجا در برابر ارلیک خان به استقبال جسم خویش بر می‌آید.

• «تازس»^۲: از ارواح اتروسک‌ها باشد.

• «توکوش لا»^۳: از ارواح اتروسک‌ها، او را منقار عقاب و گوش الاغ باشد، او جنی‌ست با گیسوانی از مار! او سبب درد و عذاب انسان‌هاست.

• «لولوک کی»^۴: از ارواح اتی، اجنه‌ای که سبب نابودی شوند.

• «اوروم کی»^۵: جنی بزرگ که در حکایت جستنی بی، از او یاد می‌شود.

• «یاما»^۶: در نظر اویغورهای بودایی یاما روحی است که سبب‌ساز پلیدی و مرگ باشد. او جای در جهان زیرین دارد.

• یولا: از ارواح آلتای، روحی است که همراه با انسان‌ها و حیوانات باشد، آن گاه که خواهد از وجود آنان خارج شود و به گردش درآید. یولا انسان‌ها را تنها در خواب به حضور می‌آید، اما شامان در آیین قربانی هم او را می‌بیند. شامان‌ها همراه با این روح به عالم بالا پرواز می‌کنند یا در جهان زیرین فرو می‌روند. یولا روحی است که در اطاعت ارلیک خان باشد!

1. Kuspekci

2. Tajes

3. Tokusla

4. Uluk ki

5. Urumki

6. Yama

بخش ششم

۱- آفرینش انسان

ترکان افسانه‌های بسیاری پیرامون آفرینش انسان آورده‌اند. چندی از این افسانه‌ها چنین‌اند:

۱- آلتای‌ها باور دارند در آغاز تنها قاراخان بود و آب. خدای بزرگ قاراخان دلتنگ شد و انسانی آفرید. آن انسان بالدار بود و بر بالای آب‌ها پرواز می‌کرد. پس انسان طمع ورزید و بر آسمان‌های بالاتر چشم دوخت، خداوند دانست و توان پرواز او بگرفت و بالش بشکست!

دیگر بال‌های انسان به کار نیامد، در آب فرو شد و بیم مرگ رفت، پس انسان خدای خویش را التجاء برد و التماس کرد، خداوند ترحم ورزید، همه‌ی توان او جز پرواز بار دیگر بخشیده شد. خداوند دانست که زمین و خشکی باید تا انسان پای بر او نهد. قاراخان مشت خاکی از ستارگان بر آب‌ها پاشید، پس خشکی‌ها پدید آمدند.

خشکی‌ها چون جزیره بودند. قاراخان بر آن جزیره درخت کاجی نه شاخه رویاند و به زیر هر شاخه انسانی آفرید. از آن بود که انسان‌ها در نه نژاد به وجود آمدند! پس قاراخان یایک را بیآفرید، تا انسان را راستی و راه راست تعلیم دهد!

۲- در افسانه‌های آلتای و یاقوت آمده است که پسر قاراخان، خدای بزرگ- اؤلگن-، انسان را به وجود آورد، اما انسان‌های آفریده‌ی او روح نداشتند!

پس اؤلگن کرکسی نزد قاراخان می‌فرستد و قاراخان او را روح می‌بخشد.

کرکس روح را بر منقار بگرفته، باز می‌گردد، پس از پروازی طولانی، کرکس خسته‌حال و گرسنه می‌شود. در حال پرواز بر روی زمین لاشه‌ی شتری نظر او را جلب می‌کند، اشتهايش تحريك می‌شود، اما بر نفس غالب می‌آید.

پرواز ادامه دارد، پس در راه لاشه‌ی اسب می‌بیند، گرسنه است اما باز بی‌توجه راهش را ادامه می‌دهد. دیگر کرکس را رمقی نیست، این بار او به لاشه‌ی گاوی برخورد می‌کند، بی‌اختیار به سمت لاشه می‌رود، و در آن حال منقار از هم می‌گشاید و می‌گوید: «چه لاشه‌ی زیبایی!» این چنین روح از منقار رها شده و بر جنگلی از کاج می‌افتد و چون مه پراکنده می‌شود. از آن است که درخت کاج در زمستان و تابستان سبز می‌ماند و همه حال زنده است و جوان!

آنگاه کرکس بی‌روح دیگر بار بر آسمان می‌پرد. نیم شب بود که ارلیک خان از جهان زیرین بر می‌آمد، او بر روی زمین قصری دید بس زیبا! آرام آرام نزدیک شد، در آن قصر اجساد بی‌روح انسان، آفریدگان اؤلگن، بودند.

اؤلگن برای محافظت اجساد از پلیدکاری ارلیک، سگی را به پاسبانی قصر نهاده بود. در آن زمان سگ‌ها موی بر تن نداشتند! ارلیک خطاب به سگ گفت: «اگر رخصت دهی بر این سرای وارد شوم، تن تو را پشم عطا کنم که محافظ تو از سرما باشد، تو را طعامی دهم که تا یک ماه گرسنه نشوی!»

پس سگ پذیرفت، ارلیک به قصر داخل شد و اجساد انسان را از روح خویش بخشید! ارلیک گفت: «همه‌ی انسان‌ها چون من خواهند شد!» اجساد زنده شدند و از نو و ماده برخاستند و چنین شد که نژاد انسانی پدید آمد!

۳- در افسانه‌ای از یاقوت آمده است که اولین انسان، نیمی انسان و نیمی اسب بود! که از آسمان فرود آمده بود.

۴- آلتای‌ها افسانه‌ای دارند که طبق آن کینگو، شوهر دوم تیامات، نماد آب‌های شور، تصمیم به آفریدن انسان می‌گیرد. پس خدایان را خشم در می‌گیرد و کینگو را زخم می‌زند! با خون او خمیر انسان شکل می‌گیرد و چنین انسان‌ها پدید می‌آیند.

۵- در افسانه‌ای دیگر آمده است که خدای بزرگ بر روی زمین انسانی آفرید. او نرینه بود. روزی که در خواب بود، شیطان سینه‌اش را لمس کرد، از این رو استخوانی از قفسه‌ی سینه برآمد و بر زمین افتاد، از آن استخوان هم زنی پدید آمد! هندی‌ها هم افسانه‌ای شبیه به این دارند: پیش‌تر «آتمان»^۱ بود و جز او نبود، او نرینه بود، پس دونیم شد. نیم دیگر زن شد، آنان به هم شدند و انسان‌ها پدید آمدند.

۶- در افسانه‌ای چینی نیز چنین آمده است:
از تکه‌ای طلا و هیزم دو ابر پدید آمد. ابر زرین «یینگ یی»^۲ بود و نرینه، ابری که از هیزم پدید آمده بود، «هه - موژ»^۳ بود و مادینه! پس آنان به هم شدند و انسان به وجود آمد.

- آلتای‌ها هم باور دارند که انسان‌های نخستین، نرینه به نام تورونگی و مادینه به نام اژه خوانده شدند.

۷- در افسانه‌ای از ترکان بودایی می‌خوانیم:
خداوند دختری زیبا به نام «رید تا ریود گار»^۴ را از آسمان بر زمین نازل کرد. آن دختر فرزندان بسیاری به دنیا آورد. در حالی که با او بر روی زمین هیچ نرینه‌ای نبود! پس آن دختر نخستین مادر کبیر انسان‌ها محسوب شد.
۸- در افسانه‌ای سومری آمده است که خدایان موجوداتی به خادمی نیاز داشتند، پس آ را این وظیفه بر عهده نهادند. آ نیز از گل انسانی ساخت و او را جان بخشید و گفت: «اکنون این انسان است!»

ترکان تا آنجا که توان خیال‌پردازی‌شان بال می‌داد، افسانه‌های رنگارنگی پیرامون آفرینش انسان آفریده‌اند! آنان حتی جسم خود را متعارف و عادی رها نکرده‌اند و از اعضای مخلوقات دیگر بر جسم خود افزوده‌اند و این چنین مخلوقاتی عجیب الخلقه آفریده‌اند.

نخستین انسان آفریده‌ی قاراخان بالدار بود، در حکایتی از «دده قورقوت»^۵ شخصیتی به نام «تپه گوز»^۶، تنها با یک چشم توصیف می‌شود.

1. Atman

2. Ying yi

3. H- Moj

4. Rid ta rioid gar

5. dede korkut

6. Tepe göz

جد چنگیز، «باتاچیهان»^۱ را فرزندی بود و از ایشان «دوما- سوهور»^۲ نامی بود که تنها یک چشم بر وسط پیشانی داشت! می‌گویند مادر نخستین انسان از آب برآمد. او نیمی انسان و نیمی ماهی بود! همچنین انسان‌هایی نیز با سرسگ، پای گاو و نیمی عقرب و نیمی انسان به تصویر در آمدند.

انسان‌هایی تعریف می‌شدند که کارهای عظیمی انجام می‌دادند، برای جلب توجه یا دهشت‌انگیزی و اغراق، وجودشان بسیار بزرگ تصویر می‌شد. «آلپ ارتونقا»^۳، از قهرمانان ترکان «ساکا»، بر قلعه‌ای در سمرقند می‌نشست و در آن حال پاهایش را در دره‌ی زرافشان می‌شست! گیلگمش، قهرمان سومری نیز قامتی به بلندای پنج مرد داشت! در اساطیر ملل شرق نزدیک می‌خوانیم، دجال درشت اندام و بلند قامت باشد، سرش از ابرها در گذرد و دریا‌های عمیق تا مچ پای او باشد! نیز در آن اساطیر موجود دیگری است که «اوج بین اونک»^۴ خوانده می‌شد، او سرش چون دجال از ابرها در گذرد، به دست ماهی از دریا صید می‌کند، نزدیک خورشید می‌گیرد و ماهی سرخ شده را تناول می‌کند! به هنگام توفان نوح، سیلاب تنها تا زانوان او بالا آمد.

این چنین بود که انسان‌هایی که باورهاشان تا عمق استخوان نفوذ کرده بود، قوانین بنیادین اجتماعی را فراتر از افکار اساطیری خویش نتوانستند تصور کنند. آنان هرگز اجازه نمی‌دادند که آنچه در واقعیت، می‌بینند بنیان باورهاشان را بلغزند، یا افسانه‌های آفرینش ایشان برای آزاد اندیشی‌ها رخصت نمی‌داد و در انجام دیده‌ها را با اعتقادات تطبیق می‌دادند و به آن اکتفا می‌نمودند.

^۱. Bataçihan
^۲. Duma sohor

^۳. Alp-er-tonga
^۴. Uc bin unk

۲- انسان‌هایی با اجداد غیرانسانی

در اساطیر تورک انسان‌هایی با اجداد غیرانسانی تعریف می‌شوند، که از خدایان الهه‌ها، یا جاندارانی دیگر سان و یا موجوداتی فراطبیعی پدید آمدند. در دسته بندی این باور به مثال‌های زیر توجه می‌کنیم:

۱- خدایی در هیئت گرگ

۲- الهه- مادر

۳- کوه الهه- مادر

۴- گرگ و گوزن به عنوان پدر و مادر

۵- سگ به عنوان مادر

۶- درخت در مقام مادر

۷- ظرف چوبین و زادن از آن

۸- دانه تگرگ به عنوان پدر!

۹- حباب‌های زاینده

۱۰- زادن از دریا

در مثال اول، فرزند از پدری گرگ و مادری انسان به وجود می‌آید.

در مثال دوم، فرزند از پدری انسان و مادری الهه به وجود می‌آید.

در مثال سوم، پدری تعریف نمی‌شود و فرزند تنها از مادری در هیئت کوه به وجود می‌آید.

در مثال چهارم، پدر انسان و مادر گرگ است و یا پدر گرگ و مادر گوزن توصیف می‌شود.

در مثال پنجم، پدر انسان و مادر سگ است.

در مثال ششم، پدر نوری آسمانی و مادر درخت است.

در مثال هفتم، پدری نیست و مادر ظرفی خالی است.

در مثال هشتم، پدر دانه تگرگی است و مادر انسان است.

در مثال نهم، پدر نیست و مادر انسان است.

چنانچه پیداست در مثال دهم، فرزند مستقیماً از دریا بیرون می‌آید.

در این امثال موجوداتی که در نقش پدر و مادر تعریف می‌شوند، موجوداتی محترم و مقدس در اساطیر تورک معرفی شده‌اند.

حکایاتی چند در تفسیر این امثال:

۱- فرزندانی که از خدایی در قالب گرگ به وجود آمدند: در داستان نه اوغوز آمده است که خداوند به صورت گرگ در آمد و با دختران خاقان هون ازدواج می‌کرد و چنین نه اوغوز و نژاد آنان پدید آمد.

۲- فرزندانی که از مادری الهه پدید آمده‌اند: قهرمان سومری گیلگمش از پدری انسان و مادری الهه با عنوان نین- سون به وجود آمد. می‌گویند همسر گیلگمش نیز الهه‌ی ایشتر بود.

۳- فرزندانی که از مادر- کوه زاده شدند: آبو خان، کوه مقدس آلتای، دو دختر داشت که پلیس خوانده می‌شدند.

۴- فرزندانی که از گرگ زاده شدند: در افسانه «توکیو»^۱ می‌خوانیم، پس از خاموشی آتش جنگ، گرگی مادینه، پسری ده ساله را دست و پا بریده در باتلاق می‌یابد، کودک تنها بازمانده از «توکیو»ها بود، پس کودک به دست گرگ پرورش می‌یابد و به بلوغ می‌رسد، در نهایت گرگ از او آبتن می‌شود و ده نوزاد به دنیا می‌آورد. یکی از این ده کودک با «آسنا»^۲ ازدواج می‌کند. در حکایات آمده است که جد چنگیز، گرگی خاکستری و نرینه بود که با گوزنی سپید و مادینه ازدواج کرد.

پس در کنار چشمه‌ای به دامنه کوه «بورکان»^۳ آشیان می‌گزینند و پس آنان را پسری حاصل می‌شود که نام «باتا جیهان»^۴ بر او می‌نهند. چنگیز هفتمین نسل از آن پسر باشد!

۵- انسان‌هایی از نژاد سگ: افسانه‌ای است که طبق آن نژاد «تاتار»^۵ها از ازدواج یک «پرنس»^۶، با سگی سرخ رنگ و مادینه به وجود می‌آید.

1. Tukyū

2. Assena

3. Burkan

4. Bata cihan

5. Tatar

6. Prens

۶- زادگان درخت: رودهای «توغلا»^۱ و «سلنکا»^۲ که از کوه‌های «قاراقروم»^۳، سرچشمه می‌گیرند، در محلی به نام «کوم لانچو»^۴ به هم می‌رسند و در آنجا دو درخت باشد، یکی پسته و دیگری «قاین»^۵. آن دو درخت چون کوه قد بر افراشته‌اند. نیز از ایشان اصواتی چون موسیقی به گوش می‌رسد. هر شب از آسمان بر بالای درختان نور می‌تابد.

روزی از تنه‌ی درختان بابی گشوده شد و در آن پنج حفره‌ی مخروطی ظاهر شد که در هر یک کودکی بود که ازشیاری شیر می‌نوشید! مردمان از آن حال متحیر شدند و کودکان را به ترتیب از بزرگ به کوچک چنین نام نهادند:

«سونگور تکین»^۶ «کوتورتکین»^۷، «توکاک تکین»^۸، «اور تکین»^۹ و بوغوتکین، اویغورها باور کردند که این کودکان از جانب خداوند آمده‌اند و چنین کوچکترین ایشان را به سلطانی برگزیدند.

۷- زادگان ظرف چوبین: قوم «کونکرات»^{۱۰} از سه کودک زاده ظرف چوبین به وجود آمد. «فراندهاکهات»^{۱۱} یکی از آنان بود. در اوستا، کتاب مقدس دین زردشت، نیز از این موضوع سخن به میان آمده است.

فراندهاکهات یکی از سی تن جاوید باشد که تا عصر «سوشیانت»^{۱۲}، آخرین پیامبر «مزدائیس»^{۱۳}، و آخرین زاده‌ی «زرتشت»^{۱۴} به خواب باشد.

۸- کودکانی از دانه تگرگ: حاکمی بود که او را تان شه هوانگ می‌خواندند. او نخستین بار «سین پی»^{۱۵} ها را گرد هم آورد. پدری داشت به نام «مو لوهه او»^{۱۶}. و داستان تولد او چنین است که روزی مادرش از غرش سهمگین آسمان در هراس شد، در آسمان نگریست. در آن حال دانه تگرگی به دهان او افتاد، از آن دانه آبستن شد، ده ماه پس از آن تان شه هوانگ زاده شد!

1. Tulğa

2. Selenka

3. Karakurom

4. Kumlan ço

5. Kayin

6. Sungur Tekin

7. Kutur tekin

8. Tukak tekin

9. Or tekin

10. Konkerat

11. Frandhakhat

12. saoshyant

13. Mazdaizm

14. Zerdust

15. Sien- pi

16. Mo- lo- heo

۹- کودکانی از نژاد حباب: قرقیزها را پیشتر حاکمی بود به نام «ساگان»^۱، و او را دختری بود که سی و نه کنیز داشت. روزی دخترش با کنیزان به کنار استخری کف‌آلود رسیدند، پس حباب‌ها را با دست‌هایشان لمس کردند؛ زمانی گذشت و دختران از آن کف آبستن شدند! ساگان خان همه‌ی چهل دختر را طرد کرد. آنان نیز به جنگل پناه بردند و در آنجا زایمان نمودند و چنین شد که نسل قرقیز (چهل دختر) پدید آمد. این افسانه چنین نیز حکایت شده است:

دختر ساگان خان با سی و نه کنیزش بر کنار رودی رسیدند، آب رود با پرتوهای خورشید چون نقره می‌درخشید، پس دختران همه با لمس رودخانه آبستن شدند. آنگاه پدران‌شان آنان را به کوهی تبعید کردند و دختران در کوه زایمان نمودند!

۱۰- انسانهایی از دریا: «او آنس»^۲، نیمی انسان و نیمی ماهی بود که از آب‌های خلیج «باسرا»^۳، بصره بیرون شد! او با سر ماهی، و باله‌دار توصیف می‌شد. می‌گویند روزها در خشکی ظاهر می‌شد و تا عصر بی‌آب و غذا، انسان‌ها را دانش می‌آموخت و عصرگاه به دریا باز می‌گشت و شب را به زیر آب می‌خفت!

۳- حکایت توفان و پس از آن تولد دوباره

افسانه توفان در اساطیر ملل تورک به خصوص سومریان از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. حکایت توفان سومری چنین بیان می‌شود که انسان‌ها خدایان را طغیان کردند، آنان را اطاعت ننمودند و دیگر آیین قربانی به جا نیاوردند!

پس خدایان عهد بستند که انسان را نابود سازند، از خدایان آ‌ انسان‌ها را بسیار دوست می‌داشت، خواست تا خبر توفان را پیش از وقوع به گوش اوتاناپیشتم برساند، آرام به کلبه‌ی نبین او نزدیک شد و او را خبر از توفان گفت.

1. Sagan

3. Basra

2. Oannes

چنانچه در افسانه آمده است اوتاناپیشتییم، پسر «اوبارتودون»^۱، حاکم شهر شوروپاک بود و نام سومری و اصلی او «زیودسودو»^۲ (زیوسودرا) بود و اوتاناپیشتییم واژه‌ای اکدی ست. «اورشاناپی»^۳ نیز قایقران اوتاناپیشتییم معرفی می‌شود. اوتاناپیشتییم سخنان اِآ و واقعه توفان را برای گیل‌مگش، که در جستجوی حیات جاودان بود، چنین نقل می‌کند:

«ای حصار نیین! ای خانه نیین! ای دیوار!
 ای خانه نیین گوش کن! ای دیوار دریاب!
 ای ارباب شوروپاک! پسر اوبارتودون!
 خانه ویران کن! کشتی بساز!
 ترک دنیا کن و حیات را دریاب.
 از مال و ملکت بیزار شو، خویشتن را رها کن.
 همه تخم حیات را به کشتی بیاور.
 همه ساخته‌هایت از آن کشتی باشد.
 همه تخم حیات را به کشتی بیاور.
 همه اندازه‌ها به درستی باشد.
 طول و عرضش به میزان باشد.
 پس کشتی برآب انداز.
 - دانستم و به سرورم اِآ گفتم:
 «باشد سرورم، دستورات را
 با احترام استقبال می‌کنم، آنان را انجام خواهم داد.
 اما شهر، مردم و کهن سالان را چه گویم؟»
 - اِآ دهان گشود و سخن گفت،
 و همه غلامان و مرا گفت:
 «تو ای انسان! آنان را چنین گوی،

¹. Ubartuudun

². Ziyudsuddu

³. Ursanapi

خدا- انلیل مرا نابودی خواست!
 از این رو دیگر در شهر شما نخواهم بود.
 و پس از این صورتم را دیگر به جانب زمین انلیل نخواهم گرداند.
 برای زیستن با خدایم اِآ در میان آب‌ها فرود خواهم آمد.
 تنها اوست که شما را ثروت می‌بخشد.
 دسته‌ای پرنده، دسته‌ای ماهی،
 ... محصولی فراوان، الطاف...
 ... (بر سرتان آوار می‌شود) باران شدید خواهد بارید.
 (با طلوع خورشید) ...»
 [در اینجا چند سطر از کتیبه شکسته و ناخواناست].
 کودک... قیر آورد.
 قدرتمند (آدم)... آنچه لازم بود آورد.
 پنجمین روز طرح کشتی ظاهر شد!
 به کشتی بلندای دیوارها ده «گار» (۱۲۰) «کولاچ»^۱ دو دست باز باشانه
 باشد،
 و کف کشتی با ده گار پهنا باشد،
 طرح کشتی را کشیدم و نشان دادم!
 آن را شش طبقه پوشاندم،
 ... به هفت تقسیم کردم،
 درون کشتی را به نه بخش تقسیم کردم،
 در میانش ستونی جای دادم،
 تخته‌ای برای سکان قرار دادم و آنچه نیاز بود ساختم.
 بر روی کشتی شش لایه‌ی قیر... ریختم،
 قسمت درونی را با سه لایه قیر... پوشاندم،
 باربران سه لایه... روغن آوردند،
 جدا از آن یک لایه... روغن برای ابزارآلات صرف شد!
 برای یاران کوشا، گاو قربانی کردم،

^۱. Kulac

به هر روز گوسفندانی قربانی کردم،
 از آبجو، کنجد، روغن و شراب، مردم را چون نهر سیراب نمودم.
 تو را ظرف روغن گشودم، دستانم را در مرهم فرو کردم.
 پیش از غروب کشتی ساخته شده بود.
 ... بسیار سخت بود.
 سازندگان کشتی آن را... بالا و پایین آوردند،
 دو از سه بود (دو سوم).
 آنچه داشتم بر کشتی سوار نمودم،
 همه تخم حیات را در آن آوردم،
 همه اهل و عیال و خویشانم را در کشتی آوردم،
 گله‌های صحرایی، حیوانات دشت، همه صنعت‌گران را درون آن آوردم.
 خدا- شاماش برای من زمانی تعیین کرده بود، گفت:
 «عصرگاه باران شدیدی خواهد بارید.
 در آن زمان به کشتی درآی و دربند!»
 زمان موعود فرا رسید،
 عصرگاه موعود باران شدیدی بارید،
 باران توفنده که نزدیک شد به نظاره نشستم،
 در آن حال در هراسی عظیم فرو شدم،
 به کشتی درآمدم و دربستم!
 سکان‌دار کشتی، آن را از دست داد، به انلیل...
 خانه‌ی بزرگ (کشتی) را با همه‌ی مسافران سپردم!
 با سپیده دم فردا،
 در آسمان ابری سیاه ظاهر شد.
 خدا- «آدت»^۱ در میان ابر بود،
 «نابو»^۲ و «سار راه»^۳ (مردوک) نیز در پیش می‌رفتند!
 او بر روی تپه‌ها و دشت پرواز می‌کرد و ندا می‌داد.

^۱. Adat

^۲. Nabu

^۳. Sarah

«ایر را گال»^۱ (نرگال) میخ کشتی را شکست.
 ان- اورتا گرباد را آرام کرد.
 «آن نوناکی»^۲ با انوار خویش روشنایی بخشید.
 با انوارشان زمین را روشن نمودند.
 گردباد آدات آسمان را جارو کرد.
 هر نور درخشان به تاریکی تبدیل شد.
 ... زمین تو گویی..... پایان یافته بود!
 همه روز (... فرود آمد).....
 به شتاب برخاست و تا کوه‌ها بالا آمد.
 «سوم»^۳ به مردم چون جنگجویی هجوم آورد.
 برادر، برادرش را نمی‌دید.
 انسان را در آسمان‌ها در نمی‌یافتند!
 خدایان از گردباد گریختند،
 آنان بر آسمان آنو در آمدند،
 خدایان چون سگان به کنار دیوار جمع شدند!
 الهه ایشتار چون زنی در زایمان، فریاد می‌کرد.
 - در پایان خدایان با صدایی شیرین، چنین فریاد و فغان می‌زدند!
 آن روز لجن می‌گرفت!
 زیرا که من مجلس خدایان را تکلیف کردم که حکم به نابودی دهند!
 چگونه مجلس خدایان را چنین تکلیف کردم؟
 برای نابودی مردم، من چگونه جنگ و آشوب را تکلیف کردم؟
 مردم را من آفریدم؟!
 تا آنان را چون ماهیانی کوچک به دریا اندازم؟
 خدا آن نوناکی‌ها با آنان فغان می‌کرد.
 خدایان برخاک نشستند و گریستند.
 دهان‌هایشان به سختی بسته شده بود.

1. Irragal

2. Annunaki

3. Sum

شش روز و شب...
 توفان با همه توانش وزید و گردباد سرزمین را پایان داد!
 روز هفتم گردباد، باد و باران تمام شد.
 که چون سپاهی جنگیده بود...
 دریا ساکن شد، باد ویران گر آرام گرفت، گردباد تمام شد.
 روز که آغاز شد بیرون را نگریستم، دیگر صدایی نبود.
 و انسان به گل تبدیل شده بود!
 همه زمین مسطح شده بود.
 دریچه را گشودم و نور صورتم را حس کرد.
 بر خاک افتادم، نشستم و فریاد زدم!
 قطرات اشک بر صورتم می‌لغزید.
 چهار سوی جهان را نگریستم، در نهایت آب‌های اطراف نگاه افکندم.
 دوازده جزیره به چشم می‌خورد.
 کشتی بر کوه «نیسیر»^۱... نشست.
 کوه نیسیر کشتی را گرفت و بی حرکت نگاه داشت.
 روز نخست، روز دوم، کوه نیسیر کشتی را نگاه داشت.
 روز سوم، روز چهارم نیز کوه نیسیر کشتی را نگاه داشت.
 روز پنجم، روز ششم هم کوه نیسیر کشتی را نگاه داشت.
 در روز هفتم...
 کبوتری آوردم و رها کردم،
 کبوتر پرواز کرد و (پس) باز گشت.
 کبوتر جایی برای نشستن نیافت و از آن بازگشت!
 پرستویی آوردم و رها کردم،
 پرستو پرواز کرد و (پس) بازگشت.
 پرستو جایی برای نشستن نیافت و از آن بازگشت!
 پس کلاغ پرواز کرد و آب‌ها را دید که فرو می‌نشینند،
 از هفت آب گذشت... بالا شد... دیگر بازنگشت!

^۱. Nisir

آنگاه همه را بیرون آوردم. به هر طرف پخش کردم و یک قربانی هدیه نمودم.

بر قلعه‌ی کوه نذر دادم.

ظرف‌ها را... گذاشتم.

به زیر آن‌ها نی و چوب درختان سرو و ... جمع کردم.

خدایان بوی را شنیدند،

خدایان بوی نیکو را حس کردند.

خدایان چون مگسانی بر سر قربانی جمع شدند!

چون الهه نزدیک شد،

برای برآورد آرزویش گردن آویز جواهر، هدیه ارزشمند آنو، را بلند کرد و گفت:

«ای خدایان حاضر! چنانچه گردن آویز... یاقوت آسمانی‌ام را فراموش نمی‌کنم،

این روزها را همه حال خواهم دانست و از یاد نخواهم برد!

خدایان بر آدات درآیند،

اما انلیل در آدات نباشد!

زیرا که نادانی کرد و گردباد انگیخت،

و برای نابودی مردم من توفان انگیخت!»

چون انلیل نزدیک شد،

کشتی را دید و چهره در هم کرد.

- خدایان را و ای‌گی‌گی را بر آشت و گفت:

«آیا نجات یافته کسی هست؟

او نباید زنده بماند، در ویرانی عام هیچ کس نباید زنده بماند!

آنگاه آن - اورتا به مصاحبت دهان گشود،

و انلیل جنگجو را گفت:

«ای پرنس خدایان! ای جنگجو!

تو چگونه به نادانی گردباد انگیختی؟

تا اثر گناه بر سر گناهکاران فرو ریزد؟!»

تا جزای آنکه به سوی گمراهی و مخالفت می‌رفت بر سرش فرو ریزد؟! دیگر رحم کنید تا (همه هستی) نابود نشود، بردبار باشید. انگيختن گردباد...

که چون شیر آدمی را می‌درد.
با برانگيختن گردباد، که چون گرگ آدمی را می‌درد،
با برانگيختن گردباد...
قحطی می‌آید و سرزمین را (نابود می‌کند).
با برانگيختن گردباد...
«ایررا»^۱ (...؛ و خدا را) می‌آمد و سرزمین را (نابود می‌کرد).
و من که اسرار خدایان بزرگ را بیان نکردم.
بر «آترا- هاسیس»^۲... رویایی آشکار نمودم و او راز خداوند را چنین دانست!

پس... او را زمانی تعیین کنید.»
از آن رو خدا انلیل در... کشتی وارد شد.
دستم را گرفت و مرا در پیش نشانده،
همسرم را نیز در پیش نهاد و در کنارم به زانو نشانده!
پیشانی ما را لمس کرد، در میان ما ایستاد، ما را تقدیس کرد (و گفت):
«اوتاناپیشتم که پیش‌تر تنها یک انسان عادی بود،
اما اکنون اوتاناپیشتم و همسرش چون ما، چون خدایان باشند!
اوتاناپیشتم در دورها به سرچشمه‌ها باشد.
و آنان را به دورها بردند و بر سرچشمه‌ها منزل دادند.»
(تاریخ خاور نزدیک- ش. گون آلتای)

آلتای‌ها نیز افسانه‌ای در موضوع توفان آورده‌اند:
واقعه‌ی توفان را نخست، بز نری با شاخ‌های آهنین و پشم آبی‌رنگ خبر آورد!
بز آسمانی هفت روز بر روی زمین چرخید و فریاد زد:

^۱. Irra

^۲. Atra- Hasis

«هفت روز زلزله شد،
هفت روز کوه‌ها، آتش دمیدند،
هفت روز باران بارید،
هفت روز توفان شد و تگرگ بارید،
هفت روز برف بارید.»

و پس از آن بود که سرمای دهشت‌انگیز آغاز شد! هفت برادر بودند، آنان از واقعه توفان با خبر شدند. بزرگ برادران ارلیک نام داشت و دیگری اؤلگن نام بود. هفت برادر کشتی ساختند و از هر حیوان جفتی در آن نهادند. پس از پایان توفان اؤلگن خروسی رها کرد، خروس از فرط سرما جان داد پس یک غاز رها کرد. غاز به کشتی بازنگشت. سوم بار کرکس رها کرد، کرکس نیز به کشتی بازنگشت؛ زیرا که لاشه‌ای یافته بود و به خوردن مشغول! پس برادران با دیدن خشکی از کشتی خارج شدند.

در افسانه‌ای دیگر از مردم آلتای می‌خوانیم:
اؤلگن به دنیا تنها «نوما»^۱ را از واقعه‌ی توفان خبر داد و به او ساخت یک کشتی را آموخت.

نوما سه پسر به نام‌های «بالیق سا»^۲، «ساررول»^۳ و «سوزونول»^۴ داشت. پس با پسرانش بر سر کوهی کشتی ساخت و در کشتی از انسان و حیوان هر کدام یک جفت نهاد. چشمان نوما خوب نمی‌دید، از مسافران کشتی پرسید: «چیزی می‌بینید؟» گفتند: «روی زمین را مه گرفته است، تاریکی دهشت‌انگیزی‌ست!

آن گاه از زیرزمین، از جویبارها و دریاها آب‌ها بیرون جهیدند، از آسمان نیز باران بارید. پس کشتی در آب شد، جز آسمان و آب چیزی دیده نمی‌شد. در انجام آب‌ها کاسته شدند و قلل کوه‌ها ظاهر گشت.

کشتی بر کوه‌های «چومودای»^۵ و «تولوت تو»^۶ نشست. نوما برای یافتن خشکی، نخست یک کرکس فرستاد، کرکس بازنگشت. کلاغی فرستاد، او نیز

1. Noma

2. Baliksa

3. Saruul

4. Soozunuul

5. Comoday

6. Tulut tu

بازنگشت. زاغچه‌ای فرستاد. او هم بازنگشت. در انجام کبوتری فرستاد، کبوتر با شاخه‌ای در منقار بازگشت. نوما از کلاغ و کرکس پرسید. کبوتر گفت که هر سه را به لاشه‌ای مشغول یافته است!

پس نوما آنان را نفرین کرد که تا قیامت از لاشه‌ها روزی خورند و کبوتر را گفت: «تو خادم صادق من هستی! تا به قیامت چون فرزندانم در کنار خواهی بود!»

پس از توفان نوما با نام‌های یایوجی و یاییک خدایان درآمیخت!
(شامانیزم - عبدالقادر اینان)

در افسانه‌های آلتای پس از توفان، آفرینش دوباره‌ی انسان چنین آمده است:

«پس از توفان، اؤلگن دانست که انسان را بایستی دیگر بار آفرید! پس در آبدانی زرین گلی آسمانی رنگ نهاد. برادرش ارلیک پاره‌ای از گل را تاراج کرد و پنهانی انسان آفرید!

اؤلگن از برادرش ارلیک دلگیر شد و گفت: «انسان‌های آفریده‌ات در حصار تاریکی گرفتار باشند و روی سیاه، و انسان‌های روشن من به شرق باشند و انسان‌های تاریک تو به غرب!»

پس نخست بار انسان‌های آفریده‌ی ارلیک، دهلی از پوست ساختند و بر روی زمین آیین شامان را آغازیدند!»

بخش هفتم

۱- باورهایی از حیوانات

تقدیس حیوانات از نشانه‌های ادیان آغازین است. دایره‌ی تأثیر این باورها با گذشت زمان وسیع‌تر شد و حتی آثار آن در ادیان کتابی نیز قابل بررسی است!

حیوانات مقدس که گروهی را خدایان از آسمان نازل کردند و گروهی از بهشت درآمدند و گروهی از آب بیرون شدند و گروهی از زیر زمین...! فرهنگ حیوانی باورهایی را بنیان نهاد که به موجب آن انسان حتی خویشتن را از نژاد حیوان دانست! پدر و مادرش را از حیوانات اساطیری باور کرد و آنان را فرستادگانی از خدایان، که درونشان روحی مقدس جریان داشت. پس توتمیسم و بعدها آنیمیسم پدید آمد.

گروهی از حیوانات نیز بودند که قهرمان، نجات دهنده و روزی رسان معرفی می‌شدند. ایشان خمیره اصلی فرهنگ حیوانی را شکل بخشیدند.

در اساطیر تورک حیوانات اساطیری به دو بخش بال‌دار و بی‌بال تقسیم می‌شوند. حیواناتی چنین که باورهای اسطوره‌ای را شکل دادند، سبب‌ساز خلق ظروفی در هیئت خویش بودند. (ژئومورفی)، حیوان‌های بی‌بال نیز گاه بالدار تصویر می‌شدند، چون اسب بال‌دار، گاو بال‌دار و یا حتی شیرهای بالدار.

چندی از حیوانات بی‌بال اسطوره‌ای:

گرگ، اسب، گاو نر و ماده، گوسفند، بز، خرس، گوزن، شتر، سگ، روباه، خوک، شیر و پلنگ، «گاو کرنا»^۱، «آبرا»^۲، «کامک»^۳ و مارها.

چندی از حیوانات بال‌دار اسطوره‌ای:

عقاب، سیمرغ، کرکس، پرندۀ قو، کبوتر، درنا، کلاغ، خروس، شاهین، پرندۀ هما، «بواداییک»^۴ «قآن کرده»^۵، «طغرل گوک توبولگان»^۶، غاز.

چندی از حیوانات اساطیری خاور نزدیک:

هما، ققنوس، عنقا، اژدها، سمندر و...

- در تفسیر اساطیری حیوانات مقدس (گرگ و اسب)

گرگ: حیوانی ست مقدس و فرخنده. او را «توتم» انگاشتند. مادر یا پدر تعریف می‌شد. نجات دهنده و راهنما بود. او یاور قهرمانان محسوب می‌شد. مهربان، پرشهامت و دوستدار نیکی بود، گاه از او به عنوان مخلوقی خیرخواه نیز یاد می‌شود.

آورده‌اند برای گسترش اسلام در میان ترکان «ارگنه کن»^۷، سه مبلغ از جانب محمد پیامبر^(ص) فرستاده شد که آنان را گرگ راهنمایی کرد! همچنین گرگ راهنما و نجات دهنده‌ی اوغوزخان در سفرهایش بود.

یکی از خاقان‌های «هیونگ-نو»^۸، دختری داشت که می‌خواست او را پیشکش خدایش کرد، خداوند نیز در هیئت گرگ چنان شوهری نزد دختر ظاهر شد!

1. Gaokerena

2. Abra

3. Kamk

4. Budayik

5. Kaan Kerede

6. Tugrul Goktubulgan

7. Ergene kon

8. Hiyung- nu

در افسانه‌ای آمده است که جد «چنگیز خان» گرگ بود، در افسانه‌ی آسنا نیز گرگ در جایگاه مادر نقش دارد.

در باور ترکان چواش، گرگ‌ها حاکمی به نام «بیهام بار»^۱ دارند. در امثال «ارکام آی دار»^۲، از گرگ بی‌دم و آبی رنگ خداوند سخن رفته است.

گرگ در اساطیر، با رنگ‌های خاکستری، آسمانی (آبی) سفید و زرین معرفی شده است.

همچنین در سرزمین‌های ترکان گرگ را با نام‌های «بورو»^۳، «بورت»^۴، «بورجو»^۵، آسنا، «سینا»^۶، «جینا»^۷، «جینه»^۸، «جینو»^۹ و «یاشقار»^{۱۰} نیز خوانده‌اند.

در حکایات دده قورقوت نیز به گرگ بسیار اشاره شده است. در آن کتاب می‌خوانیم: «صورت گرگ مبارک است!»

در ادعیه‌ی قرقیز، عبارت (گرگی با شش دهان) آمده است! گرگ چنان موجودی فرخنده و خیرخواه، شفا دهنده نیز محسوب می‌شد. هم اکنون نیز مردم آنادولو ادامه این باور را با خود دارند!

در فولکلور ترکان آمده است که برای در امان بودن از تاراج «آل آروادی» بایستی به زیر بالش زائو تکه‌ای از پوست گرگ نهاده شود.

همچنین اگر شخصی کلیه و قلب گرگی را تناول کند و پس پستان برآمده‌ی گوسفندی را لمس نماید، همانا خیر و نیکی پیش آید!

به مادرانی که فرزندانشان دچار مرگ زودرس می‌شد، نیز توصیه می‌کردند که پس از زایمان نوزاد را از سوراخی که در میان پوست گرگ ایجاد کرده بودند، بگذرانند، که در آن صورت کودک زنده خواهد ماند و عمری طولانی خواهد یافت!

1. Bihambar

2. Erkem aidar

3. Boru

4. Borte

5. Borcu

6. Sina

7. Cina

8. Cine

9. Cino

10. Yaskar

اگر استخوان گرگ را سوراخ کنند و از گاهواره‌ی نوزادی آویزند، آن نوزاد از چشم بد و طلسمات در امان خواهد بود!

جنگجویان نیز برای جسارت بیش‌تر قلب گرگ را کباب کرده و تناول می‌نمودند. آنان باور داشتند اگر سلحشوری صورتی از گرگ بر اندام خود داشته باشد، پر هیبت‌تر به نظر آید.

از طرفی نیز گرگ را حیوانی ترسناک و مهیب تعریف می‌کردند! عبارت «موی گرگ، موی عزرائیل باشد!» در فولکلور آمده است.

کشتن گرگ عمل شنیع و مطرودی‌ست که به تأثیر در اسلام شیعی صفوی هم دیده می‌شود:

«گرگ نگاهبان آستان علی^(ع) است، هر که او را بکشد بسیار عذاب بیند!» می‌گفتند خوردن حیوانی که به دست گرگ کشته شود، مکروه نیست، ابتدا حیوان را خفه می‌کند و سپس می‌خورد!

و چنین باورهایی‌ست که سبب می‌شود گرگ موجودی محترم به شمار آید و سمبل ملتی عظیم بنماید. پس صورت گرگ را بر روی، سکه‌ها و پرچم‌ها تصویر می‌کردند.

- اسب: باور دارند اسب موجودی پر قدرت باشد. در افسانه‌ها از او بسیار یاد می‌شود. ترکان و مغول‌های شامانیست اعتقاد بر این دارند که اسب از آسمان نازل شده است.

ترکان یاقوت باور دارند که اسب‌های قهرمانان از جهان خورشیدی فرود آمده‌اند.

در نظر برخی از اقوام تورک، اسب‌ها خدایی به نام «آپ ساتی»^۱ دارند. اسب‌های بال‌دار یا باله‌دار نیز باشد که بر آسمان‌ها پرواز کنند و یا در آب‌ها شنا نمایند! آشیان ایشان به زیر کوه قاف، در دریاچه‌ی شیر بهشتی باشد.

در افسانه‌ها خضر پیامبر نیز در جستجوی جاودانگی به دریاچه‌ی شیر می‌رسد، او تصمیم می‌گیرد اسب‌های دریاچه را به دام اندازد، اما نمی‌تواند، پس به شیر دریاچه، شراب می‌آمیزد!

^۱. Ap sati

اسب‌ها سرخوش و مست گرفتار می‌شوند. او جفتی به دست می‌آورد و باله‌اشان می‌شکند. در انجام با آمیزش آن دو نسل اسب به وجود می‌آید! آمده است که خضر پیامبر اسب بال‌داری به رنگ سفید یا خاکستری داشت که بر آسمان‌ها می‌تاخت.

در افسانه‌ای که نشان از باورهای اسلامی دارد، می‌خوانیم: «خداوند چون خواست آدم را از جنت طرد کند و بر روی زمین هبوط دهد، او را بر پشت اسبی بالدار نشانند. آن گاه که بر زمین رسیدند، آدم خواست اسب را نزد خود نگاه دارد، پس بال‌هایش شکست! از آن روز توان بال‌های اسب به پاهایش اعطاء شد.

می‌گویند پیش از هبوط آن اسب بالدار چهار چشم داشت. از غم شکستن بال‌هایش و گرفتاری خویش به دنیا، حیوان نگون‌بخت چنان گریست که دو چشمش کور شد!

آن دو چشم بر بالای دو چشم کنونی بودند که خشکیدند و ریختند. فرورفتگی بالای چشمان اسب‌ها که امروز می‌بینیم، جایگاه آن دو چشم خشکیده می‌باشد.»

آورده‌اند که نژاد ارزشمند اسب از آمیزش اسب نری که از آب برآید، با مادیانی زیبا حاصل شود. اسب‌هایی این چنین می‌توانند از دریاها نیز شناکنان گذر کنند!

در افسانه‌ای دیگر اسب‌های برآمده از دریا چنین توصیف می‌شود: «آنان چهل اسب نر باشند. از آب برآیند و در آب شوند. اسبانی سحرانگیز که از دریا برآیند و آب از سرچشمه‌ها نوشند، در آن حال اگر کسی تواند یکی را به دام اندازد و بر او سوار شود، آن اسب او را محبوب دارد! او را به سرعت باده‌ها، هر جا خواهد برد، همه گاه با او باشد و به امر او رفتار نماید.» افسانه‌ی بعدی به این موضوع می‌پردازد که نژادهای اسب از خدایان یا اژدها به وجود آمده‌اند!

«یوان- چیه»^۱ها، باور دارند که اسب نر الهی در غاری پنهان است، برخی از مادیان‌ها در آن غار داخل شوند، آبستن شده، پس بیرون آیند و نژاد اسب از ایشان حاصل شود!

می‌گویند در سرزمین ترکستان به معابد مزدایی، اسبی مسین باشد که از آسمان نازل شده است، این اسب تا نیمه‌ی تنش در خاک دفن شده! در ماه ژوئن اسبی طلایی از رود بیرون آید و با او درآمیزد.

«تپتن گری»^۲، کاهن مغول ادعا می‌کرد که برای مصاحبت خدایان، بر اسبی خاکستری رنگ که از ناپیداها می‌آید، سوار می‌شود و بر آسمان پرواز می‌کند، چرخ می‌زند و پس باز می‌گردد!

باور دارند شامان‌های اعظم نیز برای صعود به آسمان، سوار بر اسب‌ها می‌شوند.

ترکان آلتای به این اسب‌ها پورا، یا «آرگاماک»^۳، می‌گفتند.

در اساطیر تورک اسب موجودی است که از عوالم ناپیدا خبر آورد، بلاها را پیش‌گویی کند و آفریده‌ای که دوست را از دشمن تمیز دهد. او یاور قهرمانان است و دوست جنگجوی آنان. هر گاه بایسته باشد، با سوارش مصاحبت کند و او را پند دهد!

در باوری دیگر از مغول‌ها آمده است که اسب سوار قهرمانش را پرواز کنان از بالای دوزخ عبور می‌دهد و باز می‌گرداند.

از عهد باستان ترکان طبق رسوم خود اسب‌های مشهور را پس از مرگ با آیینی خاص دفن می‌نمودند!

برای آیین‌های قربانی هرگاه «یاک»^۴، گاو نر مقدس، به آسانی پیدا نمی‌شد، به جای او اسب را به قربانگاه می‌بردند.

قربانی اسب تنها برای خدایان بزرگ بود که در رسومی خاص تقدیم می‌شد. خدای بزرگ اوّلگن از آنان بود که به نام او اسب باشکوه سپید رنگی قربانی می‌کردند.

¹. Yuen- çih

². Tepten geri

³. Argamak

⁴. Yak

همچنین آیین قربانی اسب برای خاقان و قهرمانان نیز چنان خدایان اجرا می‌شد، به هنگام مرگ خاقان نیز محبوب‌ترین اسبش را همراه با او دفن می‌کردند.

نزد برخی اقوام اسب، پس از قربانی شدن خورش خشکانده و نگهداری می‌شد و یا این که جسد اسب سوزانده شده و خاکسترش، با خاقانی که آیین قربانی برای او بود، دفن می‌شد.

برخی اقوام نیز با انداختن تیر آیین قربانی اسب را اجرا می‌نمودند. برخی دیگر از ترکان اسب را به منظور قربانی نمی‌کشتند و تنها دم اسب بریده می‌شد و آن را پس از مرگ خاقان بر سر مزارش آویزان می‌نمودند!

در آن میان اسبانی نیز بودند که می‌گفتند «آب حیات» نوشیده‌اند و از آن رو جاویدانند. اسب خاکستری «کوراوغلو»^۱ و خضر پیامبر از آن گونه‌اند. باور دارند «کوراوغلو» پس از مرگ قهرمان رو به آسمان عروج کرد!

همچنین اسبان اصیلی که به نام در داستان‌ها وارد شده‌اند چون:

«آک کولا»^۲ و «آک بوز»^۳، اسب‌های «مانا»^۴ و یا «دنیز کولو»^۵، «بوز آییغیر»^۶، اسب «بای بیرک»^۷ و آنچه در کتیبه‌های «اورخون ینی سی» آمده است چون «تادی گین چور»^۸ «ایشبارا یاماتور»^۹، «کدیم لیک»^{۱۰}، «باییر کان»^{۱۱}، «باشکو»^{۱۲}، «آلپ سال جی»^{۱۳} و «آزمان»^{۱۴}.

قهرمانانی که به جنگ برمی‌خواستند، سوار بر اسبانی دارای عناوین می‌شدند. پس از جنگ اسب‌ها نیز چون قهرمانان صاحب القاب و عناوین می‌شدند!

در فولکلور ترکان شکوه اسب‌ها بر اساس رنگ سنجیده می‌شد. محبوب‌ترین و پر شکوه‌ترین اسب، همانا اسب سفید بود. باور دارند اسب اصیل به هنگام عرق‌ریزی خون به جای عرق از اندامش جاری می‌شود.

1. Kor oğlu

2. Ak kula

3. Ak boz

4. Mana

5. Deniz kulu

6. Boz Aygir

7. Bay berek

8. Tadi gin çor

9. Isbara yamator

10. kedim lik

11. Bayır kaan

12. Başko

13. Alpsalci

14. Azman

در باور ترکان قهرمانان و اسب‌ها، هر دو به یک میزان ارزشمند باشند. آنان گویند: (اسب و قهرمان بی‌مرگ باد!)

به اعتقاد ترکان اسب و سگ دوستانی صادق باشند. می‌گویند: «حتی اگر انسان به دوستش اهانت کند، نباید به اسب و سگ خویش اهانت کند!» یا گویند: «اسب قهرمان، همانا بال پرنده!» یعنی چنانچه بال برای پرنده ارزشمند است، اسب نیز برای قهرمان با ارزش است.

اسبانی که دمشان دراز و صاف بود نیز بسیار مقبول بودند. می‌گفتند: «آن که اسبش دم دراز است، سخنش نیز محترم است!» و یا «مرد را سبیل شایسته است و اسب را دم دراز!»

در حکایتی از کتاب دده قورقوت می‌خوانیم که قهرمانی به نام «اوروز قوجا»^۱ به منظور ارج‌گذاری با دهانی شبیه دهان اسب توصیف می‌شود و چنین او را مدح می‌نمایند!

اگر اسب در پیشگاه منزل، رو به خانه بسته شود، با انفاس خویش خانه را برکت و جلال بخشد. نفس اسب نیز می‌تواند برخی بیماری‌ها را از وجود درماندگان دور سازد.

اگر شخصی سحرگاه به هنگام طلوع خورشید سوار بر اسب سفیدی شود و از دره‌ای هفت بار عبور کند، سحر و جادو در او بی‌تأثیر باشد. همچنین جمجمه اسب و گرگ نزد جادوگران برای ساحری به کار آید.

اگر اسب به خانه‌ای باشد، در آن منزل شیاطین و اجنه داخل نشوند و برای در امان بودن از چشم بد، در محلی از خانه جمجمه اسب آویزند و اگر جمجمه اسب را به آب اندازند، باران ببارد!

آنان باور دارند که اگر اشک از چشمان اسب جاری شود، نشانه‌ای ست بر آن که یا سوارش و یا یکی از نزدیکان او را زمان مرگ فرا رسیده است! - و حکایاتی چند در قدرت و نیکی اسب‌ها:

در میان اسب‌های افسانه‌ای یکی «قمرتای»^۲، باشد. این اسب گلاب نوشد و بادام خورد! چون باد بر آسمان گذرد، سوار محبوب خویش را به پلکی به

^۱. Oruz koca

^۲. Kamer tay

هم زدن، هر جا خواهد برد و به زمانی اندک همه‌ی طبقات جهان آسمانی و زیرین را بگردد.

چنانچه گویند قمر تای به سبب خوردن سیبی جادویی بر آن حال شد. پریزادی سیبی جادویی به همسر پادشاهی بخشید که او را فرزندی حاصل نمی‌شد و پوست سبب به اسب حاکم عطاء کرد. اسب چون پوست سبب خورد، حالش دگرگون شد و قمرتای نام گرفت.

در افسانه‌های دیگر نیز به تأثیر از آن، دو اسب پدید آمد. یکی از آن دو اسب «گلگون»، اسب «شیرین» باشد و دیگری «شبدیز»، اسب «خسرو پرویز». اسب شیرین سرخ رنگ بود. از آن بود که او را گلگون می‌خواندند. آمده است که گلگون و شبدیز هر دو از یک مادیان به دنیا آمدند.

و حکایت آن مادیان چنین است که بر سنگی نگاره‌ای از اسب نر بود. آن مادیان گاه تن خود بر آن سنگ می‌سود و از آن بود که او دو بار آبستن شد! در «برهان قاطع» آمده است که شبدیز از اسب‌های همسان خود چهار وجب بلند قامت‌تر بود. خسرو پرویز او را از دیار رم آورده بود.

خسرو پیش از آن که خود غذا خورد، او را طعام می‌داد. آن گاه که اسب را مرگ فرا رسید، به امر خسرو او را در کفن پیچیدند و به مکانی از پیش آماده دفن کردند. و تصویر اسب بر سنگی نقش شد. هر گاه خسرو چشم بر آن نقش می‌دوخت، بی‌اختیار می‌گریست!

۲- گاوهای نر و ماده، گوسفند، بز، خرس، گوزن، شتر، سگ،

روباه، مار و...

گاو نر، هر چند در آیین‌ها قربانی می‌شد، اما نزد سومریان و عیلامی‌ها چنان خدایی صاحب مقام بود.

او سمبل گوک تورک‌ها هم بود. در داستان اوغوز قدرت پاهای اوغوز با قدرت گاو نر توصیف شده است!

گاو نر سپید چنانچه در افسانه‌های ترکان آمده است با عناوینی چون «سراپیس»^۱ در یونان، «آپیس»^۲ در مصر، گود دراتی، «حوری»^۳ و «شرری»^۴ دو گاو مقدس در هیتی، همان دو گاو نر تشوب، خدای توفان، خود را می‌نماید.

انکیدو یاور گیلگمیش نیز در نگاره‌ها گاه به صورت گاو نری با شاخ‌ها و دمی دراز تصویر شده است!

و الهه ایشتار، که گیلگمیش را رغبتی نشان داد و او بی‌اعتنایی کرد، پس به کینه شکایت نزد پدرش آنو برد، گاو نری از آسمان به جنگ ایشان فرستاد، اما گیلگمیش و دوستش انکیدو بر آن گاو غالب آمدند و در انجام قلب گاو به خدای خورشید تقدیم شد!

ترکان قرقیز نیز که گاو نر را حرمت می‌نهادند، افسانه‌ای با عنوان «خاقان-بوغا»^۵ در معنی، خاقان-گاو نر، دارند.

گاو ماده و گوسفند هم بسیار قربانی می‌شد، همچنین گوسفند را به عنوان توتم نیز پذیرفته‌اند.

در افسانه‌ای از «جهی»‌های شمالی در ترکستان می‌خوانیم که گوسفندان از زمین رویده‌اند! اگر استخوان گوسفندی در زمین کاشته شود، از آن بره‌ها روید و برای جدا نمودن بند نافه‌هاشان از زمین آنان را رم دهند! اما زنان قبایل که به تعجب در آن می‌نگریستند و از فرط حیرت کف می‌زدند، سبب شدند دیگر از آن گوسفندی زاده نشود!

به باور شامان، اسب معراج، پورا، نام دارد و به این نام بزهای سه شاخی نیز باشد و هر دو حیوان از دریاچه‌ی شیر بیرون آمده‌اند.

خدای بزرگ گوگ تورک‌ها که چهار پسر داشت و هر کدام تمثیلی از چهار رنگ و چهار جهت بودند، یشیل خان، نام پسری از او بود که در آغاز فصل بهار او را بره‌ای قربانی می‌شد.

1. Serapis

2. Apis

3. Hurri

4. Serri

5. Kaan- boğa

ناحیه‌ای که در اداره‌ی یشیل خان بود. با سمبل بز معرفی می‌شد. در اساطیر هیتی نیز از بزغاله یاد می‌شود. قرقیزها هم بزرگی به نام «چیچان آتا»^۱، دارند که بزها در محافظت او باشند.

به باور آلتای‌ها واقعه‌ی توفان را اول بار بزی با شاخهای آهنین و باله‌ای در باد، خبر آورد.

خرس هم در اساطیر تورک جایگاهی ویژه دارد. یاقوت و آلتای خرس را سمبل می‌شناختند. خرس تمثیلی از ارواح جنگل باشد. نام او تابو است و مبادا بر زبان جاری شود.

در داستان اوغوز قدرت او به خرس تشبیه شده است و اینکه اوغوز در جنگل به شکار اژدهایی به نام «کیانت»^۲ می‌رود. پس گوزن و خرس برای شکار او به دام می‌نهد. در حکایت دختر یتیم نیز از خرس سپید آسمانی سخن رفته است.

گوزن مخلوقی ست محبوب که سمبل زیبایی، ظرافت، فداکاری، رحمت و عشق باشد.

در حکایت «بینه گر»^۳، گوزنی با سه پا تصویر می‌شود. چنانچه گفته شد، اوغوز نیز برای به دام انداختن اژدها نخست یک گوزن به درخت می‌بندد.

در باور مغول و تاتار گوزن حیوانی راهنما و نجات دهنده تعریف می‌شود. در افسانه ارگنه‌کن گوزنی ماده راه را می‌نماید.

چنگیز خان نیز یک گوزن باشد. گوزن را در کل توتم پذیرفته‌اند. در اساطیر یونان آمده است که «آتلانته»^۴، دختر یک شکارچی یونانی تنها به مکانی دوردست به پرورش بز و با شیر او رشد یافته است.

شتر: در امثال «ارکام آیدار»^۵، از شتر سپیدرنگ خداوند سخن به میان می‌آید.

به باور «کارا قرقیز»ها بزرگی به نام «آیسون آتا»^۶، محافظت از شترها را بر عهده دارد.

1. Cican Ata

2. Kiyant

3. Bineger

4. Atlante

5. Erkam Aidar

6. Aysun ata

سگ: سومریان سگ مقدسی به نام «باراک»^۱، داشتند که پشم‌آلود و تندرو بود و شکارگر خوبی شناخته می‌شد.

شامان‌ها سوار بر باراک بر آسمان می‌شدند. قیرقیزها نیز نژادی خاص از سگ را به این نام می‌خواندند. در باورها آمده است که با پیر شدن کرکس، دو تخم از او حاصل آید که از یکی سگ زاده شود!

در داستان‌های اوغوز از قبیله‌ای به نام «ایت باراک»^۲ یاد می‌شود که اوغور آنان را مغلوب می‌کند. توتم آن قبیله نیز سگی باشد که از پرندۀ‌ای زاده شده است.

در افسانه‌های قیرقیز از سگی به نام «سیرت تان»^۳، اسم برده می‌شود که حاکم سگان باشد. در افسانه‌ای دیگر از این ملت، «کوماییک»^۴ سگی وحشی و درنده خوست که از او حتی حیوانات وحشی نیز در امان نباشند. قیرقیزها باور دارند که نژاد آن‌ها از ازدواج سگی سرخ‌موی با یک شاهزاده حاصل شده است!

در وجود انسان و حیوان روحی به نام سونه باشد که جز شامان و برخی از انسان‌های متعالی کس آن را نتواند دید. آمده است که سگ‌ها می‌توانند آن روح را ببینند!

در افسانه خدای بزرگ اوّلگن چون جسم انسان را آفرید، سگی را به پاسبانی نهاد تا از شر برادرش ارلیک در امان باشد؛ اما ارلیک آن سگ را فریفت و در میان اجساد بی‌روح انسان‌ها وارد شد.

روبه: در حکایت «آی موکو»^۵ آمده است که دو برادر خردسال گرسنه حال در بیابان گرفتار شده بودند. چنانچه از فرط گرسنگی بیم مرگ می‌رفت، اما در آخر با یاری روباهی به خانه فردی ثروتمند می‌رسند. در این داستان روباه نجات دهنده معرفی می‌شود.

1. Barak

2. It barak

3. Sirt tan

4. kumayik

5. Ay moko

- ناحیه‌ای که در اداره‌ی ساری خان، از پسران خدای بزرگ گوک تورک‌ها، بود. با نماد خوک توصیف می‌شد. آنان در آغاز فصل زمستان ساری خان را نوزاد خوکی قربانی می‌نمودند.

جهت غرب گاه با نماد پلنگ سفید و شمال با نماد لاک‌پشت سیاه معرفی می‌شدند.

در تصاویر اتی الهه ماه با نقش شیر دیده می‌شود.

در دیوان لغات الترك می‌خوانیم: حیوانی از گونه موش به درازای نیم پای باشد که در شکاف دیوارها پنهان شود و گنجشک شکار کند. اگر بر پشت گوسفندی بپرد، حیوان گوشتش زرد شود و اگر بر روی انسانی در خواب بپرد، راه ادرار شخص بسته شود!

- از حیوانات اساطیری دیگر الاغ‌های سه پا باشد که آنان را «گااوکرنا»^۱ خوانند و به ساحل دریای خزر یافت شوند.

همچنین در نظر شامان خارپشتی به نام کامک نیز باشد که بر ساحل دریاچه‌های آتشین دوزخ بزید و این دریاچه‌ها در اداره‌ی «باتیش»^۲ از پسران ارلیک خان باشد.

مار: خدای پلیدی ارلیک خان را در جهان زیرین به محلی به نام «پای‌تن‌گیز»^۳، مارهای بزرگ دهشتناکی‌ست که آبرا خوانده شوند. به باور شامان آبراها ارواحی محافظ باشند که واسطه‌ای میان اؤلگن و ارلیک محسوب شوند!

در اساطیر کهن ترکان مار را بسیار ارج می‌نهادند. با این که مکان زندگی ترکان بیشتر دشت‌های سرد و سخت بود و این حیوان کم‌تر یافت می‌شد! اما بعدها ترکانی که به جنوب و غرب سرازیر شدند با تغییر محیط این خزنده اساطیری را بیش‌تر دریافتند و افسانه‌ای‌ست در این موضوع که نخست از سومریان آغازید پس در زبان کلدانیان جاری شد:

«هم‌زمان با کیهان دو مار عظیم به نام‌های لاک‌همو و لاک‌هامو به صورت نر و ماده آفریده شدند.»

^۱. Gaokerena

^۳. Paytengiz

^۲. Batiş

در کنده کاری‌ها و تندیس‌هایی از سومر و عیلام شاهد مارهایی بزرگ و شاخ‌دار هستیم که گاه از درخت مقدس محافظت می‌نمایند و یا بر دروازه‌ها به نگهبانی می‌پردازند، که این همه مارها را نگهبان و محافظ توصیف می‌کند.

به باور سومریان خدایان «نین گیش زیدا»^۱ و «پاپ سوکال»^۲ خدایان مارها باشند، که آنان نیز وظیفه محافظت را بر عهده دارند! در افسانه «ادیم مو»^۳ از اتی سخن از ماری بزرگ و شکم‌پرست به میان می‌آید «ایل لوآن کاش»^۴ نیز ماری‌ست که در افسانه‌های اتی و هیتی از او یاد می‌شود.

به باور ترکان، ولگا، مار حیوانی فرخنده و مبارک است. گیلگمش قهرمان افسانه‌ای سومر که در جستجوی حیات جاویدان بود، در انجام گیاه جاودانگی را از اعماق دریا بیرون می‌آورد، اما ماری جهیده و آن را می‌رباید!

در افسانه‌های هیتی، گاه از مارهایی با چند سر سخن می‌رود! در داستان انوما-الیش هم مارهایی دهشتناک توصیف می‌شود. ترکان در افسانه‌های خود بسیار از مارها سخن رانده‌اند. «طبری» در جلد اول کتاب خود می‌نویسد:

«ماری آفریده شد، سرش از مروارید بود، تنش از طلای سرخ، چشمانش نیز از یاقوت، او را امر کردند به رفیع‌ترین مقام آسمان، مکان وسیع و مقدس، هفت بار پیچد، او نیز چنین کرد!

این مار چنان طویل باشد که با هفت بار پیچیدن هم هنوز نیمی از او از آسمان آویزان باشد! او را چهار سر است و هر سر را هفت صورت و هر صورت را هزار دهان و هر دهان را یک زبان! گویند هر سرش هشتاد و یک شاخ دارد.»

- از حیوانات اسطوره‌ای دیگر می‌توان به فیل، میمون و گربه اشاره کرد که آنان را بیش‌تر در مناطق گرمسیری باور داشتند.

^۱ Nin- gis zida

^۲ Pap sukal

^۳ Edimmu

^۴ İlluankas

۳- حیوانات بالدار (عقاب، کرکس، خروس، شاهین، هما، عنقا، کلاغ، درنا و...)

عقاب: در نظر ترکان باستانی عقاب توتم و خاقان پرندگان محسوب می‌شد. آتیلا هم از نژاد عقابی تاج بر سر بود.

عقاب «خدا- شمش»، اتانا را رو به آسمان عروج می‌دهد؛ اما در بلنداها اتانا دچار سرگیجه می‌شود و بر زمین افتاده، می‌میرد! چرا که به باور سومریان آنچه فانی ست راه بر آسمان ندارد!

نین- گیرسو هم خدایی با سر شیر و بال عقاب بود. در افسانه چون تله‌پینو ناپدید شد، خدای خورشید به جستجوی او عقابی فرستاد. در تندیس‌های هیتی نیز عقاب‌هایی با دو یا سه سر به شکلی نمادین می‌بینیم.

شهر لاگاش با توتم عقابی با سر شیر معرفی می‌شود. در باور یاقوت‌ها عقاب سمبل خورشید توصیف می‌شد.

عقاب می‌تواند فصول را تغییر دهد، اگر بار نخست بال‌هایش بر هم زند، یخ‌ها آب شوند و به دوم بار بهار آغاز شود!

برخی از یاقوت‌ها باور بر آن دارند که مادرانشان از تخم عقاب بیرون آمده‌اند! پس عقاب را حرمت نهند و به نام او سوگند خورند. هر کس به دروغ به نام عقاب سوگند خورد، به مصائب عظیمی گرفتار آید. زنان یاقوت نیز برای آنکه صاحب فرزند شوند، عقاب را دعا کنند و به او توسل نمایند.

کرکس: می‌گویند: آنگاه که این پرنده سالخورده گردد، دو تخم گذارد که از یکی ایت باراک بیرون آید! در افسانه‌ی اوغوز اژدهایی به دست او کشته می‌شود، پس برای خورده شدن و طهارت از گوشت کرکس حاضر می‌شود!

خدای بزرگ اوّلگن، پس از آنکه انسان را بیافرید، برای روح‌بخشی او کرکسی نزد قارا- خان می‌فرستد. در افسانه‌ای نیز آمده است، خدای بزرگ قارا- خان، قویی سپید به طرف هستی نخستین، آب فرستاد و او را امر کرد گل بیاورد. پس قوی سپید در اعماق آب‌ها فرو شد، آنگاه که بیرون آمد،

مشت گلی بر منقارش بود، بر آب‌ها پاشید و از آن بود که خشکی‌ها پدید آمدند. بر طبق این افسانه نخستین حیوان بالدار پرنده‌ی قو بود!

- پس از توفان اوتاناپیشتم برای آگاهی از کاستن آب‌ها نخست کبوتری از کشتی بیرون می‌فرستد. دوم بار پرستویی و بار سوم کلاغ.

- پرندگان درنا، کبوتر و کلاغ را خبررسان و پیغام‌آور شناخته‌اند. خبرچیان بوغوتکین سه کلاغ بودند. این باور را بعدها در اساطیر آلمان نیز می‌بینیم.

در اساطیر آلمان آمده است، خدای بزرگ «اودین»^۱ بر شانه‌هایش دو کلاغ به نام‌های «هوگین»^۲ و «مونین»^۳ داشت که سمبل تفکر و حافظه بودند!

در داستان آفرینش می‌خوانیم: کرکس بر منقارش روح حیات حمل می‌کرد، آنگاه که پروازکنان از بالای جنگل کاج می‌گذشت، به ناگاه بر روی زمین لاشه‌ای افتاده دید، تاب از کف داد و دهان گشود، در حال روح حیات بر جنگل کاج افتاد. از آن است که درخت کاج همه سال سبز باشد و در بهار و زمستان برگ‌ی از او ریخته نشود!

سرزمینی که با نماد خروس شناخته شده بود، در آغاز فصل بهار، مردمش قیزیل خان را جوجه خروسی قربانی می‌کردند.

- گفتیم که در اساطیر فضا به چهار جهت تقسیم می‌شد و قسمت جنوب گاه در اداره‌ی «قیزیل قوش»^۴ (شاهین طلایی) تعریف می‌شد.

شاهین در سرزمین اوغوز به عنوان توتم شناخته شده بود. سمبل سرزمین دنیز خان، پسر اوغوز، پرنده‌ی شاهین بود.

- پرنده‌ی مقدس هما (اومای) هم پرنده‌ی سلطنت و سعادت بود.

پرنده‌ای نیز به نام بودآبیک باشد که در افسانه‌های قیرقیز از او یاد می‌شود.

در نظر پروفیسور عبدالقادر اینان، اسطوره‌شناس نامی، پرنده‌ای عظیم و قهرمان به نام «خاقان گرده»^۵ باشد که در افسانه «کوگوتی»^۶ از مردم آلتای،

1. Odin

2. Hugin

3. Munin

4. Kizil kuş

5. Kaan gerede

6. Kogutey

و همچنین در افسانه‌ی «آتین پیرکان»^۱ از مردم «ساگای»^۲، از او یاد می‌شود.

«طغرل» نیز به باور ترکان و مغولان چون پرنده‌ی عنقا بود، عنقا پرنده‌ای است درنده‌خو، پنجه‌هایش چنان سخت و محکم باشد که به ضربه‌ای سیصد پرنده از هم بدرد! هر روز هزار غاز به چنگال او گرفتار آیند که تنها یکی از آن‌ها تواند جان به‌در برد.

«گوک توبولگان»^۳ پرنده‌ای‌ست که بال‌هایش از پولاد باشد، اگر بر قله‌ی کوهی ضربه‌ای وارد آورد، آنجا را سطحی صاف نماید!
- در حکایت «کارداشلار»^۴ که بر زبان مردم وان جاری‌ست، دختران پریان به صورت کبوتر توصیف شده‌اند.

در امثال «کالموک»^۵ آمده است، زنی فداکار به صورت پرنده‌ای درآمد و برای رهایی شوهرش پرواز نمود!

- می‌گویند غاز پرنده‌ای‌ست که به نزدیک خدایان باشد. توتم و به باوری، نژاد مردم برخی سرزمین‌ها از پرنده‌ی قو یا غاز و یا کلاغ باشد!

هما: پرنده‌ای‌ست که همه حال بر آسمان‌ها باشد و هیچ گاه بر زمین فرود نیاید! او بر آسمان‌ها تخم گذارد و از تخم او در حال سقوط از آسمان جوجه‌ای بیرون آید و جوجه فی‌الحال پرواز کند!

چنانچه گویند این پرنده پایی ندارد، زیرا که هیچ گاه بر زمین نباشد. او بر آسمان هندوستان، چین و قیپچاق^۶ دیده شود. به باوری نیز او پرنده‌ای‌ست کمی بزرگ‌تر از گنجشک و گاه بر زمین فرود آید!

روزگاری برای انتخاب پادشاه، پرنده‌ی هما بر بالای مردمان به پرواز در می‌آمد، او بر شانه هر شخص می‌نشست، سلطان می‌شد! از آن است که پرنده‌ی هما را پرنده‌ی پادشاهی و سعادت می‌خواندند.

اگر شخصی پرنده‌ی هما را دانسته بکشد، تا چهل روز عمرش به سر آید!

1. Atin pirkan

2. Sagay

3. Goktubulgan

4. Kardeşler

5. Kalmuk

6. Kıpçak

«ققنوس»^۱: پرنده‌ای‌ست که بر منقارش سیصد و شصت سوراخ باشد و از هر سوراخ صدایی به گوش رسد! پرندگان چون آن صداها بشنوند، او را نزدیک آیند. او نیز به آسانی آنان را طعام خود کند! ققنوس پرنده‌ای خوش‌رنگ و زیباست که او را عمر یک سال بیش نباشد! این پرنده را چون زمان مرگ نزدیک آید، از علف‌ها لانه‌ای سازد، پس در میان لانه نشیند و چنان بال بر هم زند که از آن جرقه‌های آتش به وجود آید، لانه را آتش درگیرد و او نیز در آن بسوزد. چون سوخت از خاکستر او تخمی حاصل شود و از آن جوجه‌اش بیرون آید!

- «عنقا»^۲: پرنده‌ای بزرگ، با گردنی دراز و پرهایی زیباست. گردن دراز او را پره‌های سپید زیبایی پیچیده است، از آن است که او را عنقا خوانند که در معنی، گردن بند می‌باشد. در افسانه‌های مصری آمده است که رنگ سی‌مرغ زیبا در پره‌های عنقا باشد و از آن او را سیمرغ خوانند. پرنده‌ی عنقا بر بلنداهایی دور از چشم به پرواز در آید. آمده است قله‌ی کوه قاف لانه‌ی او باشد. او اژدها شکار کند! روایت است که پرنده‌ی عنقا آب حیات نوشید و پس با «ذوالقرنین» (اسکندر) ملاقات کرد. طبق افسانه‌ای این پرنده پانصد سال عمر کند. این پرنده به قصر سلیمان پیامبر، حاکم پرندگان، هم حضور داشت و جز او بر کسی دیده نشده است!

در افسانه‌های تاریخی می‌خوانیم، به باغ مقدس خلفای فاطمی پرنده‌ی عنقا می‌زیست.

این موضوع در اساطیر ایرانی نیز بعدها وارد شد. زال پدر قهرمان افسانه‌ای ایران، رستم، بر قله‌ی کوهی به دست پرنده‌ی عنقا پرورش یافت. در حکایات آمده است که روزگاری پرنده‌ی عنقا رو به کثرت نهاد و شمار حیوانات رو به کاستی! مردم نجیت^۳ که در اطراف حجاز می‌زیستند، درمانده، شکایت نزد پیامبر مردم رس، «حنظله بن صفوان»^۴ یا «خالد بن سنان»^۵ بردند. آن پیامبر دعا فرمود و نسل عنقا از روی زمین برچیده شد! گاه

1. Kaknus

2. Anka

3. Necit

4. Hanzala- ibn-Saffan

5. Halit ibn –isinan

پرنده‌ی عنقا را با دو سر توصیف کرده‌اند. او را سری پرنده و سر دیگر انسان است! گویند او چون انسان سخن گوید!

آن گاه که عنقا را مرگ در رسد، خورشید لانه‌اش را به آتش کشد. پس او لانه‌ای دیگر بنا کند، در آن داخل شود و دیگر بیرون نیاید. پرنده عنقا در آن لانه مرگ را درآغوش گیرد. زمانی بعد در میان استخوان‌هایش نفس حیات ظاهر گردد و از آن دیگر بار عنقایی زاده شود.

دیوان چنانچه در اساطیر تورک و بعدها به تأثیر در اسطوره‌های ملل دیگر می‌بینیم، صورت و اندامی چون آدمی‌زاد دارند با این تفاوت که بسیار بزرگتر توصیف شده‌اند. مخلوقاتی قدرتمند و دهشتناک که حتی توان مقابله با خدایان دارند. آنان گاه بر قهرمانان اساطیری غالب آیند اما در انجام کشته شوند.

دیوان توانند کوهی از جای برکنند و بر سرکوه دیگر گذارند. برای مبارزه با خدایان بر آسمان‌ها چنگ زنند و بالا روند! یا حتی با حرکتی توانند درخت بزرگی از ریشه برکنند و بر سر انسان‌ها فرود آرند.

آورده‌اند که دیوان تا صد چشم دارند و آنان را گاه شمار دست‌ها و پاها و سر بیش از دو باشد!

دیوان بیشتر در اساطیر شرقی، به خصوص هند و در غرب، در اساطیر اروپای شمالی جای دارند. همچنین در حکایات عاشقانه‌ی یونانی و داستان‌های پریان می‌توان آثاری از دیوان یافت.

سومریان دیوهایی داشتند که به نام‌های آساکهو، ان‌مشاررو و زو خوانده می‌شدند. آساکهو دیوی بود. بیماری‌زا و سمبل تاریکی. او چون خدا تعریف می‌شد!

ان‌مشاررو نیز از یک طرف دیو بود و از طرف دیگر خدای مرگ شناخته می‌شد. این دیوان خدای بزرگ، انلیل را کشتند؛ اما او پس از مرگ دوباره جان گرفت!

در داستان انوما-الیش نیز از این سه دیو یاد می‌شود. در ماجرای آفرینش هم دیوی وحشتناک و قدرتمند به نام کینگو ظاهر می‌شود.

در افسانه کوماربی دیوی به نام «اوپل لوری»^۱ توصیف می‌شود که می‌توانست بر آسمان و زمین غالب آید. این دیو پسر کوماربی را که از سنگ دیوریت حاصل آمده بود، بر شانه‌ی راست خود نهاد، و او در زمانی اندک از اعماق آب‌ها قد بر افراشت و تا آسمان بالا آمد!

«آلاتکاک»^۲، هم دیوی ست که در افسانه‌های قرقیز از او یاد می‌شود.

دیوانی که در افسانه‌های ترکان وحشتناک توصیف می‌شوند و همه حال با حاکمان و قهرمانان درجنگند، بعدها با تغییراتی کم و بیش در اساطیر ایرانی نیز ظاهر می‌شوند. ماجرای دیو سپید و «ارژنگ» در این میان قابل بررسی است.

می‌گویند در سرزمین دیو سپید، دیوان بسیاری بودند که با استادی به ساحری و جادوگری می‌پرداختند. دیو سپید با قهرمان افسانه‌ای ایران، رستم، جنگید و در پایان مغلوب شد و کشته آمد.

دیو سپید با چشمان آتشین و یال شیر وصف می‌شود. طول و عرض اندامش چنان است که همه زمین را می‌پوشاند!

ارژنگ نیز امیر دیوان باشد. رستم با ارژنگ هم جنگید و جان او گرفت. در افسانه‌های مردمی دیوی به نام «دئو آناسی»^۳ (مادر دیو) باشد، که او را پستان‌هایی بزرگ و دراز است، چنانچه بر شانه‌ها اندازد! اگر در راه بر کسی ظاهر شود و آن شخص او را اعتنا نکند و پستان‌هایش را مکیدن نخواهد، به دست او کشته شود! اما اگر او را نوازش کند، دئو آناسی نیز او را نکویی کند و محافظت نماید!

دیو دیگری باشد که او را «روزگار دئوی»^۴ (دیو باد) خوانند. این دیو چشمانی نامرئی دارد. حتی اگر چشمان او دیده شود، به هیچ سلاحی آسیب نبیند! این دیو تندتر از باد پرواز کند!

چنانچه می‌گویند می‌توان با جادو و طلسم، دیوان را شکست داد و ایشان را مغلوب ساخت. پس برای کشتن روزگار دئوی نخست بایستی طلسم او شکسته شود. می‌گویند طلسم او جزیره‌ای ناپیدا در دور دست‌هاست،

1. Upelluri

2. Alatkak

3. Devanasi

4. Ruzgar devi

جزیره‌ای که به سختی یافت شود؛ و در آنجا گاو نری باشد و در کنار او قفسی که در آن سه کبوتر محبوسند، اگر کسی تواند خون آن کبوتران بریزد. در حال طلسم شکسته شود و آن دیو بمیرد!

اژدها: در افسانه‌ها و حکایات از او بسیار یاد شود. این حیوان توفان‌انگیزد و باران شدید آورد و انسان را بیمار خواهد. او را سه تا هفت سر باشد. از چشمانش آتش بجهد و صورتش چون صورت انسان باشد!

او در گروه ماران تعریف شود و پاهایی چون مارمولک دارد. همه اندام او چون مار یا ماهی پر از پولک است. گاه او را با چنگال و بال نیز توصیف می‌کنند و گاه با حیوانات چهارپا در یک گروه جای می‌گیرد.

اژدهای آسمانی گاه نماد جهت شرق توصیف می‌شود که صاحب قدرتی خداگونه است!

«ان کیدویو»^۱، هم نام اژدهایی از اتی‌هاست که نیمی از اندام او گاو نری شاخ‌دار و نیم دیگر به صورت انسان است.

آن گاه که «نین گیش زیدا»^۲، بر روی زمین آمد، او را اژدهایی دوستی کرد. در حکایت ارکام آیدار از اژدهایی هفت سر به نام «جالماوس»^۳ یاد می‌شود.

اژدهای هفت سر با واژه‌ی «بوکه»^۴، چون عنوانی برای بزرگان ترکان یاقوت به کار می‌رفت!

در فولکلورها آمده است که اژدها را قصری باشد. این قصر اغلب در بن چاه باشد. اژدها گوشت انسان خورد و دزد دختران جوان باشد! او چشمه‌ها را بخشکاند. در افسانه‌ها بسیار از مبارزه قهرمانان جوان با اژدها سخن رفته است. یکی از این افسانه‌ها چنین تعریف می‌شود:

«قهرمان جوان هجوم آورد و شش سر اژدها قطع کرد و تنها یک سر باقی ماند. اژدها از آن ناله کرد و گفت: «اگر قهرمانی، آن یک سر را هم قطع کن!» اگر قهرمان فریب می‌خورد و آن یک سر را هم قطع می‌کرد، اژدها را دوباره هفت سر از گردن می‌رویید!

¹. Enkiduyu

². Ningis zida

³. Calmaus

⁴. Buke

از آن بود که دوباره اژدها التماس کرد و گفت: «آن سر را هم قطع کن!»؛ اما قهرمان حيله‌ی او را در می‌یابد و می‌گوید: «من از مادرم تنها یک بار زاده شده‌ام و سخن و فعلم یکی است!»؛ و سر را قطع نمی‌کند! آن گاه اژدها خسته حال رو به قصر خویش در بن چاه می‌خزد و در راه هفتمین سرش می‌افتد و سرانجام جان می‌دهد.^۱

گونه‌هایی از اژدها نیز توصیف می‌شود که می‌توانند پس از مرگ دوباره جان گیرند! «جوم پالاک»^۱، نوعی از آن است، با این همه اگر کسی بتواند طلسم او بشکند، در حال جان می‌دهد. آن هم چنین است که: گویند او را خوابی چهل روزه باشد. اگر کسی در خواب چهل تار مو از تنش برکند و بر آتش گیرد، طلسم او شکسته شود و در حال جان دهد. افسانه‌ای به نام «بولوت اژدهالار»^۲ (اژدهای ابرها) نیز چنین تعریف می‌شود:

«گروهی اژدها باشد که بر آسمان، پشت ابرها پنهان باشند. به باوری در آغاز فصل بهار، فرشتگان یکی از آنان را در زنجیر، از کوهی پایین‌تر از ابرها آویزان نمایند. اگر اژدهای گرفتار دمش رو به جنوب رود، فراوانی پیش آید و اگر رو به شرق رود، تگرگ بارد و قحطی پیش آید و اگر رو به غرب رود، آن سال جنگ و خونریزی پیش آید!

دم آن اژدها چون دود سیاهی آویزان باشد. اگر ملائک آسمانی دم اژدها را با زنجیر بی‌حرکت نگه ندارند، دم او بر زمین اصابت کند و بسیار گرفتاری پیش آرد. می‌گویند اگر دم اژدها بر روی زمین با چیزی برخورد کند، گرد او بپیچد و آن را بر آسمان برد.

گرمایی که از دهان اژدها بیرون آید، چنان است که اگر بر انسانی در فاصله‌ی دو ساعت راه برخورد کند، او را بسوزاند!»

سمندر: حیوانی است که در اساطیر ملل شرق جای دارد. او به آتش نسوزد و در آتش زندگی کند! کمی کوچک‌تر از روباه و بزرگ‌تر از موش باشد. آورده‌اند دم این حیوان بسیار دراز باشد در نظر گروهی نیز او پرنده‌ای است که به هندوستان بزید و آتش در او اثر نکند. آن گاه که این پرنده از

^۱. Compalak

^۲. Bulut ejderhalar

آتش بیرون آید، او را صید کنند و از پر و موی او پارچه‌ای بافته شود، که چون خود او در آتش نسوزد! به روایتی نیز آن گاه که از آتش بیرون آید، در حال جان دهد!

«نظامی» چنین نقل می‌کند:

«گویند حیوانی است که در خشکی و آب بزید و چون از او ماده‌ای تراوش شود که سبب خاموشی آتش است، از آن رو آتش در او بی‌تأثیر باشد. رومیان این حیوان را «سالاماندر»^۱، خوانند.»

حیوان دیگری نیز در اساطیر آمده است که همانا گاو نری است که جهان را بالای شاخ‌هایش نگه داشته است. او را در فارسی «گاو زمین» گویند. این گاو دنیا را بالای یکی از شاخ‌هایش نگه داشته، آن گاه که خسته شود، آن را بر بالای شاخ دیگراندازد و از آن زمین‌لرزه پیش آید! گویند گاو بر بالای سنگی باشد و آن سنگ بر پشت یک ماهی و ماهی در دریا و دریا بر هوا. این گاو را «ثور احمر» نیز خوانند.

^۱. Salamandra

بخش هشتم

* - پنج عنصر مقدس (آتش، آهن، خاک، آب، درخت)

۱- آتش

به باور شامانیست‌ها، پنج عنصر مقدس می‌باشد که عبارتند از: آتش، آهن، خاک، آب و درخت. این پنج عنصر پنج جهت را نیز تمثیل می‌کنند. پسر قاراخان، خدای بزرگ اؤلگن نیز آفریننده‌ی آتش توصیف می‌شود. آمده است که اؤلگن فروختن آتش را چنین به انسان‌ها تعلیم داد: «اؤلگن دو سنگ سپید و سیاه از آسمان آورد، علف‌های خشک خرد کرد و بر روی یکی از سنگ‌ها ریخت، با سنگ دیگر ضربتی زد و آن گاه از جرقه‌ها آتشی پدید آورد، انسان آن بدید و چنین فروختن آتش آموخت.» شامان‌های آلتایی در ادعیه‌شان می‌خوانند: «پدرم اؤلگن آتش گرم فروخت و ما را هدیه کرد!»

اما در نظر ترکان یاقوت، اولو توپون آتش را به انسان‌ها هدیه کرد. در رسومی که برای خاقان بزرگ به روزهای معین اجرا می‌شود، آتش می‌افروزند. برای آتش، آیین قربانی اجرا می‌کنند و در آن روز دعا خوانده می‌شود. آنان با نگاه در آتش، رنگ‌هایی که از او ساطع می‌شود را به قصدی خاص تاویل و تفسیر می‌نمایند.

بر اساس تعبیرات، اگر رنگ سبز دیده شود، قحطی پیش آید، اگر رنگ قرمز دیده شود، جنگ پیش آید، اگر رنگ زرد دیده شود، بیماری همه گیر پیش آید و اگر رنگ سیاه دیده شود، خاقان را مرگ فرا رسد!

ترکان آتش را چنین حرمت می‌نهادند و باور می‌کردند. روزگاری بعد این باورها در میان مردم مزدایی دیده شد.

به باور مزدائی‌ها، خدای بزرگ «اهورا مزدا»، منزل بر خورشید دارد و از آن مقام نور و گرما می‌فرستد. آنان باور دارند مردگان ارواح پلید دارند و از آن است که پاک شمرده نشوند. آن که مرده‌ای را لمس نماید آلوده گردد. به منزل مردگان در زمستان نه روز و در تابستان سی روز آتش افروخته نشود. آنان هیچ گاه مرده‌ای را نسوزانند، چرا که باور دارند آتش ناپاک گردد. گویند فرشته‌ای به نام «آذر»^۱، هم خورشید را اداره می‌کند.

ترکان مزدائی و روزگاری بعد ایرانیان، طبق آیین پس از غروب خورشید بر قله‌ی کوه‌ها، آتش می‌افروختند. در معابد خانگی آنان آتش در همه حال افروخته بود و سعی بر آن می‌نمودند که آن آتش خاموش نشود. در میان ترکان شرقی، قیرقیزها این آیین را به روزگاران طولانی رعایت می‌نمودند. اگر به سببی آتش خاموش می‌شد، آن را دوباره نمی‌افروختند. بلکه از نزدیک ترین همسایه‌ی هم خون شعله‌ای برای روشنایی آورده می‌شد.

شامان باوران آتش را مقدس می‌شمردند. عصر گاه آتش با خاکستر پوشانده می‌شد و به صبح با شاخه‌ای دوباره افروخته می‌شد و آن شاخه‌ی آتشین در اتاق‌ها می‌گردید.

شامان‌ها ارواح اجداد خدا گونه‌ی خویش را به نام‌های «اود آنا»^۲ و «اود آنا»^۳ (پدر- آتش و مادر- آتش) می‌خواندند. به باور برخی از شامان‌ها اود آنا آتش را آفرید.

در میان ترکان رسم بر آن بود که برادر بزرگتر پس از ازدواج، خود از اجاق پدری جدا می‌کرد و اجاق تازه‌ای می‌افروخت و اجاق اصلی برای برادر کوچکتر بود که او را «اود بکچی سی»^۴ (نگهبان آتش) می‌نامیدند. چون به خانه‌ای عروس آورده می‌شد، او بر روی اجاق قدری کره آب می‌کرد و بر صورتش می‌مالید و چنین در پناه خداوند آتش قرار می‌گرفت.

1. Azer

2. Od ata

3. Od ana

4. Od bekçisi

در افسانه‌ای نیز آمده است:

دختران خدای بزرگ، اؤلگن، به اشارت کودای آتش آوردند و آن چنین بود که کودای از خدایان آلتای، که بر آسمان سوم منزل داشت، روزی چنین فرمود: «انسان‌ها برهنه‌اند و به سرما نتوانند زیست، می‌بایستی آتش افروخت!» اما تنها سه دختر اؤلگن اعتناء کردند ولی هرچه تلاش نمودند، نتوانستند آتش بیافروزند! پس کودای با ریشی دراز و قدی کوتاه آمد، او خود را جمع کرد و به ریش انبوهش فشرد و غلتید. دختران با دیدن آن صحنه بسیار خندیدند و او را تمسخر نمودند! کودای غمناک شد و بازگشت.

پس دختران به دنبال کودای دویدند تا راز افروختن آتش آموزند. اما کودای رفته بود. دختران به راه او در انتظار نشستند. بعد کودای آمد و آنان را گفت: «دختران اؤلگن، تیزی سنگ را نمی‌دانند و با این حال مرا به تمسخر می‌نشینند.»

دختران به تعجب به صورت هم نگاه کردند و از هم پرسیدند: «چگونه ممکن است؟ آیا در سنگ آتش باشد!» در انجام دختران آموختند که اگر تیزی دو سنگ را به تندی بر هم زنند، جرقه‌هایی حاصل آید که با آن می‌توانند آتش افروزند. پس چنین بود که افروختن آتش آموختند و به انسان تعلیم دادند.

در این افسانه برخی باور دارند اؤلگن، همان کودای باشد!
روزگاری بعد در اساطیر یونانی این واقعه چنین توصیف می‌شود:
«پرومته»^۱ نخست بار آتش را از زئوس، دزدید و در میان انسان‌ها آورد!

۲- آهن

از آن روز که وقایع عظیم و جنگ‌های بزرگ به افسانه‌ها پیوست و رنگ اسطوره گرفت، آهن، که از منبعی خدا گونه برخاسته بود و جان شمشیر بود و سبب‌ساز پیروزی‌ها، یکی از پنج عنصر مقدس شد.

^۱. Promete

ترکان که به معادن عظیم آهن در کوه‌های آلتای و «سایان» دسترسی داشتند، به خصوص ترکان گوک تورک و قیرقیز، با ظرفیتی هنرمندانه و صنعت فلزکاری پیشرفته، شمشیرها و اسلحه‌های مقاومی از این عنصر مقدس تهیه می‌کردند که به این سبب هنر فلزکاری آنان شهرتی عالمگیر یافت.

طبق افسانه‌ای هیتی، حاکمی اسطوره‌ای به نام «توپال خاقان»^۱، آهن را کشف کرد.

ترکان آلتای که ارلیک خان را خدای جهان زیرین می‌دانستند، باور بر آن داشتند که بام سرای او از آهن باشد و شمشیرش از آهنی سبز رنگ و سپرش از آهنی صاف.

از عهد کهن شامان‌ها، آهن را مقدس می‌شمردند، آنان صنعت‌گران و به خصوص آهنگران را در حمایت روحی بزرگ می‌پنداشتند.

به باور یاقوت‌ها آهن و شامان، هر دو از مقام الهی برخاسته‌اند.

به نظر برخی از ترکان نیز آهنگران، خدایی به نام «تلیش»^۲ دارند!

در داستان ارگنه‌کن می‌خوانیم: آهنگری به نام «بورتیه»^۳، با فروختن آتش معبری در میان کوه آهن گشود، او با دمیدن آتش بر کوه قسمتی از او را ذوب کرد، دریچه‌ای باز شد و ارگنه‌کن از آن گذشت.

در این داستان، آهنگر نجات دهنده و شکاف کوه آهن، راه نجات تعریف شده است.

هر سال در نهم ماه مارس به مناسبت این داستان، خاقان تورک مراسمی اجراء می‌کند. مردم حاضر می‌شوند و خاقان، آهنی داغ و سرخ، بر روی سندان می‌گذارد و با ضربات چکش آن را صاف می‌کند، پس ضیافت اجراء می‌شود.

در دیوان لغات الترک می‌خوانیم:

ترکان قیرقیز، «یاباکو»^۴، قباچاق و سایر اقوام، به هنگام ادای سوگند و پیمان آهن را ارج می‌نهادند، و آن چنین بود که دو کس رو در روی هم

^۱. Topal kaan

^۲. Tlepş

^۳. Burte cine

^۴. Yabaku

شمشیر از نیام بر می کشیدند و در پیشگاه هم می نهادند. پس می گفتند: «به رنگ آسمان فرو شود و به رنگ سرخ بیرون آید!» که کنایه از انتقام گیری شمشیر بود که به رنگ آهن آن و خون عهد شکن اشاره می کند؛ و یا می گفتند: «اگر پیمان خویش بشکنی، خونت بر شمشیر جاری شود و آهن از تو انتقام گیرد!» و چنانچه پیداست ترکان آهن را بسیار حرمت می نهادند. در مثلی آمده است: «تیر آهنین چون خورشید و کمان چون ماه باشد!» در افسانه های ترکان، قهرمانان با کمان و تیری ساخته شده از آهن سخت توصیف می شدند. می گویند: «تیرهای آنان تا قتل کوه ها پرواز می کرد.» در افسانه های ایرانی کوه ها منزلگاه خاقان تورک توصیف می شد، می گفتند: «کوه های آهنین با انبوهی از اژدها!» چنانچه در شاهنامه آمده است، رستم پسر زال، قهرمان افسانه ای ایران، ترکان را چنین توصیف می کند: «دستها و پاهاشان، همه اندام و زرهاشان همه از آهن باشد! ملتی آهنین!»

۳- خاک

خاک بار آورترین عنصر مقدس از عناصر خمرسه باشد. در افسانه ها آمده است که خاک و خشکی در جهان، چنین پدید آمد: «خدای بزرگ قاراخان، پس از آفریدن آبها، پرنده ی قو را فرستاد. پرنده ی قو در دریا فرو شد و از اعماق آبها مشتی گل بر منقار گرفت و بیرون آمد. پس به امر قاراخان آن گل بر آبها پاشید و از آن خشکی ها پدید آمدند!» پس از آن بود که پسر قاراخان، اؤلگن، نخستین انسان را از خاک آفرید. خدایی دیگر به نام آغاچ خان نماد خاک و درخت، قدرتی محافظ تعریف می شود. در داستان می خوانیم، الهه آرورو، با مشتی گل، دوست گیلگمیش انکیدو را آفرید. ارلیک خان، به قصر خویش اجاق و دودکش مقدس را از گل و خاک درست می کرد.

قیرقیزها نیز افسانه‌ای دارند که طبق آن، پدر و مادر نخستین ترکان از خاک آفریده شده‌اند، در این حکایت می‌خوانیم:

«به غاری در کوه قاراداغ سیلاب‌ها خاک آوردند. آن خاک را خدای خورشید گرما و روح بخشید. پس پدر نخستین ترکان «اولو آی آتا»^۱ چنین پدید آمد!

چهل سال دیگر بار سیلاب‌ها آمدند و خاک آوردند. خدای خورشید هم گرما و جان بخشید. این بار مادر نخستین ترکان «اولو آی آنا»^۲ پدید آمد! پدر و مادر نخستین، هزار سال زیستند. پس از مرگ ایشان، فرزندان تختی زرین در غار نهادند و بر روی آن، تندیس طلایی اولو آی آتا، پدر نخستین، گذاشته شد. یک بار در سال فرزندان‌شان جمع می‌شوند و به یاد آنان مراسمی بر پا می‌کنند و آیین قربانی اجراء می‌شود.

چنانچه مردمانی مردگان خویش را می‌سوزانند یا به آب می‌انداختند و یا به کرکس‌ها و گرگ‌ها تقدیم می‌نمودند، مردمانی نیز بودند که باور داشتند انسان از خاک پدید آمده و منزل آخرین او همانا خاک باشد، پس مردگان ایشان به خاک دفن می‌شد.

خاک چون مادری روزی رسان و زیر خاک، جهانی دیگر برای زندگی بود و گاه سرزمین دوزخ توصیف می‌شد!

باورهای بسیاری درباره‌ی جهان زیر خاک وجود دارد. این که گاه همراه با مردگان، دوستان و خدمتکاران و حیوانات را قربانی می‌کردند تا در جهان زیرین نیز با هم باشند! از آن باورها سرچشمه گرفته است.

عناصر مقدس آهن، آتش، آب و درخت هر کدام خدایانی داشتند، با این همه به زیر خاک به منظور پناه دهی و رویش دوباره دفن می‌شدند. می‌گفتند: «خاک عنصری است آغازگر و پایان دهنده، او می‌تواند برویاند، به وجود آورد و نابود سازد.»

همه مخلوقات بر روی و زیر خاک، از خاک روزی خورند، حتی آن حیوانات که در آب باشند نیز باز بر روی زمین خاکی قرار دارند. پرندگان بزرگ نیز

^۱. Ulu ay ata

^۲. Ulu ay ana

هر قدر هم که بالاتر پرواز کنند، باز در انجام بر روی خاک فرود آیند و از آن روزی خورند.

با باران پر برکت که از طرف خدای آسمان فرستاده شود و خدای خورشید که گرما و نور بخشد، خاک بارور گردد و گیاهان از آن بروید و سه ضلع مثلث آب، آتش و خاک کامل شود.

از آن است که به باور ترکان آسمان، آتا (پدر) و زمین و خاک آنا (مادر) محسوب می‌شود.

کوه، غار و باورهایی از سنگ

کوه‌های عظیم خدا انگاشته می‌شدند، آنان محافظ انسان‌ها بودند. منزل گاه خدایان، الهه‌ها و پریان کوه و همچنین پدر و مادر نخستین محسوب می‌شدند.

می‌گویند آشیان عقرب- انسان‌ها نیز در کوه‌هاست.

در اعصار باستان باور بر آن بود که آرامگاه یا معبد بزرگان، بر قله کوه‌ها قرار دارد.

آنان که به باوری عمیق خواستار رسیدن به خدایان آسمانی و عروج جسمانی بودند، از بالاترین پرتگاه قله، خویشتن را رها می‌کردند!

برخی از آیین‌های قربانی بر قله‌ی کوه‌ها اجرا می‌شد، همچنین جنگ‌هایی هم به سبب قداست و اهمیت در کوه واقع می‌شد!

در نظر ترکان، کوه‌ها مکان مقدس بودند. به باور ترکان آلتای، پس از آفرینش، انسان نخستین خاک را از دهان تف کرد و از آن کوه‌ها پدید آمدند. در افسانه‌ای نیز آمده است، قاراخان پرنده‌ای بر روی زمین فرستاد و او زمین را منقار زد و از آن کوه‌ها شکل گرفتند!

کوه‌های «تیانگ- شانگ»^۱ (کوه‌های خداوند) در چین، «اولیمبوس»^۲ و «پارناس»^۳ در یونان با «مرو»^۴ و «پارواتا»^۵ (هیمالیا) در هند منزلگاه خدایان متعال شمرده می‌شدند.

در باور مغول‌ها کوه بلندتر از هفت هزار متر محترم و مقدس بود و «خان تنگری»^۶ خوانده می‌شد! از آن کوه‌ها می‌توان به گوگ تورک، «بوز داغ آتا»^۷ و افراسیاب اشاره کرد.

در رسوم و افسانه‌های ترکان، از کوه تیانگ شانگ بسیار یاد شده است. نام این کوه‌ها را می‌توان در کتب دیوان لغات الترك و «قوتادقو بیلیک»^۸ نیز پیدا کرد.

«ماناکس»^۹، قهرمان داستان، در کنار «ایسیق گول»^{۱۰} بر این کوه‌ها می‌زیست.

شامان در دعا‌های خویش بسیار از کوه‌ها یاد می‌کند. او حاجت به کوه می‌برد و خطاب به کوه‌های آلتای، می‌گوید: «به زمان پدران و اجداد ما، خود خداوند بودی! آن گاه که خشکی و دریا آفریده شد.»

شامان کوه‌های آلتای را بسیار ستایش کند و گوید: «آلتای، کوه بلند! کوهان شتر! آلتای صخره‌ی عظیم سه شاخ!»

برخی از ترکان نیز کوه را پدر نخستین می‌انگاشتند و در مراسم از او چنین یاد می‌نمودند: «آمده است که منزل قوم «اوچه‌غه»^{۱۱} پیش‌تر به دامن‌های کوه «ساک چاک»^{۱۲} بود. زنان و عروسان این طایفه، کوه را پدر زن می‌خواندند و چون آن کوه را از دور می‌دیدند، سر می‌پوشاندند!»

در آن سوی، به ساحل رود «میراس»^{۱۳}، کوهی است که او را «کولین»^{۱۴} خوانند. طایفه‌ی «داغ قارقاسی»^{۱۵} (کلاغ کوه) درباره‌ی این کوه گویند:

1. Tiyang- şang

2. Olimbos

3. Parnas

4. Mero

5. Parvata

6. Han tengeri

7. Buzdağ ata

8. Kudatgu bilik

9. Manaks

10. Isig gol

11. Üçeğe

12. Sak çak

13. Miras

14. Kölin

15. Dağ kargası

«کوهی که نسل ما از او زاد!» این قوم بر کوه آیین شامان اجراء کند و قربانی نماید. و همچنین زنان این کوه را «پدر زن» خوانند.

«هان- یوان»^۱، نیز کوهی است که هونها هر سال بر روی آن برای خدایان خویش قربانی تقدیم کنند.

کوه‌های «اکی‌تاغ»^۲، «پالمیر»^۳، «آک‌کایا»^۴، «قادین‌باشی»^۵، «قاراداغ»^۶، «آی‌سو»^۷، «آلاش»^۸ و «قاراگای»^۹ هم در نظر آلتای‌ها مقدس شمرده می‌شدند.

به باور مغول‌ها، کوه بوکان هالرون بسیار محترم و مقدس باشد. آمده است که «چنگیز خان» بر آن کوه روزهای پرهیجانی گذرانده است! کوه ایتوگا هم در نظر مغول بزرگ‌ترین کوهی است که صاحب صفات الهی‌ست.

به نظر آلتای‌ها، ارواحی باشد که صاحبان کوه محسوب شوند. پس برای آنان آیین قربانی به جای آرند. برخی از کوه‌ها نیز محافظت از نسل‌هایی را بر عهده دارند. آلتای‌ها «توایه‌سی»^{۱۰} را بزرگ‌ترین خدای کوه معرفی نمایند.

«سوروه داغی»^{۱۱} از کوه‌های آلتای، به طبقه‌ای از طبقات آسمان، در بهشت خدای بزرگ، اولگن باشد. این کوه را قاراخان به عالم معنا آفرید.

در افسانه‌ی کوماربی می‌خوانیم: پادشاهی آسمان به کوه «لالاپان‌دوعا»^{۱۲} بود و خدای توفان از ترس به کوه «کان‌دورنا»^{۱۳} پناه آورد و مجمع خدایان نیز بر کوه «شپیش»^{۱۴} بود!

و به افسانه‌ای دیگر آمده است: کوه «پیشایشا»^{۱۵}، به جبر با الهه ایشتار همبستر می‌شود، اما پس از آن کوه را هراس در می‌گیرد و به دامن الهه چنگ می‌زند و تمنای بخشش می‌کند!

1. Han- yoan

2. Ekitağ

3. Palmir

4. Akkaya

5. Kadınbaşı

6. Karadağ

7. Aysu

8. Alaş

9. Karagay

10. Tu iyesi

11. Surve daği

12. Lalapandua

13. Kan durna

14. Şepiş

15. Pişaişa

افسانه‌هایی نیز پیرامون کون «نیشانلی داغ»^۱ (کوه سمبل) تعریف کنند. چنانچه در کتیبه‌های «اورخون یئنی‌سی» آمده است، ترکان نخستین بار به کوه «اوتوکن داغی»^۲ رسیدند و او را مبارک خواندند. قهرمانان تورک در آن مقام به کوه و جنگل جنگیدند و افتخار آفریدند و از آن بود که شهرتشان عالم‌گیر شد.

در افسانه‌ای به کوه «آلتین کان»^۳ (خون سرخ)، خاقان شو و ذوالقرنین دو لشکر رودروی هم آراستند و جنگیدند. تپه‌ی «آغادات»^۴ هم در میان کوه‌هایی عظیم باشد که در آنجا ابرها گرد هم آیند و باد و توفان‌انگیزند بلندای تپه منزل آذرخش باشد و اطراف در احاطه‌ی دره‌های ژرف که سیلاب‌ها در او جاری‌ست.

باور دارند که بالای سر تپه، هر پاره ابری در جان خویش، شیطان پلید و وحشتناک توفان را پنهان دارد. سومریان نیز نام خدای توفان را از این تپه اقتباس نمودند.

به روزگار «إ-هین-شه»^۵ افسانه‌ای‌ست که گوید، قله‌ی یکی از کوه‌های «کین-شان»^۶ شبیه تاکیا بود و از آن او را «توکیو»^۷ می‌خواندند و طبق افسانه‌ی مردم توکیو نام از او گرفتند.

آمده است که «آلپامیش»^۸ از قهرمانان تورک، به جوانی سلحشور بود، او را تیراندازی ماهر و چیره دست می‌شناختند. روزی با کمان تیری تا بلندای کوه «آس کارا»^۹ به پرواز در آورد.

حاکم چین «گالی تکین»^{۱۰}، تصمیم به ازدواج با دختری به نام «کیولین»^{۱۱} می‌گیرد. آمده است که قصر این شاهزاده در جوار کوه خدایان، به کوه «هاتون داغی»^{۱۲} قرار داشت.

1. Nişanlı dağ
2. Ötüken dağı
3. Altın kan
4. Ağadat
5. A-hien-şe
6. Kin- şan

7. Tu-kiu
8. Alpamiş
9. As kara
10. Gali tekin
11. Kiulien
12. Hatun dağı

در آن مکان کوهی به نام «قوتلو داغ»^۱ (کوه مقدس) هم بود که صخره‌هایی با شکوه داشت. روزگاری چینی‌ها آن صخره‌ها را اشغال کردند و از آن بود که مصائب بزرگی پیش آمد و مردم کوچیدند!

آبو خاقان نیز کوهی مقدس باشد. در افسانه‌ها او را دو دختر باشد که یلبیس خوانده شوند!

«نین- هار ساغ داغی»^۲ هم کوهی ست که سومریان او را چون خداوند توصیف می‌نمودند!

در افسانه‌ها از پسری تورک زاد یاد می‌شود که دشمنان قبیله‌اش را قتل‌عام کردند و او را دست و پا بریده به باتلاقی انداختند، پس گرگی مادینه به دندانش گرفت و با خود به غار «کااو- چانگ»^۳ در دل کوهی مقدس پنهان کرد.

به شبی خیال‌انگیز در اتاق بوغوتکین، دختری از آسمان فرود آمد! او الهه‌ای بود که پس از چند شب خان را برای دریافت پندهایی الهی با خود به کوه «آق داغ»^۴ می‌برد.

اوغوزخان به منظور جنگ با اوروم خان به دامن کوهی اتراق می‌کند. گویند آن کوه را برف پوشانده بود و از آن او را «بوزداغ»^۵ (کوه یخ) نامیدند. گویند انلیل، از خدایان سومری، مقام بر کوه‌ها داشت که منزل‌گاه ارواح و پریان کوهی باشد.

کوه «کل داغ»^۶ در «آنتا کیا»^۷ که هیتی‌ها او را «هاززی» می‌خواندند، در افسانه‌ی کوماربی یاد می‌شود. به باور اتی‌ها هم کوه «نام می»^۸ خدایی ست که به صورت انسان توصیف می‌شود!

ترکان «شاتو»^۹ هم به کوه «گوک گورولتوسو داغی»^{۱۰} (کوه غرش آسمان)، آیین قربانی به جای آرند.

^۱. Kutlu dağ

^۲. Nin- har sağ dağı

^۳. Kau- çanğ

^۴. Ak dağ

^۵. Buz dağ

^۶. Kel dağ

^۷. Anta kya

^۸. Nam mi

^۹. Şato

^{۱۰}. Gök gürültüsü dağı

گیلگمیش قهرمان سومری، در ماجرای جستجوی حیات جاویدان، به کوه «ماشو»^۱ یا میشو می‌رسد که در حراست و نگهبانی عقرب- انسان‌ها بود. طبق افسانه سومری هم کشتی اوتاناپیشتم پس از توفان برکوه نیسیر می- نشیند.

ارواح کوهی خیرخواه انسان‌ها باشند و از ارواح پلید محافظت نمایند و آنان را راهنمایی کنند؛ اما هر که حرمت شکند و بدکاری کند، به دست ارواح مجازات بیند و امراض تن او را تصاحب کند. ارواح کوهی را عموماً ییزیم پی خوانند.

گویند روح هر کوه تنها در سرزمین خویش زیست کند و در سرزمین‌های دیگر داخل نشود. آلتای‌ها هر کوه را مظهر روحی خاص شمارند، او را آیین قربانی به جای آرند و دعا کنند.

از غارها و حفره‌های کوهی هم در افسانه‌ها بسیار یاد شده است. غارها را چون معابد به شمار آرند، در آنجا دعا خوانند و قربانی نمایند.

ترکان بودایی، هیتی‌ها و پیش‌تر سومریان، در غارها پرستش‌گاه‌هایی عظیم و زیبا می‌ساختند. گاه در غارها آرامگاه برخی از بزرگانشان بود.

آمده است که گاه شکست خوردگان محزون و هراسناک به غارها پناه می‌بردند و روزهایی پر درد و غمین در آنجا سپری می‌شد!

در اساطیر ترکان و ملل شرق نزدیک از کوه قاف، کوهی به عالم بالا نیز بسیار یاد می‌شود که در جهان واقع جایی ندارد.

در افسانه‌ها کوه‌ها، ستون‌های جهان توصیف شوند. آبی آسمان از ایشان باشد و گویند کوه‌ها مادران هیولاها و غولان هستند! افسانه‌ای چند در این موضوع می‌خوانیم:

آن گاه که یک چهارم از زمین پیدا بود و خشکی‌ها در میان «بحر محیط» چون هندوانه معلق بودند و مخلوقات از آن در رنج، خداوند «۷۶۶۷۳» کوه آفرید تا زمین را استوار و ثابت گرداند؛ اما چنین نشد! پس ملکی به امر خداوند از دره‌های بهشت سنگ لاجوردی بیرون آورد و در زمین فرو کرد و

^۱. Maşu

چنین شد که از آن کوه قاف پدید آمد! گویند کوه قاف به رنگ زبرجد باشد، چنانچه سپیدی چشم، سیاهی را نگاه دارد، کوه قاف نیز زمین را نگاه می‌داشت! بلندای کوه قاف را تا پانصد فرسخ هم ذکر کرده‌اند! تحت کوه قاف منزلگاه اجنه باشد، گروهی ازدها نیز از طرف ملائک به زیر کوه قاف فرستاده شده‌اند!

طبری، کوه قاف را چنین توصیف می‌کند:

کوه قاف گرداگرد جهان کشیده شده است. چنانچه انگشت به گرد انگشت باشد. کوه قاف نیز جهان را در میان خود دارد. این کوه از سنگ زمرد سبز آفریده شد، عکس او بر آسمان افتاد و از آن بود که آسمان به رنگ آبی در نظر آمد. چرا که اگر چنین نبود آسمان رنگی نداشت.

بنی آدم را توان دسترسی به کوه قاف نیست. ماه و خورشید هم بالاتر از او نباشد. کوه قاف چنان میخ زمین باشد. اگر این کوه نبود، زمین هیچ گاه قرار نمی‌گرفت؛ و همه حال در لغزش بود!

روایت کنند:

اقیانوس یا «بحر المحيط» که دنیا در میان آن باشد، آن بی‌نهایت که هیچ کشتی به ساحلش نرسد. بسیاری از خود را هم مدفون، به تاریکی‌های قیرگون دارد! کسی را توان رسیدن به ساحل آن دریای نامحدود و دامنه کوه قاف نیست و همه چشم‌اندازها به آب پوشیده است!

و یا می‌خوانیم:

کوه قاف بر بلندای صخره‌ای از سنگ زمرد استوار است.

به باور برخی از مردم، زمین بی‌تکیه‌گاه ثابت نباشد و نیاز به ستون دارد. اگر کوه قاف نبود، زمین همه حال در لرزش می‌بود و هیچ آفریده‌ای نمی‌توانست به زمین بر آساید.

در سخنی معروف چنین آمده است:

کوه قاف مادر همه کوه‌هاست و دیگر جبال شاخه‌ها و رگ‌هایی از اوست. آن گاه که خداوند خواهد سرزمینی را نابود سازد، یکی از کوه‌ها را به حرکت درآورد و از آن زمین‌لرزه پدید آید!

برخی از مردم هم چنین باور دارند که زمین لرزه از آن پدید آید که زمین بر شاخ گاوی قرار دارد. هر گاه گاو خسته شود تکانی به خود دهد و از آن زلزله پیش آید!

گویند پرنده‌ی عنقا بر بلندای کوه قاف آشیان دارد و از آن مکان فرمانروایی کند!

سنگ‌ها: چنانچه پیداست گاه انسان سنگ‌ها را ربانی و مقدس می‌داند. سنگ‌ها شفاءدهنده و سحرانگیز بودند. طبیعت گرایان نیز سنگ‌ها را چون خدایان می‌پرستیدند!

در داستان «نه اوغوز» می‌خوانیم:

بوغوتکین به رؤیا سنگ یشمی به شکل پسته از دست پیری ریش سفید می‌گیرد.

صخره‌ی مقدس در داستان کوچ هم سنگی فرخنده و مبارک باشد. آمده است که چینیان، خاقان تورک را فریفتند و سنگ مقدس ربودند. پس از آن بود که مصائب بسیاری پیش آمد و ترکان کوچیدند!

آلتای‌ها قیامت را چنین تصویر نمایند که در اعماق دریا سنگی چون چنگال نه شاخ باشد. آن گاه که دریا موج‌های عظیم‌انگیزد و آب‌ها از هم جدا شود، آن سنگ دهشتناک دیده شود که از نه قسمت شکسته می‌شود!

سنگ باران، سنگ «یادا»^۱: آمده است که سنگ یادا سبب‌ساز ریزش باران است و مخلوقات و گیاهان را حیات می‌بخشد.

گاه در فولکلورها برخی از سنگ‌ها بارور کننده و برخی دیگر سبب نازایی توصیف می‌شوند. اگر زنی بخواهد از بارداری خویش جلوگیری نماید، آن سنگ را خرد کند و به شکل پودر در آورد، پس با آرد گردو مخلوط سازد و بخورد! پس از آن است که زن هیچ گاه صاحب فرزند نشود. گویند سنگ زمرد نیز سبب راحتی زایمان باشد. اگر بر قسمت بالای زانوی پای راست زنی که در حال زایمان است، سنگ زمرد گذارند، به آسانی نوزاد زاده شود!

^۱. Yada

سنگی سحرآمیز، به نام خوارزم نیز به سرزمین بخارا باشد که درد معده و بیماری غش و سوزش ادرار را معالجه نماید و آن چنین باشد که آن سنگ بر آب اندازند و از آن نوشند. آمده است که بیماری آبله را هم با این سنگ درمان کنند.

به باوری، گروهی از سنگ‌ها هم باشند که بسیار وحشت‌انگیز و خطرناک می‌باشند!

۴- آب‌ها (باورهای از رودها، دریاها و دریاچه‌ها)

به باور ترکان، آب منشاء توان و حیات باشد. آب خدای محافظ و قهار توصیف شده است. آب آفریده‌ای کهن و مقدس است. در اساطیر آلتای می‌خوانیم: پیش از آفرینش، تنها آبی بزرگ و وسیع، به نام «تالای»^۱ بود و قاراخان.

برخی از ترکان نیز آب را خداوند می‌دانستند، چنانچه یونانیان «پوسیدون»^۲ را به عنوان خدای آب می‌شناختند، آلتای‌ها هم سویی‌سی را در آن مقام توصیف می‌نمودند. انلیل و نین گیش زیدا نیز خدای آب و توفان سومریان بودند.

آنون‌ناکی‌ها، خدایانی در مقام دوم باشند، که در آب‌های بالا و زیرین زمین منزل دارند و در اطاعت خدای بزرگ، انلیل باشند. پس از آن ای‌انکی چون انلیل خدای آب‌ها و توفان بود. هانیش هم خدای کوچکی‌ست در مقام دوم که در اطاعت ای‌ا باشد. آمده است که این خدایان توفان‌انگیزند.

نینا هم خدای چاه‌ها و راه آب‌ها باشد.

«کاپانگ - پو»^۳ از سلاطین تورک در توکیو، شانزده برادر ناتنی داشت که مادر یکی از آنان گرگ بود. آمده است که آن برادر حاکم آب‌ها و باران بود. در نظر یاقوت‌ها، آب را روحی به نام گاران باشد.

^۱. Talay

^۲. Poseidon

^۳. Kapang- pu

گویند به زیرزمین دریایی ست از آب شیرین، به نام آب-سو. چنانچه آمده است زمین بر این دریای وسیع سوار است!

توکیوها و آلتای‌ها ارواحی به نام «یئر-سو»^۱ (آب-زمین) داشتند. یئر-سو‌ها همراه با انسان‌ها بزیند و مالک آب‌ها و رودها و دریاچه‌ها باشند همچنین کوه‌ها نیز در اختیار آنان باشد. یئر-سو‌ها همان پریان دریایی باشند، که در اساطیر ملل دیگر هم وارد شده‌اند.

دنیز خان (دریا خان)، از پسران اوغوزخان نیز وجودی خدا گونه داشت. در افسانه‌ها از اسبانی نرینه که از دریا بیرون می‌آیند هم سخن به میان می‌آید. باور دارند آب‌های گرم و ناگوار از دوزخ و آب‌های شیرین و زلال از بهشت جاری شده‌اند.

از صدای جاری آب نیز باورهای دینی استنباط می‌شد. چنانچه روزگاری بعد در باورهای اسلامی چنین گفتند که رودهای بهشتی به ذکر اله مشغول باشند!

در فولکلور این ملل چاه‌ها و چشمه‌هایی خاص، مبارک و مقدس توصیف می‌شد. باور شفاء دهندگی آب هم ریشه در تقدس این عنصر حیاتی دارد. در آیین‌ها بعضی از مردگان و قربانی‌ها به آب انداخته می‌شدند. اعتقاد بر این بود که مسیر آب شاهراهی است که انسان را به خداوند می‌رساند! ترکان آلتای باور داشتند که بزرگان ایشان بر سر چشمه‌ها منزل دارند. پس به نام سرچشمه‌ها آیین قربانی به جا می‌آوردند و از آنان آرزوی نیکبختی داشتند.

ترکان قپچاق رود «ایریتیش»^۲ را الهی می‌پنداشتند. ترکان «ینی سئی» هم دو رود «توم»^۳ و «کم»^۴ را مقدس توصیف می‌کردند. به باور آتی‌ها رودخانه‌ی تامارمارا در حفاظت خدایی به نام سولیکاته باشد. در افسانه‌ی کوماری از رود «دجله»، چون خدایی در نام «آران زاه»^۵ یاد می‌شود!

1. Yer-su

2. İritiş

3. Tom

4. Kem

5. Aran zah

دریای «مورن»^۱ هم دریایی افسانه‌ای است که در این موضوع می‌گنجد. می‌گویند که دامنه‌ی کوه قاف که مدفون در تاریکی است، در محاصره دریایی باشد که کس ساحل او را ندیده است!

دریاچه‌ی ایسیک گول (دریاچه‌ی آب گرم) نیز بسیار در افسانه‌ها یاد شده است. ایسیک گول در کنار «تانری داغلاری»^۲ (کوه‌های خداوند) جای دارد. ۱۵۷۹ متر بالاتر از سطح دریاست. طولش ۱۸۵ و عرضش ۶۰ کیلومتر می‌باشد. این دریاچه که هیچ گاه در زمستان یخ نمی‌بندد، به چینی هم (دریای گرم) خوانده می‌شود و مغول‌ها، او را «دمیرلی گول»^۳ (دریاچه‌ی آهنین) گویند. چرا که در اطراف دریاچه معادن آهن بسیار است.

در داستان‌ها چنین آورده‌اند که ترکان پس از سیر همه آفاق به ساحل ایسیک گول رسیدند و در آن مقام ساکن شدند. قهرمانان تورک همه به دامن این دریاچه پرورش یافتند.

گرداگرد دریاچه را جنگل‌ها و علفزارها و تپه‌های بلند پوشانده است. آب دریاچه گرم باشد و از آن است که او را ایسیک گول خوانند. ترکان قیرقیز نیز منزل به کنار این دریاچه‌ی مقدس دارند.

«بارس خان»^۴ هم هر سال به یاد ایسیک گول، سرزمین مادری ترکان، آیین اجرا می‌کرد و این دریاچه را تقدیس می‌نمود.

دریاچه‌هایی آسمانی که بر بلندای برخی کوه‌ها می‌باشند، «گوک گولو»^۵ (دریاچه‌ی آسمانی) خوانده می‌شوند. دریاچه‌هایی مقدس که آنان را اسب و شتر قربانی می‌کنند و به آب می‌اندازند. زمانی بعد تندیس این حیوانات از کاغذ ساخته شد و آن بت‌های کاغذین به دریاچه تقدیم شد!

1. Muren

2. Tanrı dağları

3. Demirli göl

4. Bars han

5. Gök gölü

آب حیات و بارش باران و برف - انسان دریایی و سایر مخلوقات

در اساطیر شرق نزدیک از «آب حیات» سخن می‌رود. گویند هر که از آن نوشد بی‌مرگ شود. تاکنون اندک‌شماری از آب حیات نوشیده‌اند. سرچشمه‌ی این آب به جهان ظلمات و تاریکی‌ها باشد.

آمده است که چون ذوالقرنین (اسکندر) قلمرو خویش را وسعت می‌بخشید، به سرزمینی رسید که اهالی آن از دریایی پیش روی خبر دادند، که چون از دریا گذرد به دیار تاریکی‌ها رسد و در آنجا آبی‌ست که چون از آن نوشد، بی‌مرگ شود!

در این سفر حضرات «خضر و الیاس» نیز با او بودند. آنان عهد بستند که آب حیات به دست آرند. پس از دریا گذشتند و در دیار تاریکی‌ها فرو شدند. گویند ذوالقرنین را دو نگین درخشان بود که راه تاریک را روشن می‌نمود. چون دو راهی در پیش دیدند، ذوالقرنین یکی از دو نگین را به حضرات خضر و الیاس بخشید، آنان از راهی رفتند و ذوالقرنین از راهی؛ و چنین عهد بستند که هر کس آب حیات بر او ظاهر شود، دیگری را هم خبر کند.

حضرات خضر و الیاس دوشادوش هم در به راهی شدند. چون زمانی گذشت خسته حال و گرسنه افتادند. ماهیانی چند توشه‌ی راه داشتند، همه پخته. حضرت خضر در کنار آبی جاری دست شست. چون از آب قطره‌ای بر ماهی چکید، در حال ماهی پخته جان گرفت و در آب جهید!

حضرات دانستند که آب حیات آن باشد. از آب حیات نوشیدند و در گروه جاویدان جای گرفتند. پس صدایی از تاریکی‌ها به گوش رسید و آنان را منع کرد که ذوالقرنین را خبر از آب حیات ندهند! و چنین شد که ذوالقرنین را ندا دادند که آب را نتوانستند یافت!

از آن روزگاران رسم بر آن باشد که سالی یک بار حضرات یکدیگر را به گاه سپیده‌دم به زیر شاخ گلی یا به ساحل دریایی ملاقات کنند. عوام آن روز را خضر الیاس خوانند.

گاه آب حیات را آب حیوان، آب خضر، آب جاویدان، آب زندگانی، آب جوانی، آب اسکندر و آب بقا هم گویند.

صوفیان آب حیات را چشمه‌ی عشق دانند. هر که از آن نوشد، طعم عشق حقیقی را چشد و فراتر از جهان مادی، هستی ابدی را دریابد. در اساطیر آلمانی شراب «میرمیر»^۱ و در هند «آمریتا»^۲ همه روایاتی متأثر از آب حیات باشند. در اساطیر یونانی نیز آمده است که «نکتار»^۳، نوشندگان را حیات جاودانی بخشد و داستان زئوس بر معشوقه‌اش «ژوون توس»^۴ که پری زادی بود، خشم گرفت و او را به صورت چشمه‌ای در آورد. گویند هر که تن در آن چشمه شوید جوانی رفته باز یابد!

آوردن باران و برف و سنگ یادا

در اساطیر تورک از سنگی به نام «یادا داشی»^۵ سخن می‌رود. و آن چنین است که ترکان برای دعای باران به سواحل، تپه‌ها، کنار رودها و معابد جمع می‌شدند. آیین قربانی اجراء می‌کردند و جمجمه خشکیده اسب و سنگ به آب می‌انداختند! پس دستهایشان بالا می‌گرفتند، چنانچه کف دستان رو به زمین بود، بر دست دعا گو در طول آیین آب ریخته می‌شد و از سر انگشتانش بر زمین می‌چکید. اما گاه برای باراندن باران و برف از سنگ یادا استفاده می‌شد.

عرب‌ها این سنگ را «حجر المطر» پارس‌ها «سنگ یده»، جغتای‌ها یشیم تاشی، یاقوت‌ها «ساتا»^۶، آلتای‌ها «جادا»^۷ و قپچاق‌ها «جای»^۸ نامیدند. عموماً نام این سنگ به صورتهای یادا داشی، جیدا داشی، «چورتوس»، «یاغمور داشی» (سنگ باران) و «کاش» در زبان ترکان جاری‌ست. آمده است که نوح پیامبر پس از توفان، چون از کشتی بیرون شد، سه پسر خود «حام»، «سام» و یافث را هر کدام به سرزمینی فرستاد. پسرش یافث را به سرزمین تورک راهی کرد و پیش‌تر سنگ یادا به او بخشید.

1. Mirmir
2. Amrita
3. Nektar
4. Juven tus

5. Yada taşı
6. Sata
7. Cada
8. Cay

او نیز بعدها این سنگ را به پسرش تورک عطا کرد و روزگاری بعد «اوغوزخان» آن سنگ را به دست آورد. به سرزمین «کاشغر» این سنگ را چون سپید باشد «آق تاش» (سنگ سپید) و چون سیاه باشد «قاراتاش» (سنگ سیاه) خوانند.

شامان‌های آلتای و یاقوت برای طلب باران به هنگام دعاخوانی، از این سنگ استفاده می‌کردند.

در داستان کوچ می‌خوانیم؛ بوغوتکین، یکی از نه اوغوز، به رؤیا از دست پیری ریش سپید سنگ یادا دریافت می‌کند.

می‌گویند سنگ یادا اگر در آب انداخته شود، باران بارد. اگر بر دم اسب آویزان شود، بادی سرد وزیدن آغازد. اگر در آتش افتد، آتش از او خاموش گردد! این سنگ سبب‌ساز بارش باران و برف باشد و هوای بد از او نیکو گردد. اگر در ظرفی آب یا برف بریزند و سنگ یادا در آن اندازند، هر چه آرزو کنند آن شود!

در دیوان لغات الترک می‌خوانیم:

«یات»^۱، آیینی است که «قام- شامان»ها با سنگ یادا اجرا کنند. این آیین سبب‌ساز باران و برف و وزیدن بادهای سرد باشد و در میان ترکان بسیار شایع است. من یه چشم خود اثر آن را در سرزمین «یاغما»^۲ دیده‌ام. و آن چنین بود که زمین به آتش می‌سوخت و فصل تابستان بود. با این حال آیین یات اجرا شد و برف بارانیدند! پس به اذن خداوند متعال آتش خاموش شد.

«یاشین»^۳، سنگ آذرخش: آمده است که هر کس نزد خود سنگ کاش نگاه دارد، از آذرخش در امان باشد. کاش سنگی است سپید که صاف و بی‌لک باشد. او را نگین انگشتر کنند و صاحب انگشتر از رعد و برق در امان باشد و این خاصیت در نهاد سنگ باشد.

1. Yat

2. Yağma

3. Yaşın

اگر سنگ کاش را در پارچه‌ای بپیچند و به آتش اندازند، سنگ و پارچه هیچ نسوزد! و این را بارها آزموده‌اند. اگر تشنه کامی سنگ کاش بر دهان نهد، فی‌الحال تشنگی او رفع گردد! و اینک مطلبی چند از سنگ و آب، به استناد از مقاله دکتر «سهیل انور» می‌خوانیم:

«ابوالبرکت نیشابوری»، «ناصر طوسی»، «حکیم تیفاشی» و «منصوری» و بسیاری دیگر از علمای شهر، حکایات عجیب و روایات غریبی از آن سنگ نقل کرده‌اند. مصاحبت آنان با اشخاصی معتمد و شنیده‌ها و نقل قول‌ها، این داستان را باورپذیر می‌کند.

ترکان آن سنگ را یادا تاشی می‌خواندند. سنگی است با اوصافی عجیب، گاه به رنگ خاک و گاه سپید و سخت، درونش لکه‌هایی سرخ رنگ پیداست. بعضی بی‌لک و سپید باشد و بعضی دیگر به رنگ سرخ خونی خود را می‌نماید. در کل آنان را با رنگ‌های مختلفی توصیف کرده‌اند. «ابوالبرکت» گوید که در خزینه‌ی سلطانی انواعی از آن سنگ، با اوصاف مذکور دیده است. راویان در منبع استخراج این سنگ اختلاف دارند.

برخی یادا تاشی را سنگ معدنی توصیف می‌کنند و معادن را به ولایات «هاتا»^۱ و «تامغاچ»^۲ می‌دانند. گروهی نیز باور دارند این سنگ در شکم حیوانی اسطوره‌ای باشد!

گویند در اقلیم چین و شرق ایران اردکی بزرگ باشد که بال‌هایی زرین دارد. ترکان او را «آنگیت»^۳ خوانند و پارس‌ها نام «سهراب»^۴ بر او نهند. آمده است این پرنده به روزهای بهاری بر آب‌های کم‌عمق لانه می‌سازد. تابستان که می‌رسد با کاستن آب‌ها، لانه‌ی پرنده دو ذراع حفر می‌شود و سنگ نمایان می‌گردد. هر چه از سنگ مقدس جمع گردد، می‌بایستی به خزینه‌ی سلطان تسلیم شود. آن پرنده به دیار مصر هم آشنا باشد و او را «سممور»^۵ خوانند.

1. Hata

2. Tamgaç

3. Anğit

4. Suhrap

5. Semmur

این پرنده پرش زینت کشتی‌هاست، اما از سنگ درونش بی‌خبر باشند! ترکان همه متفق القولند که هر جا سنگ باران به کار گرفته شود، هر اندازه از برف و باران خواهند، باردو سرزمین‌های خود و مجاور سیراب شود.

می‌گویند ترکان با دانستن راز این سنگ می‌توانند حتی در تابستان به برج اسد از آسمان باران و برف نازل کنند، یا بادهای تند به وزیدن انگیزند و دیگر آثار حیرت‌انگیز ظاهر کنند.

گویند آن گاه که روستاهایی را با این سنگ باران و برف نازل می‌کنند، طرفی در باران و طرف دیگر آفتابی است! در نظر گروهی برای نزول باران، برف، تگرگ، وزیدن بادهای تند و گرد و غبار، هر کدام از سنگ‌های متنوعی استفاده می‌شود.

اما به باور بسیاری سنگ باران یک نوع باشد و یادا تاشی یا یاتا داشی خوانده شود و آثار متنوع او به رازدانی کاربران بستگی دارد. اگر صاحبان سنگ به محلی گرد هم آیند، به اذن و لطف الهی، بسته به سعی خود توانند باران یا برف نازل کنند.

و گویند اگر شخصی به تنهایی بخواهد آثار این سنگ نمایان سازد، هر اثری که از آن آرزو کند ظاهر شود!

طایفه‌ای از ترکان باشد که حزب یات خوانده شوند، علمای این طایفه با سحر و افسون آثاری از این سنگ ظاهر کنند و ظهور آثار بسته به وردخوانی علماست.

در نظر برخی از مردم اثر این سنگ تنها به سرزمین ترکستان ظاهر شود و چون به دیگر ولایات بیازمایند، اثری از او مشاهده نشود؛ اما به عقیده‌ی طوسی چنین نیست و هر که این سنگ در اختیار دارد، تواند به هر سرزمینی که قدم نهد، باران و برف نازل کند، به شرطی که رازدان این کار باشد!

اما طوسی در این گفتار به روش و اصول این عمل اشاره نمی‌کند. آمده است که گاه سنگ را با آب یا برف در ظرفی گذارند و بر بلندایی نهند و هر چه آرزو کنند آن شود.

بنا به نوشته مرحوم «تیفاشی» استعمال سنگ یادا به رازدانی کاربران بستگی دارد. حکیم به دقت و وسواس در نقل روایات و تحقیق از اشخاص

معمتمد توصیف می‌شود. آورده‌اند پیش‌تر به زمان سلطان شهره، «محمد خان خوارزمی» به اردوگاه سلطانی، «پیر تورکی» شیوه استعمال این سنگ و راز ظاهرسازی نیروی عجیب آن را بر تیفاشی حکیم گشود!

و آن چنین بود که سلطان نامی به روزهای گرم تابستان با لشکری انبوه راهی سفر شد. در راه کاروان شاهی به صحرایی خشک رسید که در آن از فرط گرد و غبار، سواره و پیاده در رنج شدند. پس محافظ سنگ یادا خوانده شد و سلطان او را امر کرد با رعایت اصول و آیین، سنگ مقدس را به کار گیرد تا به اذن الهی باران نازل شود. آنگاه محافظ سنگ به امر حاکم، پیر تورکی را فرا خواند و تیفاشی، معمتمد سلطان نیز حاضر شد.

زین پس حکیم روایت می‌کند که پیر تورکی به چادری داخل شد، سر برهنه کرد، کاسه‌ای آب پیش روی نهاد، سه شاخه نی بلند حاضر کردند. شاخه‌ای سمت راست و شاخه‌ای در سمت چپ سنگ بر زمین فرو کرد، سومین شاخه بر سر سنگ و بالای دو شاخه‌ی نی بسته شد. پس ماری زنده به رنگ سنگ باران آوردند. مار را از دم گرفت و او را سرنگون، از نی بالای سنگ آویزان کرد، آن‌گونه که از سر مار تا کاسه آب و سنگ درونش دو وجب باشد. پس از نگاهبان سنگ، دو تکه سنگ خاص دیگر گرفت و در کاسه انداخت. دو سنگ را برداشت و آرام آرام به هم سایید. پس از دقایقی هر کدام را به طرفی افکند، بار دیگر سنگ‌ها را برداشت و دوباره در آب انداخت. این عمل هفت بار تکرار شد. پس مشتی آب از کاسه بر گرفت و بر اطراف پاشید. او می‌گوید پیر در این کار همه حال سر برهنه، زلف پریشان و غضبناک می‌نمود. او اورادی زمزمه می‌کرد، سر به حالت سماع می‌گرداند و باران طلب می‌کرد. دو ساعت بدین حال گذشت. پس به ناگاه ابرهائی ظاهر شدند و بارانی تند آغازید. هوا خنک شد و انسان و حیوان آسودند. راوی گوید من به قصد مشاهده‌ی حکمت رب العالمین و اسراری که بر بندگان نمود، همراه پیر ماندم و بر آسمان شدیم و از وقایع پیش‌رو دانستیم و از سفر برگشتیم.

و این نکته‌ای از حکمت خداوند متعال بود که روایت شد. باور بر آن است هر شخصی که به کار نزول باران و سنگ یادا پردازد، از همان روز نخستین

می‌بایستی از ثروت و زن و فرزند چشم‌پوشد و خویش را با ریاضات این عمل سازگار سازد و عمر به درویشی طی کند!
اما گاه سلاطین مامورین این کار را نیکو صله می‌بخشیدند و بسیار اکرام می‌نمودند.

می‌دانیم که تیغاشی در بیان روایت از دروغ پرهیز می‌کرد، هر چند که ممکن است گاه اغراقاتی پیش آید.

به روایتی دیگر می‌پردازیم:

«سلطان محمد خوارزم شاه» پیش از استیلای «چنگیز خان مغول» در راهی رو سوی دیار چین می‌پیمود. به نزدیک سرزمین چین ناگاه چنان باران و برفی باریدن گرفت که لشکریان را بیم هلاکت رفت!

حاکم آگاه شد که در آن موسم از سال می‌بایستی این باران و برف از سنگ یادا باشد! فی‌الحال گروهی رو سوی کوه فرستاد. پس آن گروه دو شخص پلید را یافتند که با سنگ یادا مشغول نزول باد و توفان بودند.

آن اشخاص دست بسته نزد حاکم آمدند. به دستور ایشان آن دو سیاه حبشی را به نمدی درپیچیدند و زنده در گور کردند.

پس به ناگاه باران و برف قطع شد و آسمان از ابر خالی. سلطان فرمود: «اگر آن دو نابود نمی‌شدند، لشکر از فرط باران و توفان هلاک می‌شد و در انجام دشمن غالب!»

آورده‌اند که از باران و برف آنچه خواهند، توانند با انداختن سنگ یادا در آب ظاهر کنند، و در این باور حکایتی دیگر است:

«به روزگاری کهن در شهر سمرقند خشکسالی ظاهر شد. پس سنگ باران به کاسه‌ای آب انداختند و به مکانی بلند نهادند. حافظ نام شخصی نادانسته از آن آب نوشید. به ناگاه باران آغازید، آن گونه که روز و شب می‌بارید و تمامی نداشت. مردم در حیرت افتادند که با چنین بارانی خانه‌های شهر ویران شود و اهلیش هلاک! در انجام دانستند که حافظ خموش از آب نوشیده است و این حال از اوست!

پس او را از شهر بیرون کردند. فی‌الحال باران بند آمد؛ اما حافظ به هر راهی قدم نهاد سیلاب ظاهر شد، هر جا نشست باران آغازید! خلق درمانده سرانجام

او را از کشور کوچاندند. باران تمام شد؛ اما باز حافظ به هر سرزمینی داخل شد باران سیل آسا آمد!

او را پلید انگاشتند، از ماوراءالنهر و خراسان نیز طرد شد. در انجام به سرزمین مصر پناه آورد. به برکت آن سرزمین این حال از او رفع گردید. زمانی بعد عزم وطن و سمرقند نمود که (حب الوطن من الایمان). اما هراس داشت که به حال پیشین دیگر بار مبتلا گردد، پس از قصد خویش بازگشت. سال‌ها چنین بگذشت و سرانجام حافظ به سمرقند بازگشت و با نزدیکان دیدار نمود؛ آن حال در او ظاهر نشد، اما نام او را منسوب به سنگ باران «حافظ یادا» خواندند.

به استناد روایات تنها با انداختن سنگ یادا در آب، باران ظاهر نمی‌شود؛ و استعمال این سنگ را رازهایی ست و اسرار و اورادی!

برخی باور دارند سنگ‌هایی که از شکم حیواناتی چون ماهی و یا حتی از مثانه انسان خارج می‌شود نیز می‌تواند آثاری چون سنگ یادا داشته باشد. برف و باران از او بارد یا بادهایی شدید از او وزیدن گیرد. اما چنانچه در روایت «ناصر طوسی» پیداست، ایشان موافق نظر «محمدبن زکریا ابوبکر رازی» در حکایت معبر می‌باشند. آن دانشمند بزرگ و مقبول، در اثری گوید: به مرز ترکستان، میان دو کشور راهی‌ست. هر سواری که از آن راه گذرد، در هراس باشد که مبادا نعل و ناخن مرکب به سنگ‌های آن راه دهشت‌انگیز برخورد کند که اگرچنین شود و سنگی از آن خراشیده گردد، فی‌الحال آسمان دگرگون شود، ابر سیاه پیدا گردد و بارانی عظیم باریدن آغازد. اگر موسم زمستان باشد، توفان انگیزد و راه‌ها از برف پوشیده گردد.

گاه سنگ از آن راه به سایر سرزمین‌های ترکستان به تحفه برند. هر جا خواهند که باران و برف نازل شود، آن سنگ، به کاسه‌ای پر آب نهند و در مکانی بلند گذارند و آن شود که به مقصود رسند.

به دیار «ترکستان» چنین تنگه‌های سخت بسیارند و شرح آنان از آن دیار مشهور است. آورده‌اند که حتی به هنگام عبور از آن راه رعب‌انگیز، نباید فریاد زد یا به صدای بلند سخن گفت. ابطال وضو جایز نیست. نایستی چیزی شسته شود یا شیئی سیاه در آب انداخته گردد که اگر این احکام شکسته شود به موسم تابستان باران و به زمستان برف بسیار بارد و توفانی عظیم آغازد!

«ابوالبرکت نیشابوری» پس از شرح این وقایع و تفهیم آن، این داستان را باور پذیر و شایع می‌داند و به نظر او کسی نیست که آن را انکار کند؛ اما «حکیم ابوریحان بیرونی» این حکایات را در معنی حکم کردن به طبیعت می‌داند که از انسان و سنگ ساخته نیست. به نظر او این حکایات از جنس افسانه‌ها و از تأثیر سخنان اغراق آمیز راویان بر نویسندگان حاصل شده است ولی چنانچه می‌گویند، حکیم تا به چشم خود نمی‌دید باور نمی‌کرد.

«حکیم ابوالعباس تیفاشی» نیز در اثری به نام «اظهارالافکار» حکایات را واقعی می‌داند و به راویان استناد می‌کند، پس به آیه‌ای در سوره‌ی یوسف اشاره دارد که می‌فرماید: ترجمه‌ی آیه «بر طبقات آسمان و زمین، چه حقیقت‌هاست که از کنارشان گذرند و از آن روی برگردانند. خداوند دانای حقیقت این کار است و او قادر؛ همه کار باشد.»

پری دریایی

آب یکی از پنج عنصر مقدس، به درونش دنیایی است، حیات گاه انواعی از مخلوقات دریایی که گاه به خشکی آیند و بر خاک ظاهر شوند.

در میان ترکان افسانه‌ای‌ست که از موجودی حکایت می‌کند، نیمی انسان و نیمی ماهی! این انسان دریایی را اوآنس نام است که در آب‌های خلیج بصره ظاهر می‌شود. او سراپا چون ماهی فلس‌دار است. روزها به خشکی در آید، تا عصرگاه انسان‌ها را دانش آموزد، از خوردن و نوشیدن پرهیز کند، به هنگام غروب در دریا فروشود و شب را به زیر آب گذراند!

می‌گویند خدای بزرگ کوماربی را هم پسری بود که او را اوللیکومی می‌خواندند. به توصیه‌ی پدر او را بر شانه‌ی راست دیوی به نام اوپل‌لوری نهادند. اوپل‌لوری دیوی بود به بزرگی آسمان و زمین! اوللیکومی از سنگ دیوریت ساخته شده بود. بر شانه‌ی آن دیو از اعماق آب‌ها تا آسمان رشد کرد و در اندک زمانی تا بالاترین طبقات آسمان رسید.

همچنین افسانه‌ای است که به اسبانی اصیل و اشرافی اشاره دارد. حکایت کنند که این اسبان نرینه، از آب بیرون آیند. در این افسانه گاه از گوسفندانی هم یاد می‌شود که از رودخانه بیرون آمده‌اند، گوسفندان مقدس بارآوری! در

آغاز آفرینش قاراخان بود و آب. آب‌های شیرین با نماد آپسو و آب‌های شور با نماد تیامات. آنان به هم شدند و دو مار عظیم به نام‌های لاک‌همو و لاک‌هامو به وجود آمدند.

درختان و جنگل‌ها

ترکان درختان را متعالی می‌دانند و آن یکی از پنج عنصر مقدس باشد که گاه حتی خدا انگاشته شود! یا نمادی از خدا که بر روی آن آیین دعا برپا می‌کنند.

در عهد باستان ترکان آلتای، درخت قاین را پرستش می‌نمودند. چرا که درخت قاین از دیگر درختان قداست بیشتری داشت و به نام او آیین قربانی اجرا می‌شد.

در نظر برخی دیگر از قبایل تورک هم درختی به نام «تورچوت»^۱ و یا الهه‌ی جنگلی به همین نام بود که مقدس شمرده می‌شد.

شامان برای شفای بیماران در کنارشان شاخه‌ای از درخت قاین می‌نهادند. بر دهل شامان نیز صورتی از درخت قاین طراحی شده بود. شامان‌ها باور داشتند درخت قاین فرستاده‌ی خدای بزرگ، اؤلگن باشد که از آسمان بر دستان الهه اومای فرود آمده است. پس آیین‌های دینی خاصی برای او اجرا می‌شد.

ترکان «آباقان»^۲ در کنار چهار درخت مقدس قاین، آیین‌های دینی برپا می‌کردند. به هنگام اجرای آیین، آیین‌داران از تپه‌ای بالا می‌رفتند. درخت قاین با ریشه‌هایش از زمین برداشته می‌شد و در محل آیین نصب می‌گردید. پس مراسم قربانی اجرا می‌شد و اطرافیان سه بار گرد درخت قاین طواف می‌نمودند. زمانی بعد آتش افروخته می‌شد و گوشت قربانی سرخ شده، درون ظروفی از پوست درخت مقدس نهاده می‌شد. آنگاه اطرافیان جمع شده تناول می‌نمودند. دیگر بار مراسم طواف اجرا می‌شد و چنین آیین پایان می‌پذیرفت. در ادعیه‌ی شامان می‌خوانیم: «درخت قاین! درخت زرین برگ! درخت هفتاد برگ مبارک!»

^۱. Turçut

^۲. Abakan

در باوری نیز گاه درخت قاین با شصت ریشه توصیف شده است!¹ درختان کاج و سرو کوهی نیز نزد ترکان مقدس باشند. به باور ترکان آلتای، قاراخان درگاه آفرینش کیهان، به جزیره‌ی تنها، درخت کاجی با نه شاخه نشانده آن نخستین کاج بود و نمادی از خداوند بود. قیرقیزها سپیدار سفید، یاقوت‌ها و «اوستیاک»ها هم درخت کاج را مقدس می‌شمردند. زنان تورک با شاخه‌های سرو کوهی آتش اجاق مقدس را روشن می‌کردند. ارواح پلید از بوی سوختن این شاخه‌ها می‌گریختند و از آن بیمناک بودند.

در باور ترکان درختان با انواعی از اوصاف توصیف می‌شدند؛ اوصافی چون: درختان سخنگو، درختان محافظ، درختان شیطانی، درخت ازدواج، درخت باروری و درخت مرگ...

روایت است که اوغوزخان روزی به شکار می‌رود. او از دور دریاچه‌ای می‌بیند و به ساحل دریاچه، درختی و به کنار درخت، دختری، پس او معنایی در می‌یابد!

می‌گویند بر بلندای کوه هولین، دو درخت باشد و روزی نوری بر آنان تابید، پس آبستن شده تنه‌هاشان بر آمد و پنج فرزند از ایشان زاده شد و کوچک‌ترین فرزندان بوغوتکین نام گرفت.

توکیوها گویند که پس از مرگ «توتولوشا»¹، پسرانش به زیر درختی گرد هم آمدند تا یکی از میان خود را به جای پدر برگزینند. پس درخت آنان را گفت: «آن که بالاتر از همه جهیدن تواند به جای پدر باشد!» کوچک‌ترین برادران آسنا، بالاتر از همه می‌جهید. او به جای پدر نشست و آ-هین-شه نام گرفت.

باورهای ترکان از درختان مقدس، درختان خرما، زیتون عود و برگ بو بعدها با تأثیرات دینی ایشان بر سایر ملل نیز وارد شد.

در اعتقادات ترکان گاه درختان مظهر قدرت می‌نمودند. این تعریف را به تأثیر در اساطیر اسکندیناوی باز می‌یابیم، که درختی باشد نام او «هیفدیراسیل»² و شاخه‌های عمیق‌ترین نقاط زمین را به بالاترین طبقات

¹. Totuluşa

². Hifdrasil

آسمان عروج دهد و درخت دیگری در هند که نام او «آشواتها»^۱ باشد و درختی است در دوزخ از آتش. مجمع درختان که جنگل باشد در جان خویش افسانه‌هایی دارد که «اوتوکن»^۲ و «کادیرگان»^۳ از آن جمله‌اند.

در کتیبه‌های تورکی نیز از جنگل و کوه اوتوکن یاد شده است. در کتیبه‌های «اورخون»^۴ آمده است که ترکان نخستین بار در آن سرزمین جای گرفته‌اند و باور داشتند هر گاه از آن دیار کوچ کنند، مصائب آغاز شود.

چینیان چون آن راز می‌دانستند، بسیار در تلاش بودند که ترکان را از جنگل اوتوکن جدا سازند. پیرامون جنگل اوتوکن ماجراها و افسانه‌های بسیاری از قهرمانان جنگی و حکایات تاریخی ست. جنگل اوتوکن بین دو نهر «اورهون» و «سلنگا»^۵ باشد.

در افسانه‌های آلتای چینین آمده است که جنگل‌ها به دست شیاطین آفریده شده‌اند!

آمده است که گاه چنگیز خان عبارت (مادرمان اوتوگن) را به کار می‌برد و منظور او از این عبارت همانا منزلگاه خویش بود.

گاه از دو جنگل «اینلی»^۶ و «بودون»^۷ به عنوان نخستین زمین مقدس ترکان یاد می‌شود.

هیتی‌های باستانی مراسمی به نام «اذن - این - پی»^۸ داشتند که گاه نوروز در جنگل اجراء می‌شد و آن چنین بود که تندیس خداوند از معبد برداشته و به میان جنگل می‌بردند. گروه حامل، تندیس را تا آستان معبد «تارنوئی»^۹ پیش می‌بردند و بزرگ کاهنان از آن استقبال می‌کرد.

1. Ashvatha

2. Otuken

3. Kadir gan

4. Orhun

5. Selenga

6. Inli

7. Budun

8. Ezen- in- pi

9. Tarnui

بخش نهم

دین ترکان

ترکان بسیار پیش‌تر از آن که به باور تک‌خدایی برسند، در ادیان ابتدایی چون «توتیمیزم»، «آنیمیزم» و «ناتورالیزم» بودند. این ادیان بدون پیامبر تعریف می‌شدند که در آن حیوانات و گیاهان را روحی مقدس بود.

انسان مستعد ایمان مظاهر و وقایع عظیم طبیعت را حرمت می‌نهاد، روحی بزرگ در جان آنان می‌دانست و او را مقدس می‌شمرد، پس آن شد که دینی عمومی در جامعه زاده شد.

در میان قبایل تورک قرن‌ها شامانیزم تبلیغ می‌شد، دینی که بر دو پای آنیمیزم و ناتورالیزم به پا خاست و گستره‌ای از باورهای مذهبی را نظم بخشید و به دید آورد.

ادیان و مذاهب کتابی و پیامبردار چون «بودیزم»، «مانویت»^۱، تائوئیزم و «لامائیزم»^۲ نیز رفته رفته با گذشت زمان، از طرف مللی بیگانه به واسطه‌ی اسباب و وقایعی مختلف، آرام آرام در میان ترکان نفوذ کرد و شایع گردید. اما حتی در میان این ادیان بیگانه نیز می‌توان تأثیرات عظیمی از باورهای باستانی ترکان و شامانیزم را بررسی کرد.

در جهان‌بینی ترکان پیش از آفرینش خشکی‌ها تنها آب بود و جهان آبی همه جا را پوشانده بود. این آب که همه‌ی جهان را فراگرفته بود، می‌تواند همان باشد که بعدها در کتب مقدس به آن اشاره شده است.

^۱. Manihaizm

^۲. Lamaizm

همچنین حرمت نهادن ترکان آسیای مرکزی بر آتش را می‌توان بعدها به واسطه‌ی زرتشت و مزدائیزم باز یافت.

چنانچه پیداست ترکان باورهای چون توتمیسم، آنیمیزم و ناتورالیزم و یا این که ادیانی چون مزدائیسیم، مانویت و شامانیزم را در دایره‌ی اعتقادات خود داشتند.

مزدائیسیم دینی است که در آن «هرمزد»^۱ نماد خیر و نیکی و «اهریمن»^۲ نماد شر و پلیدی‌ست. گاه هرمزد را نمادی از خدای واحد اهورا مزدا می‌دانند. در دین «مانوی» نیز خداوند نشانی از نور و شیطان نمادی از تاریکی است. پس جهان هستی آکنده از دو نیروی خیر و شر است که همه حال در نزاع باشند و همه‌ی وقایع از مجادله‌ی آن دو حاصل شود!

در شامانیزم، خدای آسمان اؤلگن، نمادی از خیر و نیکی، در مقابل خدای زیر زمین، ارلیک خان، نمادی از شر و پلیدی قرار می‌گیرد. در اینجا نیز اؤلگن گاه تمثیلی از پدر نخستین قاراخان باشد و خدایان دیگر نیز در مقام دوم باشند.

دست یازی ترکان به چنین ادیان متنوع در طول تاریخ نمی‌توانست اسبابی جز امپراتوری وسیع و فرهنگ کوچ‌نشینی و در کل همسایگی با فرهنگ‌های توانمند دینی چون چین و هند داشته باشد.

در نگاهی کلی چنین می‌توان برداشت کرد که ترکان، به خصوص آلتای‌ها، یاقوت‌ها و بخشی از «چواش»‌ها سالیانی دراز به باورهای آنیمیزم، ناتورالیزم و شامانیزم ایمان داشتند. پس از قرن هفتم میلادی، در برخی از مناطق شامانیزم کم‌رنگ شد و جای خود را به بودائیزم سپرد. توکیوها که پیش‌تر شامانیزم را پذیرفته بودند، پس از زمانی به بودائیزم روی آوردند، اما تعلیمات این دین به سبب این که روح نظامی را در آنان تضعیف می‌کرد، پس از زمانی از اعتبار ساقط شد!

گوک تورک‌ها نیز در قرن ششم میلادی به بودائیزم رسیدند. بیلگه‌قاآن هم آن را پذیرفت و تا پایان امپراتوری حفظ کرد؛ اما این دین بیش‌تر پذیرفته‌ی

^۱. Hürmüz

^۲. Ahriman

خاقان و اطرافیان و مردم شهر بود و مردم حاشیه‌نشین و غیردرباری بر همان شامانیزم معتقد بودند!

می‌دانیم که مغول‌ها پیش‌تر شامانیزم بودند، پس به بودائیزم روی آوردند. آمده است که «کوبیلای»^۱ از سلاسه‌ی چنگیز خان، یک بودائی متعصب بود. دین بودائی تا بخارا پیش رفت، اما پس از زمانی با ظهور اسلام آثارش از آن سرزمین رخت بر بست.

طبق بررسی اوغورها به ادیان بیش‌تری روی آوردند. ابتدا شامانیزم و زمانی بعد ادیانی متنوع در میان آن‌ها شایع گردید. اوغورها و «یوگور»^۲‌ها که شاخه‌ای از آن قوم بودند، از راه تبت لامائیزم را پذیرفتند، پس مانویت، دینی که دیگر بار از مسیر ترکستان، از غرب بازگشت! در سال ۷۶۲ م بوغوتکین، مانویت را دین رسمی اعلام کرد.

در قرن نهم میلادی قیرقیزها مانویت را تا اقصی نقاط ترکستان گسترده‌اند. در آن زمان بودائیزم هم در میان اوغورها شایع بود و زمانی دیگر نیز یهودیت ظاهر شد.

چنانچه پیش‌تر اشاره شد، سومریان آغازین و روزگاری دیگر آلتای‌ها و یاقوت‌ها گروهی از حیوانات و گیاهان را توتّم می‌انگاشتند. شیر، گاو نر و عقاب، از آن جمله بود.

زمانی بعد آنیمیزم و ناتورالیزم، این که هر شی در احاطه‌ی روحی خاص است، پذیرفته شد و نیروهای طبیعی هر کدام به عنوان خدایی صاحب اختیار معرفی گردید.

سومریان مرگ را چنان پایانی طبیعی، در زندگی هر انسان می‌دانستند. به باور ایشان هر کسی را که مرگ فرا می‌رسید، تنش در جهان زیرین فرو می‌شد و روحش چون پرنده‌ای رو به آسمان بال می‌گشود. جهان زیرین مهبط زوال‌پذیران و آسمان جایگاه خدایان و ارواح آسمانی بود. باور داشتند خدایان مخلوقات را نابودی و مرگ خواستند و جاودانگی و بیداری را برای خود نگاه داشتند!

^۱. Kubilay

^۲. Yugur

در نظر سومریان همه چیز در دنیا تعریف می‌شد. انسان‌ها بازتاب و جزای اعمال نیک و بد خود را در دنیا می‌دیدند. از آن بود که جویای عمری دراز بودند و از خدایانشان با دعا و قربانی خوشی و رفاه در حیات دنیا طلب می‌کردند.

افکار دینی سومریان، روزگاری دیگر تأثیراتی ژرف بر هیتی‌ها نهاد و هیتی‌ها چنین با هوری‌ها پیوستند. عیلامی‌ها نیز چون سومریان پیش‌تر ادیان توتمیسم، آنیمیزم، ناتورالیزم و شامانیزم را سالک‌وار طی کردند و زمانی بعد به ادیان غیربومی روی آوردند.

تا ظهور اسلام، در سرزمین اوغوز، آیین شامان شایع بود. در قرون بعدی نیز شامانیزم در برابر فرهنگ اسلامی تاب آورد و آثار آن پاک نشد. شامان و آیین او در ژرفای فرهنگ‌های دینی پسین نفوذ کرد و چنین به حیات خود ادامه داد.

در قرن هفتم میلادی هم ادیان بین‌النهرین با اسلامی که از جنوب نفوذ کرد مواجه شدند و ادیان پیشین را با اسلام مجادلات و پیوندهایی صورت گرفت. در آسیای مرکزی نیز زمانی شاهد چنین جنگ‌های مذهبی و مجادلات دینی بودیم.

در دیوان لغات الترک حدیث کشته شدن یک اویغور، که از قبول اسلام امتناع ورزید، چنین آمده است:

کارش را تمام کردم، یاورش گریخت، زهر مرگ چشید، صورتش مچاله شد و ... نوشید!

قابل‌تأمل است که ادیان ابتدایی ترکان، توتمیسم، آنیمیزم، ناتورالیزم و شامانیزم به هر روی غنی از معانی و صور اساطیری بودند، اما ادیان نبوی و کتابی پسین که قبول افتاد، کمتر از مناظر و مفاهیم اسطوره‌ای متأثر می‌نمود. چنین می‌توان گفت که ادیان مزدائیسم، مانویت، بودائیسم و تائوئیسم در پژوهشی کلی، شامل تعلیمات اخلاقی چون رهایی از اضطراب و ترویج آسودگی و تواضع بودند. اما این توصیه‌های دینی هر چه باشد، خالی از رنگ و بوی اسطوره‌ای تفسیر می‌شود.

آنان که چنین شیوه‌های زندگی را تبلیغ می‌کردند و گاه توصیه‌هایی در سبب اخلاقیات خویش داشتند، ادیانی که از رسیدن به حقایق مقدس سخن می‌راندند که تنها با رنج گام انداختن در راه آنان حاصل می‌شد، یا از جهان‌های ناپیدا و نادیده می‌گفتند که تنها به سایه باورهای ایشان ظاهر می‌شد، غافل بودند از اینکه افراط در این رهنمودها سرانجام به تعطیلی زندگی و حیات عاطل ختم می‌شود.

زردشت در «زند-اوستا»^۱، «مانی» در «ارتنی مانی»^۲، «تائو» در «تائوته-کینگ»^۳ و «بودا» در «نیروانا»^۴ همه با ابزار تبلیغاتی خود، از نصایح و اشارات، در پی تجمیع سربازانی به راه اعتقادی خویش بودند.

در مزدائیزم، خدای بزرگ اهورا-مزدا، منزل بر خورشید دارد. هر مزد و اهریمن چون خدایان نیکی و پلیدی به جنگ با یکدیگر برخاسته‌اند.

در مانویت خیر بودن نور و شر بودن تاریکی، مجادله‌ی این دو و زادن شیطان از تاریکی در تائوئیزم روح جهان هستی و فضیلت اصلی در نظم کیهانی و قداست آسمانیان بر مخلوقات زمینی، همه و همه نشان از سایه‌ی سنگین اساطیر بر ذهنیت پیامبران این ادیان و الهامات الهی ایشان دارد!

در این میان، آنچه به چشم محقق می‌درخشد، تأثیرات ژرف و نظام‌مند اساطیر تورک، بر این چنین ادیان کتابی و نبوی می‌باشد؛ که بیش از تأثیرپذیری، تأثیرگذار بودند، هر چند که جایگزین ادیان ابتدایی و اصیل آنان شدند.

توتیمیزم، (توتیم - نماد)^۵

توتیم

برخی از حیوانات و گیاهان مقدس، حافظ و مادر انسان تعریف می‌شوند، اقوامی باور بر آن دارند که از نژاد حیوان یا گیاهی خاص می‌باشند، پس آن را

1. Zent avesta

2. Erteni mani

3. Taote- king

4. Nirvana

5. Totemizm

به قداست یاد می کنند و توتم می خوانند. حیوانی که توتم خوانده شد، نبایستی شکار گردد و گوشت او از محرّمات باشد!

نخستین نوزاد توتم در آغاز سال به آیینی خاص قربانی می گردد و گوشت او بین قبیله تقسیم می شود.

زمانی بعد باور توتمیزم دگرگون شد. گروهی از حیوانات مقدس انتخاب شدند و اعضای از هر یک پیش آمد، پنجه، منقار، دم، پا و اعضای خاص. ترکیبی عجیب از حیوانات توتمی شکل گرفت و پس مخلوقی ظهور کرد که خالق تعریف شد!

تصویر توتم بر خانه ها، اشیاء خاص و سنگ مقابر نقش می شد. حتی طبق یافته ها برخی از بزرگان توتم باور نقوش مقدس را بر اندام خویش خالکوبی می نمودند! و می دانیم که توتم و نماد تفاوتی هر چند اندک اما قابل بررسی دارند.

قبایل از نام توتم شکل می گرفتند و در آن پدیده درون همسری گاه رعایت نمی شد و از قبیله ی همسایه همسر انتخاب می کردند، اما این شرط در موضوع نماد اهمیت نداشت.

می توان در بسیاری از اقوام باستانی باورهای توتمیزم را مشاهده کرد. توتم باوران تندیس ها را از چوب و سنگ می تراشیدند.

روزگاری بعد باور آفرینندگی و نگاهبانی حیوان توتمی کمرنگ شد و جای خود را به اعتقادات ملی و سرزمینی بخشید. به زمانی دیگر حیوان توتمی یا بخشی خاص از اعضای او سمبل گونه به عنوان نشان پرچم سرزمین نمودار شد. یادگاری تاریخی از دوران توتمیزم.

باورهای مقدس و نظام مند توتمی را در کل توتمیزم گویند که بعدها به صورت دینی خاص نمودار شد.

نماد:

ترکان حیواناتی مقدس داشتند که آنان را نماد خود می دانستند. باور داشتند سرچشمه ی نسلشان از آن حیوان مقدس جاری شده است.

پسران اوغوز، هر کدام به عنوان جد بزرگ یکی از اقوام تورک نمادی مخصوص به خود داشتند. نماد کلی این اقوام پرندگان شکاری بود، نماد قوم داغ خان هم (سر پرنده‌ی شکاری) توصیف می‌شود. معتقد بودند گوشت حیوانات نمادین از محرّمات باشد، او هیچ‌گاه نبایستی شکار گردد و آزار ببیند.

مغول‌ها هم از چوب و نمد، تندیس‌هایی از خدایانشان می‌ساختند. تندیس‌ها را بر دیوار خانه‌ها می‌آویختند و او را عبادت می‌نمودند. نخستین لقمه‌ی هر وعده‌ی غذایی نیز بر دهان تندیس نهاده می‌شد!

فتیشیزم^۱

باوری بود که براساس آن نیز چندی از سنگ‌های گران بهاء یا گروهی از مواد خاص، مقدس و فرخنده شمرده می‌شدند. استعمال آنان سبب حافظت از چشمان بد (بدنظر) می‌شد این باور را به اصطلاح «فتیشیزم» می‌خواندند. در فولکلور هر کدام از این مواد را کاربردی بود و جادوگری با استفاده از این اشیاء صورت می‌گرفت. این مواد خام را که دست هیچ انسانی در ساختن آن دخالت نداشت به اصطلاح «فتیش» می‌خواندند. باور داشتند که اگر یک یا چند شی مقدس را با خود حمل کنند از چشم بد در امان باشند. روزگاری بعد تندیس‌های ساده جای خود را به نگاره‌هایی از اشیاء مقدس بر روی سنگ‌ها و درختان خاص بخشید و این گامی بود که فتیشیزم اصیل و کهن را پشت سر نهاد، گامی رو سوی کتیبه‌های مصور!

شامان‌ها

شامان، نماینده و مظهر مذهب شامانیزم بود. روحانی مبلغ که در گسترش و ترویج این آیین می‌کوشید.

^۱ Fetişizm

شامان واژه‌ای ست چینی، انسانی ست که دانای وقایع است. در باور یاقوت‌ها، شامان از تخم عقاب زاده می‌شود و یا چنین او در شکم مادر توسط روحی برگرفته از درخت مقدس جان می‌یابد! آنان اعتقاد بر این دارند که شامان و آهنگر هر دو از یک نسل پدید آمده‌اند! به نظر «بوریات»‌ها هم پدیده شامانی از دیدار زنی «بوریاتی» با عقاب حاصل می‌شود، چنین که زن پس از ملاقات با عقاب، ارواح را می‌بیند و با آنان هم سخن است، پس شامان نامیده می‌شود. تونگوها هم چنین گویند که شامان به یاری شیطان در جهان ظاهر شد! در افسانه‌ای آمده است که ارلیک خان خود دهلی از پوستین ساخت و نخستین بار آیین شامان را ابداع نمود.

شامان‌ها از قدرت بسیاری در مجامع برخوردار بودند. در حیات اجتماعی انسان‌ها و یا حتی سیاست‌های دولتی صاحب اختیار محسوب می‌شدند و خاقان به زیر سایه تأثیر آنان حضور داشت.

شامان‌ها در مصاحبت خدایان بودند، ارواح در چشم آنان بود، انسان‌ها را راهنمایی می‌کردند و حامل دانایی بودند و طبابت می‌دانستند. شامان‌ها را واسطه‌ی شفاء بیماران می‌دانستند، چرا که به باور آنان بیماری حاصل تسلط ارواح پلید بود.

شامان را روحی خاص همراهی می‌کرد. شامان او را به جنگ با روح پلید بیماری می‌فرستاد و در طرد روح خبیث می‌کوشید. شامان در معالجه ادعیه می‌خواند، فریاد می‌زد و حرکات متنوعی رقص‌گونه می‌نمایاند.

او در این آیین بر سرش دم اسب می‌بست و صورتش را پشت نقابی پنهان می‌نمود، البسه‌اش زنگوله‌دار بودند و چنین دهل می‌نواخت. شامان را معارف و توانایی‌هایی جز این نیز بود.

آمده است که «اردنه اول»^۱، کوه مقدس مغولان، توسط چینی‌ها ربوده شد! زنی شامان در جای خالی کوه دعا کرد و خدایش را التماس نمود، پس کوه به محل خویش بازگشت!

^۱. Erdene ula

«کانا»^۱، زنی شامان بود که از ساحل رود آلاش تا ساحل رود «کاپشو»^۲ به دامنه‌ی کوه آلتای طی الارض نمود!

«کاجی»^۳، مردی شامان هم به روز گرمی از تابستان دعا نمود، پس تکه‌های یخ از آسمان باریدن گرفت!

کار اصلی شامان نیک خواهی برای انسان باشد، اما چون او را باور نکنند و خشم گیرد، بسیار هراس‌آور باشد، در آن حال ارواح پلید بر انسان‌ها مسلط کند و سبب‌ساز شیوع بیماری گردد. از آن است که شامان وجودیست محبوب و موحش!

به باور ترکان آلتای، روح شامان پس از مرگ به جمع ارواح خیرخواه بپیوندد. روح او پس از سه یا هفت روز برای دیدن نزدیکان بازگردد، در جنگلی خاموش به نزدیکی خانه یا اوبا (چادر) فرود آید، آرام بر دهل کوبد و حضور خویش بنماید و پس از آن دوباره به جمع ارواح برشود.

پس از مرگ شامان، تصویری از چهره‌ی او تهیه می‌گردد، آن گاه شامانی دیگر به منزلگاه شامان متوفی دعوت شده و آیین شراب‌پاشی به تصویر را اجرا می‌کند و الهی‌نامه می‌خواند، پس تصویر بر مطلوب‌ترین مکان منزل نصب می‌گردد.

ترکان آلتای باور دارند که شبخ شامان مرده، آنان را به خانه‌ها، کوهسارها، جنگل‌ها و رؤیاها تعقیب می‌کند. این شبخ سه، پنج و یا هفت سال چنین به دید می‌آید. در نظر ترکان یاقوت و آلتای گاه می‌توان اصوات و سخنانی از شامان مرده، چون الهامات شنید!

روح شامان طالب قربانیست و اگر خواسته‌هایش برآورده نشود، سبب وحشت و بیماری باشد! پس چون خواهند از او در امان باشند، آیین قربانی به جای آرند و ضیافت‌ها برپا دارند.

آلتای‌ها خرقه‌ی شامان‌های مرد و زن را مانیاک و یاقوت‌ها، «کومو»^۴ خوانند. بعضی از قسمت‌های این خرقه با پوست گوسفند یا گوزن وحشی پوشانده می‌شود. شامان خرقه را به امر روح مقدس به تن می‌کند. از طرف خداوند بر

1. Kanaa

2. Kapşu

3. Kaçi

4. Kumu

خرقه زنگوله‌هایی برای حفاظت شامان نصب شده، بر سر شامان نیز موی و پر جغد بسته می‌شود به زیر زنگوله‌ها ۲۷ سرمار در دوردیف دوخته شده است و همچنین پوستین از صدف‌های دریایی و دندان شتر.

از طرف خداوند بر ردیف بالایی مزین است. نه تیر و کمان هم نهاده شده و بر پشت مانیاک دو حلقه را چنان سمبل ماه و خورشید می‌توان دید و چند حلقه کوچک که در آن میان نمادهایی از ستارگان محسوب می‌شوند.

علاوه بر این‌ها متعلقات دیگری چون کیسه، پنجه خرس و ناخن عقاب هم باشد که بر مانیاک آویزان است و هر کدام را تفسیری ست و بیانی!

در میان مغول‌ها، اوغوزها، قیرقیزها و جغتای‌ها نیز انسان‌هایی بودند که قام، «باکسی»^۱، «بوگه»^۲ و «ویون»^۳ نامیده می‌شدند و در آن اقوام وظایف شامانی بر عهده آنان بود.

دهل شامان از مقدس‌ترین آلاتش شمرده می‌شود. شامان با استفاده از دهل صدا و خواستش را به خدایان می‌رساند و ارواح خبیث را طرد می‌کند. او خود نیز با صدای دهل به هیجان می‌آید و مردم را به هراس و حیرت وا می‌دارد. از آن است که دهل شامان نقش بسیار مهمی دارد و صدایش گویای همه چیز است!

تصاویر بسیاری بر روی دهل شامان می‌توان یافت که به رنگ‌های سرخ و سپید نقاشی شده است. نقاش این تصاویر «یوروجو»^۴ (شاید سالک) خوانده می‌شود.

یوروجوها تصاویر را با انگشت سبابه‌ی دست راست نقاشی می‌نمایند که هر کدام از نقش‌ها سمبل معنایی‌ست.

شامانیزم

شامانیزم چنانکه از تشریح درونیش بر می‌آید، اگر در ردیف ادیان نباشد، آثارش کمتر از آن نبوده است.

1. Baksi

2. Buge

3. Oyun

4. Yurucu

شامانیزم هزاران سال باور کهن ترکان بود، به خصوص ترکان آلتای که روزگاری طولانی درتاثیر این دین بودند. شامان چون پیامبری از طرف خدایان چون می‌خواست می‌توانست حتی نظام اجتماع و دولت را به لرزه در آورد! ترکان باستان به ارواح هراس‌انگیز و خیرخواه ایمان داشتند. اعتقاد بر این بود که روح انسان، پس از مرگ و هجرت از دنیا، در میان زندگان پرسه می‌زند، او می‌تواند سبب‌ساز بلا و مصیبت نیز باشد. اما انسان با سیر زمان می‌توانست با ارواح پریشان خو گیرد!

انسان‌های باستان برای در امان بودن از ارواح پلید و دفع شر، چاره‌ها اندیشیدند. چنین شد که طلب حیات آرام و امن به صورت آیینی در آمد که در آن رسومی اجراء می‌شد و ادعیه نثار می‌گردید، و رفته رفته بنیان شامانیزم چنین پی افکنده شد.

در نظر شامان انسان را دو روح باشد. یکی در تن و دیگری بیرون از تن. روح همراه می‌توانست به هیئت حیوان نیز در آید و «یکیل»^۱ خوانده می‌شد. شامانیزم، خدایانش کثیر و وظایف ایشان بسیار متنوع بود. در باور شامان پنج عنصر مقدس حضور داشتند: آهن - خاک - آتش - آب و درخت. آسمان‌ها بر هفده طبقه استوار بودند و جهان زیرین بر نه طبقه تقسیم شده بود. عوالم بهشتی و منزلگاه خدایان بر آسمان‌ها بود و جهان زیرین دیار تاریکی و سرزمین دوزخ معرفی می‌شد.

انسان‌ها در میان جهان زیرین و زیرین، بر روی زمین زندگی می‌کردند. ارواح آنان پس از مرگ بنا به اعمال خویش در دنیا یا بر آسمان بر می‌شد و یا در جهان زیرین فرو می‌رفت. آن که ارواح راستان و بی‌گناهان را بر آسمان می‌برد یایوجی، و آن که ارواح گناهکاران را در جهان زیرین فرو می‌کرد کورموس، خوانده می‌شد.

خدای خیرخواهی که بر آسمان‌ها و بهشت حاکم بود اؤلگن و خدای پلیدکاری که در جهان زیرین و دوزخ حکمرانی می‌کرد ارلیک، نام داشت، و همه حال در میان خدایان بهشت و دوزخ مجادله و نزاع بود!

^۱. Yekil

نیایش شامان:

از ادعیه و نیایش‌های شامان، برداشت‌های بسیاری می‌توان نمود. در نیایش‌ها خدایان، مظاهر طبیعی خداگونه و ارواح مخاطب بودند. ادعیه سرشار از التماس بود و هراس از ارواح پلید در آن موج می‌زد و قربانی‌ها وعده داده می‌شد. نیایش‌ها در ظاهر بسیار پیچیده و پریشان می‌نمود، یا چنین بیان می‌شد. بعضی از تعبیر اشارتی نهان یا مکتبی خاص در جان خود داشت.

نیایشی چند از یک شامان آلتایی:

خورشید عاجز از طواف توست... کوه پولادین! / ماه ناتوان از گردش توست... کوه زرین! / جنگل‌های «آبا» در پناه و پوشش توست... / کوه بزرگ مقدس! / نیاکان و اجداد ما تو را معبود انگاشتند... / تنها برای یکبار هم شده ما را متبرک کن... / ما را نظر کن...! / ای بخشنده‌ی روزی بر دستان گشاده و عطا کننده‌ی الطاف جاری....

خدای آفریننده‌ی نوزادان، دردل گاهواره / رمه‌های ما را فراوانی ببخش! / سرزمین و مردم ما را آسایش عطا کن... / ای کوه بزرگ مقدس... صخره‌ی عظیم...! / بر دامان آلتای، کوه عظیم و مقدس چنگ زنید! / یاور ما بر مسند قضاوت بنشیند، آیا به سود ما حکم خواهد داد؟ / فراوانی و رفاه خواهد بخشید؟ / همه‌ی دردهایم را نزد او خواهیم برد! / به دادگاه عدل او، آلتای بزرگ و مبارک! / همه روزی و توان حیات از توست / از برای زندگی سبب‌ساز سپید سران هم پیمان شدی / به روزگار پدران و اجداد ما خداوار تعظیم شدی / آن گاه که خشکی و دریا آفریده شد، پدران و مادران ما تو را خداوند نامیدند و اکرام نمودند / آن گاه آفریدگار طالع و اقبال شدی / گسسته‌گان را پا بستی... امیدبخش نومیدانی... / سپید سران را رحمتی از تو خواهد رسید! /

از بزرگ مقدس، آلتای، الهام یافتی و ما را بخشیدی... / ای همسخن کوه‌های آلتای! / آفریننده‌ی نافه‌داران، سرعت‌بخش پلاک‌داران! / فراوانی گله‌های ما از توست... / آفتاب ناتوان از گردش توست... کوه پولادین من! / ماه ناتوان از طواف توست... کوه زرین من! / آیا می‌توانم روی بر زمین گذارم، سجده‌ات کنم و به حرمت در آییم؟...

توانم به چشمان بلوطی در تو نگرم؟! توانم با گوش‌های هلال‌وار تو را بشنوم؟! چه می‌شود ما را طالعی زرین بخشی...؟! / قلب مقدس پوسید.../ مردم ما خسته شدند و فرسودند.../ آلتای مقدس من!/ چه می‌شود اگر آسایش و فراوانی بخشی...؟! / چه می‌شود ما را به خاکستر نشانی..!

چه می‌شود اگر مژه‌های ما را به اشک تر نکنی؟! / چه می‌شود اگر اقبال زرین بخشی...؟! / چه می‌شود اگر طالع نیکو گزینی و ما را بخشی؟! / چه می‌شود سلامتی و راحتی فراوان کنی...؟! / چه می‌شود در حال به سال نو برکت عطاء کنی...؟! / چه می‌شود بخت نقره‌فام لطف کنی؟! / آلتای بزرگ تو را سر می‌نهم!/ طالع زرین‌ات بردوام باد!/ همه حال در عبادت تو خواهم بود...

پروردگارمان را فراموش نکنید./ خاقان «ایاز» با ماه و خورشید.../ ای صحرای مبارک، مزین به قماش رنگین!/ ای قاین درخت پربرگ مبارک!..

شعله‌های پیچیده بر خاقان ایاز.../ دود و غبارت بر خشکی و دریا گسترد/ نور از آفتاب سحرگاه گرفته‌ای،/ نور از ماه شبانگاه گرفته‌ای/ ای رهنمای حیرت زدگان گمراه.../ ای روح آتش سینه‌ی من از توست!/ ای اجاق سنگی پردود!/ شعله‌ی گرم پر نور!/ ای پاره‌ی خاقان ایاز!/ آینه‌دار ماه و خورشید،/ طالع نیکو از تو باد!/ به آتشی عظیم واصل کن!/ مردم را به اکرام و الطاف جاری میهمان کن.../

هر زمان خاموش باد،/ خروش خدای آذرخش خاموش باد،/ فراوانی از آن مردم باد!/ ای (روح) آتش عظیم! / ای مردم شعله‌ی سرخ!/ ای روح را توان بخش‌گزینش راه راست!/ ای مالک آتش عظیم، یاییک سپید!/ خدای آسمانی... از آن است که تو را التماس می‌کنم...

در برابر آستانه‌ی سوم از سرورمان اؤلگن!/ ملل کهن از گاه آفرینش و زمان نزول دین قدیم ما، (پدرمان اؤلگن) را التماس می‌کردند./ (ما) نوادگان آنان هنوز در آن دین حضور داریم./ از گاه آفرینش خشکی‌ها و دریاها...

(این دین) ماست، میراثی کهن از هفت پشت...

پدرمان که (با سنگ چخماق) آتشی فروزان افروخت،/ مادرمان که (با دستان خویش) اجاقی از سنگ بنا کرد،/ خاقان را دودی خاکستری که بر بلندای (آسمان درخشان) جهید./ شعله‌ی پرحرارت من که به سنگ چخماق

افروختم،/ همه جهان را در گرفت،/ از یاییک سپید، آلتای مدد گیرد،/ فراوانی
و برکت از خورشید و ماه نازل شود...

به شعله‌ی فروزان درگیرد!

خاقان، سوار اسب نر یال افشان/ تاخت خاقان...، به گوش راست شنیده و به
چشم راست دیده/ اندوخته‌ام را به (خاقان تندسوار) خواهم بخشید. (قربانی
خواهم کرد)/ اگر اندوخته‌ام خاقان یال افشان را (قبول افتد)/ قدحم واژگون
افتد!/ اگر مقبول نباشد/ اگر گوید بایسته نیست، سرنگون افتد!/ قربانی قبول
افتد!/ نذر مبارکمان ادا شود!/

قربانی‌ها و نذور کثرت یابد! / چارپایی قربانی کنم/ تن‌پوش‌ها بدوزم و تقدیم
کنم...

به مردم غمناکی که توان ادای نذرش نیست، احسان کنم./ اموالم بیش‌تر
شود./ فرزندانم کثرت یابد، چنین گویم.../ چنین شود آیا؟/ پدر کهن سال من
دام صید ابداع کرد!/ به گاه شکار خرس او را روزی بخشید...

روزی رسان نوزادان،/ آفریننده‌ی رمه‌های فراوان،/ آلتای مقدس! آفریدگار
آب و خاک،/

آلتای عظیم! چون کوهان شتر.../ ای همه چشم و گوش!/ آلتای مقدس!
تاخت خاقان.../ همه را طلب می‌کنم (آرزو می‌کنم)!/ شولموس ماه و خورشید
من!/ شتر نر عظیم من! خاقان چشم ابرآلود!..

ای سرور پای در یخ! / شتر دو کوهان ابرآلود! / سه مقام مقدس و برابر! / ای
حریم پاگان! / صورت بخش آسمان نقره‌فام/ ای صخره‌ی بزرگ سه شاخ آلتای!/ /
شتر عظیم دریاحه‌ی شیر!/ ستاره‌ی سحرگاهی...

از چدر سپیدم جاریست.../ شاهین سرخ در برابرم فریاد زند،/ عقاب
خاکستری بر دو شانه‌ات جیغ کشد،/ عقاب خاکستری بر دو شانه‌ات آوا کند!/ /
دو کاج کوه «یزیم»^۱، «انگه»^۲ و «کادیل»^۳، چنان دو بانوی نگاهبان بزرگ و
کوچک! تکیه بر دو کوه آلاش و «کم‌دیک»^۴ کرده‌اند،/ در کنار آسمان بی‌انتهای

1. Yezim

2. Enege

3. Kadil

4. Kemdik

زمستان‌ها سپری کرده‌اند/ عمویم کاج، «سانیزاک»^۱ را نام ایاز آسمانی
بخشید،/ او را قام الهی نامیدند،/ «آتا بورکان»^۲ خواندند.

تکیه بر کوه «آبو- خاقان»^۳ نمود،/ در دریاچه‌ی زرین تن شست،/ عمویم
«سان قیزاک»^۴! / نقش بر کوه یزیم زده،/ تکیه بر کوه سومر داده،/ بادبز از
پارچه‌ی سپید کهن اختیار کرده/ بر کلاه شاه‌ی‌اش از پر عقابان ریخته/ آفتاب
و ماه را ستایش نموده/ دایی گرامی من «سرگی»^۵!

سرزمین سیاحت تو آسوده باشد! / به هیچ زمان ارواح پلید را روی بر ما
مگردان/ همواره نیکی باشد!

و خدایش را عبادت نمودم، دعا کردم./ اینک به چادر خویش باز گردم،
چنین گفتم و دانستم./ بر روی زمین هر اندازه آدمی باشد، آن همه سعادت
فرورد آورد./ اکنون (به چادرم) باز می‌گردم.

پروردگارا! چه می‌شود به خاطر نوزاد گاهواره آغوشی از روح خویش عطاء
کنی! / خیمه‌ها در احاطه‌ی تو / برای پرواز روح (اسبان جوان) ببخشی چه
می‌شود! (پروردگارا!) سطل‌های شیر دوشی ما را برکت عطاء کنی، چه
می‌شود! / چه می‌شود کاسه‌های ماست ما هر زمان پر باشد و از آن هیچ کم
نشود! / علفزاران باریک وسعت یابد،/ ریسمان و بند کوتاه اسبان از کثرت شان
طویل شود! (پروردگارا!)، چه می‌شود؟!...

ایاز خان! آسمان روشن خورشید و ماه! / آلتای! با جنگل‌ها و صخره‌ها/ ما را
وادر به التماس و شیون منما! / گناهانمان بسیار است./ آلتای خدای ماست،
گفتیم و ناله کردیم./ کسان ما بیش می‌شود! / حیات بی‌مرگ و اجاق پر آتش
جاوید خواستاریم،/ تو را التماس می‌کنیم،/ تو را التماس می‌کنیم...

به سایه‌ی سنگین ارواح پلید و سرگردان گرفتاریم!...

(اقنباس از تحقیقات پروفیسور عبدالقادر اینان).

1. Sanizak

2. Ata burkan

3. Abu- kaan

4. San gizak

5. Sergey

آنیمیزم

به باور آنیمیزم، همه‌ی مظاهر هستی هر کدام صاحب روحی خاص می‌باشد. آنیمیزم باوران، همه‌ی هستی از جاندار و بی‌جان را دارای روح می‌دانند. وظایف و اسامی ارواح، به تناسب خود تفهیم می‌شوند. ارواح پس از جدایی از جسد، بر آسمان یا جهان زیرین کوچ می‌کنند. ارواح به دو دسته‌ی خیرخواه و پلید تقسیم می‌شوند که نیکی و پلیدی آنان به تعریف و باور انسان‌ها بستگی دارد!

خدا پنداری برخی از حیوانات نیز ریشه در این باور کهن دارد. با تعمق می‌توان دریافت که بنیان شامانیزم، دینی اولیه به درازای قرن‌ها در میان آلتای و یاقوت که همه‌ی پدیده‌ها را دارای دو جنبه‌ی مادی و روحانی می‌دانست، از اساس تکیه بر باور آنیمیزم دارد.

ناتورالیزم

به باور ناتورالیزم، مظاهر طبیعی چون خورشید، ماه و ستارگان یا وقایع عادی چون باد و طوفان را شخصیتی است. ناتورالیزم باوران احساس و روح پدیده‌ها را در می‌یابند، آنان را صاحب قدرت و خدا می‌دانند و خدا می‌انگارند. بر اساس این اعتقاد، خدا انگاری کوه‌ها، احجار، اشجار و آب‌ها از پایه‌های اصلی ناتورالیزم محسوب می‌شود. نیک یا پلیدپنداری پدیده‌ها نیز متأثر از رفتار آنهاست. آنان باور دارند که قدرت انجام همه امور در دستان قادر آنهاست و خورشید بزرگ و رأس ایشان است. چنانچه پیداست، می‌بایستی آنیمیزم و ناتورالیزم چنان راهنمایی به راه پیشرفت و پختگی عقلانی انسان‌ها بوده باشند. به چنین شاه راهی، این باورها را در کنار و یا حتی در هم می‌بینیم، اما جالب‌تر اینکه این ادیان خود رو هیچ کدام پیامبر و موسسی نداشتند.

ادیان خارجی

مانویت

پیامبرش «مانی»^۱ بود. او به سال (۲۱۶ م) چشم بر جهان گشود و به سال ۲۷۶ م به دست پادشاه ایرانی، بهرام شهید شد. چنین گویند که همسر پادشاه (فاتا)^۲ از دانه اناری آبستن شد و مانی از سینه‌اش زاده شد! پس مانی پیامبر شد و به فرموده‌ی خدایش سالی تمام به غاری زیست و وحی تحصیل کرد. در این میان کتابی مقدس به نام ارتنی مانی، چنان برنامه‌ای دینی و مدون نیز به دست ایشان نوشته شد.

در نظر مانی نور و روشنایی نماد خداوند و نیکی بود، چنان تاریکی که نماد شیطان و پلیدی معرفی می‌شد. در آموزه‌های این دین، کائنات با دو نیروی خیر و شر معرفی می‌شدند و همه‌ی اشیاء به تناسب آن در تجلی بودند. ارواح اجداد در گذشته هم خدایان بودند یا خدایی کلی که با نور و روشنایی اشراق می‌نمودند.

شاید بتوان گفت که مانی با طرح روش‌های مقدس دینی خود، قصد در تقریب ادیان مزدائیزم و بودائیزم نیز داشت.

مزدائیزم

گویند به قرن هفتم (ق. م) پیامبر این دین، زرتشت در شهر ارومیه‌ی آذربایجان زاده شد.

و زرتشت را خداوند امر فرمود که در اصلاح جهان کوشد. او به کودک سالی با اجنه و دیوان جنگید و به سی سالگی بر بال ملکی به نام «بوهو بانو»^۳ بر آسمان شد و با خدای بزرگ «اهورا مزدا»^۴ دیدار نمود.

^۱. Mani

^۲. Fa- ta

^۳. Buhu banu

^۴. Ahura mazda

خدایش پرسید: «کامل ترین و برترین مخلوق کیست؟»، زرتشت جواب داد: «انسان پاک از کین و حسد!» و خداوند به دست خویش او را کتاب مقدس «اوستا»^۱ بخشید.

این کتاب دینی به صورت «زند»^۲ نوشته شده بود و از آن، او را زند-اوستا می خواندند.

کتاب بر بیست و یک بخش بود و دویست صفحه داشت. روزگاری بعد کتاب صدپاره شد و تنها پنج بخش آن به نام «گات-ها-الهی-ها»^۳ باقی ماند. بنیادهای اصلی این دین به کتاب اوستا بود. زرتشت آتش و خورشید را در اول مقام قدسی می دانست، از آن که خدای بزرگ منزل بر آفتاب داشت و آتش و نور هم از او بود. پس دقت و وسواس بیش تری می بایستی در خاموش کردن آتش رعایت می شد!

زردشتیان در پرستش گاه ها و منازل آتش جاوید بر پا می نمودند، در سفر و حضر نیز آتش مقدس بر ظروف خاص پیشاپیش حرکت داده می شد. آنان پس از غروب خورشید هم بر بالای کوه ها آتش بر می افروختند. به باور مزدائی ها پس از آتش، آب در مقام دوم قداست بود.

در دین زردشتی بنیاد بر خیر و نیکی استوار بود و انسان ها را خوش خلقی و نیک پسندی تعلیم داده می شد. تعلیمات چنین بود که سرانجام انسان های نیک کردار در بهشت و انسان های بدکردار در دوزخ وارد می شوند. خدای بزرگ اهورا مزدا جهان را به دو خدا ارزانی داشت. نخستین خدای نور و نیکی بود و هرمزد نام داشت و دیگری خدای تاریکی و پلیدی بود و اهریمن نامیده می شد. گویند اهورا مزدا به صورت انسان است و ریش دار، اما دو بال بر شانه دارد و دمی در پشت؛ هرمزد نیز سمبلی از اهورا مزدا ست.

هرمزد و اهریمن همه حال در نزاع باشند و توفان، حاصل مجادله ای ارواح نیک و پلید است. گویند هرمزد با ملائک خویش، انسان ها را از شر اهریمن محافظت می نماید.

1. Avesta

2. Zint

3. Gata- ilahi

هر چند اهورا مزدا زمانی اهریمن را در حبس داشت، اما او راهی یافت و گریخت و بسیار آشوب انگیخت. پس کوه‌ها پدید آمدند و هر طرف ارواح پراکنده شدند و این اهریمن بود که بیماری و مرگ آورد.

آورده‌اند که دیوان پلیدکردار و هراس‌انگیزی به امر اهریمن باشند، که به نام‌های «دریواس»^۱ و «داواس»^۲، «پایر یکاس»^۳ و «یاتوس»^۴ خوانده شوند. مرگ کردار ارواح پلید است، از آن است که لمس مرده تابو شمرده می‌شود! به خانه‌ی مرده در زمستان نه روز و در تابستان سی روز آتشی افروخته نمی‌شود. همچنین برای پرهیز از آلودگی آتش و آب، از سوزاندن و خاک کردن مردگان اجتناب می‌شد. مردگان بر مکان مرتفعی وانهاده می‌شدند تا خوراک پرندگان شوند.

در باور مزدائی حیوانات سگ، خروس و دیگر پرندگان مقدس شمرده می‌شدند.

آخرین پسر زردشت، «فرادهاک هیست»^۵ نام دارد که در ظرفی چوبی پرورش می‌یابد، او تا ظهور «سوشیانت»^۶، آخرین پیامبر این دین، در خواب خواهد بود. این نوزاد برای محافظت از شر شیطانی به نام «کهی شیم»^۷ در ظرفی چوبی بزرگ می‌شود، از آن است که او را «کهوم بیکان»^۸، در معنی «کودک پرورش یافته در ظرف چوبی» می‌خوانند.

آمده است که زردشت از اصابت آذرخش جان سپرد و یا به دست پادشاهی ایرانی شهید شد.

1. Druiys

2. Daevas

3. Pairikas

4. Yatus

5. Fradhak hist

6. Soşyant

7. Kšiřim

8. Khumbikan

بودیزیم^۱

دین بودائی به دست «سیدهارتها گوتاما»^۲ تاسیس شد. هندیان او را بسیار محبوب و مقدس می‌داشتند و از آن، او را «بودا»^۳ می‌نامیدند که در معنی «شخصی نورانی که او امر الهی را به انجام می‌رساند» است.

بودا پسر یکی از پادشاهان هند بود، او دوازده سال در شهر به قصر پدری حیات گذراند. در بیست و نه سالگی ازدواج کرد و فرزندی حاصل شد، پس شهر و قصر را یکباره ترک گفت و در غاری فرو شد. در آنجا بنیادهای دین بودائی را پی افکند. حواریونش پنج تن بودند، محبوبترینشان «آناندا»^۴ بود که دانسته‌ها و دریافته‌هایش را بر او تفهیم کرد.

هر چند دین بودائی در ابتدا رویش کندی داشت، اما زمانی دیگر بر ارزش و اهمیت او افزوده شد و فوج فوج مردم در آن گرویدند و چنین گسترد و بودا پنجاه سال در گسترش دینش کوشید و به سال (چهارصد و هشتاد ق. م) در سن هشتاد سالگی رحلت نمود. او را «ساکيامونی»^۵ نیز می‌خواندند.

بودا دین پیشین برهما را ناکافی و ناسودمند و حتی مضر دانست. در نظر او همه مصائب ریشه در اضطراب داشتند و برای رهایی از اضطراب و ناخوشی می‌بایستی از دنیای گذران دل شست، از خواسته‌ها و تمایلات روی گرداند و از آرزوها دست کشید؛ راست بود و راستی کرد تا به سعادت حقیقی دست یازد!

اگر انسان‌ها چنین زندگی کنند و بر حیات کسی حسد نورزند و او را نابودی نخواهند، حق دیگری را پامال نکنند و دروغ نگویند، آن گاه به عالم سکون و حضور، مظهر سعادت و قداست، «نیروانا»^۶ واصل شوند.

نیروانا، آرامگاه همه‌ی آنانی‌ست که آرزوها را ذوب نموده‌اند. در نظر بودائی‌ها جسد مرده پلید شمرده می‌شود، از آن است که اجساد یا به حیوانات وحشی بخشیده می‌شوند، یا به رود و یا به آتش!

4. Ananda

5. Sakyamuni

6. Nirvana

بودا نیز پس از مرگ جسدش سوزانده شد و خاکسترش بر هفت سرزمین پاشیدند. بعدها ترکان هم دین بودائی را به صورتی متفاوت از بودای هندی و چینی پذیرفتند.

تائوئیزم

دین یا به تعریفی مذهبی بود که بخشی از جمعیت ترکان را به خود جذب کرد. فلسفه‌ای که قرن‌ها پیش از مسیح شکل گرفت و زمانی دیگر آموزه‌ها به کتابی مقدس گردآوری شد و کتاب «تائو- کینگ»^۱ نام گرفت. در نظر تائوئیسم، پیش از جهان هستی وجودی بود که از خویش به وجود آمده بود! او را یآوری نبود و سرچشمه‌ی همه قدرت‌ها شناخته می‌شد، نامش «تائو»^۲ بود؛ وجود هر شیء و نظم کیهانی، همه فضیلتها از او بود و در سایه‌ی او.

طبق آموزه‌ها انسان‌ها نیز می‌بایستی قدم به راه فضایل می‌نهادند، چرا که انسان، عالم اصغر، به رشته‌ای روحانی و آسمانی بسته بود. در این باور همه مظاهر هستی جاندار بودند و از دو بعد مادی و روحانی متشکل. در این تعریف بود که انسان، محبوس زمین، زمین سایه‌ی آسمان و آسمان به سایه‌ی تائو بود.

در مقامی که این مذهب تعریف می‌نمود طرف روحانی انسان را «سحر»^۳ و طرف مادی او را «کوی»^۴ می‌نامید. نیک‌ترین وجود هم از آن عالم بالا بود و تائو، که در راس قرار داشت چنین بود که روح انسان نیک‌تر از تن او شمرده می‌شد!

در تعاریف تائوئیسم دینی مادی گرا نبود. او با روح و روان انسان کار داشت، انسان‌ها را نیک‌کرداری می‌آموخت و خوش‌بینی و دل‌شویی از آرزوها و قناعت! در این باور نیکان و پلیدان حسابی جداگانه داشتند. وعده‌ی نابودی و مجازات عظیم بدکاران به این جهان و جهان دیگر بود که آخرت نامیده می‌شد.

¹. Tao- king

². Tao

³. Sher

⁴. Kvi

تائوئیسم، جهان خالی و مقدس آغازین را در چهار جهت می‌شناخت و این چهار سمت با چهار حیوان نمادین معرفی می‌شد. شرق از آن اژدهای آسمانی بود، جنوب از آن «شاهین سرخ»، غرب از آن «پلنگ سپید» و شمال از آن «لاک‌پشت سیاه». گاه این چهار جهت به نام این حیوانات مقدس هم خوانده می‌شدند.

در اعتقادات گاه این حیوانات مقدس، مبارک و گاه نامبارک تعریف می‌شدند! آسمان و زمین در اداره‌ی این حیوانات بودند. ساکنین هر سمت هر ساله آیین قربانی برای حیوان مقدس خویش اجراء می‌نمودند.

لامائیزم

آورده‌اند لامائیزم به نواحی تبت زاده شد و گسترده شد، پس گروهی از ترکان مجذوب باورها و دیدگاه‌های این دین شدند و در آن گرویدند.

در رأس لامائیزم، «دالای لاما»^۱ بود که به عنوان رهبر دین و دنیای مردم تبت معرفی می‌شد. باور بر آن بود که دالای لاما روح رهبر بودئیزم، بودا را در خود دارد که چون او جان سپرد، روحش در کالبد نوزادی به نام دالای لامای دوباره به جهان بر آمد!

لامائیزم در سایه‌ی بودیزم رویش آغازید، هر چند تفاوت‌هایی ناچیز در میان بود، اما هر دو شعاعی از آفتابی واحد بودند. بودا و دالای لاما هر دو مبلغ راحت‌اندیشی، خیر و نیک‌خواهی بودند.

^۱. Dalay lama

بخش دهم

آئین‌ها

۱- مردگان و آئین مرگ و تدفین و قربانی‌ها

در نظر آلتای دو چیز سبب‌ساز مرگ بودند، یکی حرص و طمع ارلیک خان و دیگری توافق اؤلگن و ارلیک بر مرگ انسان! حکم مرگ در «قارا کوتوک»^۱، محلی در سرحدات مرزی سرزمین اؤلگن و ارلیک تائید می‌شد. مرگی که از تنگ چشمی ارلیک واقع می‌شد، بسیار فجیع و غیرعادی بود. از این‌رو برای امان و رهایی از چنین مرگی آیین قربانی اجرا می‌نمودند. این چنین ارلیک با قربانی خشنود می‌شد و انسان از مرگ زود هنگام می‌رهید، اما مرگی که از توافق این خدایان حاصل می‌شد، لاعلاج می‌نمود و انسان ناگزیر از پذیرش او بود.

روح چون از تن پر می‌کشید، در جهان دیگر وارد می‌شد، پس دیگر بار با تن خود ملاقات می‌نمود، گاه بار دیگر در تن خویش، یا تن مخلوقی دیگر حیات می‌آغازید و دوم بار به جهان باز می‌گشت. حتی برخی از طوایف تورک چنین باور داشتند که انسان پس از مرگ در هیئت گرگ در آید و چنین بزید! چنین می‌گفتند که ارواح اجداد مرده، پیرامون سکونت‌گاه‌ها در هیئتی نامرئی به گردش باشند! از این‌رو بود که چون انسانی را مرگ در می‌رسید، به تناسب مقام و منزلت اجتماعی‌اش، در کنار جسد متعلقاتی چون سلاح، اسب و دوستان نزدیک قرار داده می‌شد و برای خشنودی با او دفن می‌شدند.

عموماً اجساد در خاک پنهان می‌شدند، اما اقوامی نیز بودند که مردگان را در رودها می‌انداختند، یا به آتش می‌سوزاندند. طوایفی هم بودند که به تأثیر

^۱ Karakutuk

از مزدائیس، سوزاندن جسد و ناپاک نمودن آتش را گناهی بس بزرگ می‌دانستند.

اقوامی دیگر جسد را برای متلاشی شدن و طهارت از گوشت به سگ‌ها و کرکس‌ها می‌سپردند. بعضی دیگر مردگان را به زیر سنگ‌های ثقیل پنهان می‌نمودند و یا در شکاف درختان تنومند فرو می‌کردند. کالموک‌ها چون بزرگی از میانشان جان می‌سپرد، جسدش را می‌سوزاندند، خاکسترش را با آهک می‌آمیختند و با این ملات بنایی کوچک فراز می‌نمودند، در این بنا بت‌های کوچکی قرار داده می‌شد، شمع افروخته می‌گردید و کاغذهایی مکتوب به ادعیه و نهاده می‌شد.

اقوامی هم بر مزار مردگان بنایی به نام «بارک»^۱ می‌افراشتند، در او تصویر مرده بود و بر دیوارهایش نقوشی از جنگ‌هایی که در آن رزم‌آوری کرده بود! در آئین مردگان آیین دواندن اسب هم اجرا می‌شد، برای حرمت نهادن او را اسبی مزین و زین‌دار می‌بخشیدند. بر آرامگاه ستون‌هایی افراشته می‌گردید و بر سر ستون‌ها، مجسمه‌هایی از گاو و گوسفند می‌نهادند.

در مراسم خاکسپاری یاقوت‌ها مرده با زیباترین لباسش در تابوت نهاده می‌شد، به کنار جسد چاقو، سنگ چخماق، پشم آتش‌گیر، روغن، گوشت و اشیایی که در سفر به جهان دیگر لازم به نظر می‌رسید، قرار داده می‌شد و با او دفن می‌گردید!

«ساموت»^۲‌ها نیز مردگان را با لباس دفن می‌نمودند و سرش را در دیگی فرو می‌کردند؛ آنان باور داشتند که در این حال روح جسد را ترک نمی‌کند و تا پوسیدن او در کنارش خواهد بود که روح محافظ تن است.

طوایفی هم بودند که جسد مرده را تنها به چادری وا می‌نهادند؛ خانواده و اطرافیان او، اسب و گاو قربانی می‌نمودند و در پیشگاه چادر می‌نهادند و به اطراف آن شیون می‌کردند و نوحه سرایی!

هیونگ نوها تابوت بزرگان‌شان را با طلا و زیورآلات شخصی آذین می‌بستند، پس مرده را با همسر و خدمتکارانش دفن می‌نمودند. گروهی از جوانان هم

^۱. Bark

^۲. Samuet

در آغاز ماه بر اساس آیین جمع می‌شدند و بر مزار او آیین رزم و کشتی اجرا می‌کردند.

در گزارش‌های باستان‌شناسی تمدن سومر آمده است که در مقبره‌ی یکی از پادشاهان «اور» سربازان نگهبان با کلاه‌خودهای مسی بر جمجمه‌های خشکیده و نیزه‌هایی در دست دفن شده بودند، در آن طرف هم بر بالای اتاق مقبره نه بانوی قصری با هاله‌ی نور و سربند در خواب مرگ بودند در مقابل ورودیه دو ارابه‌ی سنگین بود که با استخوان‌های سوارکاران قرار داشت و در مقابلشان اسکلت گاوهای نر ارابه‌ران با استخوان‌های چند کودک که در کنارشان دفن شده بودند.

در آیینی دیگر مقدار بسیاری گوشت سرخ می‌شد و جسد در میان آن قرار می‌گرفت؛ بخشی از البسه‌ی او نیز چنان بالشی نرم به زیر سرش نهاده می‌شد و چنین به خاک پنهان می‌گردید.

به باور سومری روح پس از رهایی از تن پرواز می‌کرد و بر بالای زمین می‌چرخید. این روح «ادیمنو»^۱ نام داشت. اگر جسد دیرهنگام در خاک می‌شد، روحش به پلیدی می‌گرایید.

از آن بود که برای دفع شر، مرده را سریعاً دفن می‌نمودند و برای حفاظت شهر جسد را به هنگام تدفین محکم می‌بستند و اورادی می‌خواندند! جالب این که از این نظر در سومر باستان، بزرگ‌ترین مجازات و هراس در دفن نکردن مرده بود.

آیین تدفین سومری عموماً ساده و بی‌تکلیف بود. بستگان اطراف مزار گرد می‌آمدند و آرام می‌گریستند. در قبر به همراه جسد برخی از اشیاء نیز دفن می‌شد، جسد یا در خاک و یا در خم‌های بزرگی از خشت پخته پنهان می‌گردید.

چون جسد در خاک شد، ادیمنو، روح سرگردان، نیز در جهان زیرین فرو می‌شد؛ اگر از ارواح پلید بود، در حکومت نرگال، خدای دوزخ، محبوس می‌شد. در آنجا ردایی بالدار در تن‌اش می‌کردند و غذایش خاک و گل و لجن بود و در دست اجنه‌ی عذاب و بیماری گرفتار و از هر گونه عذاب، معذب!

^۱. Edim nu

اما همه‌ی ادیمنوها چنین فرجامی نداشتند، اجسادى که سریعاً در خاک می‌شدند و یا اموات قهرمانان و شهیدان جنگ، روحشان در جهان زیرین، به سرزمین آرامش و آسودگی وارد می‌شد، در آنجا با پدر و مادر و همسرش ملاقات می‌کرد و در کنارشان آرام می‌گرفت. او از آنچه نزدیکان و اطرافیانش برای آرامش هدیه می‌کردند، از ادعیه و قربانی‌ها بهره می‌برد.

در باور هیتی‌ها نیز روحی بود که او را آکان تش می‌خواندند، او همه حال همراه انسان بود و چون انسان جان می‌سپرد، احوالش چنان ادمینوی سومری بود.

هیتی‌ها گاه اموات خود را می‌سوزاندند. نخست زنان استخوان‌های جسد را از گوشت جدا می‌نمودند و در آتش می‌انداختند! در این کار از ده خم آبجو و ده خم از انواع دیگر نوشیدنی حاضر می‌کردند. استخوان‌هایی که نمی‌سوخت، در روغن می‌انداختند، پس در پارچه‌هایی می‌پیچیدند و بر روی کرسی می‌نهادند.

آن گاه میزی در محل قرار داده می‌شد و بر روی آن تکه‌هایی از نان و اطرافیان هم چنین پذیرایی می‌شدند. پس استخوان‌های مرده از روی کرسی برگرفته شده و بر روی میز رها می‌گردید؛ چنین بود که مرده هم از آن پذیرایی سهم می‌برد! آن گاه استخوان‌ها را در خم می‌انداختند و دوباره در آتش می‌نهادند.

آلتای‌ها هم چون کسی از میانشان جان می‌سپرد، شامان در کنار جسدش حاضر می‌شد و روحش را در پرواز به جهان بالا یا جهان زیرین بدرقه می‌نمود. به باور آلتای بعد از مرگ انسان، ارواحی پلید به نام آلداجی در خانه‌ی مرده ظاهر می‌شدند. شامان‌ها چون خود از مطهرات بودند، برای در امان بودن از ناپاکی در خانه‌ی مرده وارد نمی‌شدند. به مدت یک هفته خانه‌ی مرده تابو شمرده می‌شد و نایبستی چیزی از آنجا خارج می‌شد و یا داخل می‌گردید. چهل روز پس از مرگ آیین خانه‌تکانی اجرا می‌نمودند و خانه را پاک و طاهر می‌ساختند. شامان حاضر می‌شد، شاخه‌ی سرو می‌سوزاند و با دودش آلداجی‌ها را طرد می‌نمود. آن گاه آیین جشن و پذیرایی برپا می‌شد.

۲- آیین «یوغ»^۱

یوغ آیین سوگواری مردگان است. در باورهای ترکان از برای اموات آیین‌های نوحه سرایی متنوعی اجرا می‌شد. در یوغ‌های آلتای و یاقوت شامان حاضر می‌شد و آیین سوگواری اجرا می‌کرد، او ادعیه می‌خواند و غم‌نامه می‌سرود و چنین اطرافیان را به گریستن و زاری وا می‌داشت!

منزلگاه مرده برای پاکی از حضور ارواح پلید با «آرجو»^۲، دود سرو سوخته، طاهر می‌شد و قیرقیزها این دود را «آلاستا»^۳ می‌نامیدند.

ترکان باستانی گاه مرده را تنها در چادری رها می‌نمودند؛ در پیشگاه او اسب و گاو مقدس قربانی می‌کردند. سوگواران گریان پیرامون چادر هفت بار با اسب طواف می‌نمودند، گاه صورت می‌خراشیدند و اشک را با خون می‌آمیختند! در مراسم ویژه نزدیکان مرده زلف می‌بریدند و با ناخن صورت‌هاشان را خراش می‌دادند و خون خود می‌ریختند.

در آئینی دیگر اطرافیان مرده به روز سوم جمع می‌شدند و به یاد مرحوم ضیافتی به پا می‌نمودند که اوغوزها آن را «باسان»^۴ می‌خواندند. روزهای بعد از ضیافت نیز نزدیکان در گورستان حاضر می‌شدند و با گریه و شیون و زاری سوگواری می‌نمودند و خویش را مشوش نشان می‌دادند. به روز هفتم نیز آئین سوگ دوباره برپا می‌شد.

گاه برای ارج‌گزاری آئین سوگ، عزادارانی هم اجیر می‌کردند که با دریافت مبلغی می‌گریستند و بر سر و سینه می‌زدند! آنان «سیغین جی»^۵ نامیده می‌شدند. بعد از آیین خوابگاه مرده به آتش می‌سوخت و نابود می‌شد.

آئین دیگر خواندن ارواح بود، در این آئین بر تصاویر ارواح نیک، شراب می‌پاشیدند و دعا می‌خواندند. شامان هم پنهانی با ارواح به مصاحبه می‌نشست و وحی با صدایی آرام به اطرافیان می‌رساند!

1. Yog

2. Arcu

3. Alasta

4. Basan

5. Siğin cı

۳- آئین قربانی

آئین قربانی از سر بردن، خفه کردن یا در آب انداختن حیوانات، تا نثار و تقدیم و تظاهر به قربانی نمودن اشیاء و محصولات را در بر می گرفت. ترکان در چنین آئین‌هایی قربانیان جاندار و بی جان نذر می نمودند.

قربانیان بی جان «ساچی»^۱ خوانده می شدند. گندم، جو، شیر، روغن، شراب و قیّمیز از ساچی‌ها بودند، که گاه چنین تقدیم می شدند و یا چون شراب و روغن، ساچی‌های مایع، در آیین به آتش پاشیده می گردیدند.

در آئینی دیگر حیواناتی برای تقدیم به خدایان، آزاد رها می شدند که در زمره‌ی نذوراتی بودند که بدون خونریزی نثار می گردیدند. حیوان رها شده را «ایدیک»^۲ می خواندند که در معنی «آزاد» بود.

تا یکصد و پنجاه سال اخیر، در میان ترکان آئینی شبیه به آن بود که گاه غلامان و کنیزان زر خرید به دست صاحبانشان به عنوان نذری آزاد می شدند، سند آزادی آنان کاغذی بود که «ایتیک نامه»^۳ خوانده می شد و به دست رها شدگان بخشیده می گردید.

شاعر «شینانی»^۴، در یکی از قصاید تقدیمی به «رشید پاشا»^۵ آورده است:
«قانون تو ایتیک نامه‌ای است برای انسان!»

شاعر در این مصراع به آئین فوق اشاره دارد؛ اما چنانچه پیداست، می بایستی بعدها این واژه به صورت عربی زاده شده باشد. بعدها به تاریخ (۱۸۱۳ م) هم به تصویب «کنگره‌ی ویانا» قانون تجارت «اسیر» برچیده شد.

آئین قربانیان خونی هم به صورت‌های متنوع و با تکلف اجرا می شد. در نظر ترکان باستانی مقبول‌ترین قربانی یاک، گاو نر تبتی بود، این گاو گاه «سیغیر»^۶ نامیده می شد. دم یاک بسیار شبیه دم اسب بود، اما از آن نظر که به دام انداختن یاک سخت می نمود، به جای او گاوی دیگر یا اسب قربانی می شد.

1. Saçi

2. Idik

3. Itik name

4. Şinani

5. Resit pasa

6. Siğir

به باور آلتای هم بهترین قربانی اسب بود. آنان پس از کشتن اسب پوست و سر و پاهایش را جدا می نمودند و از طنابی رو به مطلع خورشید، بر سر مزار آویزان می کردند. اجزای اسب برای حفاظت مرده از پلیدی ها بود!

«قازاق» ها در آیین خاکسپاری، از کشتن اسب پرهیز می کردند. آنان تنها دم اسب را می بریدند و دیگر از آن اسب برای سوارکاری استفاده نمی گردید. برای حرمت نهادن و ارج گزاری مرده آویختن دم اسب بر سر مزارش کافی بود. ترکان آلتای، خدای بزرگ اؤلگن را «اسب سپید» قربانی می نمودند. گوشت سینه ی قربانی در آتش کهن و گوشت پشت در آتش نو می پخت، پس سینه اش رو به خورشید سوزانده می شد. چون گوشت می سوخت دودش به اطراف پراکنده می گردید، اگر دود بر آسمان می شد، قربانی مقبول خداوند بود! دیگر این که با گوشت های باقی مانده، اطرافیان را ضیافت می نمودند. بهترین گوشت قربانی نیز از آن شامان مجلس بود.

گوشت هایی که در پایان بر زمین می ماند با آلات قربانی سوزانده می شد. از وظایف شامان بود که در پایان، چگونگی پرواز روح قربانی بر آسمان و پذیرش یا عدم قبول خواسته ها و وحی از طرف خداوند را به اطرافیان تفهیم می نمود.

۴- آیین قربانی اسب

ابتدا شامان اسب قربانی را تن می شست. پس خطاب به ارواح، الهی نامه می سرود، آن گاه بر غازی متبرک سوار می شد و عروج بر آسمان را تظاهر می نمود.

می گفت «از فراز مهتاب سپید، از فراز ابر سپید در پیشگاه خدای آسمانی، از فراز ابر آسمانی رو به سوی خداوند آسمان پرواز کن!»

¹. Kazak

غاز هم در جواب شامان گویی چیزهایی می گفت و یا چنین ظاهر سازی می شد! این هم آیین صید روح اسب قربانی بود و چنین بود که عموماً بعد از آیین روح قربانی در بند می شد.

آن گاه غاز پرواز می کرد و یا این گونه ظاهر می شد. اسب قربانی با خفه شدن به پشت خوابانده می شد.

آنگاه بر دست های دو «قام» (شامان) قرص های نان نزد اسب می آوردند، و باور بر این بود که نان ها با کوت یا قوت، روح طالع نیکی و سعادت که از اسب پر می کشید، متبرک می شود.

این نان تنها از آن صاحب قربانی و خانواده اش بود و دیگران را در آن سهمی نبود. پوست، سر، پاها و دم اسب بر طنابی آویزان می شد که آن را «بای دارا»^۱ می خواندند. اگر قربانی به نام اؤلگن بود، بای دارا رو به شرق، مطلع خورشید و اگر به نام ارلیک بود، بای دارا رو به غرب، محل غروب خورشید نصب می شد. گوشت و استخوان قربانی نبایستی به دست دیگران بریده یا پخته می شد، دو آشپز متخصص که «قازانچی»^۲ نامیده می شدند، وظیفه ی پختن قربانی را بر عهده داشتند. به جز قازانچی ها کسی اجازه ی نزدیک شدن به دیگ ها را نداشت!

قام هم آب از دیگ بر می گرفت و با ادعیه و افسون بر بتهای کوچک نمدین، نثار می کرد. قام در دعای منظوم خویش، به هر مصرع واژه «چوک»^۳ را فریاد می زد، این واژه چون کلمه ی «امین» (امانتدار) در زبان های «سامی»، به کار می رود.

(اقتباس از کتاب شامانیزم، پروفیسور عبدالقادر اینان)

در آیین قربانی بسیار دقت می شد که مبدا قطره خونی از قربانی بر اطراف پاشیده شود یا استخوانی از او شکسته گردد. از آنجا که در باور ترکان باستانی همه هستی از جاندار و بی جان، روحی خاص در بطن خویش داشتند. کوه ها را نیز روحی عظیم بود که آلتای ها او را مادیان قربانی می نمودند.

^۱. Baydara

^۲. Kazanci

^۳. Çok

گاو نر هم به عنوان سمبل گؤک تورک‌ها در آئینی خاص به بزرگ‌ترین خدایان قربانی می‌شد. خدای عظیم با چهار رنگ نمادگونه، یشیل خان (سبز خان)، آق خان (سفید خان)، قیزیل خان (سرخ خان) و ساری خان (زرد خان) یا قاراخان (سیاه خان) و هم چنین با چهار پسر خدایی معرفی می‌شد. خدای بزرگ چهار طرف از سرزمین ترکان را چنین در اداره‌ی خویش داشت. این بخش‌ها به نام ولایات خوک، بز یا گوسفند، سگ، پرند و هم خوانده می‌شدند، چرا که سمبل مردمانشان بز، پلنگ یا یوز پلنگ، خروس و خوک بود.

مردمانی که با سمبل بز معرفی می‌شدند، در آغاز فصول بهار و پاییز برای والی خود آق خان، نوزاد سگ قربانی می‌نمودند، مردمانی با سمبل مرغ آبی یا خوک هم در آغاز فصل زمستان، ساری خان را نوزاد خوک قربانی می‌کردند. ترکان باستانی آئین قربانی را بسیار مقدس می‌شمردند، حتی آئین قربانی کردن انسان نیز در میانشان به چشم می‌خورد، اما این آئین در معنی ظلم و وحشت‌انگیزی نبود.

آورده‌اند مکزیک‌ها هم خدایی به نام «هویتر»^۱ داشتند که در سال حداقل بیست انسان را به نام او قربانی می‌نمودند و برای خورده شدن گوشت‌هاشان جانوران وحشی در اطراف معابد رها می‌کردند!

به باوری پریانی در آب و یا بر روی زمین می‌زیستند که خیرخواه انسان‌ها بودند، گاه برای آن‌ها هم آئین قربانی اجراء می‌شد.

حیواناتی هم که به عنوان توتم معرفی می‌شدند، نخستین نوزادشان از آن خداوند بود و این آیین سالی یک بار اجرا می‌گردید و گوشتش میان مردم ایل تقسیم می‌شد.

ترکان شاتو به کوه گوک گورولتوسو (کوه آذرخش) خدای عظیم را قربانی می‌نمودند. قربانیانی هم که در محل «گوک گوللری»^۲ (دریاچه‌های عظیم آسمانی)، به قله‌ی کوه «ولکانیک»^۳، سر بریده می‌شدند، اجسادشان به آب دریاچه تقدیم می‌شد.

^۱. Hoyter

^۳. Volkanik

^۲. Gök gölleri

سومریان باستانی هم حیوانات توتمیک مانند گاو، گوسفند، بز، خوک، سگ و یا پرندگانی خاص و گاه ماده‌هایی بارور را در آیین قربانی تقدیم خدایان می‌نمودند.

از اجزای حیوانات قربانی قلب، جگر، روده، دست‌ها و ران نثار خدایان می‌شد و دیگر اجزا میان مردم تقسیم می‌گردید.

چون انسانی را بیماری درمی‌گرفت، برای عفو معاصی و دفع ارواح پلید از جانش خوک قربانی می‌کردند، پس خوک قربانی شش تکه می‌شد و پاره‌ها بر اعضای بیمار قرار می‌گرفت، آن گاه بیمار با آب مقدس متبرک می‌شد. اعضاء خوک در مقابل اعضاء بیمار هر یک بر جانی از اجنه بیماری تقدیم می‌گردید و شفاء آن عضو طلب می‌شد.

آیین قربانی به اسباب و علل بسیاری بسته بود. بسیار می‌شد که، خان‌ها و قهرمانان را هم به هر بهانه آیین قربانی اجراء می‌نمودند. در این میان اما گرگ در شمار حیوانات قربانی قرار نداشت! ترکان در آیین‌های قربانی خدایی چون «ویسواس وات»^۱، نخستین آیین‌دار قربانی، نداشتند.

ویسواس وات پسری به نام یاما داشت. او نخستین انسان بود که طعم مرگ چشید. او خدای مردگان بود. دو سگ چهار چشم با پوزه‌هایی بزرگ وظیفه حفاظت از او را بر عهده داشتند.

اویغورها در مراسم قربانی خود از «اثلث شوت»^۲ دعوت می‌نمودند، او حاضر می‌شد، گوسفند نری از گله بر می‌گزید، به آن سبب که در باورها جداکردن گوسفند مادر از بره‌اش عملی حرام بود.

حیوان منتخب به شکلی خاص قربانی می‌شد و آن چنین بود که اثلث شوت ابتدا قفسه‌ی سینه‌اش می‌گشود و شاه‌رگ قلبش را می‌فشرد، چنین حیوان فی‌الحال جان می‌سپرد! قربانگاه هم با خطی دایروی محصور بود تا از پاشیدن خون به بیرون مذبح جلوگیری گردد. آن گاه گوشت قربانی در دیگی آب‌پز می‌شد، پشم او چیده و تقسیم می‌شد. نخست سر و گردن، شش‌ها و قفسه‌ی سینه‌اش را جدا می‌کردند، آن گاه نوبت دل گوسفند بود. پس، پشت و ران قربانی جدا می‌گردید.

^۱. Visvas vat

^۲. Eltsöt

پس اثلت شوت در کنار مذبح در برابر چادر قرار می‌گرفت. از پشم و موی حیواناتی چون گاو تبتی، گوسفند، بز، اسب که نخستین بار قربانی یا فروخته شده باشند، دسته‌ای در قربانگاه آویزان می‌شد.

در آیین‌های قربانی تبتی هیچ گاه از اسب استفاده نمی‌شد و گوشت این حیوان از محرّمات بود. دسته موی حیوان هم در رسوم خاص به دست اثلت شوت آویخته می‌گردید. نامش «دورون»^۱ بود و در هر چادری حضور داشت. در باور اویغور هم مسکن «خان تنره»^۲ در آن چادر تعریف می‌شد و زن آبستن که در ردیف پلیدی‌ها بود، نبایستی بدان منزل نزدیک می‌شد! اثلت شوت به زیر پای دورون به شکل چهارگوش تکه‌ای چمن می‌گسترده و بر روی آن سه تیر نصب می‌کرد. این تیرها که با هفت پارچه‌ی سبزرنگ مزین شده بودند، به نام اوزون خان، خدای آسمان، برپا می‌شدند. به سمت چپ تیرها، تیر چوبی کوتاهی هم بود که با پنج رشته پارچه سفیدرنگ آراسته می‌شد، او نیز به نام «اونگول خان»^۳ برپا می‌شد و در سمت راست، تیر چوبی دیگری که با سه رشته پارچه‌ی آبی‌رنگ آراسته می‌شد و به نام «سول رول خان»^۴ منصوب بود. همه تیرها هم می‌بایستی از درخت بید تهیه می‌شدند.

و مهم‌تر از همه مقابل تیرها، تیر چوبی بلندی بود که از سوراخ دودکش چادر بیرون می‌زد و در صورت امکان بر اهمیت ساخته شدن این تیر از درخت بید اصرار می‌شد. به بالای این تیر چهارتکه پارچه‌ی آبی‌رنگ و به پایین تیر چهار ریسمان بافته شده از پشم گوسفند سپید بسته می‌شد. رنگ آبی سمبلی از آسمان و رنگ سفید هم سمبلی از ابرهای آسمانی‌ست و این شاخ نمادی از درخت حیات بود، که از آسمان و در آسمان‌ها است.

چنین تفسیر می‌شود که تیر میانی جایگاه اوزن خان و تیرهای دو طرف راست و چپ جایگاه یاران بلند مرتبه اوست. در پیشگاه این ترکیب نمادی سفید می‌گسترده، پس اثلت شوت با دانه‌های برنج مربعاتی بر این گستره طراحی می‌کرد و شمعی روشن می‌نمود.

^۱. Dorven

^۲. Han tenre

^۳. Ongol han

^۴. Solrol han

آن گاه در پیشگاه این گستره کاسه‌هایی از شیر، ماست، آب و روغن گوشت می‌نهادند، پس ائلت شوت مشعلی از نی می‌افروخت که بر بالای آن پنبه‌هایی روغنی پیچیده بودند. با این مشعل نه شمع مقدس روشن می‌نمودند. زمانی بعد دعایی به این مضمون خوانده می‌شد؛ که خدای آسمان برای پذیرش قربانی فرود آمده است و ائلت شوت برای او سفره نم‌دین آراسته است. در برابر درخت حیات سر و گردن، ریه‌ها قفسه‌ی سینه و قلب قربانی می‌نهادند، بر سر قربانی کره مالیده می‌شد و بر راست و چپ او تیرهایی که پاره‌هایی از کلیه و کبد قربانی در آن فرو شده بودند، نصب می‌گردید. به طرف راست سینه‌ی قربانی و در پایین او دمش قرار داده می‌شد. آن گاه به طرف چپ ران و نهاده می‌شد. ائلت شوت به چهار گوشه، چهارپای قربانی می‌نهاد. کلوخی گرد می‌گرفت و بر رویش آرد و کره می‌ریخت و با آتش شمع می‌سوزاند.

آن گاه ائلت شوت در برابر گوشت قربانی روی به درخت سرو مقدس دعای تقدیم قربانی را می‌خواند. بر روی او آب و روغن نثار می‌گردید. برای آیین ائلت شوت را سه یار همراهی می‌کردند، به دو طرف او دو شخص با پاره‌های گوشت در سیخ‌های چوبی می‌ایستادند و در مقابل او نیز شخص سوم با کاسه شیر در دست حضور داشت.

شامان به دست خود قاشقی از چوب دارد تکه‌های کوچک گوشت در کاسه‌ای از محلول آب و شیر می‌ریزد و با قاشق از سوراخ دودکش چادر بر آسمان پرتاب می‌کند. در این آیین دعایی بر لب او جاریست. دعای وداع، چرا که «خان تنره» در حال بازگشت بر آسمان است. این چنین «گؤک تنره» گرمای داشته می‌شود، اما حضور شبانگاه او در چادر تابو و ترسناک شده است. در پایان آیین به پیشگاه چادر آتش افروخته می‌گردد و در میان آتش از طرف ائلت شوت شاخه‌ی سرو، آرد و کره می‌اندازند و دوباره آیین قربانی نمودار می‌شود.

با این کار مراسم روز نخست انجام می‌پذیرد. گوشت قربانی از آن ائلت شوت است و باقی ماند توسط آیین‌داران تناول می‌شود. اشیایی که در آیین قربانی خان تنره استعمال می‌شود، نباید به دست هیچ زنی لمس شود!

دومین روز از مراسم، آیین‌ها و ادعیه روز نخست تکرار می‌گردد، اما با این تفاوت که تنها سه مشعل افروخته می‌شود و قربانی تازه‌ای کشته نمی‌شود. آیین‌داران هر کدام پاره‌ای از گوشت قربانی نخستین روز بر می‌گیرند و با مایعی مرکب از آب و شیر بر آسمان پرتاب می‌نمایند. پس دعای وداع خوانده می‌شود، برای این کار اثلث شوت به پیشگاه خود گل سیاه و سه قدح کوچک از شراب‌های سرخ و زرد می‌نهد و دعا می‌خواند. با این دعا همه آفات و اشرار دفع می‌گردد. آن گاه اثلث شوت سیخ، شاخه‌ای از درخت و کلوخ بر می‌گیرد و به پیشگاه چادر می‌آورد. صاحب خانه هم آنان را بر می‌گیرد و در سبدي بر زمین می‌نهد. پس کاهنی که پرواز آسمانی سیخ‌ها را بر عهده دارد، دعا می‌خواند. این را دعای گوسفند آسمانی می‌گویند. این دعائی‌ست که از آن گوسفند قربانی زمین است.

پس چنانچه روز نخستین اجرا شد، هم چنان به پیشگاه چادر قربانی می‌سوزانند. سپس اثلث شوت روی بر خانه‌ی خویش می‌نهد و در راه به زیر لب دعائی زمزمه می‌کند.

۵- مراسم نوروزی

آیین‌های نوروزی بیش‌تر به نام خدایان بود، اما در این میان اسباب دیگری هم بودند.

باور بر آن بود که در انجام بیماری‌های همه‌گیر، قحطی‌ها، زمین‌لرزه‌های عظیم و فجایع بزرگ، تولد دوباره فرا می‌رسد و آن گاه بود که برای تکرار ناپذیری آن‌ها آیین ادعیه برگزار می‌شد.

زمان پیروزی در رزم‌گاه‌ها، پس از آیین‌های شکاری، که سیخیر خوانده می‌شدند در پایان سال، در آغاز فصول میوه‌چینی، پس از شکست طلسم و رهایی مردم از جادوهای بزرگ آیین‌های نوروزی اجراء می‌گردید.

برنامه‌های جشن و شادی نوروزی در هیئت رسوم و ضوابط باورهای دینی اجراء می‌شد. اصول و قواعد اخلاقی در جشن‌های نوروزی ترکان نمایان بود و

آیین چون اعیاد «باکھالیا»^۱ در یونان، که به نام «دیونیزوس»^۲ بر پا می‌شد، بی‌پرده و عریان گرایانه نبود.

۶- آیین شکار

از آیین‌های شکار باشکوه‌ترین‌اش سیغیر نام داشت، که در آغاز و انجام پیروزمندانه‌ی شکار یاک، گاو نر وحشی مقدس، اجراء می‌شد. در آیین شکار مردم گرد هم می‌آمدند و برنامه‌های بسیاری ترتیب داده می‌شد. روزی پیش‌تر هم شامان برای پیروزی شکارگران دعا می‌خواند. در سیغیر گاه خاقان‌ها هم وارد می‌شدند و اداره‌ی آیین را بر عهده می‌گرفتند. مراسم بعد از آیین شکار نیز به صورت ضیافتی عمومی برپا می‌شد که «شولن»^۳ نام داشت. یاک، حیوان قربانی، گاه «تبت اوکوزو»^۴ (گاو نر تبتی) خوانده می‌شد که دمش شبیه دم اسب بود، اما هر زمان ناموفق از صید یاک بودند، به جای او از دم اسب بهره می‌جستند! اوغوزها هم چون آلتای در چنین آیین‌هایی از دم اسب استفاده می‌کردند.

۷- اعیاد متنوع

* عید میوه‌ها

هیتی‌ها عیدی به نام «اذن- این- پی»^۵ داشتند. این عید در جنگل برپا می‌شد. تندیس خدایان را شباهنگام از معبد بیرون می‌آوردند و به پرستش‌گاه تارنوئی می‌بردند. تخت روان خدایان مزین به پارچه‌های سرخ و سپید و آبی‌رنگ بود. پس کاهن اعظم به استقبال می‌رفت و آیین اجراء می‌نمود و آنگاه مردم شروع به برگزاری جشن می‌کردند.

1. Bakkhalia

2. Diyonizos

3. Şölen

4. Tibet okuzu

5. Ezen- in- piy

* عید آی زیت

شادترین عید ترکان آلتای بود، که به نام الهه زیبایی آی زیت بر پا می‌شد. آلتای‌ها این عید را در دو فصل اجراء می‌نمودند. عیدی که به تابستان بود توسط «آق شامان»^۱ (شامان سپید) اداره می‌شد، شرکت کنندگان لباس سپید می‌پوشیدند و مکان جشن در جنگل بود و از حضور زنان جلوگیری می‌شد! عید دیگر به فصل زمستان بود که توسط «قاراشامان»^۲ (شامان سیاه) اداره می‌شد، شرکت کنندگان البسه‌ی سیاه بر تن می‌نمودند. مکان جشن در خانه بود و در این عید زنان نیز اجازه‌ی حضور داشتند.

به روز جشن خانه‌تکانی می‌شد، اتاق‌ها به اشیاء متنوع مزین بود، زیباترین لباس‌ها را بر تن می‌نمودند و بهترین غذاها پخته می‌شد، که بر سفره‌هایی آراسته می‌گسترده‌اند.

حالت شادی و مستی در حضار از الزامات بود! حاضران با اطمعه و اشربه متنوع چون قیميز پذيرايي می‌شدند. آن گاه شامان نه دختر نوجوان و معصوم و نه پسر نابالغ و پاک برمی‌گزید، آنان به دو ردیف در برابر هم می‌ایستادند، شامان در میانشان می‌ایستاد و دعا می‌خواند. پس پسران در سمت راست و دختران در سمت چپ همه به قصر آی زیت بر آسمان سوم تقدیم می‌شدند. آنان به قصر آی زیت در آیند. به قصر او نگهبان‌هایی است که سطل‌هایی نقره‌ای در دست دارند، آنان هر کدام از دختران و پسرانی که باکره نباشند باز می‌گردانند، اما دیگران به حضور آی زیت خواهند رسید.

پاره‌ای از ادعیه در ضیافت آی زیت چنین است:

«بر سرش از آسمان کلاه سپید/ بر شانه‌های عریانش ردایی از آسمان سپید/ پاهایش در چکمه‌هایی سیاه تا ساق پا/ در هیئتی چنین تکیه داده بر صخره‌ای سخت به خواب است/ و یا گردش کنان در جنگل‌هاست/ در این هیئت چگونه ممکن است بینندگانش مبهوت نشوند...!»

^۱. Ak saman

^۲. Kara saman

عید سال نو

مراسم سال نو هیتی‌ها پر جوش و خروش برپا می‌شد. عید سال نو هیتی، «پورولایاس»^۱ نام داشت.

عید «اوزوت»^۲ (عید ارواح)

باور بر آن بود که انسان را چون مرگ فرا رسد، روحش به جهانی دیگر پر کشد! این روح سونه خوانده می‌شود. در آن جهان نگاهبان ارلیک خان، روح مرگ، آلداجی به استقبال سونه می‌آید. آلداجی روحی از نزدیکان تازه فوت شده می‌باشد که بسیار پیش‌تر در گذشته است. سونه و آلداجی زمانی در گردش باشند. مرده چون کودک باشد هفت روز و چون بزرگسال چهل روز روحش سیاحت کند. در این زمان در خانه‌ی مرده تابوهایی اعمال می‌شود. شامان از حضور در خانه‌ی مرده امتناع می‌کند، چرا که از ناپاک شدن روحش به سبب حضور آلداجی هراس دارد! در این مدت نبایستی هیچ یک از اشیاء مرده استعمال شود و چیزی از خانه‌اش بیرون آید و یا حتی داخل شود! بعد از چهل روز، عید اوزوت، توسط نزدیکان مرده برپا می‌شود. در این عید آیین قربانی اجراء می‌کنند و از حضار پذیرایی می‌شود. پس پیران مجلس به صوت بلند دعا می‌خوانند.

عید فصول

یاقوت‌ها به عید فصول، آن گاه که به فصل بهار بر پا می‌شود، «آی و گونش بایرامی»^۳ (عید ماه و خورشید) می‌گویند. همچنین برای حفاظت مردم از شر ارواح پلید، به فصل پاییز نیز عید فصول اجراء می‌شود.

^۱. Purulliyas

^۲. Uzut

^۳. Ay ve gunes bayrami

عید «شورپو»^۱

یکی از اعیادیست که در پایان رهایی مردم از طلسم جادوگران برپا می‌گردد.

شولن‌ها

شولن بزرگ‌ترین ضیافت اعیاد بود. شولن‌ها با تشریفات و شادی‌های بسیاری برپا می‌شدند. بعد از آیین شکار گاو مقدس و خاکسپاری بزرگان و پیروزی در رزمگاه‌های بزرگ، بعد از آیین ازدواج و زایمان شولن اجراء می‌شد. در بسیاری از شولن‌ها خدایان نیز حاضر بودند! آورده‌اند اوغوز آن‌گاه که سرزمینش را میان پسران تقسیم نمود، آیین شولن برپا شد.

«ابوالقازی بهادرخان» درباره‌ی شولن چنین می‌گوید:

«آنان چادری زرین بر پا می‌نمودند، در آیین شولن نهصد اسب و نه هزار گوسفند قربانی می‌شد و نود حوض با قیمیز لبریز!»

در «سلجوق نامه» نیز از قربانی کردن نهصد مادیان، نهصد گاو و نودهزار گوسفند سخن رفته است.

برای دعوت شدگان محل جلوس پیش از آغاز مراسم تعیین می‌شد و این انضباط بیشتر در میان اوغوزها رایج بود. به خوراک گوشت در این آیین «سوگوک»^۲ می‌گفتند، آنان پاره‌های گوشت را از اندام خاص حیوان می‌بریدند و در میان طوایف تقسیم می‌نمودند. برای خاقان و همسرش نیز از گوشت ران قربانی که «اوجا»^۳ خوانده می‌شد، حاضر می‌کردند.

در محفل شامان یا قام بعد از خاقان و همسرش در بهترین مکان جلوس می‌نمود.

^۱. Şurpu

^۲. Soğuk

^۳. Oca

۸- کاهنان

کاهنان سومری از تأثیر و احترام بالایی برخوردار بودند، آنان محبوب مردم بودند و مقبول پادشاهان. چنانچه گاه حتی سلاطین از عظمت آنان در هراس می‌شدند! کاهنان با خدایان دیدار می‌نمودند، آینده را پیشگویی می‌کردند و از عالم غیب خبر می‌دادند! ایشان دانای طالع‌نیکو و بد بودند. در آیین‌های قربانی حاضر می‌شدند و حتی توان باراندن باران و برف را داشتند! کاهنان به درمان بیماران می‌پرداختند و با ادعیه علاج بیماری را طلب می‌نمودند، حتی می‌توانستند در دوزخ فرو شوند و گرفتاری را از آنجا رهایی بخشند. در آیینی خاص کاهن، شخص متهم به قتل را که انکار گناه می‌نمود، مایعی سرخ‌رنگ و زهرآگین می‌نوشاند، اگر شخص گنه‌کار بود بعد از نوشیدن مایع هلاک می‌شد و اگر پاک، مایع زهرین را استفراغ می‌نمود و از مرگ رهایی می‌یافت!

آلتای‌ها و یاقوت‌ها نیز چنان سومریان باستان علاوه بر کاهنان مقامی الهی داشتند که «یاتر»^۱ خوانده می‌شد و همان وظایف شمنی و کاهنی داشت. در نظری کلی کاهنان انسان‌هایی مافوق طبیعی با توانایی پیشگویی آینده و تعبیر رؤیاها و تفسیر وقایع و حوادث تعریف می‌شدند.

طلسم‌بندی، جادوگری و کارهایی در سحر و ساحری از اعمال خاص کاهنان بود. ایشان توان جلوگیری از تسلط ارواح پلید و جادوهای اشرار را داشتند، می‌توانستند تأثیراتی بر اطرافیان داشته باشند و خواسته‌هایشان را به جا آرند. گاه انتقام‌جو بودند و همراه ایشان یارانی بودند که جادوگری و طلسم‌بندی یاری می‌نمودند.

کاهن‌ها در نظر هیتی‌ها بسیار محترم می‌نمودند. سلطان هیتی‌ها بالاترین کاهن بود. در آیین‌های دینی کاهنان با نوع خاص لباسش مشخص می‌شد. تنها سلطان بود که اجازه سجده مستقیم در برابر خداوند را داشت که او نزدیکترین شخص به خداوند تعریف می‌شد، مردم هم این چنین در برابر سلطان سرفرو می‌آوردند!

^۱. Yater

در میان زنان سومری نیز کاهن هایی بودند، آنان «نین- دین- گیر- را»^۱ خوانده می شدند، این واژه در معنی «همسر خداوند» بود! همچنین بسیاری از سلاطین سومری وظیفه کاهن را هم بر عهده داشتند.

در طالع بینی و پیشگویی کاهنان

طالع بینی در آیین قربانی:

کاهنان با چین خوردگی و لکه های روده و استخوان پستی حیوان قربانی پیشگویی می نمودند. آن که می خواست طالعش بازگو شود، خود سه استخوان پستی از حیوان قربانی بر می گرفت، این استخوان ها توسط کاهن هم انتخاب می شدند. شخص نیت می کرد و در استخوان ها می نگریست. کاهن استخوان ها را در آتش می انداخت، چون سیاه می شدند بر می گرفت و سیاهی ها را تفسیر می نمود! باور پذیرترین طالع، فال بینی از استخوان پستی بود.

در شیوه ای دیگر آتشی در حضور خداوند افروخته می شد، در طرفی بر روی میز، شراب کنجد نان، عسل و سرشیر می نهادند. پس کاهن آتش را شعله ورتر می نمود، گوسفندی قربانی می شد و جگر سیاهش توسط کاهن برگرفته شده، چین ها و خطوط تعبیر می شدند، همه تفاسیر از آن صاحب قربانی بود.

در روش دیگر کاهن برای دریافت وحی و طلب شفا بیماران، در ظرفی از آب قطره ای روغن زیتون می چکاند! اشکال روغن در آب و صور دود آتش مقدس که بر آسمان می رفت و حتی اشکال فضولات گوسفندان بر زمین همه برای پیشگویی بهره برداری می شدند!

^۱ Nin- Din- Gir- ra

۹- کاهنان اعظم و وظایف ایشان

«آبکال لو»^۱ (سومری):

او کاهن اعظم بود که اداره آیین‌های بزرگ را بر عهده داشت. در آیینی خاص برای دریافت دستورات الهی و طلب شفاء بیماران یا دانستن زمان مرگ ایشان، قطره‌ای زیتون در کاسه‌ی آب می‌چکاند، پس با تفسیر اشکال روغنی پیشگویی می‌کرد! اطرافیان که خواستار طالع‌بینی بودند، سکه‌هایی نقره‌ای که «سیکل»^۲ خوانده می‌شد، به او می‌بخشیدند.

«آمادینگیر»^۳ (اتی):

نام عمومی برای زنان کاهن که مادر خدا خوانده می‌شدند.

«آن مدوران کی»^۴ (سومری):

او هفتمین پادشاه از ده پادشاه پیش از توفان بود. بنیاد کاهنی در سومر از او بود و کاهنان را تعلیم کهانت، او داد. کاهنان آغازین در آیین‌ها کاملاً عریان ظاهر می‌شدند و چنین مراسم را اداره می‌نمودند.

«آشیپوها» (اکدی):

آنان در ردیف نخستین کاهنان بودند. برای طلب بخشودگی گناهکاران دعا می‌نمودند. آیین‌ها اجراء می‌کردند و از خدا-انکی یاری می‌خواستند، کاهنانی بودند که با دعا و جادوگری بیماران را شفا می‌بخشیدند. ایشان در سومر «ماش»^۵ خوانده می‌شدند.

1. Abkallu

2. SIKL

3. Amadingir

4. Anmeduranki

5. Maş maş

❖ «بالاگ گو»^۱ (سومری):

کاهنانی بودند که خشم خدایان را فرو می‌نشانند! همچنین این واژه در معنی آلت موسیقی ست شبیه دهل، که کاهنان اکدی، «کالو»^۲ها، در دست داشتند. کالوها آلت موسیقی دیگری به نام «لی لیسو»^۳ هم داشتند.

❖ «بارو»^۴ها (سومری):

کاهنانی از سومر بودند در وظایف گوناگون، که از غیب خبر می‌دادند و وقایع را تفسیر می‌نمودند.

❖ «بازو»^۵ (سومری):

کاهن اعظم سومری که با خدا- انکی مصاحبت داشت. مصاحبت او با خدا و سوال و جواب‌ها در شکل کتیبه‌هایی در معبد گیرسو نگهداری می‌شد.

❖ «دین- گیر- را»^۶ (سومری):

زن کاهنی سومری که در جایگاه همسر خداوند بود!

❖ «دو دو»^۷ (سومری):

کاهن اعظم در پرستش‌گاه نین- گیرسو بود.

❖ «ان سی»^۸ (سومری):

کاهنان تعبیر رؤیا بودند. آنان در شمار باروها قرار داشتند.

❖ «آنو»^۹ (سومری):

این واژه نام دیگر کاهن اعظم بود.

1. Balaggu

2. Kalu

3. Lilisu

4. Baru

5. Bazu

6. Din- gir- ra

7. Dudu

8. Ensi

9. Enu

* گودآ (سومری):

در معنی بزرگان خدایان بود. این لقب به «پادشاه- کاهن» بزرگ شهر لاگاش اعطاء شده بود.

* «هال»^۱ (اتی):

لقب کاهنان اتی بود.

* «ایگیدو»^۲ ها (سومری):

طبقه‌ای از کاهنان که در ردیف باورها قرار داشتند. آنان اشارات خدایان را تعبیر می‌کردند و در آیین‌ها کاملاً عریان ظاهر می‌شدند.

* کالوها (اکدی):

کاهنانی که وظیفه‌ی ایشان فرو نشاندن خشم خدایان با ادعیه و موسیقی و رقص آیینی بود. آیین قربانی هم در اداره‌ی آنان بود و آلات موسیقی ایشان «بالاگ گو»^۳ و لی‌لیسو خوانده می‌شد.

* «کل لا»^۴ ها (هیتی):

کاهنانی که در اطاعت خدای توفان بودند.

* «ماک لو»^۵ (سومری):

جادوگرانی که با شکستن طلسمات، اجنه را به آتش می‌سوزاندند. ادعیه این کاهنان ماک‌لو خوانده می‌شد.

* ماش ماش‌ها (سومری):

کاهنانی در ردیف نخستین، که اکدی‌ها آنان را آشپو می‌خواندند. از وظایف ایشان درمان بیماران و بخشودن گناهکاران با ادعیه و جادو بود.

1. Hal

2. Igidu

3. Balag gu

4. Kella

5. Mak lu

✽ «نار»^۱ (سومری):

کاهنان موسیقی‌دان و نوازنده که در آیین‌ها دعا می‌نمودند.

✽ «اوداکان»^۲ (سومری):

زنان کاهنی در کنار کاهنان مرد که خواننده و نوازنده بودند و وظیفه طرد اجنه‌ی پلید را بر عهده داشتند.

✽ «سان گو»^۳ (سومری):

کاهنانی در ردیف دوم که به اطاعت آنو، کاهن اعظم بودند.

✽ «تب تنگری»^۴ (مغولی):

جادوگر بزرگ، پیشگوی اعظم که سوار بر اسبی خاکستری‌رنگ بر آسمان می‌شد. او در سرمای سخت زمستان گرسنه و عریان بیرون می‌آمد. آورده‌اند روزی تب تنگری با همراهانش در برابر «اوت چیگین»^۵ با حرکات ناپسند ظاهر شد. اوت چیگین نزد برادرش چنگیز خان، شکایت برد. چنگیز خان جادوگر را در چادری محبوس کرد. تب تنگری روز سوم حبس در برابر چشم نگاهبانان از سوراخ چادر چون دود بر آسمان شد و به غیب پیوست!

✽ «اوش ماش»^۶ (هیتی):

کاهنانی که از شکل پرواز پرندگان تعبیراتی عرضه می‌کردند!

✽ «یات»:

لقبی که ترکان باستانی به جادوگران می‌دادند.

1. Nar

2. Odakan

3. San gu

4. Teb tengeri

5. Ot çigin

6. Uş maş

۱۰- پرستش‌گاه‌ها

پرستش‌گاه‌ها و معابد جایگاه اعمال دینی و محلی برای آیین قربانی بودند. بسیاری از معابد درون غارها یا میان جنگل‌ها و یا بر بالای کوه‌ها ساخته می‌شدند؛ اما در این میان غارهای بزرگ بسیار دهشت‌انگیز و جایگاه معابدی موحش بود.

در نظر سومریان معابد، سرای سلطانی خدایان بودند. از این‌رو گاه خانه‌های آسمانی هم خوانده می‌شدند، اما خدایان همه وقت در سرای خویش حاضر نبودند! خاقان چون سایه و نماینده‌ی خدایان در کنار تندیس ایشان ظاهر می‌شد و اداره‌ی آیین‌ها را بر عهده می‌گرفت.

باور بر این بود که بسیاری از خدایان بر آسمان‌ها، بالای کوه‌ها، در آب‌ها و دریاها و یا در زیر زمین منزل دارند!

در رسوم خدایان آیین‌داران اصلی بودند. در پیشگاه ایشان مراسم قربانی اجراء می‌شد و شاخه‌ی درخت سدر سوزانده، که خدایان از بوی آن شاد و سرخوش می‌شدند!

در مذبج معابد حفره‌ها و سوراخ‌هایی قرار داشت که قربانی‌های پیشکش و هدایای خدایان در آنجا واقع می‌شد و چنین بر خدایان نثار می‌گردید. همچنین گاه معابدی سرباز هم ساخته می‌شد و بر صخره‌های اطرافشان ادعیه و نقوشی خاص نقر می‌گردید.

همه حال معابد بسیار مزین بودند و تندیس خدایان بسیار در آنجا به چشم می‌خورد. هیکل‌های خدایان در بهترین محل معابد منصوب می‌شد.

از مشهورترین و مهم‌ترین معابد، پرستشگاه «دا- یون- سی»^۱ در ترکستان بود. در باور آلتای‌ها هم تپه‌های بلندی که اوبا خوانده می‌شدند، معابد بودند و در آنجا آیین‌های دینی اجراء می‌گردید و پرستش می‌شد.

در پرستش‌گاه‌های سومری خوابگاه مقدسی واقع بود که کاهن یا مردان خدا با خواب سفارشی در آن خوابگاه به رؤیا با خداوند دیدار می‌نمود و

^۱ Da- yun- si

مصاحبه می‌کرد، پس هر چه از اوامر و پاسخ درخواست‌هایش می‌شنید روز دیگر به خاقان و یا بستگان خاص او عرضه می‌نمود. سومریان و اکدی‌ها معابدی خاص به نام «زیگورات»^۱ هم داشتند که از خانه‌ها و دیگر ابنیه بسیار بلندتر ساخته می‌شدند. پیرامون معابد سومری سنگ‌های مقدسی با عنوان «هوواشی»^۲ چیده می‌شدند. این سنگ‌های مقدس به دست کاهنان شسته و روغن مالی می‌گردید. هیکل خداوند به روز آیین از معبد خارج می‌شد و بر این سنگ‌های مقدس آرام می‌گرفت. مردم و آیین‌داران هم از برابر پیکر خداوند در هیئتی دینی می‌گذشتند.

در شهر «نیپور» سومری معبدی از آن خدا-ارلیک بنا بود که با کشتی مقدس خود شهرت داشت. همچنین معابد ایشتار، اینانا و نین گیرسو هم بسیار با اهمیت و مشهور بودند. در نظر سومریان پرستش‌گاه‌ها بسیار پر ارج می‌نمودند، آنچنانچه حتی در ساخت آن‌ها سلاطین با دست خویش برای پی‌ریزی معابد سنگ حمل می‌کردند! معابد سومری همه حال از خادمان انباشته بودند. کاهنان، نوازندگان، آیین‌داران قربانی، مسئولین پخت و پز غذای خدایان، خادمان و اشخاص مسئول برای تمیزکاری معبد و بسیاری دیگر که همه حال و خصوصاً در زمان آیین حاضر بودند، همه‌ی ایشان و حضور مردم طراحی محشری عظیم می‌کرد که توصیف‌ناپذیر بود!

شراب‌های مقدس

در میان اشربه‌ی مقدس، قیّمیز کهن‌ترین، مشهورترین و محبوب‌ترین شراب بود. قیّمیز نوشیدنی خاصی بود که از شیر ترشیده‌ی مادّیان تهیه می‌شد و در آیین ازدواج و اجتماعات دینی بسیار نوشیده می‌شد. می‌گویند حتی این نوشیدنی محبوب خدایان نیز بود!

^۱. Zigurat

^۲. Huvasi

در مراسم قییمیز به مشک‌های بزرگ و حوض‌های عمیق حاضر بود و تقدیم حاضران می‌شد. مشک‌های چرمین قییمیز «سابا»^۱ خوانده می‌شدند. سابا در هر منزل و هر ضیافت حاضر بود.

آمده است که چون اوغوزخان سرزمین خود را میان پسرانش تقسیم نمود، دستور داد در ضیافتی آیینی نهصد اسب و نه‌هزار گوسفند قربانی کردند و نود حوض از قییمیز لبریز شد. در آیین‌های دینی مربوط به آق توپون، بزرگ خدایان یا قوت‌ها، آیین قربانی اجراء نمی‌شد و تنها مراسم قییمیز نوشی برپا بود. جوانان حاضر در مجلس هم نه بار نه قدح قییمیز می‌نوشیدند و سرخوش خدای بزرگ را تقدیس می‌نمودند.

آلتای‌ها هم مراسمی خاص به یاد سویلا، روح بزرگ برپا می‌نمودند، قربانی خاصی نداشتند و تنها در این آیین به صورت حضار «راکی»^۲ (نوعی نوشیدنی) در هیئتی آیینی پاشیده می‌شد. در جشنی هم که به یاد ارواح خیرخواه (İyi körmös) اجراء می‌شد، شراب تازه و آبجو نثار می‌گردید.

سابا چنانچه در معنی مشک قییمیز بود، در معنای نوشیدنی خاصی هم بود که از جو خیس، آرد سرخ شده و آب تهدید می‌شد. همچنین از مواد سابا نوعی از راکی تهیه می‌شد که «آراکی»^۳ نام داشت. ترکان باستانی آبجویی دیگر به نام سیدرا داشتند. نوشیدنی دیگری هم که از آرد جو سرخ شده و شیر تهیه می‌شد، «پوتکا»^۴ نام داشت.

ترکان تبتی شراب خاصی از گندم می‌ساختند که «سوجیک»^۵ خوانده می‌شد.

در کتاب دیوان لغات الترك هم سخن از «اوغوت»^۶ (نوشیدنی خاصی که از گندم تهیه می‌شد) می‌رود که در میان ترکان معمول بود.

اما آن چنان که در اساطیر یونانی «دیونیزوس»^۷ و در اساطیر رومی «باکوس»^۸ خدایان شراب نوشی معرفی می‌شوند، ترکان را خدایی برای شراب‌نوشی نبود. با این همه خدایان تورک در آیین‌های دینی حضوری خاص

1. Saba

2. Raki

3. Araki

4. Potka

5. Sücük

6. Uğut

7. Diyonizos

8. Baküs

داشتند، آنان از بوی خوش که به هنگام پخت گوشت قربانی بالا می‌گرفت، شاداب می‌شدند و از شراب‌نوشی آیین‌داران لذت می‌بردند!

در افسانه‌ای آمده است که در سرای شاهی چنگیز خان بر سر شصت و چهار ستون بلند و به زیر درختی عظیم چهار شیر سنگی بود که از دهانشان قییمیز فواره می‌زد، می‌گویند به شاخه‌های آن درخت هم مارهایی آویزان بودند که از دهانشان شراب می‌ریخت!

ترکان غربی (ترکان آنادولو و رومانی) هم نوشیدنی مخصوصی داشتند که خاص عاشقان بود و «باده» نام داشت. این نوشیدنی تنها برای مستی نبود و مقدس شمرده می‌شد. پیران طریقت این نوشیدنی را بیشتر در رؤیا به عاشقان می‌بخشیدند.

آورده‌اند که باده بر دو نوع بود:

۱- «اردولوسو باده»^۱ (باده‌ی قهرمانان)

۲- «پیردولوسو باده»^۲ (باده‌ی عارفان و عشاق)

اوردولوسو باده

هر که از این باده می‌نوشید، عاشق و قهرمان می‌شد. او به راه عشق خود سینه به سینه‌ی مرگ می‌سائید و ماجراها و دلاوری‌ها از خود نشان می‌داد، چنانچه قهرمان شهیر ترکان کوراوغلو.

پیردولوسو باده

هر که از این باده نوشد از هجرت معشوق سوزد و جفاها ببیند. او قهرمان نیست، اما فداکار و وفادار است، چنان عشق «اصلی و کرم»^۳ و یا «سلوی و امراه»^۴ او را روحی‌ست شاعرانه، در جستجوی یار، که از عقب او شتابد، در هجرش بفرساید، جوانی و عمر در راه معشوق گذارد، چنین شاعری را باده نوشی چون داروی تسلی به کار آید!

^۱. Er dolusu bade

^۲. Pridolusu bade

^۳. Asli ve Kerem

^۴. Selvi ve Emrah

این شاعر جوان، این حیران عاشق به داستان‌ها و افسانه‌ها که با ذره ذره جانش هجر معشوق را حس می‌کند و به حق چنان تکامل می‌یابد، در انجام به کنار باغی و یا بر سر مزاری به خوابی ژرف فرو می‌شود، «حضرت پیر» در رویایش ظاهر می‌شود و هر کدام از نوع باده‌ای که خواهد در سه نوبت به او عطاء می‌کند. نوبت اول برای اوست، نوبت دوم برای پیر و نوبت سوم به یاد معشوق. پیر دستش را بالا می‌برد و معشوق ظاهر می‌گردد، اما چون عاشق مست عزم او می‌کند، پیر دستش را پایین می‌آورد و معشوق ناپیدا می‌شود. پیر چنین عاشق را از طریق می‌گذراند و عشق، وفا و فداکاری او را می‌سنجد پس پیر به عالم غیب پر می‌کشد!

ساعتی دیگر عاشق از خواب برمی‌خیزد. خویش را بر سر مزاری و یا به زیر درختی در باغ بهشتی می‌یابد. او را گریه در می‌گیرد، ضعف می‌کند و از بینی و دهانش خون جاری می‌شود، چنین او به مقام «عاشق مست» می‌رسد، دیگران نیز او را در این مقام می‌پذیرند!

حکایات «شاعران عاشق» با این افسانه آغاز می‌شود. عاشق به جستجوی معشوق خیالی می‌پردازد، در این راه با درد و رنج می‌آمیزد، ماجراها پیش می‌آید و در انجام رویایی می‌بیند و یا ناامید و مایوس دست خالی باز می‌گردد!

بخش یازدهم

«تابو»^۱ها

تابو پرهیز از گفتن بعضی جملات و واژه‌ها و یا پلید دانستن بعضی اعمال است؛ این باور یا از سر دوست داشتن بسیار و حرمت نهادن و یا به خاطر ایمن شدن از شر اوست. تابو اصول و قواعد خاص خود را دارد، گاه چنانچه می‌خواستند از شخص یا وجودی بزرگ و ماورایی یاد کنند، به احترام او نامش را غیرمستقیم و به گونه‌ای دیگر بیان می‌کردند. چنانچه آن موجود پلید و شر محسوب می‌شد، مثلاً «مار»، او را به توصیف، «شی دراز» می‌خواندند! اعتقاد بر این بود که با هر بار ادای مستقیم نام مار این موجود هراس‌آور هفت گام به انسان نزدیک‌تر می‌شود! و یا باور این که اگر عصرگاه به زیر شیروانی وضو گیرند، اجنه خیس می‌شوند!

اعداد خاص

سخن راندن از اعدادی خاص، که برای نشان دادن احساس‌های قدسی، یا در کاربرد آن‌ها به آیین‌هایی ویژه، که ریشه در بنیادهای اجتماعی داشت، و یا به جهت موحش و غریب و گاه محبوب نشان دادن موجودی قدسی و ماورایی به کار می‌رفت، و ریشه‌یابی این باورها کار چندان آسانی به نظر نمی‌رسد.

در باور ترکان بیشتر اعداد سه، هفت، نه و به خصوص چهل مقدس بودند، اما گاه از اعداد چهار و پنج هم به اموری خاص بهره می‌جستند که این هم

^۱. Tabu

شایان بررسی است. اعداد خاص همه حال چنین اندک و انگشت شمار نبودند و گاه در تنوع افسانه‌ها بسیار بیشتر یاد می‌شدند. در «تاریخ طبری» سخن از ماری‌ست عظیم، که چهار سر داشت و بر هر سر هفتصد هزار صورت و بر هر صورت دهانی و در هر دهان زبانی! می‌گویند هشتاد هزار شاخ با او بود!

* عدد سه:

در افسانه‌ها از الاغ‌هایی سه پا به ساحل دریاچه خزر سخن می‌رود. در حکایت «آوجی بینه‌گر»^۱ از گوزنی سه پا هم یاد می‌شود. طرح قوچ‌های سه شاخ بر طبل شامان هم قابل تأمل است که در افسانه‌ها از دریاچه‌ی شیر بیرون آمده‌اند.

این قوچ‌ها پورا خوانده می‌شدند. داغ خان از پسران اوغوزخان نماد مردم سرزمینش سه تیر چوبی بود که در زمین نصب شده بودند. یکی از این تیرهای چوبی هم مزین به سه نوار آبی رنگ بود که از آن «سول رول خان» شناخته می‌شد.

در داستان اوغوز، «ایرکیل آتا»^۲ به شبی در رؤیا کمانی طلایی با سه تیر نقره‌ای می‌بیند. همچنین در آیین مشهور و مهم مردگان، سه روز بعد از مرگ ضیافتی خاص بر پا می‌شود.

* عدد چهار:

ترکان آسمانی و تائوئیست‌ها چهار خدای برتر، چنان سمبل چهار جهت را باور داشتند. مانیاک، خرقه‌ی خاص شامان هم به طرف راستش چهارزنگوله نصب بود. ترکان «آباکان» در آیین‌های دینی خود به زیر چهار درخت مقدس قاین جمع می‌شدند. در افسانه‌ها حیوان اسب نخستین بار از بهشت بر آمد. این اسب‌ها در آغاز چهار چشم داشتند!

^۱. Avci binegr

^۲. Irik Ata

* عدد پنج:

در «کوملان چو»^۱، محل تلاقی دو رود «توغلا»^۲ و سلنگا، دو درخت عظیم پسته و قاین بود که می‌گفتند از آن‌ها پنج نوزاد زاییده شده اند! در آیین قربانی اویغورها سه تیر چوبی به نام خدای بزرگ نصب می‌شد که یکی از آن‌ها مزین به پنج نوار پارچه‌ای بود که از آن اونگول خان معرفی می‌شدند. مانیاک، خرقة‌ی مقدس شامان هم به طرف چپش پنج زنگوله داشت.

* عدد هفت:

در افسانه‌ی توفان مردم آلتای چنین آمده است که نخستین بار بزی با شاخ‌های آهنین و یال‌هایی آبی‌رنگ هفت روز بر روی زمین چرخید و توفان انگیخت. او چنین می‌گفت: «هفت روز زمین بلرزد. هفت روز آتش زبانه کشد. هفت روز باران بارد. هفت روز توفان باشد و تگرگ بارد. هفت روز برف بارد.» در آغاز توفان هم هفت برادر نیک‌رای کشتی بسازند. بر دهل شامان هم شش، هفت و یا گاه نه زنگوله و تیر آویزان بودند. بنا به باوری آسمان و زمین بر هفت طبقه استوارند. در باور آلتای‌ها چون کسی را مرگ در رسد، ارواح پلید، آلداجی در منزلش جمع شوند، از آن است که هفت روز چیزی از منزل خارج نشود و داخل نیاید. هفت روز بعد خانه تکانی شود و شامان داخل آید و ضیافتی به پا شود. در افسانه‌ها از اژدهای هفت‌سر هم بسیار سخن رفته است.

* عدد نه:

قاراخان، خالق جهان، در آغاز به مرکز جهان درخت کاجی با نه شاخه برافراشت. به باور آلتای‌ها در استخوان‌بندی انسان، نه استخوان مهم و رابط وجود داشت که عبارت بودند از: استخوان سر و کمر و زانو و پاشنه و مچ پا و شانه و آرنج و کف دست و مچ دست.

^۱. Kumlanço

^۲. Tuğla

از طرح‌های «دهل شامان» هم می‌توان به تصاویر نه و یا سه دختر خدا-اؤلگن اشاره کرد.

مانیاک نیز چنانچه اشاره شد به دست راستش چهار و به دست چپش پنج زنگوله داشت که در جمع نه زنگوله می‌شد. گاه در نظر شامان جهان زیرین بر نه طبقه استوار بود.

در داستان‌ها از نه اوغوز یاد می‌شود که نژادی عظیم از آنان به وجود آمد. در باور یاقوت‌ها خدایان آسمان نه گانه‌اند.

به داستان‌های ترکان در آیین‌های اوغوز به اعداد خاصی در تناسب با عدد نه اشاره می‌شود، نه صد اسب، نه هزار گوسفند قربانی و نود حوض پر از قیمیز. در روایات مربوط به قیامت آلتای هم به سنگی سیاه و نه شاخ در اعماق دریا اشاره می‌شود که در پایان جهان این سنگ از نه محل پاره خواهد شد و نه سوار بر اسب‌هایی آهنین و زردرنگ بر اطراف هجوم خواهند آورد.

* عدد چهل:

پرکاربردترین عدد مقدس چهل است. در افسانه‌های ترکان از اژدهایی شکست ناپذیر و بی‌مرگ یاد می‌شود. این اژدها با شکستن طلسم نابودی می‌پذیرد. به زمانی خاص، اژدها چهل روز در خوابی ژرف فرو می‌رود، اگر قهرمان در آن چهل روز به حضورش درآید و چهل موی از او برکند و در آتش اندازد، با سوختن و دود شدن موی‌ها طلسم اژدها شکسته شود و او را مرگ در رسد!

عدد چهل در داستان‌های ترکان بسیار آمده است، چهل قهرمان، چهل دختر و...

در داستان ماناس^۱، در حکایات دده قورقود از چهل قهرمان یاد می‌شود. در افسانه مردمان قرقیز دختر «ساغان خان»^۲ با سی و نه کنیزش، در مجموع چهل دختر به ساحل دریاچه‌ای رفته و از آب آبستن می‌شوند!

^۱. Manas

^۲. Sağan Han

در آیین اوغوز از طنابی خاص به درازای چهل بار اندازه دو دست باز با شانه سخن می‌رود. در حکایات و امثال هم چهل روز و شب طول مراسم عروسی و ازدواج، چهل حرامی، چهل اشتر و چهل استر را بسیار می‌توان دید. عدد چهل بسیار در تعبیرات و امثال و حکم بزرگان آمده است: چهل بار تأکید، چهل بار حضور، چهل انبار، چهل آشپز و یک سرآشپز، چهل پا به معنی حیوانی با پاهای بسیار، چهل چشمه، چهل درخت، چهل کلیددار گنج قارون، چهل کولاچ (به اندازه دو دست باز با شانه) عمق، چهل ذراع درازا، سوختن چهل مو یا پر، دیوانه‌ای سنگی به چاه اندازد و چهل عاقل عاجز از درآوردن آن سنگ باشند، سیر را چون عروس کنند چهل روز بویش اثر کند!

خواب‌ها و رویاها

در باور عمومی رؤیاها خبر از آینده دهند و خواب‌ها پیشگو باشند. رؤیاها در نظر ترکان باستانی نیز بسیار مقدس و با اهمیتی خاص می‌نمایند، چرا که از سرنوشت و آینده خبر می‌دهند!

کاهنان به شیوه‌ی معروف در این مقام هم جایگاهی خاص دارند. آنان اوامر و دستورات الهی و وقایع آینده را از رؤیا درمی‌یافتند و به دیگران می‌رساندند. سومریان کاهنی خاص داشتند که به زمانی تعیین شده در معبد بر «قوتسال یاتاک»^۱ (خوابگاه مقدس) به خواب فرو می‌شد، او هر چه در رؤیا می‌دید به روز دیگرش به مردم بازگو و تفهیم می‌کرد!

در این موضوع می‌توان به سه رویای خاص اشاره کرد، یکی رویای «ایرکیل آتا»^۲ که کمان زرینی بود با تیرهای نقره‌ای، دوم رویای «کاچول»^۳ که ستارگانی بودند با خبری خاص و سوم رویای «پائو»^۴ که ماهی شاختاری بود خبررسان!

^۱ Kutsal yatak

^۲ İrkil Ata

^۳ Kaçul

^۴ Pao

رویای ایرکیل آتا

ایرکیل آتا یا «اولوغ تورک»^۱، از مشاوران اوغوزخان شبی به رؤیا کمانی زرین با سه تیر سیمین می‌بیند. کمان زرین به درازایی از شرق تا غرب بود. سه تیر نقره‌ای هم رو به سمت غرب در پرواز بودند. ایرکیل آتا چون از خواب برخاست رویایش را به اوغوزخان تفهیم کرد.

رویای کاچولی

او پسر «تومه نه»^۲ و جد بزرگ تیمور لنگ بود. رویایش را چنین توصیف کنند که در خواب برادرش کوبیل را می‌بیند که از پهلویش سه ستاره بیرون می‌آید! اما زمانی بعد ستارگان خاموش می‌شوند. پس ستاره‌ی چهارم بیرون می‌آید، نور این ستاره همه آفاق را فرا می‌گیرد و ستارگان پیشین هم از او نورانی می‌شوند. آنگاه کاچولی از خواب برمی‌خیزد. هنوز ثلثی از شب باقی‌ست. او را خوابی دوباره در می‌گیرد و رویایی دوباره می‌بیند. این بار خود از پهلویش هفت ستاره بیرون می‌کشد، اما ستارگان او هم ناپدید می‌شوند، پس ستاره هشتم بیرون می‌آید که بسیار درخشان است و نورش فراگیر، ستارگان قبلی که خاموش بودند از او جان و نوری دوباره می‌گیرند و سرزمین‌شان را روشن می‌کنند! چون صبح فردا می‌رسد کاچولی رویایش را به پدرش «تومه نه» بیان و تفهیم می‌نماید. پدرش تومه نه هم رویای پسر را چنین تعبیر می‌کند: از نسل کوبیل سه پادشاه برخیزند. پس حاکم چهارم پدید آید که فاتح دنیا شود. از نسل کاچولی هم هفت شاه پدید آید؛ اما فرزند هشتمی نیز باشد که جهان را در دست گیرد و فرزندان و نوه‌هایش سالیان سال حاکم باشند. تومه نه پس از تعبیر خواب فرزندش کوبیل را به عنوان ولیعهد و فرزند دیگر کاچولی را به سمت فرمانده سپاهیان برمی‌گزیند. وصیت‌نامه‌ای نیز با چنین متن مکتوب می‌دارد که پسرانش همه تائید و امضا می‌نمایند. پس وصیت نامه برای حفاظت به خزانه و خزانه‌دار سپرده می‌شود.

^۱. Ulug Turk

^۲. Tumene

رویای پائو

پائو پدر «لیا او- یوئن- های»^۱ بود که گوک تورک‌ها را از اداره‌ی چینی‌ها رهانید و به استقلال رساند. پائو رویایی چنین مربوط به تولد پسرش می‌بیند: پائو در رؤیا از خداوند پسری می‌طلبد. آنگاه ماهی بزرگی ظاهر می‌شود که دو شاخ بزرگ بر سرش روییده است. این ماهی عظیم به قربانگاه نزدیک می‌شود و ناگاه ناپدید می‌گردد.

معبران همه به اتفاق خواب پائو را فرخنده می‌بینند. شب بعد همسر پائو همان رؤیا و همان ماهی را می‌بیند. این بار ماهی در هیئت آدمی ظاهر می‌شود. این مخلوق عجیب شیئی درخشان در دست دارد که به همسر پائو می‌بخشد و او را مژده می‌دهد که پسری خواهد زایید. زن چون از خواب بر می‌خیزد فی الحال رؤیا را به همسرش بازگو می‌کند. بعد از سه ماه یوئن- های متولد می‌شود. به هنگام تولد به دست چپ نوشته‌ای داشت و از آن بود که او را چنین نام نهادند.

نور و روشنایی

افسانه‌های بسیاری مربوط به نور و روشنایی است که به چند نمونه اشاره می‌شود:

در داستان اوغوز آمده است که از آسمان نوری روشن‌تر از خورشید و ماه فرود آمد. دختری زیباروی در میان نور بود که بر سرش نشانی درخشان چون ستاره قطبی خود نمایی می‌کرد. اوغوز خان او را عاشق شد و به زنی گرفت. آورده‌اند که سحرگاهی بر سرزمین اوغوز نوری چون نور خورشید تابید. در میان نور گرگی با پشم و یال خاکستری رنگ ظاهر بود. گرگ از سوی خداوند بود راهنمای اوغوز شد و پیشرو لشکرش قرار گرفت.

«آلان گوا»^۲ همسر خاقان بود و زمانی پیش شوهرش را مرگ در رسیده بود. شبانگاه چون در چادرش به خواب بود، هاله‌ای نورانی به صورت آدمی

^۱ Liyao- Yuen -Hayy

^۲ Alan guva

ظاهر شد. آلان گوا زبانش بند آمد و تنش بی حرکت درماند. می‌گویند این هاله چندین بار ظاهر شد و آلان گوا از او آبستن شد.

در افسانه چنین آمده است که قهرمان تورک «افراسیاب»^۱ که همانا آلپ-ار-تونکا بود، با غلبه بر «زینی گو»^۲ قهرمان عرب، ایران را از اسارت اعراب رهانید و آنگاه نور «آلتون یاراک»^۳ از آسمان بر او تابید.

در افسانه‌ی «نه اوغوز» از نوری حکایت می‌شود که شباهنگام بر دو درخت فرود آمد. پس درختان از آن آبستن شدند و پنج فرزند آوردند!

در افسانه‌ی قرقیز هم چنین می‌خوانیم که دختر ساگان خان با سی و نه کنیزش به گردش درآمدند. آفتاب هنوز طالع نبود که به کنار رودی رسیدند. از آسمان نوری خاص بر رود فرود آمد و آب چون نقره درخشیدن گرفت. دختران همه از زیبایی آب در حیرت شدند و دست در آب فرو بردند و از آن آبستن شدند!

حکایات و افسانه‌های مربوط به انوار خاص الهی، درباره‌ی ازدواج مقدس و آبستنی و راهنمای گرگ و نظر خاص الهی بر آلپ-ار-تونکا که نوری چون دسته گل بر گرد او درخشید، بسیار آمده است.

خان و خاقان

در باور ترکان خان، خاقان و قاآن در آسمان زاییده شده و از آن فرود آمده‌اند، ایشان فرزندان آسمان معرفی می‌شوند. خان و خاقان با دست خورشید و ماه بر تخت شاهی می‌نشستند و پس از مرگ چون خدایان توصیف می‌شدند! مقام خانی مقامی بلند پایه بود و از آن بود که حتی برخی خدایان با پسوند خان خوانده می‌شدند! چون قاراخان، ارلیک خان و مانند ایشان.

در این میان مقامی والاتر از قاآن هم بود که ایلهان نام داشت. مقام حاکمی مقدس و شایسته که سلاطین سرزمین‌هایش با رنگ‌هایی خاص توصیف می‌شدند، چون ساری خان، قیزیل خان و... سرزمین‌های توران چنین، هر

^۱. Efrasyyp

^۲. Zinigav

^۳. Altun yarak

کدام در حکومت خانی اسطوره‌ای بودند. چنین بود که زمانی بعد خاقان‌هایی با عنوان و لقب ایلهان ظاهر شدند و نخستین ایشان «بومین»^۱ نام داشت. در روایات قرقیزخان پسر «بیرشاک خان»^۲، پس از مرگ خدا گونه شد و محافظ تاتارها شناخته شد. ترکان شامانیست خاقان را در عنوان «کوت تانری»^۳ (خدای مقدس) می‌نامیدند.

در باور سومریان مقام شاهی، مقامی آسمانی بود. پادشاهان چنان سایه‌ها و نمایندگانی از جانب خدایان بر روی زمین بودند و سرپرستی آیین‌های مذهبی را هم بر عهده داشتند. رابط میان انسان و خدا مقام سلطان بود، سلطان برای شفاء بیماران و حفاظت مردمان از بلایا و مصائب ملاقات‌هایی با خداوند داشت. بنابر عقاید مصائب عظیم آنگاه سایه می‌افکند که خدایان از کردار انسان‌ها خشمناک می‌شدند. پادشاه و خان مانعی در این راه بودند و بی‌حضور ایشان مصائب سر می‌گشود.

خاقان‌ها و پادشاهان همچنین نماد تعقل و روشن‌بینی بودند. در باور سومری خدا-انلیل بود که معرفت را به انسان بخشید.

قهرمانان و دلاوران

قهرمانان و دلاوران با صفاتی چون جاویدی و تاریخ‌سازی توصیف می‌شدند. ایشان با گذشت زمان صورتی افسانه‌ای به خود می‌گرفتند. قهرمانان بیدارگر و معتمد مردم بودند. این دلاوران سرکوبگر ظالمین و مستبدان تعریف می‌شدند. ایشان ملل پریشان‌تورک را دوباره گرد هم می‌آوردند و حکومتی نو بنیاد و مقتدر برپا می‌نمودند.

شاید به آن سبب بود که یافتن همسری شایسته برای ایشان بسیار سخت می‌نمود. قهرمانان از تبار خوانین و خاقان‌ها بودند و یا در میان مردم پرورش می‌یافتند و از آنان برمی‌خاستند! در همه حال با اوصافی عظیم یاد می‌شدند و پس از مرگ خداگونه به تعریف در می‌آمدند.

^۱. Bumin

^۳. Kut tari

^۲. Birşak Han

در افسانه‌ها گاه قهرمانان بزرگ، مادرانشان از الهه‌ها به شمار می‌آمدند. گیلگمیش قهرمان افسانه‌ای سومر مادرش الهه نین- سون بود. دو سوم وجود گیلگمیش خدا و یک سومش از گوشت انسانی بود. مادر اوغوز هم «آی»^۱ (ماه) و یا «آی قا آن»^۲ (خاقان- ما)، الهه‌وار زنی عظیم توصیف می‌شود.

در نظری کلی قهرمانان از هر منظر دیگرگونه آفریده‌ای بزرگ تعریف می‌شدند. چنین حکایت کنند که قهرمانان به هنگام زایش لخته‌ای خون در مَشْت داشتند، ایشان در لحظات اول تولد به آغوش مادر لب به سخن می‌گشودند، اوغوز و ماناس در این شمار بودند و چنین بود که در دلاوری ایشان ابهامی باقی نمی‌ماند!

گاه در افسانه‌ها اندام قهرمانان پر موی و پشم‌آلود توصیف می‌شد. برخی از ایشان دست و پای غیرانسانی داشتند. اعضای قهرمانان گاه از اعضای حیواناتی وحشی و نیرومند شکل می‌گرفت.

در توصیف اندام قهرمانان بسیار اغراق می‌شد. می‌گویند قهرمان آلپ- ار- تونقا چنان بزرگ بود که در سمرقند بر قلعه‌ای می‌نشست و در آن حال پاهایش را در دره‌ای به «زر افشان» می‌شست. بلندای قامت ماناس پنج برابر و گیلگمیش ده برابر بود و پهنای سینه ایشان نه وجب توصیف می‌شد!

برای قهرمانان اوصاف دلاوری از همان آغاز کودکی نمودی خاص داشت و چنین پرورش می‌یافتند. آنان تندتر از باد سوارکاری می‌کردند، با حیوانات وحشی و زورمند و با دیوان پنجه در پنجه می‌افکندند و در انجام پیروز میدان بودند. ایشان فراتر از انسان می‌نمودند.

گاه از دلاورانی حکایت می‌شود که از شیر حیواناتی وحشی چون شیر و گرگ نوشیده‌اند، چون «باسات»^۳ پسر «اوروز»^۴، که در آغوش شیر پرورش یافت!

جنگاوران تورک با تیرهای سخت و صخره‌شکن خویش آنچه در پیش‌رو و پشت سر بود شکار می‌کردند. هیچ آفریده‌ای از نيزه‌ها و شمشیرهای چون آذرخش ایشان در امان نبود. حتی گاه این قهرمانان چنان خود را در قدرت

1. Ay

2. Ay kaan

3. Basat

4. Uruz

می‌یافتند که توان برابری و مقابله با قدرتهای ماورایی و قدسی را در خود می‌دیدند، آنان وجود قدسی عزرائیل را تحقیر می‌نمودند، نیروهای عظیم طبیعی را به زیر پا می‌افکندند و بال‌های توفان و باد را می‌شکستند!

در شاهنامه قهرمان شهیر، «رستم» پسر «زال» سیمرغ، از قداست و اهمیت خاص آهن در میان ترکان می‌گوید:

«ملتی که شمشیرهاشان، کلاه خودهاشان، دست‌ها و پاها و چهره‌هاشان، همه و همه از آهن باشد!»

آنان چون در رزم می‌شدند، سخنشان «نیزه‌ی آهنین، بیرق جنگل و خورشید و چادر آسمانی!» بود و اوغوز را «باده‌ی اثر دولوسو نوشت باد!» می‌گفتند و دشمن را تحقیر می‌کردند که «تو را به شمشیر چنان پاره کنم که تکه بزرگت گوشت باشد!» و خداوند قهرمانان تورک را چنین پسندیده بود. آورده‌اند قهرمانان تورک هر گاه زمان ایجاب می‌کرد و خطری حس می‌شد، خود را در هیئت حیوان دلخواه درمی‌آوردند و چنین در امان می‌شدند. رنگ‌هایی خاص چون سفید، آبی آسمانی، خاکستری و سرخ شایسته‌ی ایشان بود. رنگ‌هایی که توان و نیرو از آنان ساطع می‌شد و نمادی چنین بودند. اما رنگ سیاه همچنان سمبل هراس‌انگیزی و احترام بود. نیز چون صفتی بر نام قهرمان شکست خورده افزوده می‌شد و این قهرمان تا پیروزی بر دشمن خویش می‌بایستی پسوند تحقیر را با خود می‌داشت!

در میان قهرمانان تورک زنان بسیاری هم حضور داشتند. زنان سوارکار چابک و تیرانداز، زنانی دشمن کوب که در کنار شوهرانشان فداکاری‌های بزرگی از خود نشان می‌دادند. در داستان‌ها و حکایات رزمی از زنان قهرمان بسیاری یاد می‌شود.

در کنار زنان و مردان قهرمان تورک از حیوانات هم سخن می‌رود که بسیار پر اهمیت می‌نمایند. اسب سرآمد همه‌ی حیوانات قهرمان بود. او نگاهبان، رهاننده و در زمانی خاص همصاحب سوارش بود. «چوپار»^۱ اسب قهرمان-ماناس به تنهایی سوارش را از زندان رهانید!

^۱ Çopar

قهرمان به آن سبب که باور داشت اسب از آسمان فرود آمده است و الهیست، نصایح او را به جان می‌شنود، که (اسب بال قهرمان باشد!) گاو نر و شیر هم حیوانات مقدس و با ارزشی بودند که در افسانه‌های رزم‌جویان حضور داشتند.

پرندگان قهرمان هم در میان عقاب سرآمد ایشان بود، همچنین پرنده «آلپ قارقوش»^۱ در قرقیزها و پرنده قاآن گرده در آلتای‌ها و طغرل و «سونقور»^۲ در افسانه‌های ترکان بسیار یاد می‌شود.

قهرمانان همه حال جایگاه خاصی در اساطیر ملل داشتند، اما جالب اینکه برخی از این دلاوران شخصیتی گاه مضحک و خنده‌دار هم داشتند.

«هراکلیس»^۳ یا «هرکول»^۴ قهرمان شهیر یونانی، طویله‌ی بزرگ «آئوگیاس»^۵ پادشاه «الیس»^۶ را که سه هزار گاو سی سال در آن رها شده بودند و مالا مال از مدفوع بود، با جاری کردن دو رود و انحراف آب، در یک روز پاک و تمیز کرد!

بزرگواری، سخاوتمندی، فضایل و رزم‌آوری قهرمان‌های تورک در مناظری وسیع با وقایعی عظیم، با اغراق و زیبایی در داستان‌های شاهانه حکایت می‌شد. نمونه‌های بسیاری از جنگ‌آوری قهرمان تورک در اساطیر می‌توان یافت. گیلگمش قهرمان شهیر سومری که با دوست بیابانی‌اش انکیدو به جنگ «خومبابا» دیو هراس‌انگیز جنگل سرو رفت و بر او غالب آمد، از این قصه‌هاست.

1. Alp karakus

2. Sungur

3. Heraklis

4. Herkul

5. Augeias

6. Elis

بخش دوازدهم

چندی از خاقان‌های شهیر و قهرمان‌های اساطیری

- «آلال‌غات»^۱: از پادشاهان اساطیری سومر بود.
- «آلالین»^۲: از پادشاهان اساطیری سومر بود.
- «آلپاغوت»^۳: او با «بوتهاراچ»^۴ بزرگ طایفه «یاباکو»^۵، جنگید و سپاهش پیریشان کرد. در اطراف این قهرمان تورک هاله‌ای از افسانه‌هاست. آلپاغوت در معنی جنگجویی ست که سر دشمن اندازد و هیچ گاه گرفتار نشود.
- آلپ-ار-تونقا: قهرمان بزرگ تورک که در شاهنامه فردوسی طوسی، «افراسیاب»^۶ خوانده می‌شود. چنانچه آمده است گویند او به قلعه‌های ایران هجوم آورد اما فاتح نشد و از آن بود که «آلتون ایشیق»^۷ (نورطلایی) بر او فرود نیامد، اما زمانی بعد با فتح سپاه اعراب و کشتن قهرمان ایشان زینی‌گو، ایران را از دست اعراب رهایی داد و این بار آلتون ایشیق، نور طلایی آسمانی، بر او فرود آمد.
- می‌گویند آلپ-ار-تونقا قهرمان ترکان ساکایی، با خیانتی از طرف پادشاه ایرانی «کیخسرو» در سال (ق.م ۶۲۴) به قتل رسید. به همراه آلپ-ار-تونقا برادرش «بارسان»^۸ و دخترش «کاز»^۹ هم کشته شدند. همه‌ی ترکان آفاق به سوگ ایشان نشستند و بسیار گریستند.

1. Alalğat

2. Alalin

3. Alpağut

4. Butharaç

5. Yabako

6. Efrasyap

7. Altin isik

8. Barsan

9. kaz

سطوری چند در دیوان لغات الترك حکیم محمود کاشغری، تلخی این مصیبت را بازگو می‌کند. سطری از این مصیبت‌نامه چنین است: «همه مردم چون گرگ‌ها زوزه می‌کشیدند، نعره‌زنان گریبان می‌دریدند، برخی چنان نوحه‌گران ناله می‌نمودند، مردم چنان می‌گریستند که اشک‌هاشان منظر دیده‌ها را در می‌پوشید!»

در ترجمه ترکی از شاهنامه فردوسی که به دست «پروفسور-نجاتی لوگال» صورت گرفت و به ویرایش «دانشیار-کنان آق‌یوز» درآمد، حکایت اسارت «نوذر» پادشاه ایرانی، به دست آلپ-ار-تونقا چنین آمده است:

پادشاه-نوذر با شنیدن خبر عزیمت «کارن»^۱ فی‌الحال عزم جزم کرد و به دنبالش در راه شد. چون در دل پادشاه هراس بود که مبادا به روز سختی گرفتار آید و بلا ببیند بسیار تعجیل می‌نمود، اما در این میان افراسیاب را خبر آمد که پادشاه از مأمن و قلعه‌اش بیرون آمده و در راه بیابان است، پس به تندی سپاهی گرد آورد و چون شیر غضبناک در پی او شد. آنگاه که به نزدیک پادشاه رسید، پادشاه هراس‌آلود، از هیبت و غضب او عاجل دست در شمشیر برد. افراسیاب سر بریده پادشاه نوذر را طلب کرد. آنگاه همه شب تا طلوع خورشید در نبرد شدند. افراسیاب چنان گام بر زمین می‌زد که گرد تا آسمان بالا می‌گرفت. در انجام چون غبار از چهره جهان برفت، پادشاه تاجدار نوذر به اسارت قهرمان-افراسیاب در آمد!

● «آئمه-دوران-کی»^۲: او هفتمین پادشاه از پادشاهان ده‌گانه‌ی سومری پیش از توفان بود. او بنیاد کهنات را پی افکند و کاهنان را درس آموخت، و آن زمانی بود که کاهنان، کاملاً عریان آیین‌های دینی را اجرا می‌نمودند و رسوم را چنین اداره می‌کردند.

● باسات: او پسر اوروز بود. به کودک-سالی در آغوش شیری پرورش یافت و چنین قهرمان شد. در انجام او توانست تپه‌گوز این دیو هراس‌انگیز که سبب عجز و هراس مردم بود را غالب آید و جانش برگیرد.

^۱. Karen

^۲. Anmedurankei

● «بیجین قایان»^۱: پس از مرگ «بورتجینه»^۲، حافظ و ناجی ترکان ارگنه‌کن پسرش «کوستیل»^۳ بر مسند نشست و چون او نیز در گذشت! پس از او نیز قهرمانی به نام بیجین قایان در جای او بر آمد.

● بوغوتکین^۴: او از قهرمانان داستان «دوکوز اوغوز»^۵ (نه اوغوز) بود.

● بومین: قهرمانی که با غلبه بر «جوجن»^۶ها، خاقانی گوک تورک‌ها را بر افراشت. نام دیگرش «تومه‌نه»^۷ بود. اول کسی که عنوان «ایلهان»^۸ گرفت، او نخستین خاقان محسوب می‌شود.

● بورتجینه: او ناجی ترکان از ارگنه‌کن بود، آهنگری از طایفه‌ی کورلاس. در باوری او را پسر شاهزاده تبتی «دالای سوبین، آروو آلتان سیر یکتو»^۹ خان می‌دانند. «احمد وفیق پاشا»^{۱۰} درباره بورتجینه به کتاب «شجره تورکی» چنین می‌گوید:

فرزند «کیان»^{۱۱} و «نوگوز»^{۱۲}، از نسل کیان، «کورلاس»^{۱۳} پدید آمد که فرزندان او در هرتیره بسیار شدند که همه را «کورلاس ایلی» (ایل کورلاس) خوانند. از این نسل پادشاهی ظاهر شد که نامش معلوم نیست و هر زمان، شاهان از این ایل برگزیدند. ایشان آنگاه که از ارگنه‌کن بیرون شدند. در حاکمیت «بورته جینه» بودند، چون او را مرگ رسید در حاکمیت پسرش «کوسدیل»^{۱۴} در آمدند، پس از او نیز «بیجین کیان»^{۱۵} به شاهی رسید و پس از او پسر دیگرش «تاماج»^{۱۶} آمد. زمانی دیگر، پسرش «کیچی مرگان»^{۱۷} آمد و بعد «کوچان بوره»^{۱۸} خان شد. پس از او نیز «یوکه بودون»^{۱۹} آمد و پس از مرگش «سام ساوچی»^{۲۰} برگزیده شد و بعد از او «کالماجو»^{۲۱} آمد و پس از

1. Bicin kayan

2. Burtecine

3. Kustil

4. Buğu Tekin

5. Dokuz oğuz

6. Cücen

7. Tümene

8. İlhan

9. Dalay Subin Arru Altan Sriketu

10. Ahmet vefik Paşa

11. Kiyan

12. Noğuz

13. Kurlas

14. kusdil

15. Bicin kiyan

16. Tamaç

17. Kıçı morgen

18. Koçan böre

19. Yüke Budun

20. Sam Savci

21. Kalmaçu

او پسرش «تیمور تاش»^۱ به شاهی رسید. پسر او «مینکلی هوجا»^۲ جایگزین او شد و پس از مرگش «ییلدیز»^۳ برگزیده شد. ییلدیز را دو پسر بود. یکی از پسرانش در گذشت که از او پسری با نام «دو بون بایان»^۴ به یادگار مانده بود، او را با ازدواجی آیینی به همسری دختر عمویش آلان گوا در آوردند.

- «دلی دومرول»^۵ (دومرول شیردل): قهرمانی که در حکایت‌های دده قورقود از او یاد می‌شود. او که «عزرائیل» را بود در پایان بر او مغلوب شد.
- «دلی دوندار»^۶ (دوندارشیردل): قهرمان اساطیری ترکان که فرمانروای جانب راست سرزمین اوغوز بود. کیان پسر سلجوق بود.
- «دیپ باکوی»^۷: پدر بزرگ اوغوز و پدر قاراخان بود. پدرش «ایلچه خان»^۸ خوانده شده است.
- گالی تکین: در «کوچ دستانی»^۹ (داستان کوچ): از او یاد می‌شود.
- گیلگمیش: پهلوان افسانه‌ای سومر که به تفصیل در ادامه خواهد آمد.
- «کاپانگ - پو»^{۱۰}: از حماسه‌آفرینان دوکوز اوغوز بود.
- قاراخان: پدر اوغوز بود و سه برادر به نام‌های «گور خان»^{۱۱}، «گوز خان»^{۱۲} و «اورخان»^{۱۳} با او بود.
- «کارتاغا مرگن»^{۱۴}: قهرمانی از داستان‌های قوم «آپاک»^{۱۵} بود. در داستان‌ها و حماسه‌های ترکان که اسب را مقام و نقشی والاست، به یاری اسب بر دشمنان غالب می‌شد. در پایان داستان برادر «آی موکو»^{۱۶} طالب دختر آلتون خان می‌شود و با او ازدواج می‌کند و سعادت‌مند می‌گردد.
- «کیوک»^{۱۷}: خان اساطیری ترکان که پس از «دیپ باکوی»^{۱۸} ظاهر شد.

1. Timur Taş
2. Minelik Hoca
3. Yıldız
4. Dubun bayan
5. Deli dunurl
6. Deli düNDAR
7. Dip bakuy
8. İlçe Han
9. Göç destanı

10. Kapang- po
11. Gür Han
12. Güz Han
13. Or Han
14. Kartağa Mergen
15. Apak
16. Ay Mökö
17. Küyük
18. Dip bakoy

- «لوغال باندا»^۱: سلطان خداوار سومر که از طرف خدایان برای نبرد با خدای توفان زو، برگزیده شد و پنجه در پنجه‌ی او افکند.
- ماناس: در داستان ماناس خواهد آمد.
- مته: خاقان شهیر تورک که در صورتی افسانه‌ای پیچید، گاه او را همان اوغوز دانند.
- «اوغوز خاقان»^۲: در داستان اوغوز خواهد آمد.
- «سمه تی»^۳: قهرمان افسانه‌ای، پسر ماناس بود.
- تام-شه-هوانگ: او قوم سی‌ان‌پی را نخست بار گرد آورد و حاکم شد. پدرش «مو-لو-هئو»^۴ بود. چنین افسانه‌ای در تولد او آمده است: «روزی آسمان به شدت غرید، مادرش از هراس روی در آسمان کرد. ناگاه دانه تگرگی در دهانش افتاد. پس مادرش آبستن شد و ده ماه بعد این فرزند به دنیا آمد.»
- «تئومان»^۵: از خاقان‌های شهیر و افسانه‌ای ترکان بود.
- توپال خاقان: پادشاه افسانه‌ای هیتی‌ها که نخستین بار فلز و آهن را کشف کرد.
- توتولوشا: آورده‌اند دیپ باکوی شانزده برادر و خواهر داشت. یکی از آن برادران را گرگ مادری کرد. او بر باد و باران حاکمی می‌کرد. دشمنان چون برایشان غالب آمدند و همه برادران کشته شدند او به گونه‌ای شگفت نجات یافت. از آنان پسرانی زاده شدند که توتولوشا بزرگ ایشان بود و دیگران تحت امر او.
- «اروم قآن»^۶: قآنی بود که از اطاعت اوغوزخان سرباز زد. پس اوغوزخان به جنگ او رفت. در راه به زمین «موز داغی»^۷، سپاهان چادر زدند. سحرگاه از شکاف چادر اوغوزخان نوری به درون تابید. این نور آسمانی از آن گرگی سپید موی بود، گرگی عظیم و نرینه که خطاب به خان فرمود: «اوغوزخان! تو به جنگ اروم قآن می‌روی، من در پیش تو رهنما خواهم بود!» پس فی‌الحال اوغوز لشکر گرد کرد و در راه افتاد. گرگ سپید موی پیشاپیش سپاه بود. آنگاه

1. Luğal banda

2. Oğuz kaan

3. Semetey

4. Mo- Lo-Heo

5. Teoman

6. Urum Kaan

7. Muz dağı

به ساحل دریای «مورن»^۱ رسیدند و نبرد آغاز شد. نبردی عظیم و خونریز چنان که آب دریا به خون سربازان سرخ شد. در انجام اوغوزخان غالب آمد و «اوروم خان» کشته شد.

● «اوروز بی»^۲: او برادر اوروم قاآن بود. پسرش را با هدایایی به پیش اوغوزخان فرستاد و فرمانبری خویش را چنین اعلام نمود. اوغوزخان این پسر را به نام «ساکلاپ»^۳ خواند چرا که او سخن پدر پذیرفت و به نزدش آمد و چنین، سرزمینشان از ویرانی نجات یافت.

● «یولین تکین»^۴: در داستان کوچ اشاره خواهد شد.

^۱. Müren
^۲. Uruz Bey

^۳. Saklap
^۴. Yulin Tekin

بخش سیزدهم

داستان‌ها، امثال و حکایات

افسانه و حکایات ترکان آنچه از اقوام آلتای، یاقوت، اویغور، گوک تورک، قیرقیز، اوغوز و دیگران می‌خوانیم، که از سومر آغازید و بنیانی بر ادبیات هیتی و اتی شد، آنچه از حفاری‌های باستان شناسی ظاهر شد و از متن کتیبه‌ها پیداست، بسیار بیشتر از آنی‌ست که بتوان به آسانی تألیف نمود و گرد آورد. در نظر ما این مهم تا کنون به انجام نرسیده و آنچه در دست ماست تنها پاره‌ای از این ادبیات غنی‌ست.

بسیاری از این حماسه‌ها در زوایای پنهان داستان‌های تاریخی محبوب مانده‌اند و بسیاری دیگر در کتبی نامکشوف و سینه‌ی پیران و بزرگان ما که گنجینه سر به مهر فولکلور ملل تورک می‌باشد، آرامیده‌اند.

با پژوهش در نهان و پیدای داستان‌های مکتوب بر صحیفه‌ها و غور در متون کتیبه‌ها می‌توان شمه‌ای از اساطیر این ملت را تحصیل کرد و ضبط نمود. در مجموعه ادبیات شفاهی نیز می‌توان نقاطی جالب توجه یافت که در آن قهرمان داستان صورتی افسانه‌ای و اسطوره‌ای به خود می‌گیرد. تعمق در پاره پاره این افسانه‌ها می‌تواند راهگشای مناظر اسطوره‌ای باشد.

چنانچه پیداست در داستان‌ها و حکایات افسانه‌ای ترکان، چنان «مهابهاراتا»^۱ و «رامایانا»^۲ در هند با افراط و اغراقی گیج کننده مواجه نیستیم و قهرمان داستان در هیئت و رفتاری نسبتاً قابل باور و معقول خود را نشان می‌دهد.

در این افسانه‌ها وقایع عظیم با صورتی اسطوره‌ای، باز هم طبیعی می‌نماید و شخصیت اصلی چندی از افسانه‌ها داستان از حدود عقلانی خارج نمی‌شود.

^۱. Mahabharata

^۲. Ramayana

۱- انوما - الیش

این افسانه درباره انتقام تیامات از قاتل همسرش آب-سو آفریده شده است. تیامات برای انتقام مارهای عظیم، اژدها، اسبهای دریایی، عقرب انسانها و قوچهای دریایی را خلق می‌کند.

* لوح یکم:

[آنگاه که بلندای آسمانها را نامی نبود،
آنگاه که در پایین زمین را هیچ نام بخشیده نبود،
هستی نخستین و پدر اول آب-سو،
مادر آغازین «موم می»^۱- تیامات،
همه آبها را بر یک مقام گرد آوردند.
هیچ سدی نبود که سایه افکند، هیچ باتلاقی نبود که به دیده آید.
از خدایان هیچ کدام هنوز نروییده بودند.
آنگاه که نامی بخشیده نبود، آنگاه که طالعی معین نبود،
همه خدایان از سینه آب-سو و تیامات روییدند.
خدا-لاک همو و الهه-لاکها مو آفریده شدند و نام گرفتند.
آنگاه که ایشان را فصل رویش بود.
آنشهار و کیسهار روییدند و از آنان پیشی گرفتند.
روزها گسترده و سالها به درازا کشیدند.
پسری، همسان پدر، خدا-آنو آفریده شد.
خدا-آنشهار، بزرگ پسرانش آنو را در هیئت خود خلق کرد.
خدا-آنو نیز نودیم مو را در صورت خود زایید.
او از آفریده بزرگ پدرش آنشهار بسیار نیرومندتر بود.
او را درکی عظیم، معرفت و نیرویی بزرگ بود.
او را رقیبی در میان برادران خدایی پیدا نشد.
برادر-خدایان هم پیمان شدند.
و چنین آرامش تیامات برهم خورد.

^۱. Mummi

صدای مهیب به خدا- خانه‌ها افروخته شد،
و آسایش تیامات نابود شد.
آب- سو صدای مهیب آنان را خاموش نکرد.
از تیامات هم صدایی بر نخاست،
اما صدای آنان را هیچ خوش نداشت.
آنگاه جد بزرگ خدایان آب- سو فریاد برآورد و منزل دارش، موممو را گفت:
«ای موم مو! شادی بخش جگر سیاهم! (یا قلبم!)، کدخدای من! بیا رو سوی
تیامات نهیم...»
آنان رفتند و در پیشگاه تیامات فرود آمدند.
روی در روی به جهت فرزند- خدایان به مشاوره نشستند.
آب- سو لب به سخن گشود،
تیامات مقدس را از خبر گفت و (سخن آغازید):
«رفتار ایشان غمناکم کرد.
روزها بر نیاسایم و شب‌ها را خوابم نیست.
ایشان را مرگ طلب کنم و اعمالشان را پایان بخشم.
تا سکوت دیگر بار آغازد و من نیز بر آسایم.»
تیامات چنین شنید،
او برآشفته و بر سر شویش فریاد کرد.
او از فزونی خشم غرید و از خویش بیرون شد.
او را اهانتی بزرگ در گرفته بود. (گفت):
«چه گفتم؟ با دست‌ها مان همه آفریده‌ها و فرزندانمان را نابود سازیم (؟)
رفتارشان را پایان دهیم، اما به قصد نیک و با مهربانی گام برداریم.»
موم مو جواب گفت و آب- سو را فکری نو بخشید.
پیشنهاد موم- مو دشمن را (؟) و بر علیه خدایان بود. (گفت):
«پدر! این رفتارهای ناپسند را پایان بخش.
آن زمان، به یقین، روزها برآسایی و شب‌ها در خواب شوی.»
آب- سو چون این بشنود خندان شد.
چون راه نابودی فرزند- خدایانش را دانست، از شور موممو را در آغوش گرفت.

او نیز بر زانوانش بنشست و وی را بوسه بخشید.
 پیمان مجلس بر بزرگ پسر- خدایان بازگو شد.
 خدایان چون این سخن بشنودند در خشم فرو شدند.
 پس سکوت کردند و خاموش بنشستند.
 خدایی که به دانایی شهرت داشت، خدای عقل و حیات
 دانای همه چیز اِآ، گمان کرد فرزند- خدایان ناتوان افتاده‌اند.
 همه چیز را به صورت بخشید و پیش‌رو نهاد،
 طلسم مقدس را از برای او باز آوردند.
 افسون خواند و (تصویر) بر آب رها کرد.
 آب- سو، خواب شده در غار را افسون خواب بخشید.
 (چنین) آب- سو را خواب کرد و او در بیهوشی فرو شد.
 موم- مو چون انسانی در ماند (؟) به درونش شکست.
 اِآ استخوان‌هایش را از هم جدا کرد، تاج شاهی‌اش را پاره کرد.
 نورش خاموش کرد، طالعش نگون کرد.
 آب- سو را غالب شد و او را مرگ بخشید.
 موم- مو را گرفتار کرد و سرش کوبید.
 پس بر سر آب- سو خانه‌ی خویش بنا کرد.
 موم- مو را دست بست و افسارش در دست گرفت.
 اِآ چون دشمنان را غالب آمد و مرگ بخشید،
 چون بر سرشان پرچم فتح برافراشت،
 در منزل خویش برآسود.
 او را آب- سو گفت و نام بخشید. سرزمین‌های مقدس را ثبات بخشید.
 قصر سایه افکن خویش را برافراشت.

زین پس ادامه‌ی این متن در بیست و پنج سطر به زبان آشوری می‌آید:
 عشق اِآ و همسرش «دامکی‌نا»^۱، داستان‌های لاک همو و همسرش،
 همچنین قصه مردوک آشوری.

^۱. Damakina

برای دانستن بهتر حکایت در سطور زیر گاه از تغییر اسامی هم بهره
جسته‌ایم.

لاک همو و همسرش لاک‌هامو (اآ و دامکی‌نا) به بزرگی بنشستند.
به (زیبایی) در معبد سرنوشت (فرود آمدند).
بزرگ دانایان آپ‌کال‌لوی خدایان ظاهر شد.
از برای آب-سو نیز آشور (مردوک) پدید آمد.
آفریدگار او پدرش لاک همو (اآ) بود.
مادرش لاک همو (دامکی‌نا) بود.
او از شیر خدا-بانوان نوشید.
او را دایه به هیئتی هراس‌انگیز پروراند.
چون به بزرگی رسید، چشمانش از پاره‌های آتش می‌درخشیدند.
پدر آفریدگارش لاک همو (اآ) چون در او نگریست،
دلش شاد شد، پر شور شد.
او را همه چیز بخشید و او را نیروی خدایان اعطاء کرد.
چنان که بلندها را قد برافراشت و از ایشان پیشی گرفت.
او را معیارهایی بیرون از تصور بود. چراکه
فراتر از درک انسانی بود، تفسیر او در هیچ بینشی نبود.
او را چهار چشم و چهار گوش بود.
چون دهان می‌گشود پاره‌های آتش فوران می‌زد.
گوشه‌هایش چهار بار بیشتر می‌شنود.
چشمانش هم چنان، چهار بار بیشتر می‌دید.
چون به بزرگی رسید، اندام‌هایش در میان خدایان بزرگ‌ترین بود.
بلندایش از بالاترین‌ها در گذشت. او را بالاتر از همه یافتند.
پسر که (؟) پسر که بود (؟)
پسر خدای خورشید، خوشید خدایان بود.
جامه‌ای از بزرگی و عزت بر تنش بود، (؟) به منزلگاه مقدس، خدایان او را
جامه‌ای از انوار خویش بخشیدند.

... او زاده چهار توفان بود.
نیرومندترین مار شکار او بود.
... تیامات را به شور آورد.
تیامات به شور آمد و شب و روز در تکاپو بود.
... آتش آشفته‌گی‌اش را دامن زدند.
نقشه‌های شومی در ذهن شان جوشید.
آن برادران تیامات را گفتند:
آنان چون به قتل شوهرت آب-سو دست یازیدند، گامی از او دور نشدی،
بنشستی و گریستی.

در این میان سطوری شکسته، در این چند سطر شرح شکایت دیوان پلید
به تیامات بر علیه خدایان روشنایی می‌آید. دیوان به انتقام اندیشیدند و تیامات
پذیرفت. برخی دیوان در حضور تیامات عهد بستند که به دشمنی با آفرینش
و خدایان برخیزند.

آنان در هیئتی گرد آمدند و به یاری تیامات در نبرد شدند.
خشم بسیاری با آنان بود. شب و روز بی‌آرام به پلیدکاری می‌اندیشیدند.
از سر خشم فریاد برآوردند و نبرد آغازیدند.
جنگی سخت شروع کردند. صدای پلید دشمنی در گوش‌ها پیچید.
نقشه‌پرداز همه چیز بود، «اوم-مو-کهودور»^۱ (نامی دیگر از تیامات)
سلاحی شکست‌ناپذیر در میدان ظاهر شد. مارهایی بزرگ زاده شدند.
که دندان‌هاشان تیز و بی‌رحم بود.
همه تنشان به جای خون سرشار از زهر بود.
دیوان مارها را در هیئتی هراس‌انگیز نمودند.
آنان را به آتش و نور آراستند، آنان را به صورت خدایان نمودند.
چنان که هر کس در آنان نگریست در دهشت و هراس فرو شد.

^۱. Ummu- Khudur

چنان که چون بلند می‌شدند و هجوم می‌آوردند. هیچ انسانی را یارای ایستادگی در برابرشان نبود.

مار زنگی، مار درخشان و الهه لاک‌هامو را، شیر بزرگ را، سگ خشمناک گرد باد را، عقرب- انسان را برف و بوران شدید را، ماهی- انسان را، اژدهای شاخ‌دار را ظاهر نمود.

سلاح شکست‌ناپذیر و بی‌رحم در میان آورد.

اوامر تیمات بی‌رحمانه بود و بی‌مانند.

او چنین ده هزار دیو آفرید.

تیمات در میان خدایان، پسر بزرگش، آنکه یارانش را گرد آورد،

یعنی کینگو را بالا برد. او را بزرگ‌تر از ایشان آفرید.

امیر سپاهیان رزمگاهش، سردسته یارانش،

جنگ جوی همیشه نبرد با انسان‌ها با هر نوع سلاح،

سر دسته نیزه افکنان رزمگاه،

او بود. او بر سر مجلس بنشست.

او را گفت: «تو را افسونی خواندم. تو را در میان همه خدایان ستودم و تقدیس نمودم.

نیروی همه خدایان را در دست تو نهادم.

والا باش، تو تنها بلند مرتبه منی.

خدایان آنو تو را بزرگ دارند.»

لوح سرنوشت را به او بخشید. لوح را بر سینه او گسترد.

پس گفت: «اوامر تو به انجام رسد، هر سخن از لبِت برآمد در عمل بنماید.»

کینگو آنگاه که بلند مقام شد و آسمان‌ها را تسخیر کرد.

طالع پسر- خدایانش را تعیین نمود.

او گفت: «دهان گشایید تا خدای آتش از هیبت شما خاموش شود.

نیرومندترین پیروز نبردها لرزه بر اندامش افتد.»

(تاریخ خاور نزدیک- شمس الدین گون آلتای^۱)

^۱. Şemsttin Günaltay

۲- کوماربی

این داستان از بررسی کتیبه‌های اتی ظاهر شد و به دست «ه گوتریک»^۱ نوشته شد و «سدات آلپ»^۲ ترجمه‌ی ترکی آن را ارائه کرد. بخش‌هایی از افسانه کوماربی را در زیر می‌خوانیم:

* داستان یکم- پادشاهی آسمانی:

روزگاری «آلالو»^۳ سلطان آسمان بود. او بر تخت شاهی بنشست. آنو خدای نیرومند و بی‌نظیر در برابرش برخاست، بر پاهایش سر فرود آورد و شراب‌های مقدس به دست او بخشید. آلالو نه سال بر آسمان حکومت کرد. سال نهم آنو به نبرد با آلالو برخاست. آلالو مغلوب شد و گریخت. آنو او را به جهان تاریک زیرین کشاند. آلالو در خاک‌های تاریکی فرو شد. آنو هم بر تخت شاهی بنشست، و کوماربی نیرومند او را شراب و غذا بخشید. در برابر پاهایش سر فرود آورد و ساغرهای شراب برای نوشیدنش اعطاء کرد.^۴

زین پس مجادله آنو و کوماربی آغاز می‌شود.

نه سال آنو سلطان آسمان بود. سال نهم آنو به جنگ کوماربی برخاست. کوماربی نیز نبرد کرد با آنو که بر جای آلالو نشسته بود. او تاب سخنان کوماربی را نداشت. آنو از دست کوماربی خویشتن را رها کرد و گریخت. آنو پرنده وار بر آسمان پرواز کرد. کوماربی از عقب او هجوم آورد، از پاهایش گرفت و او را از آسمان به زیر کشاند.

کوماربی مردانگی آنو را به دندان گرفت و بلعید. نیروی مردی آنو همه به درون کوماربی جاری شد. چون کوماربی نیروی مردی‌اش را بلعید، آنو شادمان شد! و گفت: «تو مردانگی مرا بلعیدی!... در درونت تخمی کاشتم و نخستین بار تو را آبستن خدایی عظیم کردم. «تاشمی شو»^۴ سوم خدا را آبستن شدی.

^۱ H.Güterbock

^۲ Sedat alp

^۳ Alalu

^۴ Taşmişu

تخم سه خدای دهشتناک را در درونت نهادم. در پایان باز آیی و سر به
صخره‌ی کوه‌ها کوبی!»

آنو چنین گفت و بر آسمان شد و باز نیامد.
کوماربی چون این سخن بشنود، آنچه بلعیده بود بالا آورد و بر زمین ریخت.
پس زمین آبستن شد و سه خدای زایید.

این خدایان، خدای توفان و «آران زاه»^۱، خدای رود دجله اتی‌ها و خدا-
تاشمی شو بودند.

این افسانه از کتیبه‌هایی شکسته و ناکامل پیدا شده است، سطور بعدی
ناقص و ناپیوسته به نظر می‌رسد.

در این میان خدا- لاما زمانی به پادشاهی آسمان می‌رسد. او به نبرد خدای
توفان برمی‌خیزد، اما در انجام خدای توفان بر او غالب می‌شود.

در ادامه سطوری شکسته می‌آید. پس فرزند پسر کوماربی خطاب به آنو
چنین می‌گوید:

«کوماربی پدر خدایان، در حال نرینگی مرا زایید، مرا پروراند. او هفت بار
مرا در خاک‌های تاریک فرو برد و من رنج خاک را هفت بار بر خود هموار
نمودم. او هفت بار مرا بر آسمان بالا برد و من رنج آسمان را هفت بار بر خود
هموار نمودم. او هفت بار مرا بر کوه‌ها و رودها فرستاد و من هفت بار رنج
کوه‌ها و رودها را بر خود هموار کردم. خاک سیاه مرا زایید.

مرا عقل «نارا»^۲ بخشیدند... در من است، دلاوری نارا و تعقل او، نیروی
مردانگی آنو در من است...»

دوباره چند سطر شکسته و نقصان متن.

اولیکومی پسر کوماربی داستانی چنین دارد.

^۱. Aranzah

^۲. Nara

* داستان دوم - اولیکومی:

زین پس داستان اولیکومی، بخشی از داستان کوماری چنین می‌آید:
اَکوماری، خدای توفان را نقشه شومی در سر پروراند. کوماری عهد بست
فرزندی بیافریند که به نبرد با او خیزد. در شهر آشنا گام نهاد. پس قاصد
کوماری، «ایمپالوری»^۱ به دستوری در دریا شد. او کوماری را پدر خدایان
خواند و خطاب به دریا سخن گفت.

دریا چنین پاسخ داد: «برو و به پیش کوماری این سخنان بازگو. از چه روی
به خانه من با خشم وارد شد (؟) از او خانه‌ام به خود لرزید و کودکانم را هراس
در گرفت. حال آنکه از برای کوماری شاخه سدر برای سوختن از پیش آماده
بود، غذاها پخته بود، آوازه خوانان آمده بودند، حال باش تا به خانه‌ام باز آید...»
دریا چون چنین گفت: کوماری برخاست و با ایمپالوری به خانه دریا شد...
دریا چنین گفت: «برای جلوس کوماری تختی حاضر آورند. به پیش او
سفره گسترانند... اطعمه و اشربه بیاوردند...»

آشپزان غذاها آوردند. ساقیان شراب و آبجو دادند. اول بار نوشیدند، دوم بار
نوشیدند، سوم بار نوشیدند، چهارم بار نوشیدند، پنجم بار نوشیدند، ششم بار
نوشیدند، هفتم بار نوشیدند.

کوماری وزیرش «موکی شامو»^۲ را چنین گفت: ای وزیر من! سخنانی برای
تو دارم. مرا گوش کن، عصا را به دست گیر، کفش‌ها را به پا کن و برو آب‌ها را
خبر ده از کودکی که خواهیم زایید!

سنگ‌ها و زنان برای زایش نوزاد یاری‌رساندند... الهه‌گان را شادی در گرفت...
پسری زاده شد... گفت: نامش چه نهم؟ این کودک را خدایان به من بخشیدند...
او بر آسمان شود... شهر «کومیا»^۳ را نابود سازد، خدای توفان را بکوبد؛ اما
خدا- «تاشمی شو» را...

پس خطاب به الهه‌گان «گولش، ماه»^۴ گفت:
ای آنکه کودکم بخشیدی! او را همه کس از جان پشتیبان باشند و این

^۱. İmpalori
^۲. Mukışamu

^۳. Kummiya
^۴. Güleş, mah

هدیه‌ی آنان باشد. نام کودک را اولیکومی نهادم.

پس کوماری، ایمپالوری را گفت: نزد خدایان ایرشیرا برو و بگو: شما را کوماری فرا می‌خواند. بگو که با شتاب آیند...

ایریشیراها آمدند. کوماری آنان را گفت: این کودک را بر گیرید و او را هدیه دهید و او را به خاک تاریک آشنا سازید و در این کار شتاب کنید و او را بر شانه راست اوپل لوری بنهید.

اوپل لوری دیوی عظیم است که آسمان و زمین بر او ایستادند.

پس گفت: به یک روز یک «آرشین»^۱ قد افرازد. به یک ماه یک «گان»^۲ دراز شود.

ایریشیراها سخن کوماری بشنودند، کودک را از آغوش او بر گرفتند. کودک را چون جامه‌ای بر سینه فشردند. او را رفعت بخشیدند تا آسمان‌ها...

بر زانوان انلیل بنهادند... انلیل چون چشم گشود، نوزاد را بدید. تن نوزاد از سنگ «دیوریت»^۳ ساخته شده بود. انلیل، ایرشیراها را چنین گفت: این کودک کیست؟ آیا او پرورده الهه‌گان است؟ او از کدام خدای برتر است؟

انلیل چون سخن‌هاش پایان یافت، کودک را بر شانه‌ی راست اوپل لوریب نهادند.

کودک آغاز به رشد کرد. روزی یک آرشین قد برافراشت. به یک ماه یک «گان» بلندتر شد.

چون پانزده روز بگذشت تن سنگی او در دریا بسیار افراشته بود. آنچنان که دریا چون پوششی تا کمرگاه او می‌رسید. بالای او تا آسمان‌ها بود.

این نوزاد برای نبرد با خدای توفان پرورش داده می‌شد.

از این‌روی خدای خورشید از آسمان به زیر نگریست. او را بدید و چنین گفت: خدای چابک این دریا کیست؟ تنش... از خدایان (؟) هیچ کس آگاه نیست...

خدای خورشید در دریا شد و بر دست و پیشانی نهاد. او را از شور...

زین پس سطری چند از کتیبه شکسته و ناخواناست به این سبب ادامه متن ناپیوسته به نظر می‌رسد.

^۱. Arşin

^۲. Gan

^۳. Diyorit

خدای خورشید در پیش خدای توفان حضور یافت. خدای توفان به فرمانبردارش خدا- تاشمی شو چنین گفت: «...»
در این میان خدای خورشید به نزدیک آمد. او بر تخت ایشان جلوس نکرد. به اطعمه و اشربه ایشان دست نزد. او غم‌آلود از رؤیت آفریده‌ای عجیب الخلقه بود.
خدای توفان چون خدای خورشید را غمناک یافت، چنین گفت: «کدامین غلام تخت نازیبا بنهاد که ننشستی؟ کدامین سفره‌آرا غذا آورد که لب نزدی؟ کدامین ساقی شراب تلخ آورد که ننوشیدی؟»

در ادامه دوباره چند سطر شکسته می‌آید.
[خواهر خدای توفان ایشтар آنجا بود، به تندی برخاستند. دست در دست هم بیرون شدند. به کوه‌ها زری رسیدند. چون نگریستند، آفریده‌ای از سنگ دیدند که تا آسمان بالا آمده بود. خدای توفان هراسید و گریست. قطرات اشک چون باران از دو چشمش می‌بارید. ایشطار او را نوازش می‌داد.]
کوماربی پسرش را دستور داده بود با خدای توفان و فرمانبردارش تاشمی شو نبرد کند.

[خدای توفان بر زمین نشست. اشک از دو چشمش چون رودها جاری شدند. ایشطار را گفت:

«کدامین کس او را بار دیگر در نبرد خواهد دید؟ کدامین کس بار دیگر رزم خواهد کرد؟...»

ایشطار پاسخ گفت: «...»

خدای توفان با هیئت سنگی شروع به نبرد می‌کند.
[تا اینکه کودک سنگی تا دروازه شهر کومیا آمد و همه شهر را در تاریکی سایه‌اش فرو برد. همسر خدای توفان هپات غمناک بود. خدای فرمانبر تاکیتی را خبر می‌کند؛ اما تاکیتی کاری از پیش نمی‌برد و باز می‌گردد...
تاشمی شو به امر خدای توفان از برجی بالا می‌رود. هپات را خدای توفان که ناگزیر می‌شود زمانی کوتاه حاکمیت آسمانی‌اش را نادیده گیرد با ناله چنین خبر می‌دهد.

هپات چون خبر یافت، از فرو افتادن از آسمانش هراسد. در این میان تاشمی

شو خدای توفان را توصیه می‌کند از نیروی اِآ یاری طلبد...
 اِآ نخست انلیل را از حال خبر می‌دهد. (او عزم می‌کند) نزد اوپل لوری که شانه
 سنگی‌اش تکیه گاه بود برود. در آنجا سنگ بالا آمده بود تا آسمان را می‌بیند.
 (یاری خدای توفان را می‌اندیشد.) تیشه‌ی جدایی آسمان و زمین را از انلیل
 می‌گیرد، هیئت سنگی را به زیر پا می‌کوبد و از شانه اوپل لوری جدا می‌کند. او
 جادو می‌کند و چنین برای خدای هراسناک توفان نیروی هیئت سنگی را در
 می‌شکند... پس اِآ، تاشمی‌شو را به قاصدی نزد خدایان می‌فرستد. او از شکستن
 هیئت سنگی و نبرد دوباره خدای توفان با دیو سنگی خبر می‌دهد...
 در پایان خدای توفان بر هیئت مخوف سنگی چیره می‌شود و حاکمیت
 دوباره‌اش را باز می‌گیرد.

۳- «خاقان کِرده»^۱، «اروشتوک»^۲ و «آلپ قارا قوش»^۳

خاقان کِرده قسمت مهمی از داستان «کوغوتی»^۴، از افسانه‌های مردم آلتای،
 گزیده‌وار چنین حکایت می‌شود:
 قهرمان داستان خاقان کرده کرکسی است با اسب سیاه خاقان کرده پرنده‌ای
 است عظیم و دلاور، گویند پدر شوهرش طلب خود را از اسب‌های گله «خان
 اسب سیاه» دزدانه می‌گیرد!
 برای بازگیری اسب‌های جوان به نبرد با خاقان کرده می‌رود. او ماه‌ها و
 سال‌ها ره می‌نوردد. سرانجام بر سر قلعه‌ی کوه‌های آلتای می‌رسد. آنجا مقام
 اتصال آسمان و زمین بود. آنجا درخت تنومند و نقره‌ای بود؛ و بر سرش
 آشیانه‌ی خاقان کرده با دو جوجه‌اش. یکی از جوجه‌ها با نفس‌های بریده
 می‌گریست و می‌گفت: مرا امروز از درهایی هفت سر خواهد بلعید! اما جوجه
 دوم می‌خندید و می‌گفت: من تا فردا یک روز بیشتر خواهم زیست!
 «قارا باتیر»^۵ که برای جنگ با خاقان کرده آمده بود، به حال جوجه‌ها ترحم
 می‌کند. او به جنگ ازدهای هفت سر دریایی می‌رود و او را نابود می‌کند و

1. Kaan kerde

2. Eröştök

3. Alp kara kuş

4. köğütey

5. Kara Batır

نوزادان خاقان کرده را نجات می‌بخشد. نوزادان، قارا باتیر را از چگونگی بازگشت مادرشان و اینکه هر بیگانه‌ای بر آشیانه بیند، خواهد بلعید، آگاه می‌سازند. زمانی بعد توفان و گردباد آغاز می‌شود و باران می‌بارد... خاقان کرده باز می‌گردد. آشیان و جوجه‌ها را سالم یافته، شادمان می‌شود. نوزادان از نجات بخشی و اژدها کشی قارا باتیر می‌گویند و او را نشان می‌دهند. خاقان کرده دست دوستی قارا باتیر را می‌فشارد. خاقان کرده اسب‌های جوان ربوده شده را باز می‌گرداند. قارا باتیر در راه بازگشت به دست حریفان کشته می‌شود، اما خاقان کرده او را آب حیات می‌بخشد و زنده می‌کند.

«آلتون بیرکان»^۱ از داستان‌های مردم ساگای و «کارتاگامرگن»^۲ داستان مردم «کاچ»^۳، مضامینی شبیه به داستان خاقان کرده دارند.

آلپ قارا قوش قسمتی از داستان اروشتوک مردم قیرقیز نیز گزیده‌وار چنین حکایت می‌شود:

قهرمان ارشتوک چون از سفری در راه بازگشت به سرزمینش بود، به کوه قاف می‌رسد. در آنجا درخت چناری بود، بلند تا آسمان‌ها و بر او آشیان آلپ قارا قوش با دو جوجه‌اش. جوجه‌ها از هراس اژدهایی که در حال بالا آمدن از درخت بود، می‌گریستند. پس اروشتوک اژدرها را نابود می‌کند. اژدرها دشمن آلپ قارا قوش بود و نابودی نسل او را می‌خواست، اژدها هر سال نوزادان آلپ قوش را می‌بلعید، اما اروشتوک اژدها را پاره کرد و خوراک جوجه‌ها نمود! او با جوجه‌ها سخن گفت. زمانی بعد توفان و گردباد آغازید و آلپ قوش به آشیان بازگشت و اروشتوک را نیکی نمود.

چنانچه پیداست این داستان نیز شباهت بسیاری با داستان خاقان کرده دارد. (از تحقیقات پروفیسور عبدالقادر اینان)

^۱. Altun Birkan

^۳. Kaç

^۲. Kartaga Mergen

۴- توکیو- آسنا:

جد بزرگ توکیوها، آسنا که در معنی گرگ ماده است، افسانه‌ای چنین دارد:

آپدران توکیوها «سی- هایی»^۱ چنانچه چینیان می‌نامند، به سواحل دریای غرب سکونت داشتند، تا اینکه حاکمی همسایه به سرزمین ایشان تجاوز نمود. حاکم متجاوز زن و پیر و کودک و هر چه پیش روی دید. قتل‌عام نمود، تا آنکه از این قوم تنها پسری ده ساله باقی ماند. دست و پای این کودک را هم بریدند و او را در باتلاق انداختند. کودک از گرسنگی و خونریزی به حال مرگ افتاد. پس گرگی ماده ظاهر شد و او را پاره‌ای گوشت انداخت. گرگ ماده هر روز او را چنین تغذیه می‌کرد. زمانی بگذشت زخم‌های کودک بهبود یافت و او به بلوغ رسید. پس گرگ ماده از او آبستن شد.

زمانی چنین بگذشت و حاکم خونریز را خبر رسید که کودک زنده است. به جستجوی کودک و کشتن او فرستاد، چون رسیدند به کنار کودک گرگی ماده یافتند. آنان خواستند گرگ و کودک، هر دو را به قتل رسانند، اما خدای مراقب ایشان بود، پس گرگ کودک را به دندان گرفت و از دریای غرب به سمت شرق رفت. کودک را به غار کوهی در نزدیکی «کا-او- چانگ»^۲ برد. به پشت غار دشتی حاصلخیز و زیبا بود، اطراف دشت با صخره‌های بلند محصور شده بود. گرگ ماده به آن سرزمین از کودکی دست و پا بریده ده فرزند زایید. کودکان چون به جوانسالی رسیدند، از غار بیرون شده هر کدام دختری از قبیله همسایه ربودند، پس دختران را به غار بیاوردند و با ایشان زناشویی کردند.

آنگاه نسل‌ها پدید آمد و گرگ زادگان به کثرت رسیدند. از ایشان «آهین- شه»^۳ به سرکردگی درآمد و آنان را از غار بیرون برد. چون به کوه‌های کین- شان رسیدند با تاتارهای «جو- جن»^۴ در آمیختند و چون قله‌ای از این کوه‌ها در شکل تاکیا بود، خویش را در این معنی توکیو نامیدند. سرگرم نیز نماد بیرق این ملت شد، که اصلشان از گرگ بود!

¹. Si- hayi

². Kao- çang

³. Ahien- Şe

⁴. Cu- Cen

مورخی چینی نیز این داستان را چنین بیان می‌کند:
 [خان بزرگ این قوم کاپانگ-پو را شانزده برادر بود. از ایشان «ای-چی-سه-تو»^۱ زاده گرگ بود. زمانی بگذشت و حاکمیت ایشان به سر رسید و همه را مرگ بر بود. تنها ای-چی-سه-تو باقی ماند که بر باد و باران حکم می‌راند دو دختر از پریان تابستان و زمستان در همسری او بودند. یکی از همسران صاحب چهار فرزند شد. یکی از فرزندان به هیئت «قویی پرنده» درآمد، دیگری حاکمیت «کی-کو»^۲ را بر پا کرد و سومی حاکمیتی دیگر به سواحل رود «جو-چه»^۳.

چهارمین برادر «نو-تو-لوشه»^۴ بود، از همه کوچکتر. او به کوه «تسین-سه-چه-سی»^۵ که منزلگاه یکی از طوایف بزرگ پدرش «کاپانگ-پو» بود برفت. چون به کوه رسید مردمان را از فرط سرما قریب به موت یافت. پس آتش افروخت و ایشان را گرمای حیات بخشید، طعام آورد و از گرسنگی رهایشان کرد. چنین شد که نو-تو-لوشه محبوب مردمان کوهی شد. مردمان او را رئیس قبیله کردند و توکیو نامیدند.

توکیو ده همسر اختیار کرد. فرزندان ایشان نام از پدر گرفتند و در این میان زنی از زادگان گرگ ماده با فرزندانش تبار توکیو را شکل بخشید. اما چون نو-تو-لوشه را مرگ در رسید، پسرانش به جهت انتخاب جانشین پدر، به زیر درختی گرد آمدند. تصمیم بر آن شد که هر کدام بالاتر از همه بر درخت جهید، انتخاب شود. کوچکترین ایشان آسنا بالاتر از همه جهید و با رأی برادران برگزیده شد. پس او را «آهین-شه»^۶ نام نهادند.]

1. I- Çi- Se- Tu

2. Ki- Ku

3. Çu-Çe

4. No- Tou- Luşe

5. Tesien- se- çe- si

6. A-Hiyen- Çe

۵- دوکوز اوغوز (نه اوغوز) - «اؤن اوغور»^۱ (ده اوغور)

- کودکانی زاده درخت:

اخاقانی بود جد بزرگ دوکوز اوغوزها و او را دو دختر زیبا روی بود. او دخترانش را سزاوار خدایان می‌دانست. پس برجی بلند برافراشت، دخترانش را از انسان‌ها جدا نمود و ایشان را تا بالای برج برد و به التماس، خدایش را بخواند.

پس خداوند در هیئت گرگی خاکستری رنگ ظاهر شد و به همسری دخترانش در آمد. خدای از دختران، صاحب نه اوغوز و ده اوغور شد. ایشان با گذشت زمان بسیار شدند. نسل این نه پسر همه در سرزمین «کوملانچو»^۲ مسکن گزیدند و در آنجا کوهی بود به نام هولین و از آن کوه دو رود «توغلاق»^۳ و «سلنکا»^۴ جاری بودند. در بین‌النهرین دو رود نیز دو درخت افراشته بود. یکی درخت قاین و دیگری درخت کاج. ناگاه به شبی خاص نوری از آسمان بر درختان فرود آمد. یکی از درختان آبستن شد و با گذشت روزها تنه‌اش بر آمد. پس از نه ماه و ده روز دری از درخت آبستن گشوده شد و در او پنج نوزاد با پستانک‌های نقره‌ای در دهان ظاهر شدند!

گرداگرد درختان دایره‌ای نقره‌ای مصور بود.

نوای موسیقی از درختان ساطع می‌شد. پس کودکان را ترکان نه اوغوز پروردند. نامشان سونقور تکین (شاهین مانند)، «قوتور تکین»^۵ (گاو نر تبتی مانند)، «توکاک تکین»^۶ (جنگاور شاخ‌زن)، «اور تکین»^۷ (قوچ مانند) و بوغوتکین^۸ نهادند. کودکان چون به پانزده سالگی رسیدند، از پدر و مادر خویش پرسیدند. مردم ایشان را نزد دو درخت مقدس بردند و گفتند: «دریابید! یکی پدر و دیگری مادرتان باشد!» پس کودکان درختان را تعظیم نمودند و پدر و مادر محبوب خواندند و در آغوش گرفتند. پس درختان مقدس هم لب به سخن گشودند و در حق فرزندان‌شان دعای خیر نمودند.

1. On Uyğur

2. Kumlanço

3. Toğla

4. Selenka

5. Kutur Təkin

6. Tukak Tekin

7. Or Tekin

8. Buğu Tekin

روزها چنین بگذشت و در انجام، مردم بوغوتکین را به خاقانی برگزیدند، چرا که او صاحب معرفت و روشن بینی بود و زبان هر قوم و شمار چادرهاشان را می دانست. بوغوتکین سه کلاغ داشت که او را از همه سرزمین ها خبر می آوردند و از زاد و ولد و مرگ و میر هر چه واقع می شد سخن می گفتند. در شبی خاص بوغوتکین به رؤیا، پیری دید سپید پوش با عصایی سفید رنگ در دست، این پیر سنگ یشمی به شکل پسته نشان می داد و می گفت: ترکان چون این سنگ در دست گیرند، بر چهار طرف عالم حاکم شوند!

* بوغوتکین و دختر آسمان:

آه شبی خاص بوغوتکین بر بستر خواب بود که ناگاه پنجره ای گشوده شد و از او دختری زیباروی و آسمانی وارد شد. بوغوتکین او را رؤیا انگاشت. پس چشم بر هم نهاد و خویش را در خواب نمود! دختر زیباروی برای بیداری او بسیار تلاش کرد، اما بوغوتکین در خواب بود! پس نومید دوباره از راه پنجره بازگشت. شب بعد دختر زیباروی دوباره بیآمد و این بار نیز بوغوتکین خویش را در خواب نمود، دختر هم نومید از بیداری بازگشت.

سحرگاه بوغوتکین چون آمدن دوباره دختر را محتمل می دانست، از وزیرش چاره خواست. وزیر گفت: «هراس از او نشاید! بلکه خبری خیر و مسرت بخش در اوست و حضور او از برای دانایی شما مبارک است! فردا شب چون باز آید، بیدار باشید، آن زمان سبب فرودش را دریابید!»

شب سوم دیگر بار دختر زیباروی درآمد. این بار بوغوتکین به استقبال رفت و او را حرمت نهاد. او دانست که چنان گفته وزیرش دختر زیباروی الهه ای است آسمانی. الهه ای که از برای نزول دینی نو بر بوغوتکین وارد شده بود! الهه، بوغوتکین را گفت: «به دنبال من گام بردار!» بوغوتکین چنین کرد، در راه به آق داغ (کوه سپید/ کوه نور) رسیدند. الهه بوغوتکین را از معارف ژرف و ناپیدای دین نو گفت و او دریافت.

پس از آن شب، شب های دیگری هم چنین پیش آمد و نزول وحی بر دوام بود و الهه بوغوتکین را به آق داغ رهنمون می شد و او بنیان ها و اسرار دین نو را چنین می آموخت.

شب آخر، الهه وداع گویان، چنین می‌گفت: «از علوم آسمان و زمین، آنچه بود، آموختی! دیگر مرا نخواهی یافت! سحرگاه فتح چهار گوشه‌ی عالم را آغاز کنید! شما را عدالت‌ورزی آموختم. شما نیز چنین حقایق را بر جهان بگسترانید!»

چون صبح شد بوغوتکین برادران را فرا خواند و هر کدام را سر دسته سپاهی کرد و به فتح چهار گوشه عالم فرستاد. بوغوتکین خود نیز سپاهی عظیم گرد آورد و روسوی چین نهاد. ایشان همه در این راه به فتح و ظفر دست یازیدند.

۶- داستان کوچ

سی نسل پس از بوغوتکین، «یولون تکین»^۱ (شاهزاده یولون) از نوادگان ایشان بر تخت شاهی بنشست. در آن زمان سلاسه‌ی «تانگ»^۲ بر چین حکم می‌راند.

چینیان از عظمت امپراطوری ترکان در هراس بودند، از این‌روی حاکم چین، دخترش کیولین را برای ازدواج با گالی تکین (شاهزاده گالی)، پسر خاقان تورک فرستاد. در راه سفیر چینی راز قدرت و عظمت ترکان را در صخره بزرگ «قوتلو قایا»^۳ (صخره‌ی مقدس) از کوه «تانری داغی»^۴ (کوه خداوند) دانست. حیل‌های اندیشید، پس یولون تکین را گفت: «سلطان من شما را ارزشمندترین دارایی‌اش که دختر خود بود فرستاد. نیک باشد که شما نیز او را هدیه‌ای فراهم کنید، در نظر ما تحفه مقبول صخره قوتلو قایا باشد! این صخره، نزد شما که قیمتی ندارد! اما این هدیه سلطان مرا نیک قبول افتد!»

یولون تکین به دام حیل افتاد. او نمی‌دانست که قوتلو قایا مکان مقدس ترکان از سی نسل پیش بوده است! پس صخره پیشکش شد. پرسید: «چگونه حملش کنید؟!» سفیر گفت: «به آسانی!» سفیر چینی به اطراف صخره، هیزم بسیار گرد آورد، بر آن‌ها سرکه ریخت و آتش زد. پس صخره مقدس متلاشی شد. سفیر پاره‌های سنگ را با دقت جمع کرد و در ارابه‌ای به چین فرستاد.

1. Yulun Tekin

2. Tang

3. kutlu kaya

4. Tanrı dağı

جادوگران و سحرbazان چین پاره‌های سنگ را به صورت هدیه در آوردند. هر تکه به گوشه‌ای از جهان فرستاده شد. هر سرزمین که تکه‌ای از آن سنگ یافت، فراوانی و برکت در خود دید؛ اما در این سوی، پس از هفت روز یولون تکین را مرگ برپود پس یکی دیگر از نوادگان بوغوتکین به خاقانی رسید. دریغا که پس از او برکت از سرزمین ترکان رخت بریست، همه سرسبزی‌ها به زردی گراییدند، رودها خشکیدند و رنگ آسمان دگرگون شد. همه پرندگان، چارپایان و نوزادان گاهواره فریاد برآوردند که: «کوچ! کوچ! کوچ!» همه انسان‌ها گرفتار بیماری بودند و مرگ دهان گشوده بود.

فریاد «کوچ کنیم!» بر آسمان‌ها بود. مردمان دانستند که آب و خاک سرزمین از ایشان روی برگردانده، چادرها بستند، لوازم و اشیاء جمع کردند، کودکان بر پشت حیوان‌ها نهادند و کوچ آغازید. شبانگاه فریاد «کوچ!» خاموش می‌شد و سحرگاه دوباره آغاز می‌شد تا اینکه ترکان به سرزمین «تورfan»^۱ رسیدند. فریاد «کوچ!» دیگر نیامد. ترکان مهاجر در سرزمین تورfan ساکن شدند و شهری به نام «بش بالیک»^۲ (پنج ماهی) بنا نهادند.

۷- ارگنه‌کن

آمده است که در نبردی عظیم گؤگ تورک‌ها مغلوب تاتارها شدند. همه سپاهیان ایشان کشته شد و تنها دو پسر ایلهان، کیان و اوغوز زنده ماندند. ده روز پس از نبرد، کودکان را بر اسب نهادند و بر اردوگاه پیشین در آمدند. گله‌های شتر، اسب، گاو و گوسفند، آنچه داشتند گرد آوردند. یکی از برادران گفت: «چون در اردوگاه بمانیم دشمن ما را خواهد یافت و اگر به زمینی دیگر رویم به هر جانب در نظرگاه دشمنان باشیم. پس بهتر آن باشد که در میان کوه‌ها پناهگاهی جوییم که کس را به آن راهی نباشد.» برادران چنین عهد بستند و با گله‌هایشان رو سوی کوه‌ها نهادند. در راه گوزنی ماده ظاهر شد، او را دنبال کردند. از کوه‌ها بگذشتند و در انجام سرزمینی مسطح پیش روی دیدند.

^۱. Turfan

^۲. Beş Balık

آن زمین سبز را یک ره بیش نبود. چون پیش‌تر آمدند، چمنزاری فراخ بر دیده‌هاشان گسترده. چشمه‌هایی بسیار، جویبارانی پرآب، درختان میوه و گله‌هایی از حیوانات در او بود. برادران دلشاد، خدای را شکر گزاردند و در چمنزار سکونت گزیدند. در زمستان از گوشت حیوانات تغذیه کردند و از پشم آنان پوشیدند و در تابستان از شیر گله‌ها نوشیدند.

آنان چهارصد سال ساکن چمنزار بودند. کیان را شمار پسران بیش از نوغوز بود. پسرانش «کیات»^۱ و پسران نوغوز قسمتی «نوغوزلر»^۲ و قسمتی دیگر «دورلگن»^۳ خوانده می‌شدند.

ایشان در کثرت شدند و دیگر به سرزمین سبز نگنجیدند. پس به مشاوه بنشستند که: «پدرانمان شنیده‌ایم، بیرون از سرزمین ما، ارگنه‌کن، زمین‌هایی ست زیبا و فراخ. زمین‌هایی که منزل‌گاه پدرانمان بود، زین پس هراس شایسته نیست و خزیدن در شکاف کوه‌ها نشاید. پس راه جوییم و از این زمین بیرون شویم.»

این سخنان مقبول عام افتاد. اما چون راه خروج جستند، نیافتند. آهنگری در میانشان، «بورته‌چینه»^۴ نام، چنین گفت: «من راهی دانم که از میان معدن آهن باشد، اگر سنگ آهن را آب کنیم گذرگاه نمایان شود.» چون در تجسس برآمدند، سخن آهنگر را راست یافتند.

در روایتی دیگر، روزی گرگی ماده ظاهر شد. در عقب او رفتند. گرگ ماده از شکافی بیرون شد. چون شکاف کاویدند، در اطرافش معدنی از سنگ آهن یافتند. با رهنمایی بورته‌چینه، هیزم و زغال اندوختند. پس همه اندوخته‌ها بیاوردند. ردیفی هیزم با ردیفی زغال بر رویش، به نزدیک معدن سنگ آهن جمع کردند. هفتاد دم آهنگری ساخته شد. هیزم‌ها آتش زدند و در آتش دمیدند. پس سنگ‌های آهنی ذوب شد و در انجام راهی گشودند که شتری با بارش می‌توانست از آن عبور کند.

^۱. Kiyat

^۲. Noğuzler

^۳. Dörülgen

^۴. Burteçine

گویند روز نهم از ماه مارس سفر آغازیدند و آن روز را عید دانستند. پس بورته چینه بیرقی با نشان سر گرگ بر افراشت و به جنگ تاتارها رفت و آنان را مغلوب ساخت و چنین انتقام خویش بگرفتند.]

۸- اوغوز قاآن

چون اوغوز زاده شد، رخسارش آبی رنگ بود و دهانش چون آتش سرخ. او را چشم و زلف و ابرو سیاه رنگ بود. نخستین شیر از سینه مادر بنوشید و دیگر از سینه او روی گرداند و طعام خواست. اوغوز قاآن در چهل روز پرورده شد. او همه حال در گردش بود، پاهایش به نیروی گاو نر، اندامش چون گرگ و سینه‌اش چون سینه خرس بود، پهلوهایش پوشیده از پشم و موی بود. نگهبان گله‌های اسب یود و مرکب همراهش اسبی تنومند و اخته بود. روزها و شب‌ها چنین بگذشت و او به جوانسالی رسید. به سرزمین ایشان، جنگلی عظیم بود که در او دره‌هایی عمیق بود و رودهایی پرآب و چارپایان و پرندگان، همچنین اژدهایی بزرگ و موخش به نام کیانت. اژدها برای خوراک اسب‌ها را پاره می‌کرد و طعام خود می‌ساخت. او حتی انسان‌ها را نیز می‌بلعید. اوغوز عهد بست که دیو پلید را به قتل رساند. روزی دیگر نیزه، تیر و کمان، شمشیر و سپرش را حاضر نمود و سوار بر اسب به نبرد دیو برفت. در راه گوزنی شکار نمود، با کمر زرین و کار آمدش او را به تنه درختی بست و در راه شد. سحرگاه با طلوع خورشید چون باز آمد، صیدش را دیو برده بود. پس اوغوز به پشت درختی کمین کرد. دیگر بار چون دیو آمد، او را بدید. با شاخ‌هایش رو سوی اوغوز حمله برد. اوغوز با نیزه‌اش ضربتی بر سر دیو فرود آورد و دیو را مرگ در رسید. اوغوز با شمشیر سر دیو ببرید. روز دیگر چون بازآمد، کرکسی دید که روده‌های دیو را طعام خود ساخته، کرکس را نیز بکشت.

روزی اوغوز مشغول عبادت خداوند بود که به ناگاه هوا تیره و تار شد. نوری آبی رنگ از آسمان فرود آمد، نوری روشن‌تر از خورشید و ماه که در میانش دختری زیباروی نشسته بود. بالای سرش نشانی چون ستاره قطبی می‌درخشید. این دختر چنان زیبا می‌نمود که چون لبخند بر لبش می‌نشست

آسمان آبی رنگ نیز از او متبسم می‌نمود و چون می‌گریست آسمانش هم گریان بود!

اوغوز به یک نظر دل در او باخت و به همسری‌اش دل بست روزها و شب‌ها، چنین سپری شد و از او سه فرزند حاصل آمد. این فرزندان خورشید، ماه و ستاره نام گرفتند.

روزی دیگر اوغوز در شکار بود که از دور دریاچه‌ای دید و در میانش درختی و در کنار درخت، دختری زیبا روی بر نشسته. دختری چنان زیبا که هر کسش بدید، از خویش برفت. پس اوغوز او را هم دل باخت و به همسری گرفت. روزها و شب‌ها گذشت و اوغوز صاحب سه پسر شد. سه پسر آسمان، کوه و دریا نام گرفتند. روزی که اوغوز در شکارگاه بود، پدرش قاراخان را از پیوستن پسر به دینی نو خبر دادند. قاراخان بزرگان را گرد آورد و از حال پسر گفت، پس همه سرزمین‌ها را قاصدانی برای یافتنش فرستادند. همسر قاراخان پنهانی اوغوز را از تصمیم پدرش باخبر کرد. آنگاه اوغوز بزرگان طوایف را گفت: «پدرم لشکری گرد آورده و برای کشتن من برخاسته. هر که با من است نزد من آید و هر که با اوست در او بپیوندد.» پس عموزادگان اوغوز با طوایف خود به او پیوستند. لشکریان پدر و پسر روی در روی هم ایستادند. سرانجام لشکر اوغوز پیروز میدان شد و قاراخان به تیری در نبرد کشته. به شادی پیروزی اوغوز همه مردمان و طوایف را گرد آوردند و آیین ظفر برپا نمودند. پس همه حضار را امر کرد و گفت: «زین پس مرا سرکرده خود بدانید!» آنگاه چهار جانب را امیرانی فرستاد و حکام را به اطاعت واداشت که: «هر که در امر من باشد، صله گیرد و دوست در حساب آید، هر که روی گرداند دشمن نماید.»

گروهی دین اوغوز را مقبول ندانستند، ترک دیار گفته و در شرق به سرزمین «تاتار»^۱ها کوچیدند. اوغوز در عقب ایشان سپاهی آراست، به زمین «تاتار» داخل شد و ایشان را مغلوب ساخت و اموال به غنیمت برد. در آن زمان به جانب راست «آلتین قآن»^۱ حکم می‌راند، او اوغوز را هدایایی از طلا و نقره و عقیق و زمرد فرستاد به جانب چپ اوروم قآن بود با لشکریانی بسیار و

^۱. Altın kaan

شهرهایی بزرگ. او از اطلاعات اوغوز سرباز زد. پس اوغوز سپاه آراست. چهل روز تاخت تا به دامنه کوه «بوزداغ»^۱ (کوه یخ) رسید.

سحرگاه نوری خاص چون روشنای آفتاب بر سپاه اوغوز فرود آمد. درون روشنایی گرگی نرینه با پشم و یالی خاکستری رنگ ظاهر شد. گرگ خاکستری خود را راهنما معرفی نمود. پس در عقب او به راه شدند تا به کنار «ایدیل موران»^۲ رسیدند. به آن زمین نبردی خونین آغازید. چنانچه آب نهر از خون انسان‌ها به سرخی می‌گرایید. در انجام اوروم قآن گریخت. سرزمین و خزائن و مردمش از آن اوغوز شد. اوروم قآن را برادری بود به نام اوروز بی و او را پسری بود که به سفارش پدر به زمینی امن و بی‌نفوذ، در میان «تارانگ موران»^۳، بر سر کوهی عظیم پناه جست. زمانی بعد پسر روی سوی شهر امن بنهاد و اوغوز را گفت: «سعادت ما در سعادت شماست. خدای این زمین را به شما بخشید. تو را سر فرود آرم و خویش را فدا کنم.» پس نام پسر ساکلاپ شد.

اوغوز با سپاهیان از «ایدیل» بگذشت. در آنجا خاقانی بزرگ نیز بود که اوغوز به دنبال او هم برفت و گفت: «بر ایدیل چون سیل جاری شوم!» در آن زمین محلی به نام «اوشیوتنگ»^۴ بود با درختانی بسیار. سپاه عظیم از درختان بریدند و سوار بر آن از رود بگذشتند. اوغوز خندان گفت: «تو نیز خاقانی چون من باش، تو را «قپچاق»^۵ خوانند!» حرکت ایشان ادامه یافت تا ناگاه دوباره گرگ خاکستری ظاهر شد و گفت: «با سپاهیان گام بردار! و خلق را بیاور! در پیش‌گاه شما رهنما خواهم بود!» برفتند و با سپاه ایت باراک روبرو شدند.

سپاه ایت باراک مغلوب شد و او کشته. سرزمین و خزائن و خلقتش از آن اوغوز شد اوغوزخان بر اسب نر محبوبش قصد سواری کرد؛ اما اسب دلاور رم کرد و در صحرا از دیده‌ها پنهان شد. در آنجا کوهی بلند بود و سر قله‌اش از برف پوشیده و از آن او را بوزداغی می‌خواندند. اوغوز از نبود اسب محبوب، محزون بود که دلاوری از اردویش به فتح کوه یخی برفت. نه روز گذشت و

1. Buz dağ

2. Idil moran

3. Taranğ Moran

4. Uşyuten

5. Kıpçak

پس دلاور بیامد و اسب اوغوز بیاورد. همه تن دلاور از برف پوشیده بود، از آن اوغوز او را قارلوک خواند و هدیه‌ها بخشید و بسیاری از نوازش کرد. اوغوز دیگر بار لشکر آراست و در راه شد. چون زمانی برفتند، خانه‌ای دیدند بامش از طلا و پنجره‌هایش از نقره و آهن خالص. درب خانه را کلیدی نبود. از دانایان اردو «تومور دوکاگال»^۱ خوانده شد. اوغوز او را گفت: «در این مکان بمان! در خانه بگشا و پس نزد اردو باز آ!» و به او لقب «کالاچ»^۲ [پیرامون این نام و معنی آن در داستان «شو»^۳ مطالبی خواهد آمد.] بخشید. دیگر بار در راه شدند. روزی دیگر دوباره گرگ خاکستری نمایان شد و به راهنمایی اردو رسید. این بار به کشتزاری سر سبز رسیدند که «چورچیت»^۴ خوانده می‌شد و در آنجا مردمانی بودند با اسب‌ها و گاوها، طلاها و نقره‌ها و الماس‌های بسیار. ایشان به جنگ اوغوز برخاستند. با تیرها و شمشیرهایشان نبردی عظیم آغازیدند؛ اما در انجام اوغوز پیروز میدان شد و سر «چورچیت خان» برید. از این نبرد هم غنائم بسیاری حاصل شد. چارپایان باربر در اردوی اوغوز اندک بود، تدبیری اندیشیدند و از عقلای اردو «پارماک لیق چوزوم بیلک»^۵ عالم حسابگر نامی پیش آمد. او ارابه ساخت، غنائم در او انباشت و چارپایان به او بست. دیگران نیز از او آموختند و ارابه‌ها ساختند و غنائم خویش بار کردند. اوغوز خان را پسند افتاد و به او لقب «کانکلی»^۶ بخشید. سپاه به راه افتاد و «گرگ خاکستری» همچنان رهنما بود. به سرزمین‌های «تانگوت»^۷ و «شاکیم»^۸ رسیدند. دیگر بار جنگ‌های بسیاری در گرفت و در انجام اوغوز پیروز شد. در گوشه‌ای پنهان از سرزمین، کشوری نیز بود با ثروتی بسیار و هوایی گرم. این کشور «باچاک»^۹ خوانده می‌شد و در او چارپایانی وحشی می‌زیستند و پرندگانی شکارگر، پوست مردمانش سیاه رنگ بود و خاقانشان «مازار»^{۱۰} نام داشت. او هم مغلوب اوغوز شد و گریخت و سرزمین‌اش را رها کرد. پس اوغوز سوار بر اسب شد و عزم وطن کرد.

1. Tumor Dokagal

2. Kalaç

3. Şu

4. Çorçit

5. Parmaklık Çözüm Bilik

6. Kanklı

7. Tangut

8. Şakim

9. Baçak

10. Mazar

در اردوی اوغوز پیری سالخورده و مجرب بود که همه حال در کنار او بود و مشاورش. پیر را «ایرکیل آتا»^۱ می خواندند و گاه «اولوغ تورک»^۲ هم می نامیدند. پیر در شبی خاص، به رؤیا کمانی زرین دید با سه تیر نقره‌ای. این کمان بسیار عظیم می نمود و از شرق تا غرب درازا داشت! آن سه تیر نقره‌ای هم به سمت شب (مغرب) در پرواز بودند.

پیر چون از خواب برخاست، رؤیایش بازگفت و اوغوز را نصیحتی کرد. اوغوز نصیحت پیر بشنید و سحرگاه پسرانش را خواند و گفت: «دیگر کهن سال شدم و خاقانی من به سر رسید. خورشید و ماه و ستاره به سمت شرق بروند و آسمان، کوه و دریا به سمت غرب!»

پسران اطاعت پدر کردند. خورشید ماه و ستاره پس از شکار چارپایان و پرندگان بسیار، کمانی زرین یافتند و نزد پدر بیاوردند. اوغوز کمان زرین را سه قسمت نمود و هر کدام را به یکی بخشید. اوغوز گفت: «کمان زرین از آن شما باشد! چون کمان، تیرها تن را بر آسمان پرواز دهید! نامتان «بوزوک»^۳ باشد! برادران کوچکتر نیز پس از شکار چارپایان و پرندگان بسیار، به صحرا تیری نقره‌ای یافتند و نزد پدر بیاوردند. اوغوز این بار نیز تیر نقره‌ای را سه قسمت نمود و هر کدام را به یکی بخشید. پس گفت: «تیر نقره‌ای از آن شما باشد! کمان سبب پرواز تیر باشد، شما نیز چون تیر باشید. نامتان «اوچوک»^۴ باشد!»

آنگاه بزرگان همه خوانده شدند. نهصد اسب و نه هزار گوسفند قربانی شد. نود حوض از قیمیز لبریز نمودند و چنین جشن برپا شد. به سمت راست بوزوک‌ها و به سمت چپ اوچوک‌ها بنشستند. چهل روز و چهل شب شادی ادامه یافت. پس اوغوز سرزمین‌اش را میان پسران تقسیم نمود و گفت: «ای فرزندان من! عمری دراز زیستم و بسیار جنگیدم. چه بس در جنگ‌ها تیرها پراندام و با اسب‌های تیزپا پرواز کردم. دشمنان از من گریستند و دوستان از من دلشاد شدند. در انجام همه را فدای خدای نمودم و سرزمینم را به شما بخشیدم...» [

^۱ Irkil Ata
^۲ Uluğ Türk

^۳ Bozok
^۴ Uçok

۹- «خاقان شو»^۱

چون ذوالقرنین (اسکندر کبیر)، از سمرقند گذشت و روسوی سرزمین ترکان نهاد، به نزدیک «بالا ساغون»^۲، در قلعه‌ای درآمد که از آن خاقان شو، خاقان بزرگ ترکان، ساکا بود. رسم چنین بود که هر سحر به پیشگاه قصر شاهی سید و شصت بار طبل و دهل نواخته می‌شد. پس خاقان شو را از حضور ذوالقرنین خبر کردند و گفتند: «فرمان خاقان چه باشد؟ به نبرد برخیزیم؟! امر شاهی چیست؟» و ایشان نمی‌دانستند که خاقان خود به ساحل رود «هوچانت»^۳ کمینگاهی معین کرده و چهل تن نگاهبان گماشته که او را از عبور ذوالقرنین خبر دهند، چرا که کمین‌داران پنهان از چشم درباریان و مشاوران مامور بودند. از این‌روی خاقان شو هیچ دل نگران نبود. و خاقان را حوضی نقره‌ای بود که در سفر و حضر با همراهان حمل می‌شد. چون خاقان بر زمینی فرود می‌آمد، به پیشگاهش می‌نهادند و حوض از آب پر می‌کردند، آنگاه چند اردک و غاز زیبا در او شنا می‌کرد. خاقان درباریان را چنین پاسخ داد: «این غازها و اردک‌های زیبا را ببینید! چه زیبا در آب غوطه می‌زنند!» اطرافیان چنین گمان بردند که خاقان هیچ رغبت و نظری در جنگ ندارد. پس نگاهبانان خبر آوردند که ذوالقرنین از رود هوچانت بگذشت. خاقان فی‌الحال دستور داد بر دهل‌ها بکوبند و رو سوی شرق نهاد، سپاهیان از گریز خاقان آشفته شدند و از نبرد نومید. پس سواران خسته در عقب خاقان به راه شدند. سحرگاه اردوگاه، دشتی خالی بود.

و در آن زمان مداین «تاراز»^۴، «ایسپی چاپ»^۵ و «بالا ساغون» هنوز برپا نبود و مردم ایشان کوچ نشین بودند. چون خلق با اردو همراه شدند. در آن وادی بیست دوکس با اهل و عیال ماندند چرا که شبانه حیوانات خود را نیافته بودند. در مشاوره بنشستند که بی‌سوار بکوچند یا در وادی بمانند، دو مرد بار بر پشت خسته‌حال رسیدند و گفتند: «ذوالقرنین در هر سرزمین پای گذارد، روزی بیش ساکن نباشد که او مسافری بیش نیست!» پس دو مرد قال آچ

1. Hakan şu

2. Balasağun

3. Hoçant

4. Taraz

5. İspiçap

خوانده شدند که در معنی باربگشا و بمان! است و زمانی دیگر «خلج»^۱ نام گرفتند.

چون ذوالقرنین بیآمد، ایشان را یافت با گیسوان بلند و نشانه‌های ترکان بر روی. پس آنان را «ترکمن»^۲ خواند که در معنی شبیه و مانند تورک می‌باشد. در آن سوی خاقان شو تا سرزمین چین کوچیده بود که ذوالقرنین به دنبالش برفت، خاقان گروهی سرباز به نبرد او حاضر نمود. جنگی سخت به کوه «آلتون قان»^۳ (خون زرین) درگرفت، اما در انجام خاقان شو و ذوالقرنین صلح نمودند و مداین اویغور بر پا کردند و زمانی ساکن شدند. پس ذوالقرنین سفر کرد و خاقان شو بیامد تا سرزمین بالا ساغون. در آن سرزمین، او به نام خویش شهری برپا کرد و در آن طلسمی بنهاد، چنانچه لک‌ها تا بالای شهر پرواز کنند و در آن نتوانند شدن و طلسم تا به امروز نشکسته و در تأثیر خویش است!

در دیوان لغات الترک حکیم کاشغری نیز می‌خوانیم:

ذوالقرنین تا دیار چین به دنبال خاقان شو بود. پس خاقان جمعی از جوانان دلاور سرزمینش را به نبرد با او حاضر نمود. وزیرش گفت: «لشکری از جوانان دلاور آراستی، اما می‌بایست در میان ایشان سالخوردگان و پیران جنگجویی مجرب و آزمون دیده نیز حاضر باشد!» خاقان چنین کرد و لشکریان در نبرد شدند. شبانگاه لشکر خاقان بر سپاهیان پیشرو ذوالقرنین غالب آمد.

گویند دلاوری از لشکر تورک چنان شمشیری بر سرباز ذوالقرنین فرود آورد که او را تا شکم دو نیم کرد؛ سرباز را کمری زرین بود، شمشیر آن نیز برید و پیش رفت؛ زرها به خون آغشته شد و بر زمین ریخت سحرگاه چون سربازان تورک بیامدند، زرهایی یافتند خونین، متعجب به هم نشان دادند پس خون زرین سخن گفت! و چنین شد که آن کوه عظیم و آن رزمگاه خونین را آلتون قان نام نهادند.

^۱. Halaç

^۲. Türk Man

^۳. Altun kan

۱۰- گیلگمیش

گیلگمیش قهرمان افسانه‌ی شهیر سومری، سلطان شهر «اوروک»^۱ بود، مادرش الهه نین - سون معرفی می‌شود. گویند گیلگمیش دو سوم وجودش الهی بود و ثلث تنش از گوشت انسان. این سلطان رعایایش را به کارهای سخت و می‌داشت و بار ثقیلی بر شانه‌هاشان بود. مردمان اوروک به تنگ آمدند و به التماس از خدایانشان خواستند رقیبی بیافرینند از برای گیلگمیش، باشد که از بار سنگین وظایف خالی شوند.

آنگاه خدایان، الهه آرورو را امر فرمودند رقیبی بیافریند از برای گیلگمیش. الهه - آرورو شیوه آفرینش او دانست. پس مشتی گل برداشت، مردی آفرید چون خدا ان اورتا و نام او انکیدو بنهاد.

انکیدو مرد جنگلی بود. او با وحوش و حیوانات صحرا می‌زیست. روزی شکارگری هیئت خوف‌انگیز او بدید و بسیار هراسید. شکارچی بازگشت و پدرش را باخبر کرد. به توصیه پدر، برای به دام انداختن انکیدو زنی به جنگل فرستاده شد. زن هوسناک حيله‌ها به کار بست و انکیدو از توحش رهید و به شهر آمد.

در شهر انکیدو نخست با گیلگمیش گلاویز شد، اما در انجام گیلگمیش غالب آمد. پس ایشان دست دوستی هم فشردند.

روزی دو دوست عزم کردند به نبرد «خومبابا»^۲، دیو خوف‌انگیز جنگل سدر، بروند. چون به نزدیک جنگل رسیدند، ناگاه نگاهبان خومبابا ظاهر شد، در نبرد شدند و نگاهبان کشته شد. پس انکیدو را اجنه‌ی بیماری در گرفت. او دوازده روز بیهوش بود، چون صحت آغازید، بسیار تلاش کرد گیلگمیش را از تصمیم خود منصرف کند، اما پهلوان - گیلگمیش مصمم بود. در انجام نبردی سخت با دیو خوف‌انگیز در گرفت. دوستان پیروز شدند و سر خومبابا بریده شد.

پس از پیروزی الهه - ایشتار پهلوان - گیلگمیش را عشق ورزیدند، اما او روی گرداند. الهه بر آشفت و شکایت نزد پدرش خدا - آنو برد. الهه از پدر درخواست

^۱. Uruk

^۲. Khumbaba

نمود گاو نر مقدس آسمانی را برای نبرد و مرگ گیلگمیش» فرود آرد. پس نبردی دوباره آغازید، گیلگمیش و انکیدو بر گاو آسمانی غالب آمدند، سینه‌اش دریدند و قلبش را تقدیم خدای خورشید نمودند. الهه- ایشтар را دیگر بار خشم در گرفت، اما این بار کاری از پیش نبرد.

پس انکیدو در خواب شد و رؤیایی دید. در رؤیایش به مجلس خدایان بود و خدایان عهد بستند به مرگ او و بخشودن گیلگمیش! انکیدو را دیگر بار بیماری در گرفت و این بار در اندک زمانی در دهان مرگ شد.

مرگ انکیدو برای هم رزمش گیلگمیش بسیار تلخ نمود، او خویش را نیز چنین فانی دانست و در غم فرو شد. پس از خدایان درخواست نمود اذن دهند روح دوستش انکیدو زمانی هر چند کوتاه بر روی زمین برآید و با او ملاقات کند. خدایان پذیرفتند. گیلگمیش از روح او توصیف جهان زیرین را خواست و از احوال دوزخ و دوزخیان پرسید. پاسخ انکیدو بس هولناک می‌نمود.

پس گیلگمیش ترک وطن گفت تا برای رهایی از مرگ و جاویدی چاره‌ای اندیشد. روزها می‌گذشت و بر هراس و اضطراب او می‌افزود.

ناگاه اوتاناپیشتم را به یاد آورد، آنکه از توفان رهیده بود و در جرگه‌ی جاویدان بود. در راه شد تا راز مرگ از او پرسد. شعله آرزوی حیات بی‌مرگ رفته رفته در جان او افروخته‌تر می‌شد و غمش افزون‌تر.

روزی به کوه ماشو رسید. در ورودی کوه عقرب- انسان‌هایی هراس‌انگیز بودند، و در انتظار! از عقرب- انسان‌ها یکی همسرش را گفت: «تن این انسان از گوشت خدایان است!» همسرش جواب گفت: «دو سوم وجودش از خدا و ثلث او انسانی‌ست!»

از این روی عقرب- انسان‌ها، گیلگمیش را با خوش رویی پذیرا شدند. گیلگمیش از راه گفت و مقصد، و عقرب- انسان از سختی راه گفت و خوف او. عقرب- انسان از سمت تاریک کوه گفت و راهی با بیست و چهار ساعت طول که کسی را از او رهایی نیست.

گیلگمیش نومید نشد. او در تاریکی فرو شد. دوازده ساعت گذشت و به روشنایی رسید و در آن باغ میوه‌ای زیبا بود. گیلگمیش خدای خورشید را از قصد خود گفت. خدای خورشید از بیهودگی تلاش او گفت و در او تأثیر نکرد.

گیلگمیش رو سوی قلعه الهه- سیدروی کرد الهه سبب پریشانی او پرسید. گیلگمیش نالان و گریان از قصد خود گفت. الهه از بی سرانجامی راه گفت و بازگشت. گیلگمیش التماس کرد و نشان راه خواست.

الهه از دریای هراس انگیز پیش رو گفت که تا کنون کسی از او عبور نکرده! گفت، به ساحل دریا اور- شانایی را بینی، او قایقران اوتاناپیشتم است، با او از دریا بگذر و اگر نیافتی باز گرد.

گیلگمیش در راه شد و قایقران را یافت و او را از قصد خود گفت. او آموخت که تبرش در دست گیرد و از جنگل تنه درخت گرد آورد و با طناب به هم وصل کند و قایق بسازد. گیلگمیش چنین کرد. پس سوار بر قایق یک و نیم ماه راه طی کردند. در انجام به سرزمین اوتاناپیشتم رسیدند. اوتاناپیشتم چون ایشان را بدید حیرت کرد و لبخند زد و سبب پرسید. گیلگمیش از آرزوی حیات بی مرگ گفت.

اوتاناپیشتم از فنای همه هستی گفت و بیچارگی انسان از مرگ که راه گریزی نیست و آدمی ناگزیر از اوست. گیلگمیش اصرار ورزید و راز مرگ خواست و از توفان پرسید. اوتاناپیشتم واقعه‌ی توفان را توصیف کرد و گفت: «خدایان حیات بی مرگ را به کس نبخشیدند و از آن خود دانستند.»

گیلگمیش دیگر بار اصرار ورزید و این بار اوتاناپیشتم گفت: «برخیز! هفت روز و هفت شب بی خواب بر زمین باش!»

اما گیلگمیش چنان خسته راه بود که بر زمین افتاد و در حال به خواب رفت. همسر اوتاناپیشتم دلش به حال گیلگمیش سوخت و به خواست شوهر از برای او غذایی فراهم کرد. گیلگمیش هفت روز و هفت شب در خواب بود. در انتهای هفتمین روز اوتاناپیشتم او را لمس کرد گیلگمیش در حال برخاست. همچنان از راز مرگ می پرسید و راه گریز، اما اوتاناپیشتم با او از بازگشت به وطن سخن گفت بیچاره گیلگمیش با قایقران به راه شد؛ اما اوتاناپیشتم پیش تر او را گفته بود که در عمق دریا گیاهی است که اگر او را بیابد به حیات بی مرگ نائل شود.

پس گیلگمیش سنگی ثقیل بر پای بست و در عمق دریا فرو شد و گیاه حیات بیافت. آنگاه سنگ از پا جدا کرد و بر سر آب بر آمد، او از این حال

دلشاد بود.

با قایقران به خشکی رسیدند. چون در راه شدند دریاچه‌ای زیبا ظاهر شد. گیلگمیش برای شستشو تن به آب زد در این میان بوی خوش گیاه حیات به مشام ماری در نزدیکی برخورد. او بیآمد گیاه حیات بلعید و گریخت. پس مار به جوانی و حیات جاوید دست یازید و گیلگمیش پریشان، نومید و غم آلود به اوروک بازگشت. او دانست که از مرگ گریزی نیست. پس خویشتن به سرنوشت سپرد و خاموش شد.

قهرمان داستان، گیلگمیش در یکی از کتیبه‌ها چنین توصیف شده است: چیزی از دیده او پنهان نیست. او دانایی ست که همه حکمت‌های جهان آموخته و به فرزندانش تعلیم داده. همه اسرار دانسته و پرده اسرار به پیش او دریده، احوال پیش از توفان را داناست. او از سفری دراز آمده و خسته حال فاده، اما در خود نمانده و همه وقایع سفر، بر سنگی نگاشته.

خدای بزرگ گیلگمیش را به کمال رساند. خدایان نیک‌ترین فضیلت‌ها را به او بخشیدند و در این کار از هم پیشی گرفتند. خدای خورشید او را والاترین حکمت‌ها آموخت. خدای اقیانوس زیرین آ، او را دانایی بخشید، خدایان عظیم گیلگمیش را چنین آفریدند.

بلندای قامتش یازده برابر آدمی بود و پهنای سینه‌اش نه وجب...؛ و طول گام‌هایش.... ریشی دراز و پرپشت داشت که از سینه‌اش پایین‌تر بود و سیلی زیبا بر چهره. اندامش از هر نظر تنومند بود. دو سوم وجودش خدایی و یک سومش انسانی بود. کمرگاهش بس تنومند بود. او همه سرزمین‌ها را سیاحت کرده و پس به شهر اوروک رسیده بود. به جاده‌های اوروک سرش را راست نگاه می‌داشت. به جاده‌ها چون گاو نر وحشی نعره‌هایش بی‌همتا بود و انسان‌ها یکدم از او و کارگری‌اش آسایش نداشتند، از این رو شمار مردم اوروک رو به کاستی نهاد.

(برداشت از ترجمه: مظفر رمضان اوغلو^۱)

^۱. Muzeffer Ramanaoğlu

۱۱- ماناس

ماناس از قهرمانان قیرقیز بود، در نظر رادلف افسانه‌ی او مشتمل بر دوازده هزار و چهارصد و پنجاه و دو (۱۲۴۵۲) مصرع می‌باشد. پدرش «یاکیپ خان»^۱ و مادرش «چوری چی»^۲ معرفی می‌شود.

چهارده سال پس از ازدواج ایشان ماناس به دنیا آمد. ماناس به هنگام تولد مستی خون در دست داشت و این اشارتی‌ست بر قهرمانی بی‌مانند او. شیرخواره بود که لب به سخن گشود، به گاه زاده شدنش سفیرانی از دول همسایه آمدند و بشارت پهلوانی او دادند در اندک زمانی تنومند شد و بلندایش تا پنج متر بالا رفت!

ده ساله بود که تیراندازی و شمشیرزنی و سوارکاری آموخت. در پانزده سالگی پهلوانی کامل بود. جنگجویی بزرگ که بر سپاه دشمن می‌تاخت و صفوفشان می‌درید. هیچ سواری به گرد او نمی‌رسید و هیچ تیری در جوشن او فرو نمی‌شد.

پدرش یاکیپ خان چون پسرش را چنین جنگجو و پیل‌تن دید، برای محافظت و دوستی او، «باکای»^۳ نام دلاوری را به همراهی‌اش گماشت.

چنین داستان با زاده شدن و توصیف ماناس آغاز می‌شود، در ادامه ماناس با «گوگ‌چه»^۴ نبرد می‌کند، با «کانیکه»^۵ ازدواج می‌کند و صاحب پسری به نام «سمه‌تی»^۶ می‌شود، پس ماناس را مرگ فرا می‌رسد، اما او دوباره زنده می‌گردد و به حیات باز می‌رسد و این چنین داستان پایان می‌پذیرد. در میان دشمنان ماناس، گوگ‌چه از همه نیرومندتر بود. نبرد ایشان قسمت قابل توجهی از داستان را تشکیل می‌دهد.

همچنین آیین سوگ و خاکسپاری «کوکوتی خان»^۷ هم از بخش‌های قابل تأمل افسانه است که با عنوان «کوکوتی خانین یوغو»^۸ (آیین دفن کوکوتی خان) می‌آید.

1. Yakıp han

2. Çuri çi

3. Bakay

4. Gökçe

5. Kanike

6. Semetey

7. Köküti han

8. Köküti hanın yoğu

در داستان شاهد توصیفاتى از رزمگاه‌ها، ماجراهای عشقى، اعیاد و محافل انس و شادى، پیوندها و رسوم ازدواج، باورهای شمنیستى، رسوم قبایل، وظایف کاهنان و... هستیم.

اسب‌های ماناس نزدیک به یاران او تعریف می‌شوند، از مشاهیر ایشان آق بوز، آک کولا، «آک بودان»^۱ و «چوبار»^۲ را می‌توان یاد کرد. در افسانه بسیار از یارى و همراهی سمه تی پسر ماناس، و «اریولای»^۳ دوست دلاورش سخن می‌رود.

۱۲- تله‌پینو

تله‌پینو پسر خدای بزرگ توفان بود، خدای فراوانی‌ها و رستنی‌ها. چون ناپدید شد، آتش‌ها خاموش شد و اجاق‌ها سرد، خدایان معابد دلتنگ شدند و گوسفندان آغل بی‌جان، گاوها در آخور مردند و گوسفند بره‌اش را و گاو گوساله‌اش را طرد کرد.

چون تله‌پینو گم شد، مزارع خشکیدند، دیگر گندم و جو نروید، گاوها و گوسفندها و انسان‌ها دیگر همبستر نشدند و آبستن‌ها را فرزندی حاصل نیامد، درختان بی‌جان شدند و فلزها پوسیدند، دیگر چشمه‌ها را هیچ آب نبود. قحطی سرزمین را بلعید. انسان‌ها و خدایان از فرط گرسنگی به خود می‌پیچیدند. آنگاه الهه بزرگ خورشید، ضیافتی برپا کرد و هزار تن از خدایان را دعوت نمود، اما خدایان هر چه از اطعمه و اشربه خوردند و نوشیدند، نه سیر شدند و نه سیراب!

پس در جستجوی پسر خدای بزرگ توفان، تله‌پینو برآمدند، اما او خشناک ایشان را ترک گفته بود و هر چه از برکت و نیکی بود، با خود برده بود. خدایان از بزرگ و کوچک به دنبال تله‌پینو بودند. الهه خورشید نخست عقاب را به جستجو فرستاد و گفت: «برو به جستجوی او بر کوه‌های بلند برا و در دره‌های عمیق فرو رو و دامنه‌ها را بگرد!» عقاب رفت اما او را نیافت و بازگشت عقاب خطاب به الهه گفت: «خدای قادر! تله‌پینو را نیافتم!»

^۱. Ak budan

^۳. Eryolay

^۲. Çobar

خدای توفان، الهه اعظم را گفت: «چه کنیم؟ از فرط گرسنگی خواهیم مرد!»
الهه‌ی خورشید، خدای توفان را گفت: «هر چه خواهی کن! خود به جستجوی
تله‌پینو برآ!»

خدای توفان خود به جستجو رفت. به شهر او وارد شد، خانه‌اش را یافت و
در زد، اما کسی در خانه نبود، از در بسته روی گرداند و به خانه‌ی خود آمد و
بر تخت نشست.

الهه دیگر بار عقاب را برای جستجو خواند و گفت: «برو و تله‌پینو را بجوی!»
خدای توفان، الهه را گفت: «خدایان بزرگ و کوچک به جستجو بر آمدند اما
نیافتند، این عقاب چگونه تواند؟! اگر او را چشمان تیزی‌ست، خدایان را نیز
بصیرتی چنین است!»

پس الهه عقاب را به جستجوی او فرستاد و گفت: «برو، بر کوه‌های بلند
جستجو کن.» عقاب پرواز کرد، بر کوه‌های بلند جستجو کرد، اما این بار نیز
نیافت. باز آمد و گفت: «من ناتوان از یافتن اویم!»

الهه این بار زنبور را به جستجو فرستاد و گفت: «برو و خود تله‌پینو را بجوی!
اگر او را یافتی بر پاها و دستهای او نیش فرو کن! او را بر گیر و بیاور. او را به
موم آغشته کن! او را بشوی و پاک کن! پس نزد من بیاور!»

خدای توفان، الهه را گفت: «خدایان بزرگ، خدایان کوچک، او را جستجو
کردند، اما نیافتند این زنبور چگونه تواند؟!»
الهه، خدای توفان را گفت: «تو زنبور را به خود واگذار. او تله‌پینو را خواهد
یافت!»

پس زنبور پرواز کرد و جستجو آغازید. همه اطراف را گشت، رودها و
چشمه‌ها را جستجو کرد. او سرانجام تله‌پینو را فرو شده در خواب یافت!
پس، تله‌پینو با شتاب به خانه خود بازگشت آنگاه اجاق‌ها از آتش فروزان
شدند، آغل‌ها و آخورها از گوسفندان و گاوان پر شدند مادران کودکان،
گوسفندان بره‌ها و گاوها گوساله‌ها زاییدند.

۱۳- «ایلوآن کاش»^۱:

افسانه‌ی ایلوان کاش، افسانه مردم هیتی و آتی به سال (۱۵۰۰ ق.م) مربوط می‌شود.

«الهه خورشید، آرین‌نا و خدای توفان را نوادگانی بودند به نام‌های مزول‌لا و «زین توهی»^۲ و الهه‌ی زیبایی و هوا «اینوراش»^۳ نیز فرزند آنان بود.

مار بزرگ، ایلوان کاش، با خدای توفان در شهر «کیسکی لوسا»^۴ در نبردی سخت به هم شدند. در انجام خدای توفان ناپدید شد!

اینوراش، الهه‌ی محبوب و محترم، بر آسمان در ارابه‌ای با شش اسب خاکستری، همه حال در گردش بود.

روزی الهه- اینوراش به شهر «هاتوساش»^۵ وارد شد و از آنجا به شهر «زیگوراتتا»^۶ در آمد. جوانی دید به نام «هوپاشی یاش»^۷ یا «هوپانیسا»^۸ او را پسندید و دوستی آغازید.

الهه- اینوراش به قصد انتقام خدای توفان، خواستار مرگ ایلوان کاش شد. پس محبوبش را از قصد با خبر کرد و یاری خواست. محبوب عاشق چنین تقدیری را پذیرفت و هر دو به قصد انتقام برخاستند.

با نظر هوپاشی یاش، الهه- اینوراش یا «اینار»^۹ ضیافتی بر پا کرد و ایلوان کاش دعوت شد. ایلوان کاش با فرزندان خویش آمد و چنان از اطعمه سفره‌ها بلعیدند که به هنگام بازگشت، از فرط چاقی نتوانستند نصف بیشتر در سوراخ خانه‌هایشان فرو روند. نصف تن بیرون مانده و نصف در سوراخ گرفتار آمدند. انتقام جویان چون مارها را چنین یافتند، در حال دم‌هایشان را به هم گره زدند!

ایلوان کاش بسیار التماس کرد، اما اینوراش عنایتی نکرد، او خدای آسمان «یانتانوش»^{۱۰} را نیز فرا خواند و او با نیزه‌ای از نی در دست آمد و مارها را بکشت و اینوراش چنین انتقام پدر بزرگش بگرفت.

۱. İlvan kaş

۲. Zintohi

۳. İnuraş

۴. Kiskilussa

۵. Hatusaş

۶. Zigoratta

۷. Hopaşı yaş

۸. Hopanisa

۹. Ianr

۱۰. Yantanuş

روایتی دیگر از افسانه چنین بیان می‌شود:
 روزی مار بزرگ، ایلوان کاش در نبردی سخت بر خدای توفان غالب آمد.
 مار بزرگ، قلب و دو چشم مغلوب را بیرون آورد و با خود برد، پس خدای
 توفان در اندیشه چاره‌ای برآمد. او با دختر «آسیوانز»^۱ ازدواج کرد. پسری
 حاصل آمد که چون بالغ شد، با دختر مار بزرگ آیین همسری بست! آنگاه
 خدای توفان پسرش را چنین امر کرد:
 چون به خانه همسرت داخل شدی. قلب و دو چشم مرا بجوی! پس او چنین
 کرد و قلب و دو چشم پدر باز آورد.
 خدای توفان قلب و دو چشم خود باز گرفت، به صورت پیشین باز آمد و در
 حال رو سوی دریا نهاد، نبردی کرد و بر مار بزرگ غالب آمد. در این میان
 پسرش برای رهایی پدر زن خود، بر آسمان نزد پدر شد. التماس کرد و گفت:
 «پدر همسر، مرا رها مکن!» خدای توفان هم پسرش را با مار بزرگ بکشت.

۱۴- اولو توپون

اولو توپون عاشق دختر آئی توپون، گونش (خورشید)، می‌شود. از این رو
 روزی مادرش «سجن»^۲ را می‌گوید که:
 «بر آسمان آئی توپون برآ و دخترش گونش را برای من بخواه! هر چه از
 شروط سنگین پیش رو نهاد بپذیر!»
 سجن بر آسمان رفت، به منزل آئی توپون وارد شد و گفت: «پسرم، دختری
 را پسندید! او را به همسری‌اش خواهی بخشید؟!»
 آئی توپون گفت: «می‌پذیرم! اما از تو دو نشان خواهم! یکی مروارید موج و
 دریا و دیگری مروارید بیابان‌ها!»
 سجن نزد پسرش باز آمد و از شروط گفت. اولو توپون شروط را بسیار ساده
 پنداشت. هر چه بر روی زمین و در زیر زمین از اجنه و پریان و ارواح بود، گرد
 آورد. پس گفت: «قهرمانان! از میان شما کدام می‌پذیرد که ارمغان خواسته را

^۱. Asivanz

^۲. Secen

بیاورد؟ یافتن این دو بسیار آسان است! یکی موج مروارید دریا و دیگری سراب مروارید بیابان!»

حضرار سکوت کردند و کسی نپذیرفت! اولو توویون دیگر بار تکرار کرد، این بار نیز جوابی نشیند. سوم بار گرگی و کلاغی این وظیفه بر عهده گرفتند. گرگ صید موج خواست و پاهایی بلند طلب کرد. کلاغ، نیز برای یافتن سراب چشمانی تیزبین خواست. اولو توویون آنچه خواسته بودند بخشید و گفت: «بشتابید! قهرمانان من! مرا موج و سراب بیاورید!» دلاوران در راه شدند، جستند و بسیار پژوهیدند، اما نه گرگ موج یافت و نه کلاغ سراب. صدها سال چنین بگذشت و ارمغانی حاصل نشد و چنین شد که اولو توویون شروط به جای نیاورد و نتوانست گونش را به همسری بر گیرد!^۱ (برداشت از تاریخ تورک- رضا نور^۱)

۱۵- «آوجی بینه گر»^۲

[* ۱- خان خانا «بینه گر» پسر «گزدوک»^۳ بود. برادرت «اومار»^۴ (هاری گرفته) فقط از شیر آهوی سفید می خوره، فقط سگ دایی می تونه اونو بگیره!

* ۵- بینه گر اومد از داییش یه سگ خواست، اونجا مثل مهمون نبود، داییش گفت: «آهای! اونی که سگ می خوای! دشمن منم مثل بینه گر بمیره!»

* ۱۰- از اونجا بیرون اومد، رفت به کوه گوزنا، یهویی یه گوزن سه پا پیش اومد، اونارو دید با هفت دشمن. وقتی دنبالشون کرد، اونا رفتن سر کوه، وقتی سر کوه رفت، مه اومد و تاریک شد،

^۱. Riza Nur
^۲. Avci Bineger

^۳. Gezdok
^۴. Umar

* ۱۵- گوزن سفید یهویی ناپدید شد!

راستی بینه‌گر اونو دیده بود.

می‌دونست که اون گوزن واقعی نیست،

شاخای اون مه‌آلود بود.

* ۲۰- مثل عروس زیبا هزار جوهره ناز می‌کرد،

بینه‌گر میگه: «تو شیطونی یا جنی؟»

اگه گوزنی بمون با تفنگ طلاییم بزنمت،

قلبت رو بازش کنم.»

گوزنم واسه جواب از این حرفا زد.

* ۲۵- («ای بینه‌گر!» گوزنی که دنبالش من نیستم،

نمی‌مونم تا بتونی با تفنگ زرینت منو بزنی،

خواهش دارم برگردی،

* ۳۰- اما بازم بینه‌گر ولش نکرده و دنبالش بود.

به دنبالش از کوههای بلند بالا رفت.

دوباره اون گوزنه پشت سرشو نیگا کرد و گفت:

«دنبالم نیا بینه‌گر، من می‌خوام برگردم،

اگر بازم بیای منم نفرینت می‌کنم.»

* ۳۵- بینه‌گر گفت:

«هر کاری می‌خوای بکن،

من که حرفاتو گوش نمیدم!»

بعدش گوزن سفید اینجوری حرفاشو زد:

(تو از همون بچگی از گوشت ما می‌خوردی،

* ۴۰- ما غریبای کوهی ازت راحت نداشتیم،

حالا گوش کن
(پایین پات ژرف باشد، دره باشد،
بالا سرت مثل کوهان شتر بالا باشد، اونجوری که دستت نرسه.
هر طرفت تاریک و تنگ بشه، اونجوری که گنجشکم نره.

* ۴۵- عمرتم دراز باشه ولی اینجوری باشه!
همه گوشت تنت غذای کلاغها و کرکسهای حریص بشه.
حالا اگر ما رو ول هم کنی، خدا ازت نمی‌گذره!
اون موقع: مه اومده و کوهو گرفت، تاریک شد،
اون گوزنم یهویی غیب شدش.

* ۵۰- بالا سرش یه کوه شد، یه کوه بی‌رقیب شد،
پایین پاش ژرف شد و دره شد،
دو طرفش تاریک شد و تنگ شد،
پانزده روز
همه گوشت تنش رو داشت می‌خورد.

* ۵۵- حال وحشتناکی بود، مردم ده اومدن،
برادرش اومار
طنابو انداختن، اما بهش نرسید،
اومار از برادرش دور نمی‌شد!
بهش التماس می‌کرد و هی می‌گفت: «داداشم پایین بیا!»

* ۶۰- اما بینه‌گر اصلا تکون نمی‌خورد،
اومار بازم نیگاش کرد و بهش گفت:
«اگه پایین نیای اون وقت منم بهت می‌گم!
دختر بزرگتو توی مشرق می‌فروشم!
دختر کوچیکتم توی مغرب می‌فروشم!

* ۶۵- زنتم پیش چشات می برم!«
«بینه گر» جواب میده: «خیری تو حرفات نمی بینم،
خودت می بینی واسه پایین اومدن راهی نیس
عزیزتر از جونم عشقمه
اگه بهش دست بزنی

* ۷۰- اگه برگرده واسه من
شش تا خبرچی واسه دوستش می ره.
زنه وقتی شنید واسه راهش
قسم خورد وقتی محبوبش بمیره، اونم از جون بگذره!
اومد و به بینه گر حرفایی گفت، صداش کرد:

* ۷۵- خان خانا عزیزم! رسوا شدی؟!
واسه رسیدنت دلم تاپ تاپ می کنه،
زلفامو برات افشون کردم

* ۸۰- با اشکات
اون پیرهن ابریشمی رو که واست دوختم،
اگه پاره کنه و چشاتو ببنده!
عزیزم! سینه سفید مثل پنبه منو

* ۸۵- «پیشست باز می کنم، برگرد بپر!»
بینه گر وقتی شنید، سر و گوشش جنبید، بلند شد،
تفنگ زرینشو برداشت و انداخت،
پیرهنشم به دو چشمش بست،
بعدش از صخره پرید،

* ۹۰- درسته خیلی با سختی بالا رفته بود،

از اون بالا پایین اومد،

دوستشم اونجوری دیدش و

خنجر تیزی به قلبش فرو کرد.

از ادبیات شفاهی (فولکلور) مردم «قاراچای»^۱، نوشته و اقتباس: سعادت جغتای^۲

۱۶- «آلان گوا»^۳ یا «آلان - هوا»^۴

از سلاله «بورتجینه»^۵، ییلدیز خان پسر «مینکلی»^۶ را دو فرزند حاصل شد، اما فرزندان را عمری به دنیا نبود و پیش از پدر مرگ فرا رسید! اما هر یک از فرزندان را پیش از مرگ، فرزندانی دیگر حاصل شده بود، از برادر بزرگتر پسری به نام «دوبون»^۷ و از برادر کوچکتر دختری که «آلان گوا» خوانده می‌شد، به یادگار ماند.

ییلدیز خان این دو فرزند را به ازدواج هم درآورد و دو پسر به نام‌های «بیلگوتای»^۸ و «بکچی تای»^۹ حاصل این ازدواج شد. پس از زمانی اندک شوهر آلان گوا بمرد و او بیوه ماند. خان‌های بسیاری به خواستگاری او آمدند، اما هیچ کدام را نپذیرفت.

گویند آلان گوا چون شبی خاص را در قصر گذراند، سحرگاه نوری دید که از شکافی بر اتاق فرود آمد و در او جوانی بود سپید روی و شهلا چشم. آلان گوا خواست فریاد زند و زنان هم اتاقش را بیدار کند، اما زبانش بند آمد و صدایی بر نخاست، خواست برخیزد اما دست‌ها و پاهایش بی‌حس بود، با این همه وقایع را خوب می‌دید و می‌دانست. جوان زیباروی با او همبستر شد! پس نوری شد و از شکاف پر کشید آلان گوا با خود فکر کرد اگر این موضوع باز

^۱. karaçay

^۲. Saadet cağatay

^۳. Alan gova

^۴. Alan-hoa

^۵. Bortcine

^۶. Minekli

^۷. Dubun

^۸. Bilglutay

^۹. Bekçitay

گوید، کس باور نکند. این واقعه رازی شد و در دلش بماند. جوان زیباروی چندین شب دیگر هم به بستر او آمد. آلان گوا از شب نخست آبتن شده بود. چون چند ماه بگذشت، آثار جنین نمایان شد، اطرافیان سبب پرسیدند. پس گفت: «اگر خواستار همسری بودم خود اختیار می‌کردم! بسیاری از بزرگان مرا به شهبانویی طلب کردند و من نپذیرفتم. آنی نیستم که ایل و دو پسر را تحقیر کنم و هرگز آن نخواهم. اگر روزی چند در اطراف خانه ام باشید، خواهید دید و خداوند مرا شرمگین خواهد کرد!»

سخن آلان گوا پذیرفته شد، سه تن در اطراف خانه‌اش به نظاره نشستند. چون روزی چند سپری شد، ناگاه به سحرگاه نوری دیدند آسمانی که در خانه آلان گوا داخل شد و ساعتی دیگر برآمد و بر آسمان شد، و چنین بود که سخن آلان گوا را راست یافتند!

افسانه آبتنی آلان گوا در تاریخ پنهان مغول چین آمده است: آلان گوا از همسرش «دوبون مرگن»^۱ صاحب پنج فرزند شد. پس از مرگ شوهرش سه پسر دیگر نیز زاده شدند! پنج فرزند نخست، از آبتنی بی‌شوهر مادرشان شبیه ناک شدند و شروع به سخن چینی کردند. مادر احوال ایشان دریافت، فرزندان را خواند و گفت: «سه فرزند را شبیه ناک یافتید! می‌دانم، اما این فرزندان حاصل نوری باشند که از سوراخ چادر فرود آمد و شکم مرا نوازش کرد، نور در تنم داخل شد و به هنگام خروج چون نور خورشید و ماه، چون سگی زرد موی بود! شما نادانسته چگونه سخن می‌کنید؟ چون در فکر شوید ایشان را فرزندان خدای دانید! چگونه ایشان را سر سیاه، چون انسان‌های عادی یافتید و اینگونه سخن کردید؟ ایشان چون خان شوند، مردم نیز حقیقت را دریابند.» پس پنج فرزند نصیحت مادر پذیرفتند و او را باور کردند. زمانی بگذشت و آلان گوا را مرگ فرا رسید.

^۱ Dubun Mergan

۱۷- «شکار گوزن»^۱

در سایه تأثیر الهیات بودایی، افسانه‌هایی اسطوره‌ای، با شخصیت‌پردازی نمادین ظاهر شدند، در این میان افسانه شکار گوزن به زبان اویغوری بیشتر قابل تأمل است.

داستان از زبان معلمی‌ست که دانش‌آموزش را پند می‌دهد، که کشتن جانداران گناهی‌ست بس عظیم. دانش‌آموز در این موضوع مثالی از معلم می‌خواهد که مجازات خداوند را بهتر بشناسد، او نیز حکایت «دانتی‌پالا»^۲ را بازگو می‌کند:

روزی پادشاه- دانتی‌پالا با خدم و حشم خویش، در شکارگاهی شد. پادشاه گوزن بسیاری شکار کرد و در بیشه زاری دیگر آمد. در آنجا نیز پانصد گوزن چابک نمایان شد. در میانشان گوزنی طلایی رنگ و بس زیبا بود که پادشاه و رهنمای دیگران می‌نمود. او خود «بودها»^۳ بود در هیئت گوزن. پانصد گوزن از شکارچیان گریختند. جمع ایشان شش بار پریشان شد. گوزن‌ها از هراس مرگ به پادشاه خویش پناه آوردند و از او چاره طلبیدند. پادشاه گوزن‌ها مظهر ایثار و پاکی و فضایل بود، او رهایی ایشان را در فدا نمودن خویش دانست! نزد پادشاه برفت و امان خواست، او را پند گفت و امر به نیکی کرد، از زشتی و گناه عظیم کشتن جانداران گفت. اما سخن در دل سنگ سلطان اثر نکرد، سلطان با چشمان دریده پر خونسش شمشیر ستم از نیام برکشید و سر گوزن مقدس را قطع نمود و بر خاک غلطاند، اما به ناگاه دست راست سلطان هم از مچ کنده شد و با شمشیر خونین بر خاک افتاد! سلطان هراسناک از کرده‌ی خویش پشیمان شد و فریاد برکشید. دیگر کار از کار گذشته بود، زمین هم شکافته شد و دوزخ شکارچیان دهان گشود و از او شعله‌هایی سوزان برآمد و جان پادشاه درگرفت. زمین بلرزید، چهار آتش برخاست. کوه‌های عظیم ویران شدند و بر روی هم افتادند. امید سلطان بر باد شد و از جان گذشت. ابلیس دوزخ شکارچیان دهان گشود و همه را بلعید.

^۱. Geyik Avi

^۳. Budha

^۲. Dantipala

۱۸- از داستان کوماربی و افسانه‌های مردم اتی

۱- «آپو»^۱:

داستان احتمالا با پیشگفتاری درباره‌ی اعمال مردم پلید آغاز می‌شود. پس آمدی بود آپو نام، بسیار محترم و ممتول که به ساحل دریای شهر «شودول»^۲ به کشور «لوللو»^۳ می‌زیست، او را از نعمات دنیا همه بود جز فرزندی و همه حال حسرت فرزند با او بود.

او با کفش‌هایش به بستر خواب می‌رفت! همسرش از کودکان کوی سؤالی نامفهوم می‌پرسید! اما او هم با البسه به بستر می‌رفت! چون آپو از خواب بر می‌خاست، همسرش از او نیز همان سؤال می‌پرسید و آپو می‌گفت: «تو نیز زنی چون دیگر زنان و هیچ نمی‌دانی!» روزی آپو عزم جزم کرد. بره‌ای سپید برگرفت و به قربانی نزد خدای خورشید برد. خدای در هیئت آدمی بود، آپو نزد او زبان به شکوه گشود. پس خدای خورشید او را گفت که بسیار شراب نوشد و مستی کند و برهنه در بستر شود و او را مژده داد به فرزند پسری.

پس آپو را دو پسر دوقلو زاده شد! نخستین را نام «کوتو»^۴ (پلید) نهاد و دیگری را نام «ایی»^۵ (خوب) یا «دوگرو»^۶ (صادق) شد!

کودکان رشد یافتند، پس پلید برادرش را از پیشنهاد خدای شهر گفت: که امر به جدایی داده بود!

آنگاه میراث تقسیم شد. پلید بسیاری گاو نر برداشت، اما خوب را سهم تنها گاو ماده‌ای ضعیف بود! و خدای خورشید از بالا شاهد اعمال ایشان بود.

او گفت: گاو ماده ضعیف نیکو شود و بار آور...

در انجام گاو نیکو حال شد، خدای چون او را چنین یافت، نزدیک شد و سخن کرد...

ده ماه سپری شد. گاو کودک انسانی زایید! گاو خشمناک چنین گفت: «با وجود چارپایان چون این دو پای زاده شد؟!» پس مرگ کودک خواست، اما خدای خورشید مانع شد و کودک را رهانید...

1. Appu

2. Şudul

3. Lulllu

4. kötü

5. İyi

6. Doğru

پس روزی ماهی‌گیری کودک را از آب گرفت! خوشحال او را به خانه‌اش در شهر آرونا برد. با همسرش حيله کردند که کودک را زاده‌ی خویش تظاهر کنند و به رسم ديرين از همشهریان هديه گیرند. چنین شایع شد و حيله نتیجه داد!

گویند کودک نزد ماهی‌گیر رشد یافت و پس از ماجراهایی ماهی‌گیر خوب را در نبرد با پلید یاری کرد.

۱۹- «کشی»^۱:

کشی مردی بود، او چون ازدواج کرد دیگر به شکار نرفت و آیین قربانی به جای نیاورد! روزی به اصرار مادر به قصد شکار بر کوه شد. سه ماه گردید، اما خدایان او را خشم گرفتند و مانع شدند. او چیزی نیافت!

کشی را کابوس‌هایی پلید در گرفت:

چون از شکار بازگشت ماجراها و کابوس‌ها را به مادر باز گفت. کشی رؤیاهایش را تعبیر کرد و از مرگ زود هنگام خود گفت! مادر نیز رؤیاها را شنید و تعبیر فرزند تصدیق کرد...

ادامه داستان در قسمت شکسته‌ی کتیبه نامکشف است.

۲۰- «گورپاهانزاه»^۲:

رود دجله چون انسان بود. او چون عقاب پرواز کرد...!

او در میان «آکاد»^۳ شد، شهر «نو آدو»^۴ بنا کرد و بر بلندای نرد بام بنشست!

گورپاهانزاه سجده کرد «دجله»، گورپاهانزاه! را گفت: «از چه فریاد می‌کنی و اشک از چشمان پاک فرو می‌ریزی؟»

گورپاهانزاه چون سلطان «آیلانوا»^۵ با دجله سخن کرد. پس دجله چون عقاب دیگر بار پرواز کرد!

1. Keşşi

2. Gurbahanzah

3. Akad

4. Nuadu

5. Ailanuva

او نزد الهه- «ناها»^۱ برفت. الهه‌گان شادی او را طعام و شراب بخشیدند. گورپاهانزاه، پدر زنش «ایمپاکرو»^۲ را در کشتن مار یاری‌رساند. در ورودی آکاد ضیافت نوروز و مسابقه‌ی تیر و کمان بر پا شد. در زورآزمایی گورپاهانزاه شصت سلطان و هفتاد قهرمان را مغلوب ساخت. پس با ایمپاکرو در قصر شدند. او در اتاق خواب با همسرش «تاتیزولی»^۳ سخن گفت...

ادامه‌ی متن در قسمت شکسته کتیبه پنهان است.

۲۱- «هدام مو»^۴:

هدام مو افسانه ماری‌ست حریص، او نابودگر شهرها توصیف می‌شود. در این حکایت از الهه- ایشتار و همراه او «کولوتتا»^۵ یاد می‌شود. وقایع افسانه‌ی ظاهراً در دریا اتفاق می‌افتد. میان مار و ایشتار ماجراهایی‌ست و مصاحبتی. در انجام مار حریص و سیری‌ناپذیر از خوردن باز می‌ماند... پایان افسانه درهاله‌ای از ابهام است.

۲۲- مردمانی با سر سگ!

در مجموعه فولکلور ترکان شمالی و شرقی افسانه‌ای‌ست شایع از مردمانی با سر سگ و پاهایی از گاو نر! افسانه‌ای چنان شایع که از ترکان باشقورت و سیبری کس نیست که این افسانه نشنیده باشد. به خصوص در قرن سیزدهم میلادی با محبوبیت این حکایت برخورد می‌کنیم، چنانچه نقل محافل عامه بود. به سال (۱۲۴۳ م) «پلانوکارپینی»^۶ سفیر در مغولستان در صفحات سفرنامه خود از شنیده‌هایش درباره‌ی این افسانه می‌نویسد. پ. کارپینی از روایت این افسانه در صحرای قیچاق یا سرزمین باشقورت می‌گوید. «ابوالقازی خان»^۷ هم از مردمان جنگجوی اوزبک می‌نویسد و روایت این

1. Naha

2. İmpakru

3. Tatizuli

4. Hedemmu

5. Kulutta

6. Plano karpini

7. Ebülğazi Han

حکایت در میان ایشان. در حکایت ایت باراک خان از داستان اوغوز هم انعکاسی از این افسانه می‌بینیم.

ذراتی از بازتاب این اسطوره را می‌توان در ادبیات یونان باستان مشاهده کرد. در اواخر قرن چهارم پیش از میلاد مسیح، ادیب و شاعر شهیر «ردوسلو سیمی»^۱ در داستان آپولون می‌نویسد: «قومی دیدم غریب با مردمانی نیم سگ، نیم انسان!»

این اسطوره را می‌توان در افسانه‌های چینی نیز باز یافت. به سال پنجم از سلطنت پادشاه- «تان- گمین»^۲ از سلاله «وان»^۳، در سال (۵۰۶ م) افسانه‌ای است از مردی به سرزمین «پو- آن»^۴ که در سفر دریایی خود گرفتار توفانی سهمگین شد و به جزیره‌ای افتاد، او چون به ساحل گام نهاد، مردمی دید چون مردمان چین مرکزی! اما زبان ایشان نامفهوم بود و نرینه‌هاشان با سر سگ ظاهر شدند و صداهاشان چون صدای سگان می‌نمود!

در ریشه‌یابی اسطوره مردمان سر سگ می‌بایستی به روزگارانی بس کهن‌تر باز گشت. میان روایت‌های متنوع این افسانه از قرن چهارم (ق.م) از زبان «ردوسلو سیمی» تا قرن چهارم (ب.م) از زبان «واکانوویس»^۵ تشابه بسیاری است که قابل تعمق می‌نماید. حتی می‌توان گفت: پ. کارپینی با باور تمام، این افسانه را از مردمان صحرای قیپچاق نقل کرده است! ممکن است این افسانه از فولکلور مردمان «ایسکیت»^۶ استنباط شده باشد.

۲۲- افسانه «اؤکسوز قیز»^۷ (دختر یتیم):

روزی از روزهای سرد زمستان، دختر یتیمی بود ترک‌زاد، که برای آوردن آب می‌رفت. تنش نیم عریان بود، پاهایش از شدت سرما متورم شده بود. او گرسنه حال بود و چشمانش از اشک لبریز.

دختر سطل به دست می‌رفت که ناگاه گردبادی برخاست! چشمان ماه بر او افتاد که گرفتار توفان بود. ماه دلش به حال دختر فقیر یتیم سوخت!

1. Rodoslu simmiy

2. Than Gemin

3. Van

4. Phu- an

5. Vakanüvis

6. İskit

7. Öksüz kız

با خود گفت: «می‌دانم که این ظلم کار نامادری‌ست!»
 دختر یتیم لرزان بر بوته‌زار گام می‌نهاد، ماه بوته‌زار را امر فرمود:
 «آن دختر برگیر و نزد من بیاور!» ناگاه بوته‌زار در هیئت اسب برآمد، راهی
 آسمانی رو به ماه گشوده شد و دختر یتیم با شوق بر اسب سوار، ایشان به ماه
 رسیدند و دختر سطل در دست به حضور ماه برآمد!
 ماه عاشق دختر یتیم شد و شیفته‌ی او. ماه از عشق دلش می‌لرزید و حالی
 به حالی می‌شد. اکنون هم اشکال و احوال گوناگون ماه بر آسمان از تحول او
 و عشق اوست!

شب‌های آغازین ماه چون کمانی سیمین بر آسمان است. با رشد دختر یتیم
 ماه نیز بزرگ‌تر می‌شود. گاهی دختر به سرای داخل می‌شود. در این حال ماه
 که او را نمی‌بیند غمناک است. گاه دختر به شوق می‌آید و مستی می‌کند، آن
 زمان ماه شاداب است و بدر کامل. ماه را رقیبی ست سبب‌ساز نگرانی او کسی
 نیست جز خرس سپید آسمانی! او نیز عاشق دختر یتیم است از این‌رو
 می‌خواهد ماه را بگیرد و خفه کند! اما بازوانش توان آن را ندارد. در مجادله
 بیست و پنج روز ماه بر او غالب است و تنها سه روز خرس سپید بر او غلبه
 دارد. ماه در این سه روز هراسناک است و گرفتار و از دیده‌ها پنهان و در محاق!
 این ستیز هر ماه چنین آغاز می‌شود و انجام می‌پذیرد.

۲۴- آلمامیش یا «آلپ‌آمیش»:

افسانه‌ی آلمامیش یا «آلپ‌امسی»^۲ یا «آلمامشا»^۳ نیز چون «بامسی بیرک»^۴ و
 «بؤیرک»^۵ با اسامی و روایت‌های متنوعی میان قبایل تورک حکایت شده است.
 در باوری آلمامیش یا بای بؤیرک پسر آی خان، از پسران اوغوز معرفی
 می‌شود.

گویند آی خان پسری نداشت و از این رو بسیار غمناک می‌نمود. روزی
 وزیرش «بالچیک خان»^۶ نزد او آمد و از سفر گفت: سلطان همراه وزیر به

1. Alpamiş

2. Alpamsi

3. Alpaşa

4. Bamsi beyrek

5. Böyrek

6. Balçık Han

سیاحت شد. در راه با خضر پیامبر روبرو شدند. خضر، سلطان را دو سیب بخشید و از نظر پنهان شد. یکی از دو سیب را سلطان تناول کرد و دیگری را همسرش. در انجام ایشان صاحب پسری شدند و نامش بای بؤیرک نهادند. روایت دیگر چنین است که «بای بؤرو»^۱ و «بای ساری»^۲ دو خان بزرگ تورک از داشتن فرزند محروم بودند آنان چهل روز خدای خویش را استغاثه کردند، در انجام بای بؤرو صاحب پسری به نام آلیامیش شد و بای ساری صاحب دختری به نام «آی بارچین»^۳. ایشان دختر و پسر را در کودکسالی به نامزدی هم در آوردند. کودکان در سه سالگی به مکتب فرستاده شدند. آلیامیش در هفت سالگی از مکتب فارغ شد. او را اصول سلطانی و بزرگی آموختند و هنر تیراندازی. پس حکایت او چنین آغاز شد:

آلیامیش به نبرد با کالموک‌ها به پا خاست، او به قله‌ی کوه «آسکارا»^۴ تیر پرتاب کرد و کوه فرو ریخت! در راه به باتلاقی سپید داخل شد که در او دختری زیبا بود در خواب، اما به ناگاه کالموک‌ها هجوم آوردند و او اسیر شد و محبوس، در این میان دختر کالموک خان عاشق او شد و به رهایی او خاست. دختر خان طنابی طویل به سیاهچاله او آویزان کرد و آلیامیش رهید. او را اسبی دلیر به نام چوبار یا «بنلی بوز»^۵ بود. اسبش آوردند او سوار شد و به نبرد دوباره خاست کالموک‌ها بسیار پریشان شدند.

چون آیین ازدواج آغاز شد و حضار به نشاط پرداختند. آلیامیش در هیئت «اوزان»^۶ (آشیق) به چادر آی پارچین نزدیک شد. او ساز می‌نواخت و رو به چادر شعر می‌سرود؛ اما در چادر زنی بود «بادمجا»^۷ نام که لکنت زبان داشت. او نیز با زبان شعر پاسخ‌هایی به آلیامیش گفت و این موضوع تکرار شد. پس به چادر عروس نزدیک شد، در آنجا همه کس به نشاط بودند جز عروس که در گوشه‌ای به غم و اندوه فرو شده بود. ناگاه عروس او را بشناخت، همدیگر را در آغوش گرفتند، همه متحیر شدند. آلیامیش پس از ازدواج به نزدیک پدر رفت و به جای او بنشست.

1. Bay börü

2. Bay sari

3. Ay Barçin

4. Askara

5. Benli boz

6. Ozan

7. Bademca

۲۵- «جستنی بی»^۱:

۱ «جستنی بی» با غرش و یورش شیران غرید و هجوم آورد. به پشت دروازه‌های شهر «اوچایان»^۲ ایستاد.

پس در چار سوی ظاهر شد و به راهها بی‌شمار از اجنه دید. اجنه گوشت انسان تناول می‌کردند و از خون او می‌نوشیدند و روده‌هاشان را به تن خویش می‌پیچیدند. صورت‌هاشان دهشت‌انگیز می‌نمود و نعره‌هاشان گوش‌خراش. به دست‌هاشان بیرقی بود و از نر و ماده زلف‌هاشان چون آتش بر شانه‌ها فرو ریخته. نشان چون کوه‌های عظیم تاریک برخاسته و در دست‌هاشان مارهایی بزرگ و زهرآگین چون تازیانه.

جستنی بی چون ایشان دید، هیچ هراس در دل راه نداد، چون یوز بی‌ترس در میان آنان شد! اجنه با دیدن او گرد آمدند و چنین گفتند: «هی! کیستی تو؟! چگونه توانستی چون لقمه‌ای لذیذ در میان ما ظاهر شوی، از خرد شدن به زیر دندان‌های سخت و سنگین صخره سای ما نهراسیدی؟»

جستنی بی سخن ایشان شنید، اما او را هراس در دل نبود، ایشان را چنین پاسخ گفت:

«هی اجنه! زود پاسخ دهید! چه سان مردم شهر مرا مرگ آوردید؟ چه کس شما را اذن ورود داد؟ تیغ تیز مرا بنگرید! او را بر سرتان فرود آورم و شما را پاره پاره کنم! چون از جور شما بر مردم شهرم خبر یافتم کاسه‌ی صبرم به سر رسید!»

اجنه چون سخن درشت او شنیدند، برآشفتنند و پریشان نمودند. زهره دیوان ترکید، غرولندکنان مشت فشردند، دست در دست هم آرنج‌ها به هم فشرده، زلفان آتشناک طلایی بر شانه‌ها رها شده، با بیرق‌های آتشین و گرز و پتک سنگین در دست بر جستنی بی‌هجوم آوردند.

دیوان همدیگر را چنین گفتند: «از چه ایستاده‌اید؟! چابک او را نیزه‌باران کنید، پاره پاره‌اش کنید! او را به جهان دیگر فرستید!»

^۱. Cesteni bey

^۲. Uçayan

اما جستنی بی با همه‌ی توان برخاست، دیو «اوروم‌کی»^۱ را از گیسوان برگرفت و به بالا پرتاب کرد. تیغ از نیام برکشید و سرش بر باد داد. دیگر اجنه چون توان او دیدند و طالع خویش، هراسیدند و گریختند.

۲۶- حکایت تپه گوژ و باسات

روزی دشمنان بر اوغوز هجوم آوردند. از این‌روی شباهنگام با سپاه خویش ترک اردوگاه گفت. سردارش «اوروز قوجا»^۲ را پسری خردسال بود که در راه ماند و مجال بازگشت نبود. کودک خردسال در راه مانده را شیری به دندان گرفت و پروراند!

روزها سپری شد و اوغوز دیگر بار به اردوگاه باز آمد. در دشت چوپانی او را بدید و چابک حال خبر آورد که «به بیشه شیری دیدم می‌غرید، لنگان راه می‌رفت و چون انسان می‌نمود. او اسب‌ها را شکار می‌کرد و از خونشان می‌نوشید!» اوروز نیز با او بود چون بشنید گفت: «خان من! شاید آن شیر، پسر در راه مانده من باشد!»

سواران فی‌الحال رهسپار کنام شیر شدند، چنانچه اوروز گفته بود آن شیر پسرش بود! شیر به دام ایشان گرفتار آمد اوروز پسر به خانه آورد. بسیار شادمان شدند و ضیافتی به پا شد؛ اما پسر در خانه نماند و به کنام شیر بازگشت! دیگر بار پسر باز آوردند.

پس دده قورقوت بیامد و پسر را گفت: «پسرم! تو انسانی، چون حیوانات منما! بیا و سوارکاری بیاموز! با دلاوران همراه شو! برادر مهترت را نام «کابان سلجوق»^۳ است، نام تو نیز باسات باشد. نامت را من نهادم، خدای نیز عمرت دهد!»

روزی اوغوز در دشت بود و اوروز را چوپانی خادم بود که به نام «کونور قوجا ساری چوبان»^۴ خوانده می‌شد و چشمه‌ای بود به نام «اوزون پینار»^۵ و پریانی بود در او، ناگاه گوسفندان چوپان رمیدند. او بزهایش را سبب هراس دانست.

1. Urumki

2. Uruz qoca

3. Kayan selçuk

4. Konur koca sarı çoban

5. Uzun pinar

نزدیک چشمه آمد. به ناگاه پریان دید که بال در بال هم در پرواز بودند، چوپان فی الحال بالاپوش خویش بر ایشان افکند و یکی از پریان به دام انداخت. زمانی گذشت و اوغوز دیگر بار در دشت بود و چوپان بر سر چشمه. بار دیگر گوسفندان پریشان شدند، چوپان این بار توده‌ای دید بر زمین که آرام آرام بزرگ‌تر و عظیم‌تر می‌نمود. او را هراس در گرفت و گریخت. گوسفندان پریشان حال رها شدند. آن زمان با «بایندرخان»^۱ و دیگر بزرگان در سیاحت بود. چون به نزدیک چشمه رسیدند هیئتی عجیب دیدند در خواب. به حیرت جمع شدند، دلیری از ایشام لگدی بر او زد. هیئت عجیب بزرگ‌تر شد. امروز قوجا دل نگران شد و از زیر بر او لگد زد.

ضربه‌ی او تأثیر کرد و توده پاره شد و از او پسری عجیب‌الخلقه بیرون شد. اندام او چون انسان بود، اما بر سرش تنها یک چشم داشت. امروز او را به آغوش گرفت و در ردا پیچید. پس گفت: «خان من! او را بر من عطا کند. به همراه پسر من باسات خواهم پرورد!» بایندرخان گفت: «از آن تو باشد!» امروز، تپه‌گوز را به خانه‌اش آورد و دایه‌ای بر او گماشت. دایه چون پستان در دهان او نهاد، نخست تپه‌گوز همه شیرش بنوشید، دیگر بار خوش بنوشید و سوم بار جانش مکید! دایه‌ای چند آوردند، همه را بکشت. چاره کردند که از شیر گاو سیرایش کنند، روزی یک دیگ هم کافی نبود. چون به نوجوانی رسید، هم‌بازی‌هایش از او در امان نبودند که یکی را دماغ پاره می‌کرد و دیگری را گوش می‌جوید!

خلق از او درماندند، شکایت نزد امروز بردند و ناله کردند. امروز هر چه تنبیه کرد و هراساند چاره نشد، ناچار طردش کرد.

تپه‌گوز را مادر پری بود! بیامد و انگشتی به او بخشید و دعا کرد و گفت: «پسر من! تنت از تیر در امان باد! تنت از تیغ در امان باد!»

تپه‌گوز از ایل اوغوز گریخت به بالای کوهی شد و قطاع الطريق! مردمان اسیر کرد و جفاها نمود. دلیرانی به نبرد او شدند، چون تیر انداختند در او فرو نشد! چون تیغ زدند در او اثر نکرد! همگی طعام او شدند! پس طعام تپه‌گوز

^۱ Bayındır Han

مردم ایل اوغوز شد. ایل گرد آمد و به نبرد او شد. تپه‌گۆز خشمناک در آمد،
درختی عظیم از ریشه برکند و برایشان انداخت، در حال شصت مرد بمرد!
در انجام باسات به نبرد او رفت. سیخی بر چشم او فرو کرد و تپه‌گۆز کور
شد، پس سرش برید.
همه بزرگان شادی کردند.]

پایان

منابع محقق

Yer yüzündek dinler tarihi : Ömer Rıza Doğrul
Dinler tarihi : Çev. Samih Tiryakioğlu
tarih-i Edyan: Ahmet Mithat
Dinler Tarihi (Cilt: 1) : A. hilmi Ömer Buda
Budizmin tarihi: Çev. Abidin 1til
Türk Kozmogonisi, Türk Mitolojisi: Hilmi Ziya Ülgen
Türk Efsâneleri : Hüseyin Namık Orkun
Esâtir : Şemsettin Sami
Oğuz Destanı: Çev. Dr. Ahmet Temir
Çalgamış Destanı: Çev. M. Ramazanoğlu .
Türk Tarihi: Şemsettin
Cin tarihi : Dr. wolfram Eberhrad
Mogolların gizli Tarihil : Çev. Dr. Ahmet Temir
Sam'al (.Kls1ml) B. Lanrdsberge

Şamanizm: Abdülkadir İnan
İran Tarihi: Ş. Günaltay
Tanrılar, Mezarlar, Bilginler: W. Ceran Çev.
Yakın Şark tarihi (Cilt: 1.11.111 .) : Şamsettin Günaltay
Türk Tarihi :
Umumi Tari h : A. Refik
Millî Tetebbular Mecmuaları
Türkiyat mecmualrı
Etnoğrafya Dergileri
Türk Tarihi, Arkeolojya ve Etnoğrafya Dergisi
Şehname tercümesi
Türk Dil ve Edebiyat Dergisi
Tarih Dergisi
T.T. K. Bültenleri

Ülkü Dergileri
Halk Bilgisi Haberleri
Dâriilftinun E debiyat Fakultesi Mecmualart
Dârülfünun Edebiyat Fakültesi Mecmuaları
Türk Ansiklopedisi
İslâm Ansiklopedisi
Sanat Ansiklopedisi : Celâl Esat Arseven
Eti dili Sözlüğü : Çev. Münir B. Çelebi
Kırgız Sözlüğü : Çev. Abdullah Taymas
Burhan-ı Kaati
Türkçülüğün esasları : Ziya Gökalp

Divan-ı Lûgat-üt Türk : Kâşğarlı Mahmut
Türkler ve Medeniyet : Dr.İbrahim Kefesoğlu
Küçük Türk Tetebbular : Avram Galanti
Türk San'atı : Oktay Arslan Apa
Türk Medeniyeti : Şemsettin
Türk Halk bilgisine dair araştırmalar: Şakir Ülkü Taşır
İstanbul Arkeoloji Müzeleri Rehberleri
Fuat Köprülü Aramağaru
Sibiryâ: Rodlaftan Tercüme
Folklor ve edebiyat: Pertev Naili Boratav
Histoire des Religions : Deniz Saurat
Histoi re de L'Extrême : Rene Grousset
Histoire de L'Antiquite orient
Die Kunst Der Hethiter : E. Akurgal, M. Hirmer